

صلى الله عليه وسلم

جمهوری خواهی در افغانستان

محمد عرفانی

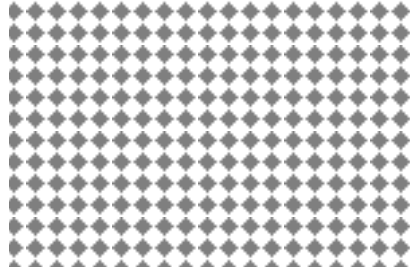
۱۳۹۷ خورشیدی



شناسنامه کتاب

جمهوری خواهی در افغانستان

مؤلف: محمد عرفانی / بازخوانی: دکتر رحمت الله رضایی، محمد جواد برهانی /
ناشر: انتشارات امیری / طرح جلد: رضا پارسا / صفحه آرایی: مهدی هاشمی /
قطع: وزیری / محل چاپ: کابل / تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه / چاپ نخست: ۱۳۹۷ /
قیمت: ۴۰۰ افغانی / شابک: ۹۸ - ۹۸ - ۶۵۲ - ۹۹۳۶ - ۹۷۸

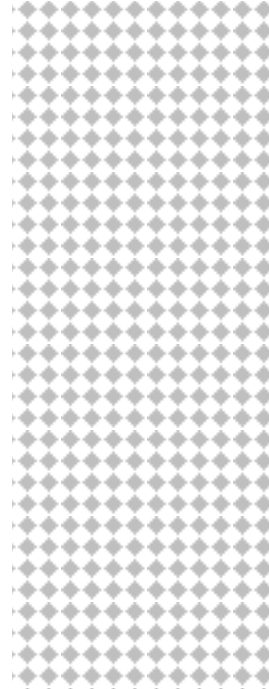


تقدیم

به آنانی که پاک و پر افتخار زیستند
و بخاطر حقیقت و عدالت اجتماعی رزمیدند!
به آنانی با کار و پیکار عادلانه خویش،
خصوصیت استبداد و ارتجاع را به جان خریدند.
به آن کسانی که تن‌شان در خاک خفته،
ولی اندیشه‌های انسانی‌شان نمرده
و کارنامه‌های‌شان از خاطره‌ها زدوده نشده است!

سپاس‌گزاری

می‌خواهم از آنانی که وقت گران‌بهای خویش را صرف اشتراک در این تحقیق نموده‌اند سپاس‌گزاری نموده و از دوستان عزیز هر یک: دکتر محمدجواد صالحی از همکاری‌های شایان‌شان در جمع‌آوری و تحلیل معلومات ابراز امتنان و سپاس‌گزاری نمایم. همچنان، مدیون دوستان بازنگر خویش به‌خاطر نظریات و پیشنهادات معتب‌شان و بازخوانی و اصلاحات متن کتاب؛ مرهون آقای دکتر رحمت‌الله رضایی، دکتر محمدظاهر فهیمی، دکتر نکویی و استاد محمدجواد برهانی که کار بازخوانی کتاب و ویرایش آن را آماده چاپ نموده است، هستیم. متعاقباً، از حمایت‌های مداوم دوست بسیار عزیز و گرامی‌ام دکتر رحمت‌الله رضایی و دکتر امان‌الله فصیحی برای چاپ این اثر ابراز امتنان و سپاس را می‌نمایم.



فهرست مطالب

پیشگفتار	۱۵
مقدمه	۱۹

فصل اول: مباحث نظری

۱. تعریف جمهوری	۲۳
۲. پیشینه جمهوری	۲۵
۲-۱. دیدگاه افلاطونی	۲۵
۲-۲. دیدگاه ارسطویی	۲۶
۲-۳. دیدگاه رومی یا سیسرونی	۲۶
۲-۴. دیدگاه منتسکیو	۲۸
۲-۵. دیدگاه مدرن	۲۹
۲-۶. دیدگاه پست مدرن	۳۰
۳. مؤلفه‌های جمهوری	۳۱
۳-۱. حاکمیت مردم	۳۲
۳-۲. مشارکت سیاسی	۳۳

۳۴	۳-۳. انتخابات آزاد
۳۵	۳-۴. رأی اکثریت
۳۷	۳-۵. حقوق شهروندی
۳۸	۳-۶. برابری
۳۸	۳-۷. حاکمیت قانون
۳۹	۳-۸. آزادی‌های سیاسی
۴۰	۳-۹. آزادی‌های فردی
۴۱	۴. مبانی جمهوری
۴۱	۴-۱. فردگرایی
۴۳	۴-۲. عقل‌گرایی
۴۳	۴-۳. قرارداد اجتماعی
۴۵	۴-۴. رضایت
۴۶	۵. گونه‌های جمهوری
۴۷	۵-۱. جمهوری مستقیم
۴۷	۵-۲. جمهوری نمایندگی
۴۸	۵-۳. دیدگاه موافقان و مخالفان نظام نمایندگی
۴۹	۷. اهداف جمهوری
۴۹	۷-۱. امنیت
۵۰	۷-۲. رضایت
۵۱	۷-۳. کارآمدی
۵۱	۸. جمهوریت و اسلامیت
۵۲	۸-۱. روابط اسلام و جمهوریت
۵۳	۸-۲. مشکل تحقق حکومت اسلامی
۵۳	نتیجه

فصل دوم: ظهور و افول جمهوری خواهی در افغانستان

مقدمه	۵۷
۱. نگاهی به پیشینه جمهوری خواهی در افغانستان	۵۷
۱-۱. دوره نخست	۵۸
۱-۲. دوره دوم	۶۰
۲. فراز و فرودهای جمهوری خواهی	۶۴
۲-۱. سلطنت شیرعلی خان	۶۴
۲-۲. سید جمال الدین افغانی و جمهوری خواهی	۶۷
۲-۲-۱. اندیشه سید جمال الدین افغانی	۶۹
۲-۲-۲. تأثیرگذاری سید جمال و اصلاحات شیرعلی خان	۷۱
۲-۲-۳. جمهوریت و سید جمال	۷۳
۲-۳. سلطنت عبدالرحمن خان	۷۵
۲-۴. پادشاهی حبیب الله	۷۹
۲-۴-۱. دگرگونی‌ها مهم دوران حبیب الله	۸۰
۲-۴-۱-۱. محمود طرزی	۸۰
۲-۴-۱-۲. مشروطه خواهی	۸۱
۲-۴-۱-۳. اندیشه‌های مشروطه خواهان	۸۴
۲-۴-۱-۴. اهداف مشروطه خواهان	۸۶
۲-۴-۱-۵. پیوند مشروطیت و جمهوریت	۸۹
۲-۵. سلطنت امان الله و جمهوری خواهی	۹۱
۲-۵-۱. اصلاحات دوره امانی	۹۳
۲-۵-۱-۱. تدوین قانون اساسی	۹۴
۲-۵-۱-۲. آزادی‌های فردی و اجتماعی	۹۸
۲-۵-۱-۳. آزادی احزاب و انجمن‌ها	۹۹

- ۱۰۱..... ۲-۵-۱-۴. ساختار حکومتی (تفکیک قوا)
- ۱۰۴..... ۲-۵-۱-۵. سیستم آموزشی و فرهنگی
- ۱۰۵..... ۲-۵-۱-۶. وحدت ملی
- ۱۰۶..... ۲-۵-۱-۷. آزادی مطبوعات
- ۱۰۸..... ۲-۶. سلطنت حبیب‌الله کلکانی
- ۱۰۹..... ۲-۶-۱. پایانی بر اصلاحات
- ۱۱۰..... ۲-۶-۲. نگاه مثبت به حبیب‌الله
- ۱۱۱..... نتیجه

فصل سوم: جمهوری خواهی در نظام سلطنتی

- ۱۱۵..... ۱. پادشاهی نادر و جمهوری خواهی (۱۹۲۹-۱۹۳۳)
- ۱۱۷..... ۱-۱. ویژگی‌های دوران نادر
- ۱۱۷..... ۱-۱-۱. سرکوبی مشروطه‌خواهان
- ۱۱۸..... ۱-۱-۲. محدودیت آزادی‌های مدنی و سیاسی
- ۱۲۰..... ۱-۱-۳. کنترل شدید بر مطبوعات
- ۱۲۱..... ۱-۱-۴. تدوین قانون اساسی جدید
- ۱۲۴..... ۲. سلطنت محمد ظاهر شاه (۱۹۳۲-۱۳۱۲)
- ۱۲۵..... ۲-۱. دوره اول: سلطه عموها و خانواده
- ۱۲۵..... ۲-۱-۱. صدارت محمد هاشم و جمهوریت (۱۹۲۹-۱۹۴۶)
- ۱۲۹..... ۲-۱-۲. صدارت شاه محمود (۱۹۴۶-۱۳۲۵)
- ۱۳۱..... ۲-۲-۲. تشکیل احزاب سیاسی
- ۱۳۶..... ۲-۲-۳. قیام شهید بلخی
- ۱۳۹..... ۲-۲-۴. مطبوعات در دوره صدارت شاه محمود
- ۱۴۰..... ۲-۲-۵. صدارت در دوره داوود
- ۱۴۳..... ۲-۲. دور دوم پادشاهی ظاهر شاه

۱۴۳ ۲-۲-۱. دهه دموکراسی سلطنت مشروطه
۱۴۵ ۲-۲-۲. تدوین قانون اساسی
۱۴۸ ۲-۲-۳. انتخابات
۱۵۰ ۲-۲-۴. ساختار سیاسی (تفکیک قوا)
۱۵۳ ۲-۲-۵. آزادی‌های مدنی و احزاب
۱۵۵ ۲-۲-۶. آزادی بیان و مطبوعات
۱۵۷ نتیجه

فصل چهارم: نظام‌های جمهوری در افغانستان

۱۶۱ ۱. گونه‌های نظام جمهوری در افغانستان
۱۶۱ ۱-۱. جمهوری محمد داوود
۱۶۱ ۱-۱-۱. کودتای محمد داوود و تشکیل نظام جمهوری
۱۶۲ ۱-۱-۲. جمهوریت یا دیکتاتوری حکومت داوود
۱۶۵ ۱-۱-۳. ایجاد محدودیت‌های مدنی و سیاسی در قانون اساسی
۱۶۹ ۱-۱-۴. شعارهای دموکراتیک
۱۷۰ ۱-۱-۵. ساختار سیاسی (تفکیک قوا)
۱۷۲ ۱-۱-۶. محدودیت آزادی‌های مدنی
۱۷۴ ۱-۱-۷. محدودیت مطبوعات در دوره داوود خان
۱۷۶ ۱-۲. جمهوری خلق
۱۷۶ ۱-۲-۱. کودتای ۷ ثور
۱۸۳ ۱-۲-۲. اندیشه‌های سیاسی
۱۸۶ ۱-۲-۳. ساختار سیاسی (تفکیک قوا)
۱۸۷ ۱-۲-۴. آزادی‌های مدنی
۱۹۰ ۱-۲-۵. مطبوعات و احزاب در سال‌های جمهوری خلق
۱۹۳ نتیجه

فصل پنجم: جمهوری خواهی در دوران حکومت مجاهدین و طالبان

۱۹۷	مقدمه
۱۹۷	۱. دولت اسلامی مجاهدین
۲۰۱	۲. حوادث مهم حکومت مجاهدین و ویژگی های رهبران جهادی
۲۰۱	۲-۱. جنگ های خونین داخلی
۲۰۱	۲-۲. گرایش اسلامی
۲۰۲	۲-۳. جاه طلبی سران گروه ها
۲۰۳	۲-۴. نظامی گری و خشونت
۲۰۷	۲-۵. غارت گری
۲۰۹	۲-۶. قبیله گرایی
۲۱۰	۲-۷. جنگ و فروپاشی
۲۱۱	۲-۸. ساختار حکومت مجاهدین
۲۱۲	۲-۹. دولت احمدشاه احمدی زی
۲۱۶	۲-۱۰. انحصار گرایی
۲۱۹	۲-۱۱. دولت مجددی
۲۲۳	۲-۱۲. دولت ربانی
۲۲۴	۲-۱۳. شورای حل و عقد
۲۲۶	۲-۱۴. سقوط افشار
۲۲۸	۳. امارت اسلامی طالبان
۲۲۸	۳-۱. پیدایش طالبان
۲۳۰	۳-۲. اندیشه سیاسی طالبان
۲۳۱	۳-۳. اندیشه وهابی گری
۲۳۳	۳-۴. اندیشه دیوبندی
۲۳۵	۳-۵. محیط اجتماعی

۲۳۹	۳-۶. دولت طالبان
۲۴۱	۳-۷. ساختار حکومت طالبان
۲۴۳	۳-۷-۱. رهبری
۲۴۴	۳-۷-۲. دارالافتاء
۲۴۵	۳-۷-۳. هیئت وزیران
۲۴۶	۳-۷-۴. شوراها
۲۴۸	۳-۸. اهداف طالبان
۲۵۰	نتیجه

فصل ششم: جمهوری خواهی در دوران پساتالبان

۲۵۵	مقدمه
۲۵۶	۱. حوادث پساتالبانی
۲۵۶	۱-۱. آغاز حملات علیه طالبان
۲۵۷	۱-۲. آغاز کنفرانس بن
۲۵۸	۱-۳. برگزاری لویه جرگه اضطراری
۲۵۸	۱-۳-۱. پیشینه لویه جرگه
۲۵۹	۱-۳-۲. لویه جرگه اضطراری
۲۶۳	۱-۴. تصویب قانون اساسی
۲۶۸	۲. نظام جمهوری در قانون اساسی
۲۶۸	۲-۱. جمهوری بودن نظام
۲۷۰	۲-۲. اسلامی بودن نظام
۲۷۲	۲-۳. مشارکت سیاسی
۲۷۳	۲-۴. انتخابات آزاد
۲۷۵	۲-۵. حقوق شهروندی
۲۷۶	۲-۶. حقوق و آزادی‌های مدنی

۲۷۹	۲-۷. آزادی عقیده و بیان
۲۸۰	۲-۷-۱. آزادی عقیده
۲۸۳	۲-۷-۲. آزادی بیان
۲۸۸	۲-۷-۳. آزادی مطبوعات
۲۹۱	۲-۸. آزادی احزاب و تشکل های سیاسی
۲۹۵	۲-۹. تفکیک قوا
۳۰۳	جمع بندی و نتیجه گیری
۳۱۳	کتابنامه
۳۲۳	نمایه اصطلاحات



پیشگفتار

جمهوری به‌عنوان گونه‌ای از حکومت از دیرباز با اقبال و ادبار گروه‌های گوناگون، از فیلسوفان گرفته تا سیاستمداران و در مواردی حتی شاهان و سلاطین روبه‌رو بوده است، ولی مسئله مهم، بررسی انگیزه‌ها و عوامل این ادبارها و اقبال‌هاست. به نظر می‌رسد علت همه این‌ها، تفسیرها و تعبیرهایی است که هر دسته و هرکس از جمهوری ارائه و آن را به فراخور اندیشه‌ها و نیازها خود تفسیر و تعبیر کرده است؛ به‌گونه‌ای که گاه این تعبیر و تفسیرها سبب دوگانگی عنوان و معنا شده، حکومت ضد جمهوری در زیر عنوان آن پنهان گردیده است. باین‌حال، در سرگذشت بسیاری از کشورها تحقق حکومت جمهوری، با تفاوت کم‌وبیش، یکی از آرزوهای مردم و به‌ویژه روشنفکران آن بوده است. به همین دلیل، در هر کشوری مبارزاتی در راه تحقق این آرزو انجام‌گرفته و گاه مبارزان این راه هزینه‌های سنگینی برای آن پرداخت کرده‌اند.

یکی دو سده‌ای است که جمهوری‌خواهی به آرزوی بسیاری از شخصیت‌های کشور افغانستان نیز تبدیل شده و حتی افراد بسیاری در این راه جان داده‌اند، ولی تاآنجا که به سرگذشت این کشور مربوط می‌شود، کوشش‌ها برای انجام شدن آن

پراکنده بوده و بی نتیجه انجام شده است. به همین دلیل است که این کوشش‌ها گاه به قیمت از دست دادن هستی جمهوری خواهان این سرزمین نیز پایان یافته است. بزرگ‌ترین مانع دستیابی به این نظام جمهوری، وجود فرمانروایان بوده است؛ زیرا تداوم حاکمیت این فرمانروایان و منافع‌شان در ادامه برقراری حکومت استبدادی بوده است. به همین دلیل است که آنان آشکارا و بی‌باکانه برای عدم تحقق آن کوشیده و از هرگونه کوششی دریغ نکرده‌اند.

افزون براین، زیرساخت‌های فرهنگی و سیاسی افغانستان به گونه‌ای بوده و است که نه تنها تحقق چنین نظامی را در گذشته با دشواری روبرو می‌کرده، بلکه حتی در حال حاضر نیز یکی از موانع تحقق آن به حساب می‌آید. یکی از این امور، نقش مذهب است که به ابزاری در دست قدرتمندان مبدل شده است. بنابراین، در این کشور، اگرچه به دلیل فرمانروایی شاهان خودکامه، مسئله جمهوری خواهی کمتر زمینه مساعدی پیدا کرده است، نباید نقش مردم و زیرساخت‌های فرهنگی آنان را نیز نادیده گرفت.

با توجه به اینکه عقب ماندگی امروز کشور ما و نیز جنگ و کشتار چند دهه گذشته، ریشه در حاکمیت استبدادی و عموماً قبیله‌ای دارد، شایسته است دگرگونی‌های جمهوری خواهی را بررسی و علل شکست آن را واکاوی کنیم تا باشد که آینه فراروی ما برای شناخت فردا قرار گیرد و زمینه مساعد برای زیست مردمان کشورم را فراهم کند.

نویسنده در این پژوهش کوشش کرده است به اندازه توان و اقتضای زمان، این مسئله را در شش فصل مورد بررسی قرار دهد. در فصل اول به مباحث نظری و واژه جمهوری می‌پردازد تا دریافت مشترکی از این مسئله به دست آید. در فصل دوم، جمهوری خواهی از زمان پادشاهی شیرعلی خان تا پادشاهی امان‌الله خان بررسی شده است. همچنین در این فصل، مراحل گوناگونی را که تحقق جمهوری خواهی پشت

سر گذاشته است از نظر گذراننده و موانعی را بازبینی کرده‌ایم که حکومت‌ها برای محقق نشدن آن به وجود آوردند.

نویسنده در فصل سوم به جمهوری‌خواهی در نظام سلطنتی از زمان سلطنت نادرخان تا سلطنت ظاهر شاه و دهه مردم‌سالاری به گونه برجسته اشاره می‌نماید. تحلیل چگونگی جمهوری‌خواهی در دوره جابجایی نظام سلطنتی به جمهوری از کودتایی سردار داوود تا کودتایی حزب خلق، پیشرفت‌ها و پس رفت‌هایی که در این مسیر با آن روبرو بوده است، موضوع فصل چهارم را تشکیل می‌دهد. فصل پنجم به دگرگونی‌های جمهوری‌خواهی در دوره اسلام‌گرایان و اندیشه جمهوری‌خواهی از زمان به قدرت رسیدن مجاهدین تا حکومت طالبان می‌پردازد.

موضوع فصل ششم پژوهش را جمهوری‌خواهی در دوره پسا بحران تشکیل می‌دهد. گسترش حوزه‌ها و صورت‌های مشارکت مردم در تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری‌های کشور، نمونه‌های عملی و مؤلفه‌هایی از همکاری مردم در فرایند جمهوری‌خواهی و فرایند مردم‌سالاری شناسایی می‌گردد. سرانجام، در پایان کتاب، نویسنده افزون بر بیان نتیجه‌گیری کلی از مباحث مطرح‌شده، نقش برجسته جمهوری‌خواهی در طول یک سده را مورد تاکید قرار می‌دهد.

در پایان بر خود لازم می‌دانم از خانواده عزیزم، استادان و دوستان که همواره امیدده این‌جانب بوده‌اند و هریک به‌نوبه خود در انجام و نهایی شدن این کار مؤثر بودند صمیمانه سپاسگزاری نمایم.



مقدمه

جمهوریت به سیستمی از دولت-کشور اطلاق می‌شود که شهروندان آن نوع حکومت و حاکمان خویش را از طریق انتخابات بر می‌گزینند. به عبارت دیگر: جمهوریت، تبلور اراده سیاسی ملت در شکل یک نظام سیاسی است. این سیستم هرچند در دنیا به صورت‌های گوناگون تبارز نموده است، ولی محور اصلی آن که تجلی و اراده مستقیم یا غیر مستقیم مردم در اخذ تصمیمات سیاسی، اجرایی و تقنینی می‌باشد، در تمام انواع آن وجود دارد.

بنابراین، اعمال اراده سیاسی شهروندان، مؤلفه اصلی نظام جمهوری را تشکیل می‌دهد که با اشکال گوناگون ریاستی، پارلمانی، پارلمانی - ریاستی و... تبلور می‌یابد.

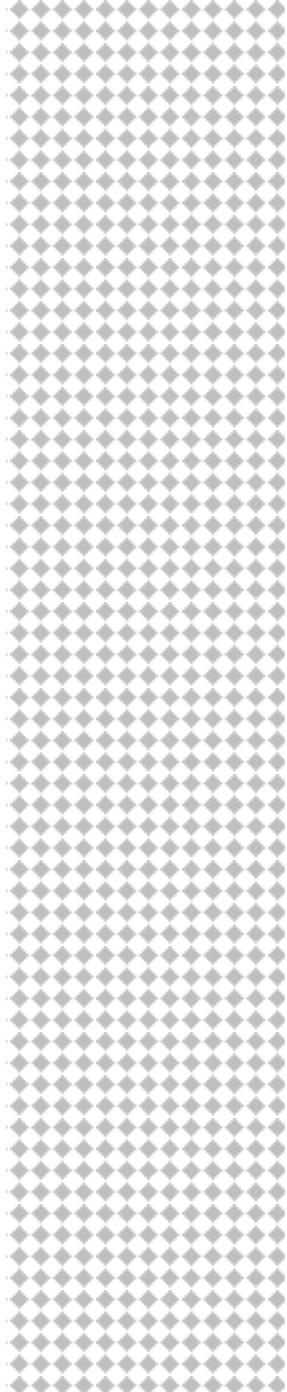
مهم‌ترین نکته‌ی که در این نوع حکومت برجستگی دارد، این است که شهروندان احساس می‌کنند بتوانند در سرنوشت سیاسی کشورشان مؤثر باشند و زمامداران را مطابق نیازهای کشورشان گزینش نمایند. این امر باعث جذابیت جمهوری برای طرفداران آن گردیده است.

بدیهی است که این معنی در تقابل جدی با رژیم‌های مستبد و تمامیت‌خواه سیاسی قرار دارد. در کشورهای بسیاری: از جمله افغانستان آزادی‌خواهان سال‌ها

است که برای تحقق آزادی و حکومت مردمی تلاش می‌کنند و برای تحقق آن مبارزه کرده و هزینه‌های زیادی پرداخته‌اند

جمهوریتی که امروز در کشور افغانستان شاهد آنیم، محصول مبارزات ملی بوده است که در مدت‌های طولانی و نسل‌های پی در پی صورت پذیرفته و امروز تا حدودی صورت عملی به خود گرفته است. مردم در قلمرو جمهوریت اکنون در ابراز اراده سیاسی‌شان آزادند. ساختارهای حاکمیت به صورت دموکراتیک تدوین گردیده و از آزادی‌های فردی و اجتماعی بهره‌منداند.

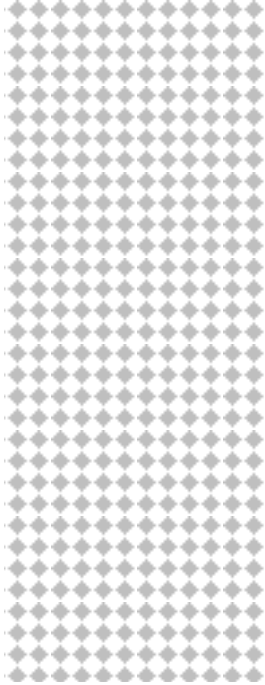
تحقیق حاضر به بررسی تاریخی فرایند جمهوری خواهی در افغانستان پرداخته است و کوشیده است تا آرمان‌های تاریخی - ملی مردم این سرزمین را بازخوانی نماید. طبیعی است که در این بازخوانی، جریان‌های سیاسی - فکری درون ملی که نقش مؤثری در ایجاد زمینه‌ی تفکر جمهوری خواهی داشته، واکاوی می‌شود.



فصل اول:

مباحث نظری





۱. تعریف جمهوری

جمهوری نامی آشنا در فلسفه سیاسی است. این اصطلاح برابر انگلیسی «Republic» است که خود برگرفته از ریشه «Respublica» است. این اصطلاح آمیخته از دو لفظ «Res» به معنای «شیء» و «publica» به معنای «همگانی» است. از این رو، جمهوری به معنای شیء همگانی و برابر با اموال، متعلقات و امور همگانی است. با توجه به همین کاربرد است که این اصطلاح بعدها معطوف به اراده سیاسی و دخالت مردم در تعیین سرنوشت گروهی شان به کاررفته است. این مسئله، در بردارنده دو نکته بنیادین است که عبارت‌اند از: حضور همگان در صحنه و دیگر، وجود یک جامعه سازمان‌یافته که در آن، میان شیء خصوصی و شیء همگانی فرق گذاشته می‌شود.^۱

در زبان فارسی نیز «جمهور» به معنای «همه مردم، گروه، انبوه بزرگ و مترکم از هر چیزی و توده بزرگ ریگ، آمده است که بن واژه بر ساخته آن، جمهوریت می‌باشد.»^۲ فرهنگ معین نیز آن را چنین تعریف می‌کند:

۱. دکتر احمد نقیب زاده، جمهوریت و اسلامیت، مجموعه مقالات جمهوریت و انقلاب اسلامی، ص ۵۵۷.

۲. علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، ص ۶۹۰۱.

جمهور «Jomhur»: توده، گروه، بخش بزرگ یک چیز، حکومتی که رهبری آن به دست نمایندگان مردم باشد. جمهوری به معنای طرفدار حکومت، حکومتی که رهبری آن به دست نمایندگان باشد.^۱

بنابراین، در ادبیات سیاسی، مقصود از واژه جمهوری، گونه نظام سیاسی و حکومتی است که - برای نمونه - به جای پادشاه که توانمندی موروثی دارد و مشروعیت خود را برآمده از فراسوی اراده بشری می‌داند، اداره کشور به گونه مستقیم یا غیر مستقیم از طریق مردم و به مدت معین به دست نمایندگان آنان سپرده شود. براین اساس، حکومت جمهوری را به حکومتی تعریف کرده‌اند که مردم به گونه مستقیم یا غیر مستقیم، اعمال حاکمیت می‌کنند.^۲

در تعریف جمهوری باید سه عنصر در نظر گرفته شود: مشارکت مردم، رضایت بیشتر و امکان رقابت آزاد برای همه مردم در رسیدن به قدرت. بنابراین، باوجود کشمکش اندیشمندان در تعریف جمهوری، به نظر می‌رسد همه آنها وجه اشتراکی نیز دارند. یکی از این اشتراکات در مفهوم جمهوریت، «مردم» و دیگری، «حکومت» است. بدین‌سان، جمهوری، یعنی حکومت به‌وسیله مردم. این معنا در فلسفه سیاسی، مردم را در تصاحب امور خود و نظارت بر حکومت، دارای حق و توانا می‌داند و حاکمیت و دولت را برخاسته از اراده همگانی می‌شمارد.

برای نمونه، مدیسون در کتاب پرآوازه‌اش به نام *فدرالیست*^۳ می‌گوید:

یک نظام جمهوری، حکومتی است که تمامی اقتدارات خود را به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم از عامه مردم برمی‌گیرد و از سوی اشخاصی اداره می‌شود که مقام و قدرت خود را از رضایت مردم و در یک مدت محدود به دست می‌آورند، آن هم تا هنگامی که با مردم خوش‌رفتاری می‌کنند.^۴

۱. دکتر محمد معین، فرهنگ معین، ج ۲، ص ۱۲۴۲.

۲. مصطفی رحیمی، اصول حکومت جمهوری، ص ۷.

3. the federalist

۴. دکتر محمود کاشانی، حقوق مردم، پایگاه نظام جمهوری، ص ۳۱۷.

بنابراین، جمهوری را به هر گونه‌ای تعریف کنیم، قوام آن به حضور مردم در صحنه‌های سیاسی و تعیین سرنوشت است.

۲. پیشینه جمهوری

پیشینه جمهوری به معنایی که بیان شد به آثار هرودت،^۱ رساله جمهوریت افلاطون و سیاست ارسطو و سیسرون بازمی‌گردد. سده‌ها پس از این، صاحب‌نظران دیگری مانند ژان ژاک روسو^۲ و منتسکیو با اندک تغییری، نظام جمهوری را در سنخ‌شناسی خود وارد کرده‌اند. از باب نمونه، منتسکیو در سده هیجدهم میلادی سه گونه حکومت: جمهوری، پادشاهی (مشروطه) و استبدادی را برمی‌شمارد.^۳ در هر صورت، جمهوری به‌عنوان روشی برای اداره حیات سیاسی، در تاریخ اندیشه سیاسی اروپا دارای افت‌وخیزهای گوناگونی است و هنوز در سیر دگرگونی خود به اجماع نظر نرسیده است. در یک نگاه بسیار کلی به تاریخ دگرگونی اندیشه سیاسی اروپا می‌توان مفهوم جمهوری را به پنج نگرش کلی بخش کرد.

۲-۱. دیدگاه افلاطونی

کهن‌ترین اثری که واژه جمهوری را به‌کاربرده مربوط به رساله افلاطون است. در نگاه آغازین، شاید گمان شود که افلاطون به‌مثابه بنیان‌گذار فلسفه سیاسی، کتابی در زمینه «جمهور» به معنای امروزی آن نگارش کرده است، ولی واقعیت این‌گونه نیست؛ زیرا واژه جمهوریت در آثار افلاطون به معنای «سامان سیاسی» است. بنابراین، می‌توان مدعی شد که اجمالاً جمهوری به معنای امروزی آن، در نگرش افلاطونی و حتی به‌طور کلی در سده‌های وسطی ناشناخته است.^۴ به نظر افلاطون، سامان سیاسی ایده‌آل، حکومت فلاسفه است.

۱. هرودت، تاریخ هرودت، تلخیص ا.ج. اوانس، ص ۶۲.

2. Jean-Jacques Rousseau.

۳. منتسکیو، روح القوانين، صص ۳-۹.

۴. ساموئل هانتینگتون، موج سوم دموکراسی، مقدمه روزنه، ص ۱۳.

۲-۲. دیدگاه ارسطویی

بی‌گمان مهم‌ترین نظریه‌پرداز فلسفه سیاسی، ارسطو است. او در اندیشه سیاسی خود به طبقه‌بندی فرمانروایان پرداخت و نظریه خود را بر دو اصل استوار کرد: نخست، غایت و هدفی که حکومت‌ها پی‌گیری می‌نمایند و دوم، شمار کسانی است که قدرت سیاسی را تصاحب می‌کنند. از دید ارسطو، اگر حکومت‌ها توجه‌شان را به مصالح همگانی معطوف کنند، در این صورت، مطلوب و آرمانی است ولی اگر توجه‌شان را به منافع و مصالح شخصی فرمانروایان معطوف کنند، در این صورت، منحرف و فاسد است. از سوی دیگر، حکومتی که مصلحت عموم را در نظر می‌گیرد، اگر توسط یک نفر اعمال شود، «سلطنتی» و اگر توسط چند نفر اعمال شود، «اریستوکراسی» و اگر به دست اکثریت مردم باشد، «جمهوری» می‌باشد. این سه گونه به ترتیب توراتی، الیگارشی و دموکراسی نامیده می‌شود.

۲-۳. دیدگاه رومی یا سیسرونی

درباره پیشینه تاریخی جمهوری می‌توان گفت بعد از ارسطو یک اثر کلاسیک دیگر به نام جمهوریت از سیسرون به دست ما رسیده است.^۱ او که دارای گرایش رواقی بود کوشید به فراخور نیازهای آن روزهای رومیان، به‌گونه متفاوت از یونانیان به نظریه‌پردازی درباره فلسفه سیاسی بپردازد.

اگرچه سیسرون نوآور فلسفه تازه‌ای به شمار نمی‌رود و متأثر از افلاطون و ارسطو می‌باشد، اهمیت وی در بحث ما این است که او مبتکر مفهوم جمهوریت به معنای امروزی است. او به مصلحت توده توجه جدی نشان داد و مشارکت مردم را در سرنوشت سیاسی جامعه، مهم شمرد. البته، به عقیده سیسرون، مقصود از مردم (جامعه) اجتماع یک دسته از افراد بشر به هر شیوه‌ای که در نظر آید نیست، بلکه

۱. عباس منوچهری، گفتمان جمهوری و جمهوری گفتمانی، مجموعه مقالات جمهوریت و انقلاب اسلامی،

مقصود او گروه بسیاری از مردم است که کمابیش به امر عدالت و شرکت در برآورد منافع مشترک و مصالح همگانی با یکدیگر به سازش برسند.^۱

نکته‌ای که نگرش سیسرون را از افلاطون به‌درستی متمایز می‌کند، نوع نگرش وی به مردم است. در جمهوری افلاطون، تنها فلاسفه به‌عنوان افراد صالح برای حکومت‌کردن شناخته می‌شوند. سایر مردم، قدرت قضاوت و قوه تشخیص قانون را ندارند. ولی سیسرون می‌گوید: «در هر فرد انسان، ظرفیت و قابلیت تشخیص و استعداد شناسایی حقوق طبیعت، آفریده شده است. به‌عبارتی دیگر، همه مردم فیلسوفند.»^۲ بنابراین، در اندیشه سیاسی سیسرون، مردم در زندگی سیاسی - اجتماعی به‌تساوی طبیعی می‌رسند و آدم‌ها ذاتاً باهم برابر بوده و می‌توانند بدون تبعیض طبقاتی در تعیین سرنوشت همگانی خود مشارکت کنند.

از مجموع مطالب بالا می‌توان چنین نتیجه گرفت که اندیشه جمهوری به معنای امروز آن را باید بیشتر در سنت رومی جست‌وجو نمود نه یونانی. در روم باستان در آغاز حکومت به‌گونه پادشاهی بود، ولی در سال ۵۱۰ ق.م. حکومت جمهوری برقرار شد. نخست به‌جای پادشاه که در گذشته در تمام مدت عمر حکومت می‌کرد، دو نفر برای فرمان‌روایی برگزیده شدند و قرار شد که تنها تا یک سال فرمان برانند. فلسفه این کار، آن بود که گمان می‌کردند هنگامی که قدرت میان دو نفر تقسیم و از مدت فرمان‌روایی کاسته شود، تمایلات به خودکامگی کاهش می‌یابد.^۳

این دو تن که آنان را «کنسول» می‌نامیدند، در امور سیاسی یا مجلس (سنا) که از طبقه اشراف انتخاب می‌شدند، رایزنی می‌کردند که هنگام رأی، موافقان کنسول به‌سوی راست و مخالفان به‌سوی چپ مجلس می‌رفتند. از همین‌جا بود که اصطلاح «راست» و «چپ» به معنای موافق و مخالف حکومت وقت معمول شد. آنچه در این

۱. بهاء‌الدین بازارگاد، تاریخ فلسفه سیاسی، ص ۲۳۷.

۲. همان، ص ۲۴۰.

۳. مصطفی رحیمی، اصول حکومت جمهوری، ص ۲۲.

دوره شایسته می‌باشد، این است که اشراف قبول کردند تا توده مردم، نمایندگانی از میان خود گزینش و در تصمیمات سیاسی - اجتماعی مشارکت کنند. در واقع، اشراف به گونه‌ای به آزاد سیاسی توده مردم و برابری آنان در رأی با اشراف، اذعان نمودند.^۱ این گونه حکومت در روم بسیار ماندگار نبود و پس از مدت کوتاهی جای خود را به حکومت استبدادی داد. از آن پس تا مدت‌ها در هیچ کشوری، نشانی از تحقق جمهوری دیده نمی‌شد؛ جز آن‌که در حدود سده دوازدهم میلادی در «شهرهای آزاد اروپا» گونه‌ای جمهوری برقرار شد. جمهوری‌های یاد شده می‌کوشیدند در مقررات خود از قوانین یونان و روم دنباله‌روی کنند. بدین منظور، اهالی شهر در محلی جمع می‌شدند و گروهی را به نام «کارگزار» انتخاب می‌کردند.^۲

۲-۴. دیدگاه منتسکیو

تا زمان منتسکیو^۳ (۱۶۸۹-۱۷۵۵) طبقه‌بندی گونه‌های حکومت، بدون آنکه ایرادی بر آن وارد آید، همانی بود که به وسیله ارسطو بیان شده و حکومت به سه دسته (پادشاهی، آریستوکراسی و دموکراسی) تقسیم شده بود، ولی منتسکیو طبقه‌بندی دیگری را جایگزین دسته‌بندی ارسطو کرد تا بیشتر جواب‌گوی واقعیت امور باشد. منتسکیو حکومت‌ها را به سه گونه (استبداد مطلق، سلطنتی و جمهوری) تقسیم کرد. حکومت جمهوری را به دو گونه آریستوکراتیک (حکومت اشرافی، حکومت طبقه اعیان) و دموکراتیک (حکومت ملی) تقسیم کرد. منتسکیو میان پادشاهی و استبداد، دوگانگی قائل است. بدین معنی که پادشاه یا فرمانروا در پادشاهی، برابر قوانینی که خود وضع کرده، حکومت می‌کند. اختیارات شاه به وسیله امتیازهایی که به طبقات گوناگون اجتماعی داده شده است و به وسیله عرف و عادات محدود می‌شود.

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۳.

حال آن‌که در استبداد، خودکامگی مطلق فرمانروا غیر محدود است.^۱ منتسکیو می‌گوید: «جمهوری در کشورهای باتقوا مستقر می‌شود.»^۲ منظور وی از تقوا بی‌علاقگی به پول و مال است. پادشاهی بر روحیه افتخار، یعنی عشق به امتیازات اجتماعی در طبقات بالا استوار است و استبداد مبنای موجودیت خود را بر ترس و مجازات قرار می‌دهد.^۳

جالب‌ترین نظریه منتسکیو درباره تفکیک قوا می‌باشد. بنا به گفته او، در نتیجه این تفکیک، هر یک از قوا دیگری را محدود می‌سازد و آزادی، یعنی حکومتی که بر پایه قانون استوار شده باشد، امکان‌پذیر می‌شود.^۴

۲-۵. دیدگاه مدرن

بر خلاف نگرش اول که نظر مساعدی نسبت به جامعه مدنی، جمهوریت و رأی مردم نداشت و زمامداران را فیلسوفانی ممتاز از دیگر مردم می‌شمرد، در دوره مدرن، دو عرصه جامعه مدنی و جامعه سیاسی، مرکز ثقل تصمیمات سیاسی - اجتماعی به شمار می‌رود. برجسته‌ترین ویژگی نگرش پسین، در پاسخ‌گویی به کشمکش و تعارض میان آزادی فردی با اراده همگانی و قانون بوده است.

دوره مدرن که با توماس هابز^۵ (۱۵۸۸-۱۶۷۹) آغاز و با هگل^۶ (۱۷۷۰-۱۸۳۱) پایان می‌پذیرد، انسان به مقتضای قوانین طبیعی اما با عنوان فردیت، صاحب حقوق سیاسی و شهروندی است. بدین‌سان، مهم‌ترین نگرانی اندیشمندان سیاسی این دوره، مسئله «آزادی»^۷ بود که توسط ساختار سیاسی مورد تهدید واقع می‌شد. این دوره

۱. گائتانو موسکا و گاستون بوتو، تاریخ عقاید و مکتب‌های سیاسی از عهد باستان تا امروز، ص ۲۴۱.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان، ص ۲۴۲.

5. Thomas Hobbes

6. Georg Wilhelm Friedrich Hegel

۷. بهرام اخوان کاظمی، نقدهایی بر دموکراسی، مجله دانشگاه اسلامی، شماره ۶، ص ۲۲.

سرانجام به دو نحله بزرگ روسویی و کانتی تقسیم می‌شود که هر کدام به گونه‌ای از گفتمان «جمهوری» قایلند.^۱ روسو اصالت را به اراده جمعی می‌دهد، ولی در عین حال، دغدغه آزادی و فردیت را نیز دارد، اما کانت اصالت را به فردیت می‌دهد، ولی ضرورت حضور در عرصه همگانی را نیز لحاظ می‌کند.^۲

بنابراین، نگرش تازه‌تر به جمهوری از ویژگی‌های دوره مدرنیته است و ریشه در رنسانس دارد. رویدادها و زمینه‌های اجتماعی و فکری فراوانی در پیدایی و تکامل جمهوری نوین نقش آفریده‌اند. در اروپای غربی، این نظام حکومتی با گونه نوین نمایندگی (پارلمانی) و پیدایش دولت - ملت‌های جدید در سده شانزدهم ظهور یافت. با انقلاب ۱۶۸۸ در انگلستان، این باور که سلطنت یک حق الهی است، پذیرفته نشده و پارلمان بر شاه برتری یافت. در آمریکا، انقلاب ۱۷۷۶ بر پایه قرارداد اجتماعی و نیز قانون اساسی ایالت متحده ۱۷۸۷ از دیگر عوامل تحقق جمهوری به شمار می‌رود. انقلاب کبیر ۱۷۸۹ در فرانسه با شعارهای جمهوری (آزادی، برادری، برابری)، رویداد بزرگی برای پیروزی جمهوری نوین است.

۶-۲. دیدگاه پست مدرن

نگرش پست مدرن، در واقع، دنباله دیدگاه‌های روزگار مدرن است. پرسش تقدم و تأخر فرد و جمع در روزگار مدرن، به پاسخ قطعی نمی‌رسد و کشمکش به روزگار پست مدرن افکنده می‌شود. در این دوره، اندیشمندان سیاسی راه میان را در پیش گرفتند؛ آنان کوشیدند به جای اصالت فرد یا جمع، میان این دو تعامل و گفت‌وگو ایجاد کنند. اگر ویژگی عمده دوره مدرن را «مردمسالاری قانونی» فرض کنیم، ویژگی عمده دوره پست مدرن «جمهوری گفتمانی» خواهد بود. بدین رو، هابرماس، اندیشمند معاصر

۱. دیوید هلد، مدل‌های دموکراسی، ص ۱۱۹.

۲. عباس منوچهری، گفتمان جمهوری و جمهوری گفتمانی، مجموعه مقالات جمهوریت و انقلاب اسلامی، ص ۳۳.

آلمانی برای حل تعارض حقوق فردی و حاکمیت قانون، به نظریه عقل تفاهمی تمسک می‌جوید و بر پایه نظریه عقل تفاهمی به ارائه نظریه اخلاق گفتمانی می‌پردازد. در این نظریه، هابرماس مرز میان فرد و جمع را در پرتو نگرش «بین‌الذهانی» خویش که برابر آن، ذهن فردی در ارتباط با ذهن دیگران متوجه امور می‌شود تعیین می‌کند.^۱

بنابراین، در اندیشه سیاسی اروپا تعارض میان آزادی و قانون در یک فرایند بسیار پیچیده، موجب دگرگونی در مفهوم جمهوری گردید و در پایان، انسان و فرد عین هم انگاشته شد؛ به نحوی که هر دو به گونه‌ای اصالت یافت. به عبارتی دیگر، فرد در زندگی سیاسی خود نه آزاد مطلق است و نه مجبور کامل؛ ساختارها و نهادهای سیاسی، بلکه در یک حالت همکنشی و «گفت و گوی آزاد» به سر می‌برند.

البته این دیدگاه و اندیشه با این سخن معصوم (ع) همانندی بسیاری دارد که «لا جبر ولا تفویض و لکن امر بین الأمرین»؛ یعنی بشر خواه در زندگی فردی و شخصی و خواه در زندگی سیاسی - اجتماعی، نه در حصار اجبار (طبیعت، تاریخ، قوانین، آداب و رسوم و...) است و نه به طور مطلق، آزاد؛ بلکه رفتار و تصمیمات خارجی انسان، همواره در کش و قوس (جبر و اختیار) می‌باشد.

از مجموع آنچه بیان شد به این نتیجه می‌رسیم که واژه جمهوری متأثر از پرسش‌های اساسی‌تری در تاریخ اندیشه سیاسی غرب بوده است و مهم‌ترین این پرسش‌ها تعارض میان حقوق فرد و مصلحت جمع است. در واقع، بشر در درازای تاریخ، با تقدم و تأخر هر کدام از این دو، نوع ویژه‌ای از حکومت را شکل داده و به تبع آن، مفهوم جمهوریت نیز دگرگونی‌هایی پیدا نموده است که سرانجام در دوره معاصر به «جمهوری گفتمانی» متمایل شده است.

۳. مؤلفه‌های جمهوری

جمهوری با وجود همه دگرگونی‌هایی که دیده است، در جهان مدرن دارای مؤلفه‌های

۱. همان، ص ۳۷.

ویژه‌ای است که در سده‌های مبارزه برای ایجاد حکومت جمهوری تکوین یافته‌اند. مجموعه این مؤلفه‌ها بیانگر حقیقت جمهوری است.

مروری کوتاه بر تاریخ اندیشه‌های سیاسی در سده‌های هفدهم و هجدهم نشان می‌دهد که در روند مبارزه انسان‌ها برای دفاع از آزادی در برابر سوء به‌کارگیری قدرت توسط حکومت‌ها، موارد زیر به‌عنوان راه‌های نوین جهت استوار کردن جمهوری از سوی کسانی چون جان لاک، منتسکیو، ژان ژاک روسو و توماس هابز پیشنهاد شده است: حق طلبی و قانون طبیعی، قرارداد اجتماعی، حق شورش بر حکومت‌ها، تفکیک قوا، نگارش قانون اساسی و رعایت حقوق بشر.^۱ افزون بر این، مجموعه دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی از روزگار رنسانس به بعد موجب تکوین اصول باارزشی چون آزادی فردی، برابری انسان‌ها، حاکمیت قانون، حاکمیت مردم، حقوق شهروندی، مشارکت، حکومت اکثریت، انتخابات آزاد و تأکید بر حقوق بشر یا حقوق طبیعی مدنی و سیاسی انسان‌ها گردید. در ادامه به گونه فشرده، برخی از این مؤلفه‌ها که موجب تحکیم زمینه‌های جمهوری شده‌اند توضیح داده می‌شود.

۳-۱. حاکمیت مردم

یکی از اصول اساسی جمهوری، حاکمیت مردم است. مفهوم بنیادین حاکمیت مردم این است که حکومت‌ها قدرت و اقتدار خود را از منبع دیگری جز خواست و رضایت توده مردم به دست نمی‌آورند و مردم می‌توانند در صورت بایستگی، فرمانروایان را از کار برکنار ساخته و آنان را جابجا کنند. اندیشمندان و صاحب‌نظران در اروپا پیش از رنسانس، بیشتر حاکمیت را به دو گونه ویژه، یعنی بخشش الهی که به سلطان داده شده و قدرتی که از طریق مردم به سلطان سپرده می‌شود، تفسیر می‌کردند. با این حال، به دنبال مبارزات آزادی‌خواهان و پیروزی انقلاب فرانسه حاکمیت ملی جایگاه ویژه‌ای را به‌عنوان یک اصل خدشه‌ناپذیر در حقوق داخلی و

۱. دیوید هلد، مدل‌های دموکراسی، صص ۸۴-۹۷.

بین‌المللی به خود اختصاص داد. بنابراین، اقتدار نهایی در بکار بردن حاکمیت از آن مردم گردید، هرچند درباره چگونگی به‌کارگیری این اقتدار در بین الگوهای گوناگون جمهوری، اختلاف‌های وجود دارد. به‌عنوان نمونه، به‌کارگیری حاکمیت مردم می‌تواند به گونه بی‌واسطه یا از طریق نمایندگان و گروه‌ها تجلی یابد. بنابراین، شکل نظام سیاسی می‌تواند در شیوه بکار بردن حاکمیت مردم کارآمد باشد؛ ولی به‌هرحال، حاکمیت نهایی از آن مردم است.

۲-۳. مشارکت سیاسی

یکی دیگر از مؤلفه‌های عمده جمهوری، مشارکت و رضایت شهروندان در پیروی از حکومت و مشارکت کارآمد آنها در تصمیم‌گیری‌های اساسی، بنا بر خواست خود و بدون به کار بردن اجبار و اکراه است. براین اساس، مشروعیت جمهوری افزون بر اصل کلی حاکمیت مردم، مبتنی بر عملکرد حکومت بنا بر خواست و رضایت شهروندان است. مشروعیت جمهوری، بدون رضایت همگانی شدنی نیست. بر پایه این دیدگاه، آدم‌ها موجودات عقلانی و گزینشگر هستند که می‌توانند با مشارکت و ابراز دیدگاه خود، رضایت یا نارضایتی خویش را درباره حکومت ابراز کنند. رضایت به این معنی، آزادی را به شیوه پذیرفته‌ای محدود و تبدیل به اطاعت و التزام می‌کند. به تعبیری دیگر، چنین التزامی خود یکی از مظاهر اصلی آزادی سیاسی فرد بوده و قلمرو آزادی را محدود و مشخص می‌سازد.

به‌هرحال، آنچه آشکار است این است که مشارکت شهروندان در گزینش سرنوشت خویش به شیوه مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌های حکومتی از مهم‌ترین اصولی است که جمهوری غرب بر پایه آن استوار شده است. امروزه بر اثر پیچیدگی چگونگی زندگی اجتماعی و به دلایل فنی، جغرافیایی و جمعیتی و مانند آنها آن، مشارکت سیاسی در نظام‌های مردسالارانه بیشتر از طریق انتخابات و رأی دادن صورت می‌پذیرد. بنابراین، انتخابات و رأی دادن که به‌عنوان گونه‌ای ابزار در راستای

تحقق مشارکت سیاسی شهروندان انگاشته می‌شود، در قوانین اساسی همه نظام‌های مردسالارانه به‌عنوان یک اصل یا نهاد پذیرفته‌شده‌ای پیش‌بینی شده است.

۳-۳. انتخابات آزاد

یکی از مؤلفه‌های اساسی جمهوری و به تعبیر دیگری، یکی از ابزارهای مشارکت همگانی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، انتخابات آزاد و گزینش نمایندگان و کارگزاران حاکمیت است تا آنجا که جمهوریت به وجود نخواهد آمد مگر به‌وسیله حضور آزادانه مردم. بنابراین، انتخابات آزاد از مؤلفه‌های جمهوری و مهم‌ترین مقوم تحقق آن به‌شمار می‌آید.

اگرچه مشارکت، محدود به شرکت ادواری مردم در انتخابات نمی‌شود، بلکه باید عنصری دیگری را نیز باید بر آن افزود تا جریان حاکمیت مردم به گونه مداوم کارآمد باشد. این عنصر، نظارت شهروندان است؛ یعنی، شهروندان باید همیشه از راه گفتار، نوشتار، تحزب و نظارت بر چگونگی کارهای حکام و فرمانروایان مؤثر واقع شوند. افکار همگانی باید راهنمای سیاست‌مداران برای انتخاب روش‌ها، سیاست‌ها و اتخاذ تصمیم‌ها قرار گیرد و خلاصه آن‌که معیار، رأی و دیدگاه بیشتر مردم باشد؛ یعنی مردم فرمانروایان را انتخاب می‌کنند و افزون بر آن، کارهای زمامداران و نهادهای حکومتی را نیز نظارت و مهار می‌نمایند.^۱

برگزاری انتخابات آزاد و رقابتی، نشانه حاکمیت اراده ملت بر سرنوشت سیاسی‌شان است. با اهمیت یافتن نقش مردم در نظام‌های سیاسی - که از ویژگی‌های دوران جدید است - مردم با حضور و مشارکت در پای صندوق‌های رأی، زمینه‌های مسالمت‌آمیز تغییر قدرت را فراهم می‌کنند و حاکمان را برمی‌گزینند. از این رو، انتخابات آزاد همچون ستون فقرات حکومت‌های مردم‌سالار تبدیل شده و به‌اندازه‌ای اهمیت یافته است که گروهی از اندیشمندان آن را با جمهوری، یگانه می‌پندارند.

۱. ابوالفضل قاضی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، ج ۱، ص ۷۶۰.

۴-۳. رأی اکثریت

جمهوری، گونه‌ای از حکومت است که در آن، حق گرفتن تصمیمات سیاسی به وسیله شهروندان ولی بر اساس قاعده اکثریت انجام می‌شود.^۱ بنابراین، همه‌کسانی که برابر قانون دارای حق رأی هستند، بدون نگاه به گرایش‌های سیاسی، وابستگی‌های مذهبی، پیوندهای قومی و طبقات اجتماعی و... حق شرکت در انتخابات را دارند و از این طریق، می‌توانند نمایندگان یا فرمانروا را گزینش کنند، همان‌گونه که بر پایه این فرایند، نخبگان اجتماعی و دارندگان قدرت سیاسی خود را به گونه آزادانه کاندید می‌کنند.

در جمهوری کثرت‌گرا گروه‌ها نقش بنیادین را در جامعه و فرایند سیاسی انجام می‌دهند و به این دلیل، افراد با عضویت در گروه‌های سیاسی و اجتماعی، منافع خود را پاسداری می‌کنند و یا خواسته‌های خود را مطرح می‌سازند. اگرچه یادآوری این نکته بایسته به نظر می‌رسد که حکومت اکثریت نمی‌تواند به‌عنوان یک اصل فراگیر و خدشه‌ناپذیر در تمام گونه‌های جمهوری مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا الگوهای حکومتی دیگر وجود دارد که بدون دارا بودن رأی اکثریت، حکومت را به دست می‌گیرند، درعین حالی که با جمهوریت ناسازگاری ندارد. بنابراین، حکومت اکثریت می‌تواند مبنای بیشتر جمهوری‌های امروزی قرار گیرد.

به‌هرصورت، اگر ضرورت سیاسی ایجاب می‌کند که هر شخص و گروهی که در فرایند انتخابات آزاد، بیشترین رأی‌ها را به دست آورد، باید رهبری امور اداره کشور را به بر دوش گیرد، حقوق سیاسی و مدنی اقلیت برابر همان ضرورت سیاسی نباید نادیده گرفته شود و از سوی اکثریت زیر پا گذاشته شود. در جمهوری، هرچند حکومت برای اکثریت است، اما درعین حال، افکار، عقاید و نظرات گروه‌های اقلیت نیز ارجمند است. اقلیت به‌عنوان شهروند توسط حکومت تحمل می‌شوند و زمینه‌هایی باز فعالیت سیاسی برای آنها فراهم می‌گردد تا در آن فضای باز سیاسی بتوانند به افکار

۱. همان، ج ۱، ص ۷۶۲.

عمومی جهت دهند، از کارکردهای حکومت انتقاد و نگرش مردم را با خود همراه نموده، بستر جامعه را برای پیروزی‌های بعدی خود آماده کنند.

بزرگ‌ترین دست‌آورد جمهوری این است که همه افراد و گروه‌ها را همیشه امیدوار نگاه می‌دارد تا شاید روزی از طریق رقابت آزاد، صلح‌آمیز و معقول بتوانند قدرت را به دست آورند و یا در ساختار قدرت، مشارکت داشته باشند. این فرایند احتمال برخوردهای خشونت‌آمیز و ویرانگر را کاهش می‌دهد و یا به‌کلی از بین می‌برد، زیرا در این برنامه، جنبش‌های خشن و مسلحانه و تفکرات اقتدارگرایانه هیچ بختی برای پیروزی و برنده شدن در انتخابات را ندارند.

از این رو، اکثریت، آشناترین مفهومی است که جمهوری از آن سود می‌برد و پیوند استواری با آن دارد. به باور کوهن در میان تمام گونه‌های ممکن، تنها قاعده اکثریت مطلق دارای این امتیاز ویژه است و تنها بنیادی است که هم بازدارنده می‌شود تا اقلیتی به‌تنهایی برای همه اجتماع تصمیم قطعی بگیرد و هم جلوگیری می‌کند از اینکه اقلیتی به‌تنهایی سد راه تصمیم قطعی همه اجتماع گردد. پس قاعده اکثریت مطلق، شایستگی منحصر به فردی را جلوه‌گر می‌سازد و در مردسالارانه‌ترین زمینه‌ها ساده‌ترین، منصفانه‌ترین و قابل استفاده‌ترین قاعده است.^۱

این اصل نیز منتقدان و کاستی‌هایی دارد که اندیشمندان دانش سیاست از دیرباز به آنها توجه کرده‌اند.

الکسی دوتوکویل، دیکتاتوری اکثریت را یکی از آسیب‌های جدی آن دانسته و بر این باور است که قدرت مطلق ذاتاً ناخوشایند و خطرناک به نظر می‌آید. پس اگر بینیم حکومتی، حق و توانایی هر کاری را دارد، خواه آن را حکومت مردم یا حکومت فردی، جمهوری یا حکومت اشراف بنامیم، خواه این حکومت جمهوری باشد یا پادشاهی، خواهیم گفت: نطفه جباریت همین جاست.^۲

۱. کارل کوهن، دموکراسی، ص ۱۱۲.

۲. نوربرتو بویو، لیبرالیسم و دموکراسی، ص ۶۸.

بنابراین، با وجود اینکه قانون اکثریت نیزکاستی‌هایی دارد که باید به آنها توجه شود، ولی در میان روش‌های تصمیم‌گیری، بهترین روش است؛ زیرا ابزاری است که می‌تواند بیشترین رضایت افراد یک جامعه را برآورده کند.

۳-۵. حقوق شهروندی

حقوق شهروندی و تکالیف بسته به آن از مفاهیم بنیادی جمهوری به شمار می‌رود. واژه «حقوق»، جمع «حق» است. در فرهنگ فارسی حقوق را چنین تعریف کرده‌اند: «حقوق مجموعه قواعد و مقررات لازم‌الاجرائی است که بر روابط افراد یک جامعه حاکم است.»^۱

بنابراین، حقوق بیانگر مجموعه قوانین و قواعدی است که وظایف افراد و حکومت، مزایا و فرصت‌هایی را آشکار می‌کند که در اختیار افراد و حکومت نهاده شده است و هریک موظف است بر پایه آنها رفتار کند.

واژه شهروند نیز چنین تعریف شده است: «کسی که اهل یک شهر باشد و از حقوق متعلق به آن برخوردار باشد.»^۲ بر این اساس، حق حکومت و مجموعه مکلفیت‌های حکومت، هر دو، بخشی از جایگاه شهروندی هستند. مفهوم شهروندی در انقلاب فرانسه به شکوفایی خود رسید و در اعلامیه حقوق انسان و شهروند که در سال ۱۷۸۹ انتشار یافت کاملاً تبیین و تصریح گردید. بنابراین، مفهوم حقوق شهروندی بیانگر برخورداری از حقوق عمده‌ای چون: آزادی بیان، برابری در نزد قانون، برخورداری از حقوق اجتماعی (بهداشتی-آموزشی) و حقوق مدنی است. سرانجام، حقوق شهروندی بیانگر مجموعه حقوقی است که هر یک از شهروندان از آنها برخوردارند و حکومت مکلف به تأمین آنهاست.

۱. افشین فیروزمش، کلیات حقوق اساسی، ص ۱۲۱.

۲. فرهنگ فارسی امروز، ص ۳۴۵.

۳-۶. برابری

برابری به این معناست که همه انسان‌ها به‌عنوان شهروند ارزش یکسانی داشته باشند و جمهوری هیچ‌گاه با نابرابری‌های حقوقی و سیاسی سازش ندارد. این اصل بر این پیش‌فرض استوار شده که همه انسان‌ها به‌حکم انسانیت خود برابری دارند و بر یکدیگر برتری ندارند. شهروندان در نزد قانون و از لحاظ حقوق و آزادی‌ها باهم برابرند، هرچند تأمین برابری از لحاظ اجتماعی و اقتصادی ممکن نباشد.

در نظام‌های غیر مردسالار مردم از لحاظ حقوقی برابر نیستند؛ بلکه مواردی مانند نژاد، رنگ پوست، مذهب، مالکیت و جنسیت موجب برخی امتیازات سیاسی است. این نابرابری‌ها کم‌کم و بر اثر مبارزات پیوسته آزادی‌خواهان کنار گذاشته شده و امروزه در نظام‌های مردم‌سالار بیشتر هیچ‌یک از این موارد جلوگیری مشارکت سیاسی شهروندان و موجب بی‌بهرگی آنان از حقوق بنیادی‌شان نیست.

اما باید توجه کرد که برابری به معنای برخورداری بالفعل افراد از همه مزایای نام‌برده نیست. در نتیجه، معنایی که می‌توان برای برابری اجتماعی در نظام سیاسی جمهوری قائل شد، برابری نسبی در توزیع منابع قدرت سیاسی میان بازیگران و نیروهای سیاسی فعال در جامعه است؛ یعنی، نیروها و گروه‌های سیاسی گوناگون باید بتوانند از منابع گوناگون قدرت (منابع مادی، ارتباطی، آموزش و غیره) برخوردار باشند و این مسئله، یکی از نشانه‌های اصل کلی برابری است.

۳-۷. حاکمیت قانون

یکی دیگر از مؤلفه‌های جمهوری، حاکمیت و محوریت یک قانون و قانون‌مداری همه شهروندان، به‌ویژه حاکمان سیاسی است. قانون‌مند شدن به این معناست که قانون در تاروپود آن رخنه کرده باشد، همه خود را ناگزیر به رعایت آن بدانند، همه افراد و گروه‌ها در پیشگاه قانون یکسان باشند، هیچ‌کس از پیش، برای خود حق و حقوقی قائل نشود و همه رفتارها و عملکردها و موضع‌گیری‌ها در چارچوب قانون صورت گیرد.

قانون‌مداری مانع هرج و مرج و دست‌اندازی به حقوق دیگران و مانع بکار بردن سلیقه فردی، گروه‌بازی، خویشاوند سالاری و قدرت‌محوری است. در جمهوری، اشخاص برگزیده از سوی مردم، تنها در چارچوب قانون اساسی و دیگر قوانین و مقررات، دارای حصه‌ای از قدرت خواهند بود و نمی‌توانند از مرزهای محدود قانونی پا را فراتر گذارند.^۱ در نظام جمهوری هیچ‌کس و هیچ مقامی بالاتر از قانون نیست و حرف و سخن هیچ‌کس قانون‌شمرده نمی‌شود؛ فرقی هم نمی‌کند که منشأ این قانون چه باشد؛ برگرفته از منابع وحی باشد یا از درون جامعه و یا برگرفته‌شده از آموخته‌های دیگر جوامع و نظام‌ها.

در مردم‌سالاری از یک‌سو همه افراد خود را موظف می‌دانند که کارها و رفتارهای خود را در چارچوب قانون توجیه کنند و از دیگر سو، قانون اساسی به‌گونه‌ای ساماندهی می‌شود که قدرت در میان اعضای حکومت تقسیم می‌شود و حدود، وظایف و اختیارات فرمانروایان به‌طور دقیق مشخص می‌گردد و با راهکارهای قانونی امکان دست‌اندازی قدرتمندان در امور بیرون از چارچوب اختیارات قانونی آنان، به‌شدت کاهش می‌یابد.

۸-۳. آزادی‌های سیاسی

آزادی سیاسی عبارت است از آزادی انجام دادن انواع کارهایی که حکومت مردمی اقتضا می‌کند. این کارها اصولاً دربرگیرنده آزادی برای به‌کارگیری ابزارهایی است که از طریق آنها شهروندان بتوانند در حکومت تأثیر عملی داشته باشند.^۲ مهم‌ترین راه تأثیرگذاری شهروندان بر حکومت این است که هر فرد بتواند آزادانه کسی را گزینش کنند و خودش هم در صورت دارا بودن شرایط لازم، حق انتخاب شدن را داشته باشد. در عرصه‌های سیاسی - اجتماعی، انسان و فرد آزاد کسی است که می‌تواند در

۱. ابوالفضل قاضی، نهاد سیاسی، ص ۷۶۵.

۲. کوهن کارل، دموکراسی، ص ۱۳۷۳.

کارهایی را با تکیه بر قوت و دانش خود انجام دهد، بدون آن که روبرو با مانعی باشد.^۱ اما همین انسان آزاد هنگامی که نظام مردم سالار و قوانین وابسته به این نظام را می پذیرد، آزادی طبیعی و حق نامحدود خود را برای تصرف در آنچه می خواهد و از دستش برمی آید از دست می دهد، اما بجای آن، آزادی مدنی و حق مالکیت آنچه را که در تصرف دارد، به دست می آورد.^۲

۹-۳- آزادی های فردی

آزادی و به وجود آوردن فضای باز سیاسی نیز از عناصر اصلی توسعه سیاسی به شمار می رود.^۳ از این رو، تأمین و تضمین آزادی های اساسی نوشته شده در اعلامیه های حقوق در نظام دموکراتیک امری اساسی و اجتناب ناپذیر است. پس باید آزادی افراد جامعه در یک چارچوب (قانون اساسی) به رسمیت شناخته شود تا زمینه کارآمد و فعال شهروندان در عرصه سیاسی فراهم گردد. بنابراین، جمهوری بدون آزادی های فردی قابل تصور نیست.

برخورداری همه شهروندان از حقوق و آزادی های خود به طور برابر، نیازمند توزیع عادلانه منابع و تأمین فرصت های برابر خواهد بود. این حقیقت در اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز بازتاب یافته است. در ماده یک اعلامیه حقوق بشر چنین آمده است: «انسان ها آزاد به دنیا می آیند و آزاد می زیند و در برابر قانون برابر هستند. امتیازات اجتماعی ناشی از مصلحت عمومی است.»^۴

در ماده چهارم اعلامیه مذکور نیز گفته شده است: «آزادی، عبارت از قدرت انجام هرگونه عمل است که به دیگری آسیب نزنند. از این رو، گستره اعمال حقوق طبیعی

۱. توماس هابز، لویاتان، ص ۲۱۸.

۲. ژان ژاک روسو، قرارداد اجتماعی، ص ۲۵.

۳. استنفان. دی. تنسی، مبانی علم سیاست، ص ۸۱.

۴. ابوالفضل قاضی، نهادهای سیاسی، ص ۵۴۶.

انسان تنها تا آنجا است که به‌کارگیری همین حقوق طبیعی را برای سایر اعضای جامعه تضمین کند. این محدودیت‌ها تنها با قانون معین می‌شود.^۱

پس شرط تحقق جمهوری، وجود آزادی‌های اساسی افراد است که در پرتو آن مردم بتوانند در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و گزینش کارگزاران حکومتی و مهار قدرت و جلوگیری از استبداد و فساد در قدرت، شرکت کنند. از آنچه درباره آزادی گفته شد چنین نتیجه‌گیری می‌شود که منظور از آزادی در حقیقت نبود مانع است و منظور از مانع، چیزی است که از جنبش جلوگیری کند.^۲

۴. مبانی جمهوری

جمهوری به‌عنوان یکی از الگوهای نظام سیاسی در جهان، افزون بر مؤلفه‌ها، بر مبانی و اصولی نیز استوار است که در فرایند درازمدت پیکار برای برپایی حکومت دموکراتیک و مردم‌سالار، تکوین یافته و اندیشه جمهوری بر آنها استوار شده است. بنابراین، مقصود از مبانی، یکسری اصول و مفروضاتی است که مجموعه آنها زیربنای اندیشه جمهوری و مشروعیت‌بخش به آن هستند.

گوهر این اصول و مبانی را می‌توان در اصالت برابری انسان‌ها، اصالت فرد، اصالت قانون، اصالت حاکمیت مردم و تأکید بر حقوق طبیعی، مدنی و سیاسی انسان‌ها یافت. در ادامه به دلیل اختصار و با تکیه به جنبه‌های نهادی و ساختاری حکومت دموکراتیک به توضیح برخی از مبانی جمهوری و شاخصه‌های اصلی آن می‌پردازیم.

۴-۱. فردگرایی

تأمل در سرگذشت اندیشه سیاسی و اجتماعی بیان‌گر این است که اندیشه اصالت فرد تا روزگار معاصر به‌گونه روشن و صورت‌بندی شده وجود نداشته است. بنابراین، در

۱. همان

۲. محمود صناعتی، آزادی فرد و قدرت دولت، ص ۵۸.

روزگار معاصر بود که فرد و نیازهای او ارزش پیدا کرد و بر آن تأکید شد. پس از آن، اندیشمندان سیاسی و اجتماعی آن را به روش اساسی تدوین کردند و بر پایه آن، فرد به گونه تنها و مستقل از دیگران زندگی می‌کند. در وضع طبیعی، نهادهای اجتماعی وجود ندارد و افراد، نیازهای خود را به طور مستقل برآورده می‌کنند. از سوی دیگر، قواعد مسلط بر زندگی، قوانین طبیعی است که مبنایی برای نظم بخشی زندگی به شمار می‌آید. ولی وجود منافع متضاد، لازمه قهری زندگی طبیعی است و چنین منافعی نیز، سبب کشمکش و ستیز میان افراد می‌شود. از این رو، جامعه سیاسی، پاسخی است برای مهار و هدایت این تعارض‌ها و کشمکش‌ها تا از این شیوه، امکان زندگی جمع فراهم آید. توماس هابز نخستین کسی بود که به افکندن این دیدگاه پرداخت و پس از او اندیشمندان به گسترش و توسعه جوانب گوناگون آن مبادرت ورزیدند.

با پدید آمدن لیبرالیسم، اصالت فرد به بنیاد هستی‌شناختی آن دگرگون شد تا آنجا که در این دیدگاه هیچ چیزی جز فرد، اصالت ندارد. بنابراین، مفاهیم فراگیری مانند جامعه، حکومت، مردم و همانند آنها مفاهیم انتزاعی هستند که فاقد وجود واقعی و عینی می‌باشند؛ آنها نمی‌توانند مبنایی برای حق و تکلیف فراهم آورند. به نظر پیروان این دیدگاه، مردم بر پایه این گونه مفهوم فراگیر نمی‌توانند تنبیه شوند، همان گونه که نمی‌توانند آزاد باشند. تنها واقعیات موجود، افرادی هستند که عملاً مردم را تشکیل می‌دهند؛ وجود سخت و محسوس افراد، زمینه را برای اولویت دادن به حقوق و منافع آنها بر موجودیت‌های انگاری همانند اجتماع، جامعه، دولت، ملت و حزب فراهم می‌آورند.^۱

نتیجه‌ای که از این نظریه می‌توان گرفت این است که نهادهای سیاسی و اجتماعی، فرآورده خواست افراد است و برای تأمین و سازمان‌دهی منافع و خواست افراد پدید آمده‌اند؛ ولی خود هیچ گونه جایگاه و ارزشی ندارند.

۱. آنتونی آریلاستر، لیبرالیسم؛ ظهور و سقوط، ص ۵۶.

۲-۴. عقل‌گرایی

باور به مرجعیت عقل از ویژگی اصلی اندیشه لیبرالیسم است. براساس این دیدگاه، انسان، موجودی خردمند است که می‌تواند قوانین علمی جامعه و جهان را کشف و بنایی را برای ساماندهی زندگی گروهی فراهم کند. بنابراین، باورها، اخلاق، فرهنگ و کنش‌های سیاسی و اجتماعی را باید بر پایه ملاک عقلی ارزیابی کرد و مفاهیم بالا تنها هنگامی دارای ارزش‌اند که به یاری عقل تأیید گردند.^۱

تکیه بر عقل در این روزگار، معنایی بیشتر از قدرت انسان برای سنجش تناسب اهداف و ابزارها است و دربرگیرنده بیان اهداف و اصول زندگی نیز می‌شود. بنابراین، فرمان‌ها عقلی تنها به سنجش ابزارها و ارزیابی اهداف از زاویه قابلیت و یا نبود قابلیت دسترسی، بسنده نمی‌کند؛ بلکه مبنایی برای دریافت طبیعت و ماهیت بشر و بیان اهداف و آرمان‌های بشری نیز دانسته می‌شود. بدین‌سان، عقل در بیشتر موارد با سنت، رسوم و تعصب در تضاد خواهد بود و انسان خردمند به اقتدار مراجع دینی و مانند آن‌ها، دل نمی‌بندد؛ بلکه خود به حقیقت اشیا می‌اندیشد و بر پایه عقل، داوری می‌کند. برآیند این رویه، عقلانیت یا عقل‌گرایی^۲ است که بر فرهنگ و سیاست جامعه غربی غلبه یافته است. بنابراین، تکیه‌گاه جمهوریت نیز بر آموخته‌های عقلی و به‌کارگیری داده‌های آن است.

۳-۴. قرارداد اجتماعی

در یونان باستان، پدیده دولت را برآمده از گوهر بشر می‌دانستند. ارسطو، اندیشمند بزرگ آن روزگار، بر این باور بود که انسان به گونه طبیعی به زندگی در اجتماع گرایش دارد و وجود دولت نیز به دلیل همین گرایش است. در سده‌های میانه، اندیشمندان در چارچوب آموزه‌های مسیحیت، وجود دولت را برآمده از خواست الهی

۱. همان، ۱۲۰.

می دانستند، ولی در روزگار جدید، دگرگونی اساسی در اندیشه اندیشمندان درباره خاستگاه و اهداف دولت ایجاد شد که می توان آن را چرخش گاه واقعی در اندیشه سیاسی به شمار آورد. اندیشمندان روزگار جدید اظهار می دارند که دولت، پدیده اجتماعی است که برای برآوردن نیازمندی های جامعه به وجود آمده است. بنابراین، حکومت، ناشی از خواست مردم است و آنان حق دارند در صورت رویگردانی حکومت از پیمان ملی، آن را سرنگون یا حاکم دیگری گزینش کنند. در نتیجه، آنچه نقش اساسی دارد، گزینش مردم است.

اما پرسش این است که مبنای گزینش مردم چیست. در پاسخ به این پرسش، نظریه توافق میان افراد یک جامعه گفته شد. نخستین بار توماس هابز بود که نظریه پیمان یا قرارداد اجتماعی را مطرح کرد. به نظر او، انسان ها در وضع طبیعی، گرگ همدیگرند. آنان برای ایجاد امنیت، پیمانی را میان خود بسته می کنند تا اختیار و آزادی های خود را به نهاد قدرتمند و افسانه ای «لویاتان» واگذار کنند. بدین سان، اندیشه «قرارداد اجتماعی»^۱ به وجود آمد. هرچند هیچ یک از اندیشمندان دوره جدید بر درون مایه قرارداد، اتفاق نظر ندارند، ولی همگی بر اصل قراردادی بودن دولت تأکید می کنند. بنابراین، آنچه به گزینش افراد یک جامعه، مشروعیت می بخشد، توافق گروهی یا قرارداد آنان است.

نکته ای که هابز مورد تأکید قرار می دهد این است که این قرارداد، تنها میان مردم بسته شده است و دولت، پیمانی با مردم ندارد. از این رو، مردم به تنهایی نمی توانند آن را فسخ کنند.^۲

جان لاک روایت دیگری از این نظریه ارائه می دهد. به باور وی، انسان در حالت طبیعی در جنگ همیشگی و مصیبت های ناشی از آن نبوده، بلکه انسان های آزاد و

1. Social contract

۲. کمال پولادی، تاریخ اندیشه سیاسی در غرب، صص ۴۲ - ۴۳.

برابر در چارچوب قانون طبیعی با مسالمت نسبی در کنار یکدیگر زندگی می‌کرده‌اند.^۱ افراد، حقوق و مزایایی داشتند که از قوانین طبیعت سرچشمه می‌گرفت، ولی نبود قوانین نوشته‌شده، داوران بی‌طرف و مجریان امور عمومی و امنیت را با مشکل روبه‌رو ساخته و موجب از میان بردن امنیت می‌شود. بر پایه چنین ضرورت‌های اجتماعی، مردم، قراردادی را میان خود و حکومت بسته کردند که به برپایی حکومت در جوامع انسانی انجامید. اختیارات دولت، محدود به حقوق طبیعی افراد و همچنین درون‌مایه پیمان ملت و دولت است و در صورت سرپیچی، مردم حق دارند، حکومت موجود را برکنار و حکومت موردعلاقه خود را برپا کنند.

به‌هرحال، مشروعیت یک نظام سیاسی به‌گزینش افراد جامعه و مبنای گزینش افراد آن جامعه نیز قرارداد اجتماعی است. به استناد همین قرارداد است که افراد جامعه می‌توانند خواسته‌هایی را از حاکمان داشته و حاکمان نیز به مجازات متخلفان از قوانین بپردازند.

۴-۴. رضایت

با توجه به آنچه بیان شد، به دست آمد که مشروعیت حکومت در نظام‌های جمهوری بر پایه رضایت شهروندان استوار است. براین اساس، هرگاه مردم از فرمانروایان ناراضی باشند و یا به حقوق اساسی آنان دست‌درازی شود، آنان حق دارند حتی حاکمان را سرنگون کنند و حکومت دلخواه خود را برپا کنند.

اصل رضایت افزون بر توجیه حاکمیت، منشأ فرمان‌برداری مردم از فرمانروایان است؛ زیرا در نظام‌های جمهوری، فرمان‌بری مردم از حکومت به دلیل پیمانی است که در پای صندوق‌های رأی با اراده و رضایت خود به حمایت و فرمان‌بری حاکمان داده‌اند. بنابراین تا هنگامی که فرمانروایان به تعهدات خود پایبند باشند، شهروندان نیز باید از آنها پیروی کنند. برخی دیگر از اندیشمندان باور دارند که گوهر اندیشه

۱. همان، ص ۵۳.

رضایت این است که هیچ‌کس ناچار نیست از قدرت سیاسی پشتیبانی یا پیروی کند مگر آن‌که او شخصاً به آمریت آن رضایت داده باشد. بنابراین، هرگونه پیروی و پیمان نسبت به قدرت سیاسی، بر پایه خواست و اراده آزاد است؛ توافق و رضایت، شیوه‌ای برای حراست از حقوق فرد در مقابل حکومت است و حکومت نیز در واقع، برای دفاع و حمایت از مصالح شهروندان برپاگشته است.^۱ بنابراین، رضایت، افزون بر توجیه حاکمیت و پیروی، از حقوق مردم نیز حمایت می‌کند.

براساس آنچه بیان شد، به دست آمد که جمهوری استوار بر یکسری اصول و مبانی است؛ به‌گونه‌ای که مشروعیت و توجیه منطقی رفتار شهروندان در برابر حاکمان و اعمال حاکمیت حاکمان بر شهروندان برخاسته از این اصول است.

۵. گونه‌های جمهوری

جمهوری را می‌توان بر پایه ملاک‌های گوناگون، دسته‌بندی کرد. به فراخور هدف اصلی حکومت، به فراخور تأکیدهای گوناگون، مانند برابری اقتصادی و یا مشارکت در قدرت و همچنین تأکید بر آزادی، برابری و نیز ترکیب ایدئولوژی‌های گوناگون و یا چگونگی مشارکت مردم در امور عمومی، گونه‌های متفاوتی از نظام جمهوری را می‌توان شناسایی کرد.^۲

دیوید هلد جمهوری را به دو دسته کلاسیک و مدرن و جمهوری‌های کلاسیک را به جمهوری یونانی، لیبرال و کمونیستی تقسیم‌بندی کرده، گونه مدرن آن را به نخبه‌گرا، کثرت‌گرا و مشارکتی بخش کرده است.^۳ در نگارش حاضر، بررسی همه آن‌ها نه ضروری است و نه شدنی. ازاین‌رو، از بحث بیشتر در این باره پرهیز نموده، به بررسی دو گونه جمهوری مستقیم و غیر مستقیم بسنده می‌کنیم.

۱. اندرو وینسنت، نظریه‌های دولت، ص ۱۶۸.

۲. حسین بشریه، درس‌های دموکراسی برای همه، ص ۱۷۵.

۳. دیوید هلد، مدل‌های دموکراسی، صص ۱۸-۲۰.

۵-۱. جمهوری مستقیم

در این گونه جمهوری همان گونه که حاکمیت در عرصه اندیشه از آن مردم است و هیچ واسطه‌ای ندارد، در عمل نیز مردم در اداره امور، مانند قانون‌گذاری، اجرا و داوری، مشارکت مستقیم دارند.

این شیوه که بیشترین مشارکت مردم در آن تأمین می‌شود، به باور بسیاری از صاحب‌نظران، سالم‌ترین و بهترین گونه جمهوری است و در یونان باستان تنها گزینه شناخته شده‌ای بوده که در عمل به کار گرفته می‌شده است. در آن روزگار، شهروندان به‌طور کلی، سازمان عالی حکومت را به نام مجمع ملی، تشکیل می‌دادند. مجمع بیش از چهل بار در سال تشکیل جلسه می‌داد و برای همه مسائل مهم، مانند اداره عمومی شهر، تنظیم مناسبات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی شهر و ارتباطات خارجی تصمیم می‌گرفت. برکناری و گماشتن مقام‌های مهم، مانند گزینش فرماندهان برتر، اعضای مجلس پانصدنفری و قضاوت دادگاه‌ها نیز بردوش این مجمع بود. مجلس پانصدنفری مسئولیت سازمان‌دهی و پیشنهاد تصمیمات عمومی را بردوش داشت و در این کار از کمک کمیته پنجاهنفری بهره‌مند می‌شد. فرمانروایان که ده تن بودند و برای زمانی برابر یک سال برگزیده می‌شدند، شهر را اداره می‌کردند. بدین‌سان، همگان در اداره امور، مشارکت مستقیم داشتند و بدون هیچ گونه واسطه‌ای اعمال حاکمیت می‌کردند.^۱ نظام ریاستی، نمونه‌ای از جمهوری مستقیم است.

۵-۲. جمهوری نمایندگی

افزایش جمعیت و رشد گسترده شهرها در روزگار جدید، گاه اعمال حاکمیت مستقیم را ناشدنی می‌سازد. برای حل این مشکل، سازوکار نمایندگی مطرح شد که بر پایه آن، مردم می‌توانند نمایندگانی را برگزینند و از راه آنان، دیدگاه خود را اعلان و اعمال کنند. محور اساسی این الگو، پیوند مردم و نمایندگان است و این پیوند است که

۱. همان، صص ۳۹ - ۴۲.

وظایف متقابل هرکدام، چگونگی گزینش نمایندگان و پاسخ‌گویی نمایندگان در برابر مردم را تعیین می‌کند. بنابراین، اراده مردم، در این گونه جمهوری تا اندازه فراوانی محدود به گزینش نمایندگان است و اراده نمایندگان در مسائل عمومی کشور، نقش اصلی را دارد. با توجه به همین عدم حضور مردم است که برخی، نظام نمایندگی را انحراف از مردم‌سالاری می‌دانند و با آن مخالف‌اند؛ اما بسیاری نیز بر این باورند که نمایندگی، بهترین شیوه انجام‌پذیر است؛ زیرا افزون بر تأمین مشارکت مردم، از حاکمیت غوغا سالاری نیز جلوگیری می‌کند.^۱

۳-۵. دیدگاه موافقان و مخالفان نظام نمایندگی

هریک از دو طرف موافق و مخالف نمایندگی، با تأکید بر جنبه‌های مثبت و منفی آن، به تقویت دیدگاه خود می‌پردازند. منتقدان بر این باورند که این روش، انحراف از جمهوری است؛ زیرا جمهوری حاکمیت مردم است و نمایندگی، میان مردم و حکومت فاصله ایجاد می‌کند و بدین ترتیب، مانع اعمال اراده بدون واسطه آنان می‌شود؛ اما موافقان شیوه نمایندگی نیز به دلایل زیر استناد می‌کنند.

۱. ممکن نبودن مشارکت مستقیم: گستردگی جوامع سبب شده است که گرد هم‌آیی همه مردم و رایزنی درباره مسائل عمومی غیر ممکن شود. از این رو، نزدیک‌ترین راهی که می‌توان برای اظهار اراده مردم یافت و امید بازتاب و اعمال آن را در سطوح تصمیم‌گیری داشت، این است که گروه‌ها و مناطق گوناگون نمایندگان خود را برگزینند و به وسیله آنان درخواست‌های خود را بیان کنند. ممکن است نمایندگان، پس از کسب رأی از مردم، توجهی به موکلان خود نداشته باشند و در پی اهداف شخصی خود باشند، ولی محدودیت دوره نمایندگی تا اندازه‌ای مانع این کار خواهد شد و آنان را ناچار می‌کند تا در پی منافع موکلان خود باشند.

۲. پرهیز از هیجان عمومی: اندیشمندان سیاسی از دیرباز با تأکید بر جنبه‌های

۱. حسین بشریه، درس‌های دموکراسی برای همه، ص ۱۰۱.

احساساتی بودن، غوغا سالاری و نبودن اندیشه مستقل در مردم، درباره کارآمدی و شایستگی مردم سالاری تردیدهای جدی ابراز کرده‌اند. بر همین اساس، ارسطو در تقسیم‌بندی حکومت‌ها جمهوری را در زمره نظام‌های نامطلوب و بدون کار آیی جای داده است. افزون بر اندیشمندان روزگار باستان، اندیشمندان جدید نیز هستند که در توانایی و امکان حاکمیت مردم تردیدهایی اساسی دارند.

به همین دلیل، موافقان شیوه نمایندگی بر این باورند که این شیوه افزون بر تأمین مشارکت مردم، از غوغا سالاری آنان نیز جلوگیری می‌کند. به باور آنان، نمایندگی سبب می‌شود که حکومت واقعی در اختیار گروه محدودی از نخبگان باشد و آنان با وجود اینکه پاسخگوی مردم‌اند و به منافع آنان توجه می‌کنند در فضای محدود و به دور از هیجان‌های عمومی تصمیم می‌گیرند. بنابراین، نظام نمایندگی، مناسب‌ترین ابزار تحقق اراده مردم و شیوه کارآمد به‌شمار می‌آید.^۱ بدین‌سان، نمایندگی از ابزارهای مهم تحقق جمهوری و وسیله‌ای بی‌بدیل است.

۷. اهداف جمهوری

۷-۱. امنیت

خاستگاه اصلی حکومت در فلسفه سیاسی لیبرالیسم، تأمین امنیت و پشتیبانی از حقوق شهروندان است. جوامع بدون حکومت، از آن‌رو حکومت را به وجود آورده‌اند که امنیت آنان را تأمین کند. هابز، از اندیشمندان روزگار مدرن و از بنیان‌گذاران فلسفه جدید سیاسی بر این باور است که شورش و ناامنی به دلیل طبیعت بدنهاد بشر است و همین ویژگی باعث شده است که مردم برای گذار از وضع طبیعی به حالت مدنی، قراردادی را میان خود بسته کنند که به آفرینش «لویاتان» انجامیده است. هدف اصلی دولت، پاسداشت از امنیت است و مردم تنها برای تأمین آن، چنین هزینه سنگینی را عهده‌دار شده‌اند. جان لاک، از بزرگان فلسفه سیاسی غرب نیز بر این باور است که

۱. اندر لوین، نظریه لیبرال دموکراسی، ص ۱۹۲.

هدف حکومت، تأمین امنیت است. به باور وی، در وضعیت طبیعی، مردم دارای حقوق و آزادی هستند؛ ولی اصطکاک منافع، باعث درگیری آنان می‌شد. داور بی‌طرفی که کشمکش‌ها را حل و فصل کند نیز وجود نداشت. ازاین‌رو، مردم حکومت را برای تأمین امنیت و حقوق شهروندی پدید آوردند.

تأکید بر اهمیت امنیت و تأمین آن به‌وسیله حکومت، محدود به اندیشمندان لیبرال - دموکرات نیست و در اندیشه دیگر اندیشمندان نیز بازتاب ویژه‌ای دارد، ولی ویژگی آن در لیبرال - جمهوری این است که امنیت، هدف انحصاری به‌شمار می‌آید و اهداف دیگر نیز در پرتو آن معنا و مفهوم می‌یابند.

۲-۷. رضایت

جمهوری - لیبرال، آرمانی فراتر از تأمین رضایت مردم ندارد؛ زیرا در این اندیشه، تأسیس حکومت در اساس، ریشه‌ای زمینی، مردمی و قراردادی دارد. فرمانروایان وظیفه‌اش جز تأمین درخواست‌های مردم ندارند. حاکمان موظف‌اند با پیروی از درخواست‌های عموم مردم، افزون بر تأمین فلسفه اصلی حکومت لیبرال، مقبولیت خود را برای ادامه قدرت و کسب آرای عمومی در انتخابات آینده فراهم کنند؛ یعنی، پایه فلسفه حکومت و منافع زمامداران، رضایت مردم است. بنابراین، کسب این مهم، اولویت اصلی نظام‌های لیبرال-جمهوری غرب است و این حکومت‌ها، جلب افکار عمومی را هرچند با تصویب و اجرای قوانین غیر اخلاقی، در صدر اولویت‌های خود قرار می‌دهند.

ازاین‌رو، به باور یکی از نویسندگان، مشروعیت جمهوری مبتنی بر عملکرد حکومت برابر خواست و رضایت شهروندان است و جمهوری بدون رضایت عمومی ممکن نیست. رضایت به این معنا از مظاهر اصلی آزادی سیاسی فرد است و اساس پذیرش التزام، تعهد و اطاعت از حکومت به شیوه‌ای آزادانه می‌باشد.^۱

۱. حسین بشریه، درس‌های دموکراسی برای همه، ص ۳۲.

اما روشن است که براساس نظام‌های ارزشی و دینی شناخته‌شده در میان مسلمانان، رضایت مردم به گونه کامل و بیرون از چارچوب دین مد نظر نیست. نظام‌های دینی و ارزشی تنها به خواسته‌های مشروع مردم توجه دارند.

۳-۷. کارآمدی

توانایی حکومت در انجام وظایف، در دنیای کنونی اهمیت فراوانی دارد. آگاهی و مشارکت مردم و افزایش انتظارات آنها از حکومت، نظام‌های سیاسی را در جلو دید و داوری مردم قرار داده، بر مسئولیت‌های آنان بیش‌ازپیش افزوده است. از این رو، مقبولیت حکومت تا اندازه زیادی وابسته به کارایی آن است. حکومت‌هایی که نتوانند توانایی و ظرفیت خود را برای حل مشکلات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مردم به اثبات برسانند، دیر یا زود مقبولیت خود را در افکار عمومی از دست خواهند داد؛ اما عکس این قضیه نیز صادق است؛ نظام‌هایی که مقبولیت چندانی هم ندارند، اگر توانایی خود را به مردم اثبات کنند، به تدریج پایگاه اجتماعی بیشتری خواهند یافت و مقبولیت لازم را به دست خواهند آورد. بنابراین، نمی‌توان ارزش کارآمدی را در نظر نگرفت.

مفهوم «کارآمدی»، مفهومی نسبی است و در فرهنگ‌های گوناگون معنای ویژه خود را دارد. در نظام‌های لیبرالیستی، کارآمدی نظام به معنای توانایی آن در پاسخ‌گویی به درخواست‌های مردم، بدون در نظر گرفتن محتوای آن است، ولی در نظام‌های دینی افزون بر درخواست‌های مردم، رعایت و سازگاری با آموزه‌های دینی نیز اصالت دارد. براین اساس، به درخواست‌های مردم تنها در چارچوب باورهای دینی بسنده می‌شود.

۸. جمهوریت و اسلامیت

پیوند جمهوریت و اسلامیت و به تعبیری، ارزش رأی و گزینش مردم در مشروعیت یک نظام سیاسی همواره مورد بحث بوده است. علت این مسئله، تفسیرهایی است که از دین، آموزه‌های اصلی آن و شکل‌گیری حکومت در زمان پیامبر(ص) انجام شده است.

۸-۱. روابط اسلام و جمهوریت

به نحو کلی می توان گفت که اسلامیت یک نظام سیاسی و حکومت به انطباق و همسویی آن با آیات قرآن مجید، سیره نبوی و در فرهنگ شیعه، افزون بر آنها، همسویی با سیره و سخنان پیشوایان و احکام استنباط شده به وسیله دانشمندان دینی است؛ یعنی حکومتی اسلامی است که بر پایه اصول و قوانین شریعت و مجموعه احکام الهی سامان یافته باشد. آرای همگانی مردم می تواند دقیقاً همان چیزی را بگوید که تعالیم اسلام می گوید. ولی لزوماً هرچه مردم بخواهند با اسلام تطبیق نمی کند. این مسئله بیانگر رابطه اسلام و جمهوریت است.

قطع نظر از تفسیرهای ارائه شده، در یک نگاه کلی سه دیدگاه و فرض محتمل و مهم درباره پیوند آن دو به لحاظ تحقق قابل اشاره است:

۱. ممکن است توده مردم و اکثریت به خاطر اعتقاد و التزام افراد آن به اسلام و احساس وظیفه آنان در برابر قوانین الهی به گونه ای باشند که همه امور فردی، اجتماعی و ساختارهای فرهنگی و اقتصادی و روابط میان خود را براساس قوانین شریعت تنظیم کنند و هیچ قاعده و قانون دیگری غیر از قوانین دینی منصوص یا مستنبط را پذیرا نباشند.

۱. احتمال دیگر این است که مردم یک جامعه در ظاهر پیرو اسلام باشند، ولی بنابه دلایل گوناگون فرهنگی، سیاسی، تاریخی و شرایط بیرونی یا داخلی صرفاً خواهان یک نظام سیاسی معقول و کارآمد و مقتدر عرفی باشند، یا اساساً عالمان دینی و روشن فکران و صاحب نظران سیاسی آن جامعه از لحاظ نظری بر این رأی باشند که انجام قوانین شریعت ممکن نیست و یا میان صاحب نظران آن درباره گونه، ماهیت و حدود آن اتفاق نظر وجود نداشته باشد.

۳. دیدگاه و فرض سوم آن است که با وجود اکثریت مسلمان، ساختار جمعیتی یا دینی یک ملت به گونه ای باشد که رأی اکثریت و یا همه به تشکیل حکومت اسلامی

(مدل نظام سیاسی مبتنی بر اسلام) تعلق نگیرد و در این فرض نیز به گونه منطقی و نظام‌مند تحقق جمهوری اسلامی و جمع میان جمهوریت و اسلامیت با چالش روبه‌رو خواهد بود.

۸-۲. مشکل تحقق حکومت اسلامی

مشکل اصلی برای تحقق هم‌زمان جمهوریت و اسلامیت این است که اصالت جمهوریت به‌آسانی قابل بیان و ارائه است، چراکه جمهوریت به معنای اداره امور کشور با اتکاء به آرای همگانی است و چون حضور و یا عدم حضور آرای مردم مفهومی کمی است، به‌سادگی می‌توان آن را اندازه‌گیری کرد؛ اما اصالت اسلامیت و یا حاکمیت دینی مفهومی کیفی است و از این جهت به‌سادگی نمی‌توان آن را اندازه‌گیری کرد.^۱ در نتیجه نمی‌توان ملاک اسلامیت و درجه آن را نشان داد.

نتیجه

در این فصل با بازبینی پیشینه، مؤلفه‌ها و مبانی جمهوری و نظم برخاسته از آرای مردم، به بیان گونه‌های جمهوری پرداختیم. از این فصل می‌توان نتیجه گرفت که جمهوری، تجربه‌گریزناپذیر بشری برای مدیریت کلان یک جامعه است؛ به‌گونه‌ای که بتوان هم آزادی‌های افراد و هم نظم اجتماعی را حفظ کرد. بنابراین، نخستین و مهم‌ترین وظیفه نظام مبتنی بر آرای مردم این است که حکومت، خادم مردم است، نه ارباب آنان. در واقع، حکومت را باید تبلور اراده و خواست مردم دانست. به همین دلیل است که جمع میان جمهوریت و اسلامیت به‌آسانی مقدور نیست؛ زیرا لازمه قطعی اسلامیت یک نظام این است که تأثیر اراده و خواست مردم بسیار ناچیز و حتی نا دیده گرفته می‌شود.

۱. محمدعلی صنیعی منفرد، منطقی بین جمهوریت و اسلامیت، ص ۵۳۵.



فصل دوم:

ظهور و افول جمهوری خواهی

در افغانستان





مقدمه

از آنجاکه جمهوری به مفهوم تجربه‌ای عقلایی و شیوه‌ای برای توزیع قدرت سیاسی در میان همه اجزای جامعه و تحدید قدرت، به سرزمینی اختصاص ندارد؛ این آرمان، دست‌کم، بخشی از تاریخ چند صدساله پسین افغانستان نیز هست. بنابراین، نمی‌توان سرگذشت سده‌های اخیر، به‌ویژه دگرگونی‌های امروز این کشور را فهم کرد، مگر اینکه جنبش‌ها و انقلاب‌های این سده‌ها را فهم کرده باشیم. در نتیجه، با قاطعیت می‌توان ادعا کرد که دگرگونی‌های امروز کشور ما ریشه در آن دگرگونی‌ها دارد. به این ترتیب، بایسته است نگاهی به دگرگونی‌های گذشته و نقش‌آفرینان آنها داشته باشیم.

اما بی‌گمان، مهم‌ترین دوره در افغانستان که تأثیر بسیار بر اندیشه جمهوری‌خواهی داشته است، دوره امانی و پیش از آن، کوشش‌هایی است که سید جمال انجام داد. بنابراین، نمی‌توان از جمهور خواهی در افغانستان بحث کرد، ولی به نقش سید جمال و به دنبال آن، دوره امانی اشاره نکرد.

۱. نگاهی به پیشینه جمهوری‌خواهی در افغانستان

پیشینه جمهوری‌خواهی در افغانستان را می‌توان به چند دوره بزرگ تقسیم کرد. با

بازبینی این دوره‌ها، تفصیل آن را در ادامه، پی خواهیم گرفت.

۱-۱. دوره نخست

دوره نخست، باروی کار آمدن امیر شیرعلی خان آغاز می‌شود که به سنگدلی، بی‌رحمی، خونریزی، کشتار و اسارت فراگیر مردم مظلوم در دوره عبدالرحمن می‌انجامد. در این دوره است که استبداد و جنگ‌های داخلی، تشدید و گسترده می‌گردد تا آنجا که همه بخش‌های زندگی اجتماعی مردم را در برمی‌گیرد. علت عمده همه این نابسامانی، باور حاکمان نسبت به مردم است. به باور امیران کشور، مردم «تربیت نشده» و نفهم «نمی‌دانند چه چیز برای آنها خوب است و چه چیز بد است»^۱ از این رو، آنان سزاوار آن‌اند که همه سیاست‌ها با زور و اجبار بر آنان تحمیل شوند؛ زیرا آنان ارزش آزادی و حکومت مردم‌سالار را نمی‌دانند.

اما در عین حال، در پایان دوران عبدالرحمن، دگرگونی‌هایی نیز در افغانستان به وجود آمد که موجب گردید در درون و بیرون دربار، روشن‌اندیشان و آزادی‌خواهانی ظهور کنند. آنان آشکارا تغییر رژیم مطلق و تأمین حقوق و آزادی‌های اجتماعی و سیاسی را خواستار می‌شدند. آنان همچنین توانایی یافتند تشکلاتی مانند «انجمن سراج الاخبار» را تأسیس و نشریه شمس‌النهار و سراج‌الخبر افغانستان را منتشر کنند. این جنبش‌های روشنگرانه نشانه‌های به وجود آمدن فضای کمابیش بازتری بود که پیش از آن امکان نداشت و زمینه را مساعد کرد که دیگران نیز جرئت نموده، از سیاست‌ها و کارکردهای دولت انتقاد کنند و آشکارا خواست‌های خود را در زمینه حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی مطرح سازند؛ اما متأسفانه به دلیل ناکارآمد بودن ساختار سیاسی و ویژگی‌های فرهنگی کشور، این حرکت متوقف شد و بدون اینکه در برپایی یک حکومت مردم‌سالار و نظام مبتنی بر اصول دولت - ملت کمک کند

۱. فصلنامه مطالعات تاریخی، سال دوم، شماره اول، به نقل از کتاب تاریخ حالات امیر عبدالرحمن حکمران نافذ الامر مملکت افغانستان، ج ۱، ص ۷۹.

اندک‌اندک به کندی گرایید و پس از چندی، شعارهای آزادی‌خواهانه به کلی به فراموشی سپرده شد و نشریاتی مانند شمس‌النهار و سراج‌الاکابر نیز تعطیل شدند. انجمن مشروطه‌خواه نیز منحل شد. اعضای آن دستگیر و زندانی و شماری دیگر به امر شاه به توپ بسته شدند.

امیر حبیب‌الله در آغاز حکومت خود از روش نو و تسامح نسبت به مخالفان بهره می‌جست، اما در دهه پسین حکومت خود، همه مسائل و مشکلات کشور را به فراموشی سپرده، بی‌توجه به نیازها و درخواست‌های مردم و به گونه‌ای بیش‌ازاندازه به خوش‌گذرانی و کام‌جویی مشغول گردید.

از ویژگی‌های دیگر حکومت در این دوره این بود که شاهان مدعی بودند از سوی خداوند تعالی به پادشاهی افغانستان برگزیده شده‌اند. بنابراین، آنان توانایی دارند تا هر کاری را که برای برآورده شدن اهداف‌شان لازم است انجام دهند و هیچ‌چیزی شایستگی آنها را محدود نمی‌سازد.^۱ به همین خاطر تمام قدرت دولتی در خود شاه متمرکز می‌شد و همه رویدادها، زیر نظر مستقیم شاه قرار داشت. این امر باعث شد که امکان پیدایش اشخاص و بزرگان سیاسی - فکری مستقل از میان برود و همه مردم باید فرمان‌بردار و متکی به شخص امیر باشند تا امکان ادامه زندگی پیدا کنند؛ در غیر آن به‌عنوان «کافر» و «فتنه‌گر» به بدترین روش‌ها کشته می‌شدند.

درعین‌حال، باید پذیرفت که جمهوری‌خواهان نیز فهم و درک درستی از حقوق شهروندی، آزادی و وظایف حاکمان نداشتند. از این‌رو، می‌توان گفت که اندیشه جمهوری در این دوره ناشناخته بود و اگر درباره آزادی و حقوق اجتماعی گاه‌گاهی در روزنامه‌ها سخن‌هایی پخش می‌شد، مفهوم آن با آزادی‌های اساسی و حقوق شهروندی که در جوامع امروز مطرح است، کاملاً تفاوت داشت.

در مجموع، با بررسی این دوره می‌توان نتیجه گرفت که حکومت‌ها به‌طور مطلق

۱. محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۴۲۵.

حاکمیت را در دست داشتند و نقش مردم در فرایندهای سیاسی نادیده گرفته می‌شد. با شیوه‌ها و ابزارهای گوناگون کوشش می‌شد تا مردم به حاشیه رانده شوند.

۲-۱. دوره دوم

در دوره دوم که با حکومت امان‌الله آغاز می‌شود، زمینه را برای پیدایش شخصیت‌های جمهوری‌خواه فراهم می‌کند. به همین دلیل است که در این دوران شاهد حضور شخصیت‌های آزادی‌خواه هستیم. یکی از دلایل این مسئله، فراهم شدن زمینه آشنایی برخی افراد با کشورهای خارجی و آگاهی از پیشرفت و پیشرفت ملت‌های دیگر است. اما می‌توان گفت که امان‌الله نیز نخستین فرمانروای افغانستان بود که از آزادی فردی و مردمی به‌گونه‌ای آشکار پشتیبانی کرد و برای اولین بار اصل آزادی را قانونی ساخت و برابری و حقوق برابر مردم افغانستان را به رسمیت شناخت و قوانینی را به این منظور تصویب کرد. برای نمونه:

در ماده ۸ قانون اساسی امان‌الله آمده است که: «همه افرادی که در مملکت افغانستان می‌باشند بلا تفریق دینی و مذهبی تبعه افغانستان گفته می‌شوند.»

در ماده ۹ گفته شده است که: «کافه تبعه افغانستان در امور دینی و مذهبی و نظامات سیاسی دولت پایبند بوده و آزادی حقوق شخصی خود را مالک هستند.»

ماده ۱۶ نیز اضافه می‌کند که: «کافه تبعه افغانستان به حضور شریعت و نظامات دولت در حقوق و وظایف مملکت حق مساوات دارند.»^۱

افزون بر آن، امان‌الله نخستین پادشاه افغانستان بود که مقام شاه را از آسمان به زمین آورد و به جای «نماینده خدا» خود را «نماینده مردم» دانست و گفت: «ملت افغانستان اختیارات خود را به من سپرده» و «من تنها یک خدمت‌کارشان هستم که در صورت تصویب وکلایشان برای مصالح امورشان در مواقع اجرا گذاشته امر می‌دهم.»^۲

۱. ر.ک: میرغلام محمدغبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۷۹۴.

۲. عبدالهادی حایری، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی از دیدگاه اندیشه‌گران، ص ۱۹۲؛ به نقل از: سفرهای غازی

امان‌الله شاه پوپلزایی، ص ۱۸.

بنابراین، در این دوره، آزادی و برابری اجتماعی و سیاسی و مشارکت مردمی به لحاظ تئوریک در متن قانون اساسی ارج نهاده شد و مفهوم حکومت، مردم و آزادی و دیگر عناصر جمهوری در ذهنیت جامعه دگرگونی اساسی یافت. مردم با مفاهیم نوین و مدرن آن در جهت سازمان‌دهی روابط جامعه با دولت آشنایی پیدا کردند، هرچند در مرحله عمل بسیاری از این قوانین با موانع اجرایی روبه‌رو می‌شد و ارزش آنها تنها در صفحه کاغذ و بیانیه‌ها و خطابه‌ها خلاصه می‌گردید. در سال‌های آینده خود شاه نیز به سمت‌وسوی دیکتاتوری فردی و زنده ساختن سنت سلطنت مطلقه گرایش پیدا کرد و به این صورت، روند اصلاحات به کج‌راهی گرایید و به‌جای توجه به نیازهای اساسی مردم و کشور تماماً به کارهای نمایشی و بیهوده پرداخته شد.

همین امر مایه فروپاشی حکومت امان‌الله و آمدن حبیب‌الله، معروف به «بچه سقاو» شد که آن نیز عمر چندانی نداشت و جایش را به نادرشاه داد. در دوره حکومت این دو نیز گرچه از آزادی، برابری و برداشتن تبعیض بر اساس رنگ، جنس و رعایت مساوات بر پایه اصول اسلام سخن گفته می‌شد؛ اما در واقع اندیشه‌های مطلق‌گرایانه و انحصارطلبانه همچنان ادامه پیدا کرد و اندیشه‌های آزادی‌خواهی در مغزها خشکیده و تلاش‌های دموکراتیک در راستای مشروطیت توسط غول استبداد از جریان افتاد.

در دوره دوم، دو دوره تاریخی در ارتباط با جمهوری قابل‌بحث است:

در آغاز حکومت امان‌الله‌خان اصلاحات ساختاری مهمی در نظام سلطنت آغاز شد؛ ولی این اصلاحات با واکنش‌های سخت سنت‌گرایان قبایل و نهادهای وابسته به‌نظام فئودالیت، متوقف گردید. با این حال کوشش برای دگرگونی ساختار دولت از سوی اصلاح‌طلبان و مشروطه‌خواهان به گونه‌های مختلف ادامه یافت و سرانجام، در دهه مشروطه (۱۳۴۳ - ۱۳۵۲) به اصلاحات اساسی در نظام سیاسی و حقوقی کشور منجر گردید.^۱ دهه قانون اساسی که هم‌زمان با مرحله دوم پادشاهی محمدظاهرشاه

۱. محمداکرم عارفی، ساختار دولت در افغانستان، ص ۲۱۲.

آغاز شد و با کودتای محمد داوود پایان یافت، سال‌های (۱۳۴۲-۵۲) را در برمی‌گیرد. دهه قانون اساسی و دوران مشروطه، گام‌هایی در جهت قانون‌مند کردن نهاد مدنی، مشارکت سیاسی و کثرت‌گرایی فرهنگی (از سوی نظام سلطنتی) برداشته شد. قدرت از انحصار اشرافیت حاکم تاندازه‌ای بیرون گردید و در میان نهاد سلطنت و نهادهای قانونی دیگر به‌گونه‌ای توزیع گردید. روابط دولت و ملت در چارچوب قانون اساسی ۱۳۴۳ از نو تعریف گردید؛ اما علی‌رغم این دگرگونی‌های مثبت، دولت و جامعه نتوانستند خود را از وابستگی‌های شدید نظام فئودالیسم و قبیله‌سالاری کاملاً تجرید نمایند. در نتیجه، روند پیشرفت اندیشه جمهوری و نهادهای مدنی با توجه به نبود زیرساخت‌های فرهنگی و اجتماعی مناسب، با موانع پیچیده‌ای روبه‌رو بود.^۱ به گفته محمد صدیق فرهنگ:

قانون اساسی سال ۱۳۴۲ افغانستان که یک‌تن افغانستان‌شناس آمریکایی آن را بهترین قانون اساسی در کشورهای اسلامی خوانده است، در سنجش با دیگر قوانین اساسی این کشور دارای نظام مردم‌سالاری پیشرفته... قانون دموکراتیک کامل‌العیار نبود... با این‌همه، قانون یادشده به‌تناسب قانون‌های پیشین افغانستان و نسبت به قانون‌های اساسی دیگر کشورهای درراه رشد گامی بزرگ به‌سوی جمهوری خواهی بود.^۲

این جنبش اصلاحی نیز با کودتای نظام محمد داوود به سرنوشت کارهای اصلاحی گذشته گرفتار شد و به فرجام نرسید. محمد داوود خان به کمک خاندان و بستگانش بار دیگر بنیاد یک حکومت دیکتاتوری را پی‌ریزی کرد و تمام آزادی‌هایی که پیشتر با تلاش‌ها و کوشش‌های آزاداندیشان به‌دست آمده بود، نابود شد. سردار محمد داوود واژه «شاهی» را به «جمهوری» تبدیل کرد. چنین تغییری می‌توانست نوید دهنده آینده با ویژگی‌های یک حکومت دموکراتیک باشد و بتوان از

۱. همان، ص ۲۱۳.

۲. محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۶۰.

حقوق و آزادی‌های دموکراتیک مردم در وجود قانون اساسی سخن گفت؛ ولی تبدیل عنوان شاهی به جمهوری به دست سردار داوود در واقع، تبدیل نظام مشروطه به نظام خودکامه بود. به این دلیل است که در این دوره هیچ‌گونه دگرگونی مثبتی در اوضاع کشور به وجود نیامد. در بخش سیاست، حرکت به سوی جمهوری و سهم‌گیری اقشار بزرگ‌تر مردم در اداره کشور متوقف گردید و حکمرانی از مجرای قانون به حکمرانی توسط فرمان مبدل شد.^۱

به بیانی دیگر، حتی تغییر نظام سلطنتی به نظام جمهوری نه به شیوه دموکراتیک، بلکه به شیوه اقتدارگرایانه و با پشتوانه افسران ارتش و به رهبری مستبدانه جناح ناراضی و داخل در اشرافیت حاکم انجام گرفت. بنابراین، این دگرگونی بیش از آن‌که ریشه در رشد ارزش‌های نظام جمهوری داشته باشد، ریشه در ناخشنودی خود محمد داوود از پسرعمویش داشت. او نه تنها هیچ انگیزه‌ای برای تغییر نداشت و بالاتر از آن، او پشتیبان استبداد بیشتر بود.

به همین دلیل است که داوود خان با گرفتن رهبری نهادهای اصلی نظام، مانند ریاست جمهوری، صدر اعظمی، وزارت دفاع و وزارت خارجه، گونه دیکتاتوری اعلام نا شده را در کشور به اجرا گذاشت و همان حرکت کُند به سوی جمهوری و سهم‌گیری اقشار بزرگ‌تر مردم در اداره کشور نیز متوقف گردید و حکمرانی از مجرای قانون به حکمرانی توسط فرمان مبدل شد.^۲ بنابراین، این «جمهوریت» نیز نتوانست به امر مشارکت و حقوق شهروندی بهبودی بخشد.

از سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۷۱، یعنی کودتای کمونیست‌ها و به دنبال آن، روی کار آمدن مجاهدان، افغانستان گواه یک عقب‌گرد بی‌پیشینه تاریخی در روند نظام جمهوری بوده است. پس از کودتای ۷ ثور حرکت جمهوری‌خواهی ملت عملاً متوقف شده و دیکتاتوری حزبی به شیوه سوسیالیستی بر کشور حاکم گردید. حزب

۱. همان، ج ۳، ص ۶۲.

۲. محمدصدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۳، صص ۶۱-۶۲.

حاکم خلق باکارهای شتابزده و سراسیمه، نهادهای اجتماعی، سنت‌های ملی و ارزش‌های دینی و تشکل‌های سیاسی و فرهنگی مستقل را آماج هجوم همه‌جانبه سیاسی، ایدئولوژیکی و قهری قرار داده، تلاش ورزید با به‌کارگیری زور، یکسان‌سازی ایدئولوژیکی را در سراسر کشور عملی سازد؛ اما کوشش‌های نظام نتوانست جایگاه سیاسی نظام را تحکیم بخشد؛ بلکه بجای آن، نظام در برابر یک نهضت فراگیر مردم قرار گرفت که سرانجام، منتهی به فروپاشی آن نیز انجامید. بیگانگی ایدئولوژی نظام با ایدئولوژی بومی و همچنین ناسازگاری ساختاری رژیم چپ با ساختار اجتماعی کاملاً سنتی افغانستان از عوامل اصلی فروپاشی دیکتاتوری حزبی در این دوره به شمار می‌رود. بنابراین، این ساختار نیز نتوانست خود را با وضعیت جامعه سازگاری بدهد.^۱ به همین دلیل، به‌زودی خیزش‌های مردمی در برابر نظام کمونیستی آغاز شد که سرانجام، به سرنگونی آن و برپایی حکومت توسط مجاهدان منتهی شد. در بخش‌های بعدی درباره این دوره، بیشتر بحث خواهیم کرد.

۲. فراز و فرودهای جمهوری خواهی

همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد، پیشینه جمهوری در افغانستان از دوران سلطنت شیرعلی خان آغاز گردیده و در دوره‌های بعد با افت‌وخیزهایی که داشت ادامه یافت. بنابراین، برای پیگیری پیشینه آن باید روزگار این حاکم کشور را پی گرفت.

۲-۱. سلطنت شیرعلی خان

در تاریخ افغانستان، پیدایش نخستین نمودهای جمهوری را در دوره دوم پادشاهی شیرعلی خان (۱۸۶۷ م - ۱۸۷۹) می‌توان دید. این سخنی است که اهل پژوهش در افغانستان بر درستی آن اتفاق نظر دارند. با آن‌که دیدگاه‌ها در بیان و حدود نقش جمهوری و انگیزه‌ها و عوامل پیدایش آن یگانه نیست، اما بیشتر نویسندگان تاریخ بر

۱. محمداکرم عارفی، ساختار دولت در افغانستان، ص ۲۱۴.

این نظرند که پاره‌ای از نوآوری‌ها در حیات جامعه بی‌تحرک، از پافتاده، جنگ‌زده و ویران افغانستان در دهه ۱۸۷۰م رونما شده است.^۱

از اصلاحات مهم دوره امیر شیرعلی بهبود اداره پست بود. چاپ تمبر و تأسیس پست‌خانه‌ها در جابجایی سریع پیغام‌ها و خبرها کارآمد بود. در گذشته‌ها فرستادن مکاتبات دولت و یا فرستادن دیگر نامه‌ها به کشورهای خارجی به واسطه پیک ویژه انجام می‌شد. با انجام اقدامات و آوردن اصلاحات در زمینه اداره پست، پست‌خانه‌ها به نام «چاپارخانه» در بالا حصار کابل، ساخته شد. پس از آن، پست‌خانه‌هایی در هریک از ولایات بزرگ کشور، هرچند به‌گونه ساده آن، تأسیس شد. تمبرهای پستی به ارزش یک شاهی در کاغذ سفید به رنگ ضعیف، چاپ و روی بسته مکاتبات گذاشته می‌شد. این تمبرها به وسیله خط، عبارت «باطل شده» نگاشته می‌شد. برای بردن و جابجا کردن پست، زمان معینی در کار نبود و جابجایی پست به تکمیل شدن شمار معین نامه وابسته بود. نامه‌های دولتی که واژگان «فوری و ضروری» روی آن نوشته شده بود، پست فوق‌العاده دانسته می‌شد و به وسیله سوارکاران آزموده جابجایی صورت می‌گرفت.^۲

گرفتن مالیات در گذشته‌ها بر روی فرآورده‌های زمین، درآمد آسیاب‌ها، بهای مواشی و گمرک‌ها استوار بود. بیشتر درآمدهای مالی را زمین‌های حاصلخیز و فرآورده‌های آن تشکیل می‌داد. این‌گونه مالیات را پیش از جمع‌آوری محصولات زمین، زمین‌داران می‌گرفتند. این عملکرد جابرانه، میراث دوره‌های جنگی دیرینه در افغانستان بود. دولت، معاش کارمندان دولتی را نیز از مالیات مردم پرداخت می‌کرد.^۳ در چهارچوب اصلاحات، امیر شیرعلی برای اولین بار درباره ترتیب، تحقق و تثبیت مالیات اراضی به اساس حاصلات عملکرد زراعتی در هر سال و تعیین حقوق مالیه به

۱. میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۹۵۰.

۲. همانجا.

۳. محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۳۴۰.

روی آن گام اساسی برداشته و مقرر کرد که حاصلات زراعتی هر منطقه از برداشت خرمن توسط هیئت ویژه در محل کشت تعیین گردد. با آن که این شیوه نیز با نبود کارمندان فنی با موانع روبه‌رو بود و تعدیل‌های بسیاری در آن باید انجام می‌گرفت، اما در مقایسه با راه و روش قدیم، چاره‌جویی‌های اصلاحی به شمار می‌آمد.

در دوره امارت شیرعلی، ارتش منظم، جایگزین نیروهای جنگی مزدبگیر شد که از اقوام افغانستان در بدل پول، جنس و تقسیم غنائم گردآمده بودند. شیرعلی خان ارتش را به نیروهای پیاده، سواره و توپچی تقسیم کرد. افغانستان در دوره اصلاحات او مشتمل بر ۵۷ گردان پیاده‌نظام (داری ۳۴ هزار و چند صد نفر) ۲۰ گردان (غند) سواره (دارای یازده هزار و چند صد نفر)؛ و ۲۶ باتری توپ کوهی و سواری و قبلی (دارای یک هزار و پنج صد نفر) بود. به‌منظور آموزش سپاهیان، آموزشکده آموزش جنگی (مکتب حربیه) تأسیس شد که آموزگاران آنها از هند و انگلیس استخدام گردیده بودند.^۱

ساختمان شهر نو در کابل، یکی از لوازم اساسی طرح اصلاحات امیر شیرعلی بود. ساختن وزارتخانه‌ها، اسکان کارمندان اداری و نظامی، جوانه‌های روبه رشد زندگی اقتصادی در زمان فارغ از جنگ، نیاز به آبادانی و بهره‌مندی از مزایای شهرنشینی را ایجاد کرده بود. پی‌ریزی نافرجام شیر پور، بخشی از طرح کلی در گستره اصلاحات امیر بود. البته یک سده پیشتر، احمدشاه درانی نیز با در نظر داشت ویژگی‌ها و نیازهای زمانه، شهر احمدشاهی را در قندهار پی ریخته بود.

به موزات این نوآوری‌ها در پایتخت و نمایان شدن جلوه‌های همانند آن در ولایت‌های دیگر افغانستان، برای نخستین بار، جریده «شمس النهار» در سال ۱۸۷۵م در کابل منتشر شد که خود، نمادی از نوآوری در افغانستان بود. در گزینش مطالب این جریده، گاهی از اخباری که در برخی کشورهای دیگر چاپ می‌شد و به دربار کابل

۱. همان.

می‌رسید، بهره می‌گرفتند. در گذشته‌ها رسم بر آن بود که نویسندگان دربار گزارش‌های خبری را خودکاری می‌نوشتند و امیر و چند تن از بزرگان دربار از آن استفاده می‌کردند؛ اما با چاپ شمس النهار، چنین رسالتی به دوش آن افتاد. از این‌رو، شمس النهار برای مأموران و کارمندان دولتی باشنده در پایتخت و ولایات پخش می‌شد. نخستین شماره‌های شمس النهار که در چاپخانه سنگی دارالسلطنه کابل به چاپ رسید می‌توانست به‌تنهایی آیین‌های باشد از سیمای فرهنگی، ادبی و فرآورده‌های دانش آن هنگام در افغانستان. بنابراین، نمی‌توان اهمیت این نشریه را نادیده گرفت و اهتمام حکومت در انتشار آن را ناچیز دانست.

۲-۲. سید جمال‌الدین افغانی و جمهوری خواهی

سید جمال‌الدین (۱۲۵۴-۱۳۱۴ ق.) که نماد پیکار با استبداد شناخته می‌شود، در همین دوران ظهور کرد. وی با کوشش‌های خود تخم جمهوری خواهی را در میان نخبگان کشور ما پاشید و زمینه را برای دوره امانی فراهم کرد. از این‌رو، نام وی در تاریخ دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی افغانستان در طلیعه پایه‌گذاران آزادی، برابری و برادری درخشندگی ویژه‌ای دارد؛ هر کتاب، رساله و مقاله‌ای که در این باره به زبان‌های زنده دنیا منتشر شده و می‌شود، نقش سید جمال، پیروان و شاگردان وی را در جنبش‌های شرق نمودار می‌نماید؛ اما مسئله مهمی که موجب می‌شود وی را در کنار حاکمان کشور مطرح کنیم، وابستگی نزدیک او با برخی از این حاکمان است؛ یعنی او نه تنها کوشید مردم را مخاطب قرار دهد، بلکه تلاش بسیار کرد که حاکمان را نیز به انجام اصلاحات و ادار سازد.

سید جمال، با سفر به کشورهای غربی و آشنایی با مظاهر تمدن غربی و پیشرفت آنان، در سال ۱۲۷۸ قمری، یعنی در پایان حکومت امیر دوست محمدخان برای دیدار امیر نامبرده به کابل و سپس به جلال‌آباد رفت تا وضعیت افغانستان را پس از جنگ تاریخی با استعمار و شکست تاریخی انگلیس، سامان دهد و امیر را با برنامه‌های

اصلاحی و ترقی خواهانه خویش آشنا کند.^۱ اگرچه دربار امیر دوست محمدخان استعداد استفاده از این مرد انقلابی را نداشت^۲ و سید جمال نیز گویا این مسئله را می دانست. از این رو، سید به افغانستان پس از امیر دوست محمد دل بست و به این، امید به تعلیم و تربیت فرزندان وی پرداخت و چندی نیز معلم سردار محمد اعظم خان رقیب آینده امیر شیرعلی خان شد.^۳

سید جمال در سال ۱۲۸۴ قمری وارد کابل شد. براساس گزارش گروهی، او پس از مرگ محمد افضل خان و به سلطنت رسیدن امیر اعظم خان به وزارت رسید و مستقیماً به امور افغانستان رسیدگی می کرد. به گفته گروهی، ایشان در راه پیشرفت اجتماعی و فرهنگی این سامان می کوشید. در این برهه بود که نام وی بر سر زبانها افتاد.^۴

در سال ۱۲۸۵ قمری، شیرعلی خان دوباره بر کابل تسلط یافت و رهبری امور کشور را به دست گرفت.

سید جمال همچنان در کابل باقی ماند. هرچند امیر اعظم خان به زودی بر او بدگمان گردیده، دستور اخراج او را به بخارا صادر کرده بود،^۵ به دلیل سقوط کابل به دست امیر شیرعلی خان، او موفق به تبعید سید جمال نشد. در عین حال، بر پایه اسناد به جامانده مانده، امیر شیرعلی خان تعهد نموده بود تا برنامه های اصلاحی سید را مورد اجرا قرار دهد. به گفته غبار: «امیر شیرعلی توانایی آن را داشت که از چنین شخصی به نفع کشور استفاده کند».^۶

۱. عبدالمجید ناصری، جنبش اصلاحی در افغانستان، ص ۹۲.

۲. محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۹۵۱.

۳. همان.

۴. همان.

۵. محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۳۲۸.

۶. همان، ج ۲، ص ۹۵۱.

۱-۲-۲. اندیشه سیدجمال‌الدین افغانی

سیدجمال که از یک سو با اندیشه‌های دینی و عقب‌ماندگی مسلمانان آشنا بود، از سوی دیگر، با مسافرت به کشورهای غربی، از نزدیک با میزان پیشرفت آنها آشنا شد. به این منظور، به کشورهای گوناگون مسافرت کرد تا توجه مسلمانان را به وضعیت نابسامان موجود آنان جلب کند. به نظر او، بخشی از علل این عقب‌ماندگی، استبداد داخلی و استعمار خارجی است. از این رو، وی خواستار مبارزه مسلمانان با استعمار و استبداد شد. سید معتقد بود که اگر در جامعه، حاکم خودکامه چیره گردد، لازم است تا مردم با همبستگی در برابر استبداد داخلی بایستند و دست از پیکار برندارند تا به زندگی‌ای نظام استبدادی پایان داده و نظام معتدل‌تری را پایه‌ریزی کنند و در سایه آن احساس آرامش نموده و استعدادهای فطری خود را شکوفا نمایند.

لازمه رسیدن به چنین توانایی، توانایی علمی مسلمانان است. به این دلیل، سید جمال خواهان آشنایی اقوام مسلمان با علوم و صنایع جدید و قوانین مدنی و اجتماعی غرب بود تا بدین وسیله پیشرفت، آزادی و بازگشت آبرو سیاسی مسلمانان ممکن گردد. سید برخی اصول جمهوری را پذیرفته بود و آنها را برای مسلمانان سودمند می‌دانست. او می‌گفت: «قانون اساسی و حکومت پارلمانی مفید فایده نخواهد بود، مگر اینکه از دل ملت جوشیده باشد.»^۱ یعنی، در واقع سید طرفدار جمهوری بود که برخاسته از خواست ملت باشد و تبعیض قومی، نژادی، زبانی و مذهبی در آن لحاظ نگردد و تنها مسئله‌ای که در آن باید لحاظ گردد شایستگی است.^۲ هرچند سید جمال دل‌باخته جمهوری نبود، به دنبال نظامی می‌گشت که مردم در سایه آن احساس آرامش کنند، استعدادهای جوانان شکوفا، فضایل انسانی و اخلاقی در جامعه حاکم شود؛ جامعه‌ای که فساد و بدبختی وجود نداشته باشد. در عین حال، او فکر می‌کرد نظام

۱. محمدجوادبرهانی، نقش سید جمال‌الدین در جنبش اصلاحی، فصلنامه خط سوم، شماره ۳، ص ۵۹.

۲. همان.

جمهوری بهتر می‌تواند برای مردم خدمت کند و ملت در پرتو آن رشد نموده و به فضایل و سعادت نائل می‌گردد.

به تعبیری دیگر، او در تلاش شناسایی بنیادهایی بود که زمینه عقب‌ماندگی مسلمانان را فراهم کرده است. یکی از آنها، بیداری مسلمانان و آزادی کشورهای مسلمان از حکومت استبدادی و درنهایت، آزاد ساختن آنها از چنگال استعمارگران و یا رخنه بیگانگان است. مسئله مهم دیگر، اختلاف مسلمانان است. از این رو، او خواهان یک نوع اتحاد میان مسلمانان بود تا این نیروها با همدیگر کمک کرده، سلامتی و شکوه این آزادی‌ها را نگهداری کنند. کار ارزشمند دیگر، زدودن گردوغبار جهل از این کشورها بود. او به این دلیل برای آگاه ساختن مردم کوشش بسیار کرد. اما کوشش سید جمال‌الدین بیشتر معطوف به جامعه شرقی، به‌ویژه، افغانستان بود. او می‌گوید:

من فکر و اندیشه‌ام را به یک نقطه تمرکز دادم و از پراکندگی تصور اجتناب ورزیدم و به‌سوی مشرق زمین نگریدم و به مردم آن عمیق شدم و در برابر افغان (افغانستان) درنگی کردم و این نخستین زمینی است که بدنم خاک آن را مسح کرد و به‌طرف هند نگریدم و در آنجا عقل من نضج و تکامل یافت و به ایران از برای هم‌جواری و روابط دیدم و به‌طرف جزیره‌العرب: حجاز که جایگاه وحی است، نگریدم و به یمن و مضافات آن و به نجد و عراق و بغداد و هارون و مأمون، زندگی‌نامه و کار روایی‌های آنها منمک شدم و به سرزمین شام و سیاست‌مداران چُست و چالاک اموی آنها و اندلس دیدم، در نتیجه به هر دولتی، از دولت‌های اسلامی نظر افکندم و درباره، آنچه بر سر آنها گذشته نیک عمیق شدم. شرق همان شرق است. من دماغم را به کار بستم تا درد مشرق را دریابم و برای آن دوایی مناسبی پیدا کنم، پس دیدم که بدترین درد، بی‌اتفاقی مردم آن بوده که دارای افکار پراکنده و اندیشه‌های متناقض از برای اتحاد میان خود اختلاف پیشه می‌کردند و در اختلاف و عدم همبستگی متحد و یک صدا و یک آواز بودند، آنها با همدیگر اتفاق کرده بودند

که نباید متفق باشند! پس من در راه وحدت آنها کوشیدم و آنها را از خطرانی آگاهی دادم که از جانب غرب متوجه آنها بوده و نفس‌ها را در گلو خفه می‌نماید.^۱

۲-۲. تأثیر گذاری سید جمال و اصلاحات شیرعلی خان

نباید تردید کرد که اصلاحات به عمل آمده در دوره شیرعلی با ارشادات و کوشش‌های سید، صورت گرفته است، هرچند سید جمال با برخی کارهای اصلاحی شیرعلی خان مخالفت داشته و آنها را ناقص برخی اغراض اصلاحی خود می‌دانسته است. از جمله اقدامات مهم و متأثر از اندیشه‌های سید جمال می‌توان به این موارد اشاره کرد:

ساخت ارتش منظم و قدرتمند: پیش از شیرعلی اردوی کشور به گونه قومی و در چارچوب پرداخت اداره می‌شد و صورت ثابت، فرم، عناوین و مناصب ویژه‌ای نداشت. امیر شیرعلی پس از برقراری امنیت و آرامش نسبی در کشور، بدین مسئله مهم اقدام نموده و ارتش مرکب از شصت هزار تن که همه به گونه مستقیم از دولت معاش می‌گرفتند، تهیه نمود؛ برای افراد اردو، لباس به خصوصی داده شد و برای تعلیم آنها رساله‌های درسی تألیف گردید که در آن عناوین به زبان پشتو بود.^۲ این اقدام، اولین بار بود که در راه رسمیت دادن به زبان پشتو گرفته شد؛ زیرا تا آن وقت کارهای رسمی تماماً به زبان فارسی دری اجرا می‌شد.^۳

این تغییرات نه تنها متأثر از اندیشه سید بود، بلکه با اندیشه اصلاحی او هم‌خوانی کامل داشت. از این رو، برخی نیز از نقش اصلاحی سید جمال در مورد تنظیم سپاه، ایجاد مکتب‌های لشکری^۴ گزارش کرده‌اند. دلیل این مسئله، افزون بر آگاهی سید جمال از وضعیت نظامی انگلیس، کوشش او برای رسیدن به استقلال بود؛ زیرا سید با اینکه انگلیس را دشمن اصلی و آشتی‌ناپذیر مسلمانان می‌دانست، اما برگرفته از مبانی

۱. قدرقلعچی، حکیم مشرق زمین، ص ۶.

۲. محمدصدیق فرهنگ، افغانستان در پنج اخیر، ج ۱، ص ۳۲۳.

۳. همان.

۴. میرغلام محمدغبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۹۳۶.

سودمند و جدید و دگرگونی‌های چهره صنعتی اروپا و اندیشه‌های فکری و سیاسی آنان را از درون می‌دید و می‌شناخت. او می‌خواست هرچه را که نه و پوسیده است بی‌درنگ تغییر داده و مردم را در امور مملکت، مشارکت دهد و همان‌طوری که اروپا از آن بهره‌برداری کرده بودند، آن را برای دور کردن دخالت‌ها و تجاوزهای دشمن یادشده و خنثی نمودن توطئه‌های آن لازم می‌دانست و مردم را آماده و مستعد رهایی، استقلال و پیشرفت تشخیص داده بود و استقلال آن، مشروط به داشتن پایگاه قوی نظامی است.

تأسیس هفته‌نامه به نام شمس النهار: این اقدام که در سال ۱۲۹۰ قمری پس از گذشت پنج سال از تبعید سید جمال، عملی گردید، گامی مهم فرهنگی و بیداری بخش در کشوری بود که از سال‌ها پیش در نبود آن می‌سوخت و خلأ آن را با همه وجود احساس می‌کرد. این جریده به پشتکار شخصی به نام میرزا عبدالعلی در کابل انتشار یافت که خبرهای داخلی را به حواله منابع رسمی و بعضی اطلاعات خارجی را غالباً به اقتباس از جرید هندی نشر می‌نمود.^۱

افزون بر این، تأسیس نشریه‌ای به نام کابل نیز به سید جمال نسبت داده شده که در صورت صحت، اهتمام سید و امیر را نسبت به ضرورت تحول فرهنگی و پوشش آرام

۱. در صفحه اول این نشریه با نوشته خود میرزا عبدالعلی آمده است: «برآینه ضمیر صاحبان فضل و کمال و والیان با عز و جلال مخفی و محتجب نماناد که در این آوان سعادت اقتران که خلائق ممالک افغانستان و ترکستان به زیر سایه هماپایه بندگان سکندرشان اشرف امجد امیرشیرعلی خان بهادر، ادام الله عمره و اقیاله و اجلاله، در نهایت امن و امان آسایش دارند و همواره دعای دولت ابد مدت می‌نمایند و رعایا و شرفای این دیار متوجه کمالات گردید شوق دیدن اخبارات و حصول فواید از آن ورزیدند. لهذا اقل العباد میرزا عبدالعلی حسب الفرمایش احباب، اخبار صدق آثار مسمی به شمس النهار را در مطبع کال جاری نموده اخبارات صدق آثار ترکستان و بدخشان و بخارا و هرات و روسی و قندهار و غیره حدودات را از دفاتر سرکار و اتبار حاصل نموده در این اخبار درج نموده خواهد شد و مهما امکن سعی در این خواهد بود که خبر بازاری و پوچ هرگز در این اخبار درج نگردهد.» (محمدصدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۳۳۲).

اصلاحی از این طریق نشان می‌دهد. تألیف کتاب تاریخی «تتمه البیان فی تاریخ الافغان» از دیگر خدمات سید شمرده شده است.

طبیعی است که امیر پیش از انتشار این روزنامه، اقدام به آوردن دستگاه چاپ و نشر نموده و به‌عنوان مراکز پرورش و آموزش نیروهای فنی ورزیده کرد و در بخش‌های نظامی و فرهنگی، چنانچه اشاره شد، دو مکتب رسمی که یکی از آنها ملکی و دیگری، نظامی بود، تأسیس کرد.^۱ انگیزه امیر از تأسیس این دو مکتب آن بود که کادر لازم و نیروهای خبره‌ای را برای ارتش منظم و فعالیت‌های فرهنگی و انتشاراتی فراهم آورد تا در ارتقای فرهنگ، دانش و آگاهی جامعه و نیز دفاع از استقلال و تمامیت ارضی کشور به کار روند.

۳-۲-۲. جمهوریت و سید جمال

سید جمال توجه به مردم و حضور بیشتر مردم در اداره جامعه را هدف اصلی خود قرار داده بود. در اندیشه او حکومت جمهوری، ناسازگار با حکومت فردی است. سید جمال به دورکردن حکومت فردی باورمند بود و آن را حکومت بدشگون و باطل می‌دانست. هرچند در آثار و نوشته‌های سید جمال هیچ‌گونه هواخواهی از برقراری حکومت جمهوری دیده نمی‌شود، بلکه نوشته‌های او بیشتر ضد استبدادی است؛ اما باوجود مبارزه‌های ضد استبدادی سید جمال، او هواخواه یک رژیم دموکراسی به شمار آید.

به تعبیری دیگر، هرچند نمی‌توان وی را به‌گونه مستقیم از پیشروان اندیشه جمهوری خواهی در افغانستان و یا دیگر کشورهای اسلامی دانست، مبارزه سید جمال با دولت‌های استبدادی، کمک فراوان ولی غیر مستقیم به گسترش جنبش‌های مشروطه خواهی از یک سو و اصول مبانی آن از سوی دیگر کرده است.^۲

۱. میر غلام محمدغبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۹۵۵.

۲. عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران، ج ۲، ص ۵۷.

به باور احمد موثقی، وجود شواهد و قراین در دیدگاه‌ها و عملکردهای سید جمال سبب شده است که نویسندگانی مانند محیط طباطبائی، مخزومی، نیکی کدی و مجید خدوری او را از پیام‌آوران و رهبران نخستین و اصلی جنبش مشروطه‌خواهی در افغانستان، ایران و عثمانی بدانند. به گفته او، مخزومی معتقد است که سید جمال در زمان ناصرالدین‌شاه حتی قانون اساسی برای ایران تنظیم کرد که سبب تبعید وی از ایران گردید.^۱ نویسنده تاریخ بیداری ایرانیان نیز هدف سید جمال را حکومت مشروطه و جمهوری دانسته و می‌افزاید که سید جمال افغانی در ایران به سید قانونی، مشهور شده بود. این نکته می‌تواند در مورد طرح یک قانون اساسی برای ایران به اشاره مخزومی نیز نزدیک باشد.^۲

سرانجام، از نامه سید جمال به ملکه انگلیس که مبتنی بر اولویت یافتن موضع ضد استبدادی او بر مبارزه در برابر استعمار است، این‌گونه نتیجه‌گیری شده است که او در این نامه با برجسته‌سازی استبداد اگرچه از نظام جمهوریت سخن نگفته، ولی به هر حال ویژگی مهم آن را که برپایی حکومت قانون است، یادآور شده است.

اندیشه سید جمال دارای دو عنصر اساسی می‌باشد:

۱. آزادی کشورهای مشرق زمین از حکومت‌های استبدادی؛

۲. رهایی آنها از استعمار بیگانگان.

روشن است که لازمه چنین اندیشه‌ای، نگاه مثبت به نظام جمهوری و اهمیت دادن به آرای مردم است. بنابراین، نمی‌توان نقش سید جمال را در مبارزه با استبداد و فراهم کردن زمینه آزادی و مدنیت انکار کرد و درواقع، اندیشه‌های سید جمال بود که بستر نظریات بعدی و اصلاحات دوره امانی را فراهم کرد، هرچند در دوره‌ای و با به

۱. سیداحمد موثقی، علل و عوامل انحطاط مسلمین در اندیشه‌های سیاسی و آرای اصلاحی سید جمال الدین اسد آبادی، ج ۱، ص ۱۷۳.

۲. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۳۵۵.

قدرت رسیدن عبدالرحمن، اندیشه‌های سید جمال به بار نشست و جنبش اصلاح‌گری از حرکت باز ایستاد.

۲-۳. سلطنت عبدالرحمن خان

پس از هجوم انگلیس و پایان امارت شیرعلی خان، عبدالرحمن با موافقت آشکار انگلستان بر تخت سلطنت در کابل تکیه زد و از (۱۸۸۰ تا ۱۹۰۱ م.) در کمال خفقان و ترساندن مردم، قدرت را در اختیار گرفت. هماهنگی تمایلات شدید قدرت‌طلبانه عبدالرحمن‌خان با منافع انگلیس در کشور و منطقه، جامعه بسیار نیازمند به جمهوری‌خواهی را در افغانستان در وضعیت جمود و افسردگی در همه شئون زندگی شکل داد.^۱ تفاوت میان دو دوره سلطنت در این بود که شیرعلی خان با ایجاد امنیت دلخواه خویش، اصلاحاتی را روی دست گرفت که اگر منافع انگلیس را در نظر می‌داشت و مطیعانه لزوم دید انگلیس را می‌پذیرفت، شیرازه قدرت او از هم نمی‌پاشید؛ اما او چنین نکرد و موجب خشم و تهاجم انگلیس شد. این تاخوت‌تاز جفاکارانه انگلیس به افغانستان، نظم پیشین دوره امارت شیرعلی خان را برهم زد. اگر این تهاجم صورت نمی‌گرفت، روند اصلاحات قطع و بی‌نظمی‌های بیشتر ایجاد نمی‌شد و چه بسا به حاکمیت پادشاهی ستمگر و قهار عبدالرحمن‌خان نمی‌انجامید. امیرعبدالرحمن که در برابر مخالفان و عامه مردم با قساوت و بی‌رحمی فراوان رفتار می‌کرد، با پذیرش خواسته‌های انگلیسی‌ها، راه و روش امیر شیرعلی‌خان را در زمینه‌های اصلاحات کنار گذاشت و بار دیگر افغانستان را در راه عقب‌گرد و گسست از تحولات ژرف جمهوری‌خواهی و نوآوری سوق داد و در انتظار حسرت بار نشانید.

تأمین دوباره مرکزیت در افغانستان، شیوه‌های حاکمیت، آن‌هم از راه سرکوب شدید مخالفان، استبداد مطلق و موروثی بودن قدرت را به دنبال داشت. از سوی دیگر،

۱. میرغلام محمدغبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۲۲۱.

امتیازات و تبعیضات نژادی و سیاست‌های نژادپرستانه پشتون در برابر اقوام غیر پشتون، شکنجه، خونریزی و کشتار مردم و طوایف گوناگون و سرکوب آزادی‌ها، تاراج و چاپیدن اموال دولتی و مردمی، ستم‌های دیگری بود که توسط حکومت عبدالرحمنی انجام شد. او با شخصی کردن زمین‌های دولتی، رواج رشوه و فسادهای فراوان مالی، سیاسی، اخلاقی، شکاف و اختلافات طبقاتی، گرفتن مالیات سنگین به بهانه‌های گوناگون از مردم و با دامن زدن به تفرقه مذهبی به نارسایی‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی دامن زد.

چنین جامعه‌ای به دشواری می‌توانست راه به‌سوی نوآوری‌های جهان‌پذیر، ببرد. در عرصه‌های گوناگون از جمله در عرصه فرهنگ و ادبیات هیچ گامی به‌منظور درک و دریافت جمهوری برداشته نشد. بی‌جهت نبود که آثار انتشاریافته در این زمان به‌منظور مشروعیت بخشیدن به حاکمیت مطلقه امیر نگارش یافته بود؛ برای نمونه تقویم‌الدین که به فرمان امیر، درباره جایگاه شاه از دیدگاه اسلام، به‌وسیله شماری از علمای دینی تألیف شده بود و نیز کتاب‌هایی مانند ترغیب جهاد و مروءة العقول و... را می‌توان نام برد که در عصر عبدالرحمن منتشر شد؛ اما همگی در راستای مشروعیت بخشیدن به حاکمیت و رفتار عبدالرحمن نگارش یافته بودند.

با توجه به نگرش زن ستیزانه آن روزگار و محدودیت فراوانی که فرا راه فرهنگیان و اهل ادب وجود داشت، چاپ دیوان کوچکی از عایشه درانی پرسش‌برانگیز بود؛ اما با پذیرش این نکته که «ببو جان» (ملکه موردعلاقه امیر) خود طبع شعر سرایی داشت، بعید به نظر نمی‌رسد که چاپ اشعار یک شاعر زن متأثر از آن دل‌بستگی بوده باشد.^۱

در زمینه نگارش تاریخ باید از تاج التواریخ سخنی گفت. این اثر نخست به زبان انگلیسی و به گمان قوی به‌منظور افزایش آوازه امیر عبدالرحمن نزد بلندپایگان لندن به نگارش درآمده است. بخش‌های از این کتاب به وسیله شخص امیر و به همکاری

۱. قاسم، رشتیا، افغانستان در قرن نوزده، صص ۳۴۵-۳۵۵.

نزدیکان وی تهیه شده است. مهم این است که با خواندن این کتاب به منشاها، کردار و روش کشورداری امیر به خوبی می توان پی برد؛ زیرا بیشتر به نصب العین های امیر ناظر است. متن ترجمه شده از روی متن انگلیسی نشان می دهد که کتاب به سویه یک تاریخدان یا ادب شناس افغانستانی به تحریر نرسیده است. بنابراین، نمی توان آن را به عنوان نمونه کار برای دسترسی به موازین تاریخ نگاری و یا پی بردن به سطح نگارش ادبی در دوره امیر عبدالرحمن خان در نظر گرفت.

همان گونه که اشاره شد، عبدالرحمن جنایات و خیانت هایی انجام داد که در ادامه به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱. از میان بردن استقلال کشور: او با واگذاری ولایات مهم شرقی افغانستان بر اساس پیمان نامه دیورند در سال ۱۸۹۳م به انگلیس ها و از طریق ایجاد پیمان دوستی با متجاوزان و استعمارگران استقلال افغانستان را از میان برد.^۱
۲. او با پشتیبانی از نیروهای متجاوز انگلیس، آنان را از شکست حتمی نجات داد.^۲
۳. همه کشی هزاره ها: وی در مدت سلطنت خود جز جنگ و تجاوز، خونریزی و تاراج، ویرانی و تصرف سرزمین اقوام دیگر، کار دیگری انجام نداده و در درازای زمامداری خویش نزدیک به ۶۲ درصد هزاره های افغانستان را به قتل رساند یا آواره و در بدر کرد.^۳
۴. آفرینش ترس و هراس در میان مردم از راه آزار و شکنجه و اعدام های گروهی.^۴
۵. از میان بردن مطلق آزادی شخصی: وی دارایی اشخاص، اعم از مأموران و بازرگانان را مورد بازرسی همیشگی قرار داد و چه بسا با کوچک ترین دستاویز آن را

۱. غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۴۴۸.

۲. همان.

۳. محمد کاظم یزدانی، صحنه های خونینی از تاریخ تشیع در افغانستان، ص ۲۶۲.

۴. محمد صدیق فرهنگ، افغانستان، در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۴۲۶.

ضبط و تاراج می‌کرد. مسافرت اشخاص به‌ویژه افراد سرشناس به خارج و حتی در داخل به اجازة او وابسته گردیده بود.^۱

۶. ویرانی مصلاهی هرات: امیر عبدالرحمن خان هنگامی که بر شهر هرات مسلط شد به فرمان انگلیسی‌ها مصلاهی این شهر را که یکی از مراکز بسیار مهم فرهنگی آن زمان به شمار می‌رفت ویران کرد.^۲

۷. ساختن نظام اداری اتوکراسی یا خودکامگی: عبدالرحمن خان همه قدرت دولتی را در خود متمرکز کرده بود؛ نه وزیر داشت و نه صدر اعظم؛ خود او حاکم مطلق بود.^۳

۸. سیاست تحمیل مذهبی: یکی از اقدامات امیر گرفتن سیاست تحمیل مذهبی در افغانستان بود. از این‌رو، برای گسترش مذهب حنفی در سراسر کشور، کوشش فراوان انجام داد. دشمنی او با مذهب شیعه بر کسی پوشیده نیست. او به منظور نابودسازی مذهب شیعه اقدام به دستگیری و کشتن روحانیان شیعه کرد و برای از میان بردن فقه جعفری و مذهب شیعه، اعمال مذهبی شیعیان را ممنوع اعلام کرد و شیعیان را ناچار ساخت تا دعاوی حقوقی خویش را بر اساس فقه حنفی فیصله نمایند.

فضای خفقان سیاسی، ناآشنایی و بی‌اعتنایی و ناسازگاری منش با فرهنگ، سبب شده بود که نه تنها از فرصت‌ها و استعدادهای نهفته در جامعه استفاده نشود بلکه برخی حتی پرپر شدند؛ اما چنان‌که بارها دیده شده است، جامعه دارای اندوخته‌های فرهنگی با همه تنگناها، شاعر و ادیب و نویسندگانش را پرورده است. جامعه افغانستان نیز از قانون خارج نیست. این سخن بدین معناست که او با همه ستم‌هایی که روا داشت، نتوانست چراغ آزادی خواهی را به کلی نابود کند. به هر حال، مرگ امیر عبدالرحمن خان در سال ۱۹۰۱م توانست زمینه سر برآوردن نخبگان آزادی خواه را فراهم سازد.

۱. همان، ص ۴۲۷.

۲. همان، ص ۴۰۹.

۳. همان، ص ۴۲۷.

۴-۲. پادشاهی حبیب‌الله

پس از مرگ عبدالرحمن در سال ۱۹۰۱ پسرش حبیب‌الله جانشین وی گردید. او که نیز از امرای نوگرا و روشن‌فکر افغانستان به شمار می‌رود،^۱ در سال ۱۹۰۱م بر تخت نشست و تا سال ۱۹۱۹م حکومت کرد. حکومت او همچون باز شدن روزنه‌های امید و مجال تنفس برای مردم افغانستان بود. حبیب‌الله خان امیری بود که در شرایط و اوضاع خفقان کشور در زمان پدرش از همه ابزارها برای فراگیری دانش‌ها و سواد بهره‌مند بود. به همین دلیل، او از ناگزیر اصلاحات اجتماعی و فرهنگی آگاه بود و از شعر و ادب نیز چیزهایی می‌دانست.

با آشکار شدن تفاوت‌های فراوان سیاست حبیب‌الله با کارنامه پدرش، درباریانی که خواستار روی آوردن به اوضاع متفاوت با زمان عبدالرحمن بودند، جسارت یافتند که بار دیگر زنجیره گسسته اصلاحات را در مسیر تحقق اندازند. کاهش پاره‌ای از عوامل ناسازگار و پیدایش زمینه‌های مستعد برای بروز استعدادها در حیات اقتصادی، اجتماعی و ادبی اثر گذاشت.

نمای زیست سیاسی و اجتماعی در افغانستان نشان می‌دهد که در دوره سلطنت حبیب‌الله به‌گونه پنهان و آشکار کوشش‌هایی برای ظهور و تبلور جنبش‌های جمهوری‌خواهی در کار بوده و نتیجه این کوشش‌ها در دوره بسیار کوتاهی نمایان شد و ابعاد گوناگون خود را نشان داد. یکی از مهم‌ترین بازتاب‌های این نوآوری پا گرفتن اندیشه مشروطه‌کردن قدرت خودکامه و بی‌حدوحصر شخص امیر بود. شواهد می‌رساند که کانونی از سیاسی‌اندیشان، متفکران و اصلاح‌طلبان در پیرامون خواسته مشترک، یعنی کسب استقلال، محدود شدن قدرت امیر و دست زدن به اصلاحات گسترده شکل گرفته بود.

همچنان خیزش حرکت ادبی - فرهنگی به وجود آمد. هرچند این جنبش در آغاز

۱. علی رضا علی آبادی، افغانستان، ص ۱۴۱.

با توافق دربار و بانگیزه‌های - گفته نشده، اما شناخته شده - نمایاندن سیمای مثبت تری از دربار ایجاد گردید، به زودی کارکردهای مثبت آن نمایان شد.

۱-۴-۲. دگرگونی‌ها مهم دوران حبیب‌الله

همان‌گونه که اشاره شد، دوران حبیب‌الله گواه دگرگونی‌های مهم در عرصه جمهوری خواهی است و شخصیت‌های بسیاری در این عرصه نقش آفرینی کردند. در ادامه به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم.

۱-۱-۴-۲. محمود طرزی

مهم‌ترین شخصیت دوران حبیب‌الله، محمود طرزی است تا آنجا که می‌توان او را یکی از چهره‌های برجسته و روشنفکری دانست که این دوران، مجال برای پیدایش و تحقق اندیشه‌هایش به‌شمار می‌رود. او در جهت تحقق جمهوری خواهی کارهایی انجام داد:

- ابراز ناگواری از اوضاع نابسامان اجتماعی و فرهنگی؛
 - اعتراض بر استعمار و نقشه‌های استعمار اروپایی در افغانستان و منطقه؛
 - کوشش در راستای گسستن عادت‌ها و سنت‌های مانع‌شونده و ناسازگار با جمهوری در افغانستان؛
 - توجه به ارزشمندی صنعت جدید؛
 - نشان دادن مزایای جمهوری از راه آفرینش آثار ادبی و نظم و نثر جدید.
- وی در پیشگفتار سراج الاخبار می‌نویسد:

در وقت حاضر به جز اقوام وحشی و بدویه، هیچ‌یک دولت و قومی... موجود نیست که مالک اخبار نباشد... مطبوعات ترجمان حسیات وطن است. زبان ملت است، جان مدنیت و اساس انسانیت است.^۱

۱. میرغلام محمدغبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۱۱۴۵.

وی باز هم گفته است:

این مسئله بر ارباب دانش و اصحاب بینش پوشیده نیست که جمیع پیشرفت مادی و معنوی دول و ملل، خواه در اعصار سابقه و خواه در احوال حال، موقوف بر تکثر و توافر معارف و تحصیل و تحکیم علوم و فنون است.^۱

در همین نوشته‌ای که طرزی نگاشته است به دلایل پیشرفت غرب و اروپاییان و عقب‌ماندگی شرقیان اشاره رفته است و از ضرورت جدی شرق برای پذیرش علوم و فنون جدید و ادبیات نوین سخن به میان آمده است.

محمود طرزی که از عقب‌ماندگی در افغانستان آگاهی عمیق داشت، از رهنمودهای خود به مردم، حتی در هنگامی که هنوز مفهوم عقب‌ماندگی گسترده نبود، دریغ نمی‌کرد. او در هنگام تبعید در شام، چنین نوشته بود:

وطن عزیزم، افغانستان، ای هزار افسوس که ساکنان در شور و شر و انسان‌های همگی از حال و احوال عالم بی‌خبرند... پنبه غفلت را از گوشتان بردارید.^۲

ولی عمده‌ترین جنبش به‌سوی جمهوری خواهی را می‌توان مشروطه خواهی و جنبش مشروطیت دانست که در همین دوران شکل گرفت.

۲-۱-۴. مشروطه خواهی

واژه مشروطه، عربی به معنای «شرطی»، «محدود» و یا «تعدیل یافته» است، اما در اصطلاح به معنای رژیم سیاسی‌ای است که حکومت‌کنندگان، مناسبات خود را با مردم بر پایه قانون تنظیم نموده و با آنان روابط قانون‌مند و آزاد از استبداد و زورگویی داشته باشند.

به عبارت دقیق‌تر، مشروطه‌خواهان خواستار حکومتی بودند که در آن اعمال گسترده قدرت مطلق و خودکامه ناشدنی باشد و نمایندگان انتخابی مردم، مسئولان

۱. همان.

۲. همان.

اجرائی را بگمارند و فعالیت‌های آنها را کنترل و تعدیل کنند؛ نهادها مستقل باشد و در چارچوب قوانین جزائی و مدنی عمل کنند. این خواست‌ها در جنبشی به نام «مشروطه‌خواهی» تبلور یافت.^۱ بنابراین، مشروطیت و یا حکومت مشروطه، مفهومی است که در برابر دیکتاتوری و حکومت‌های خودکامه قرار دارد. در واقع، حکومت مشروطه به رژیم سیاسی و حکومتی اطلاق می‌شود که دامنه کاربرد قدرت در آن محدود به چارچوب قانون باشد. منظور از قانون، مجموعه‌ای تدوین‌شده از اصول احکامی است که گستره رفتار افراد و گروه‌ها را تعیین می‌کند، اندازه و عرصه کاربرد قدرت دولت را نیز تعریف و تحدید نموده، وظایف و تکالیف متقابل افراد، گروه‌ها و دولت را نسبت به همدیگر روشن می‌کند.

چنین جنبشی در افغانستان، پس از مرگ عبدالرحمن در سال ۱۹۰۱م در دوران سلطنت امیر حبیب‌الله شروع شد. از نمادهای آن می‌توان به مکتب حبیبیه^۲ و تأسیس معارف نوین و مانند آنها اشاره کرد. تأسیس لیسه دارالمعلمان نیز به‌منظور رهنمود و راهنمایی معلمان آن مکتب پایه‌گذاری گردید.^۳

اهمیت اصلی مکتب حبیبیه به این بود که نه‌تنها پایگاهی برای پرورش آزادی خواهان شد، بلکه کم‌کم به‌عنوان یکی از مراکز مهم و عمده فعالیت‌های سیاسی روشن‌فکران دموکرات، ترقی‌خواه اصلاح‌طلبان، آزادی‌خواهان و استقلال‌طلبان گردید. مکتب حبیبیه، پایتخت و کانون معرفت بود و از همان‌جا اولین صداهای مشروطه‌خواهان بلند گردید.^۴ در واقع، در این مکتب بود که زمینه‌آشنایی جوانان با مفاهیم نوین فراهم شد. در افغانستان، پیش از مشروطیت، کسی از مفاهیمی مانند شاهی مشروطه، جمهوری، دموکراسی و یا مبارزه پارلمانی و حق‌طلبی، چیزی

۱. غلام‌عباس مصلی‌نژاد، ایران در جمهوری خواهی، ص ۱۳.

۲. ر.ک: فاروق انصاری، تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان، ص ۷۹.

۳. محموددنجفی، نگاهی بر جنبش و تحریک مشروطه اول و دوره امانیه، سایت انترنیت آریائی www.aryaei.

۴. همان، ص ۳.

نمی‌دانست و همین جنبش مشروطیت اول بود که برای مبارزان جنبش، الهام بخشید. در دوره امیر حبیب‌الله روزنامه‌ها و اخبار مشروطه‌خواهان که در هند و ترکیه، مصر و ایران، چاپ و پخش می‌شد به دربار افغانستان نیز رسید. در آغاز، مشروطه‌خواهان، گروهی از جوانان درون دربار و غلام‌بچگان ناراضی بودند و آنان آموزش‌های علمی خود را نزد استادان و معلمان هندی خویش کسب و تحصیل نموده بودند. آنان خرده‌خرده، شیفته نظام شاهی مشروطه شدند و عضو جنبش مشروطیت گردیدند.^۱

روی هم‌رفته، روحیه تجددخواهی امیر حبیب‌الله نیز زمینه‌ای برای جنبش‌های فرهنگی شد. روشن‌فکران نیز با ایجاد یک جریده می‌توانستند ذهن‌ها را بیدار کنند و حرکت‌های اصلاحی‌شان را جهت دهند. از این رو، جمعیتی از روشن‌فکران مربوط به مدرسه شاهی و دارالعلوم حبیبیه به دربار امیر حبیب‌الله پیشنهاد نمودند که انجمنی از دانشمندان افغانی به وجود آید که تا یک جریده پانزده روزه را به نام سراج‌الاجبار افغانستان منتشر کنند.^۲

سرپرست این انجمن مولوی عبدالرؤف قندهاری سر مدرس مدرسه شاهی و مولوی محمد سرور واصف که یکی از معلمان آگاه و روشن‌فکر مدرسه عالی حبیبیه نیز عضویت این انجمن را داشت.

درواقع، چاپ جریده سراج‌الاجبار در کابل دست آورد جنبش مشروطه‌خواهی است. این نشریه، افزون بر انگیزه و هدف مشروطه‌خواهی، دو انگیزه دیگر را هم در برنامه خود داشت. یکی، استقلال افغانستان از بریتانیا و دوم، به وجود آوردن تجدد و آشنا نمودن جامعه با تمدن، مدرنیسم، بیداری ملت و کمک برای آزادی آن از بند استبداد، خودکامگی، وابستگی و جهل بود.

۱. همان.

۲. عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان، ص ۲۵.

رهبران مشروطیت اول، با برپایی نشست‌ها، برقراری ارتباط با انجمن‌های علمی و دینی، دادن اطلاعات لازم و مفید به جوانان و مردم دردمند و سپس گسترش فعالیت‌ها، تبلیغ نظریه‌ها و اهداف‌شان، خط مشی اصلاحی سید جمال‌الدین را دنبال نمودند که سرانجام، هر روز بر تعداد هوا داران و گستره نفوذ آنان می‌افزوده می‌شد.^۱ حرکت انجمن سراج الاخبار با موانعی که استعمار انگلیس درست کرده بود، زمان کمی بازایستاد، ولی پس از دو سه سال به گونه یک گروه شکل گرفته و با مرام‌نامه پیشرفته‌تری به وجود آمد که آن را در تاریخ فکری افغانستان (مشروطیت اول) گوئیم.^۲ رویهمرفته، می‌توان این بازه را آغاز دوره انقلاب دموکراتیک و آزادی ملی در افغانستان اعلام کرد.

۳-۱-۴-۲. اندیشه‌های مشروطه‌خواهان

مشروطه‌خواهان افغانستان به نام «جان نثاران ملت» نیز یاد می‌شدند. اندیشه جنبش مشروطه‌خواهان در افغانستان از همان آغاز پیدایش، مبارزه با ظلم و ستم استعماری و آزادی‌خواهی بود. اندیشه آنان حاکمیت اسلام اصیلی بود که در سایه آن، آزادی و عدالت اجتماعی، حکومت مردمی و پیشرفت کشور، رهایی از سلطه استعمار انگلیس تحقق یابد. مشروطه‌خواهان حاکمیت ملی را که حق مردم است و باید ملت در چارچوب شاهی مشروطه قدرت اجراییه را با داشتن پارلمان انتخابی به دست‌گیرند، به‌روشنی از اصول مورد نظرشان می‌دانستند و با الهام از قرآن کریم، از آن به «تلق عشرة کامله» تعبیر می‌نمودند که خلاصه آن به شرح زیر است:

۱. فرمان‌برداری از اصول اسلام و قبول تمام احکام اسلامی.
۲. کوشش مداوم تا دست‌یابی به حقوق ملی و برگرداندن حکومت استبدادی به مشروطه.

۱. همان، ص ۱۴۷.

۲. همان، ص ۳۴.

۳. کوشش برای گسترش اخلاق نیکو و ترک عادات ناشایست.
۴. آشتی و همدلی میان همه اقوام و قبایل افغانستان و تحکیم وحدت ملی.
۵. کوشش برای اصلاح، اما از راه صلح و آشتی نه به پشتوانه سلاح و زور.
۶. عمومیت دادن معارف و مکاتب و گسترش وسایل بیداری مردم و مطبوعات.
۷. تأسیس مجلس شورای ملی از راه انتخابات آزاد.
۸. کوشش برای به دست آوردن استقلال کشور و گسترش روابط سیاسی و اقتصادی با دیگر کشورها.

۹. برآوردن اصول مساوات و عدالت اجتماعی.

۱۰. گسترش دانش و معارف جدید و پیشرفت صنایع (مانند آب و برق)^۱
- رهبران جنبش مشروطه معتقد بودند که حتی المقدور به شیوه صلح‌آمیز، اهداف خویش را به پیش ببرند و حبیب‌الله‌خان را به پذیرش معارف و قبول اصلاحات امور دولتی و برداشتن ظلم و خودکامگی تشویق نمایند. آنها می‌خواستند موانع را با خیراندیشی و حفظ امنیت از میان بردارند و برای راه رسیدن به اهداف خویش حتی المقدور کمتر قربانی بدهند.^۲ چون که روشن‌فکران و شخصیت‌های فهمیده و دانا در میان جوانان کشور زیاد نبودند. بنابراین، آنان برای جلوگیری از تلفات جانی، شرط احتیاط را لازم می‌دانستند.

اندیشه مشروطه‌خواهان که در حلقه‌های خویش می‌نوشتند به‌قرار زیر است:

۱. استقرار نظام شاهی مشروطه، واژگون کردن استبداد.
۲. جابجایی سازمان خشن، فاسد و یک نفری با یک سازمان پویا و درستکار گروهی.

۳. کسب فرهنگ و علوم جدید.

۱. عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان، ص ۸۸

۲. همان، صص ۸۸-۸۹

۴. بیداری و رشد افکار مردم از راه تأسیس و تعمیم مطبوعات.
۵. کسب تمدن جدید و بایستگی گسترش آن در عرصه‌های گوناگون.
۶. تأمین عدالت اجتماعی، مساوات و حفظ حقوق مردم.
۷. تحکیم مبانی وحدت ملی.
۸. تأمین استقلال سیاسی در سایه یک نظام ملی.^۱

۴-۱-۲. اهداف مشروطه‌خواهان

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، مشروطه‌خواهان به دنبال اهدافی بودند. مبارزه با استبداد داخلی و مبارزه با استعمار خارجی از جمله این اهداف بودند. اصلاح امور اجتماعی، تجددطلبی، زنده کردن ارزش‌های جدید و انسانی، گسترش اندیشه‌های نوگرایانه و دست یابی به تمدن غرب از اهداف دیگر مشروطه‌خواهان بودند. در واقع، همین اهداف والای انسانی بود که اعضای آن از همه اقشار و نمایندگان همه اقوام، مانند پشتون، هزاره، تاجیک و ازبیک بودند. این گروه در سال ۱۳۲۷ در نشست، نامه‌ای به امیر حبیب‌الله فرستادند. این نامه، مهم‌ترین سندی است که اهداف مشروطه‌خواهان در آن قید گردیده و در آن اعضای جنبش مشروطه از امیر حبیب‌الله خواستار اصلاح‌گری و مشروطه شده‌اند. در بخشی از آن نامه چنین آورند:

در بعضی از کشورها مردم به جبر و قوت قاهره، حکومت را مجبور می‌نمایند تا نظام اداری را تابع آرزوی ملت ساخته، شکل مشروطه و قانونی بدهد و در برخی پادشاه روشن‌فکر به ابتکار خود و با نیت خیر، قوانین و اصول مشروطه را در مملکت نافذ می‌سازد، چون سراج الملة والدین، پادشاه عالم و ترقی‌خواه است چنانچه تأسیس مکتب حبیبیه و حربیه و نشر سراج الاخبار و طبع کتب و آوردن مطبعه عصری و احداث شوارع و عمارات و غیره از مظاهر لطف و توجه شاهانه و در جهت مجد و

۱. همان.

اعتلای وطن است لذا توقع می‌رود، مجاری امور حکومت را نیز براساس قوانین مشروطه استوار سازند تا از احکام خودسرانه و خلاف مقررات اسلامی جلوگیری به عمل آمده، مردم تحت سلطنت قانونی و نظام مشروطیت به حیات مرفه قرین گردند.^۱ آنچه می‌توان از نوشته بالا درباره اهداف مشروطه‌خواهان به دست آورد این است که مشروطه‌خواهان نیک بینانه و با تیزنگری، شاه را از اهداف مطلع ساخته و از دو شیوه و روش معمول و رایج برای نائل شدن به «مجاری امور حکومت براساس قوانین مشروطه» و جلوگیری از احکام خودسرانه و خلاف مقررات اسلامی، به او تذکر می‌دهند:

۱. شیوه انقلاب که طبیعتاً با شورش و خشونت همراه خواهد بود (هنوز زمینه‌ها و شرایط ذهنی و عینی انقلاب در کشور فراهم نیست).

۲. شیوه اصلاح. مشروطه‌خواهان شیوه اصلاح را ترجیح داده و شاه را تشویق می‌نمایند تا به آن همت گمارد و نظام مشروطه را برقرار نماید.^۲

از آنچه حبیبی به‌عنوان اهداف مشروطه‌خواهان بیان کرده است، به‌خوبی پیدا است که آنان با شالوده‌های مشروطیت آشنایی داشته‌اند و از حکومت قانون، وحدت ملی، حاکمیت ملی، زندگی و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، استقلال سیاسی، عدالت اجتماعی، گسترش معارف و مدنیت جدید سخن گفته‌اند.

در اهداف مشروطه‌خواهان دیدیم که بازسازی و زنده ساختن دین برای آنان اهمیت داشته و تمام همت فعالان جنبش برای تحقق آنها به کار گرفته شده است. آنان همچنین از انتشار روزنامه، تدریس و تبلیغ برای بیدار کردن مردم، جلسات، گفتگو و برنامه‌ریزی کار گرفته‌اند.^۳ از محتوای نامه نامبرده و قرائن تاریخی دیگر

۱. سیدمسعود پوهنیار، ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان، ج ۱، ص ۵۰.

۲. همان، ص ۹۷.

۳. همان.

استفاده می‌شود که مشروطه‌خواهان از مشکلات مختلف موجود در جامعه رنج می‌بردند که اهم آن از این قرار است:

الف) نبود پایداری به امور مذهبی: با آن‌که حبیب‌الله به حکومت خویش رنگ مذهبی و دینی می‌داد و خود را به‌عنوان «اولی الامر» قلمداد می‌کرد و «شاهی» و «پیغمبری» را چون «دو نگین» در «انگشتری» خویش می‌دید، ولی در عمل، نوکر حلقه‌به‌گوش انگلیس بود و در راستای انجام منویات آن از هیچ کار خلاف شرعی خودداری نمی‌کرد.

نام اسلام را به‌عنوان سپر مناسب برای سرکوب مخالفان استفاده می‌کرد تا مخالفان خود را یاغی و بی‌دین خوانده، حرکات و فعالیت‌های آنان متوقف کند. در زندگی فردی و اجتماعی، سیاست‌های داخلی و خارجی و سنت حرم‌سرای او کوچک‌ترین نشانی از دین و مذهب به چشم نمی‌خورد. مشروطه‌طلبان می‌خواستند با پیشنهاد اصولی مانند «قبول تمام احکام اسلام» «گسترش اخلاق حمیده»، «اصلاح توده» «استقلال» و «تأمین عدالت و مساوات»، احکام روشن اسلام به معنای درست حاکم شود؛ زیرا همان‌گونه‌ای که استفاده نادرست عبدالرحمن و حبیب‌الله از دین به بهای سنگین شکستن وحدت ملی، فروش استقلال سیاسی و عقب‌ماندگی اجتماعی، فرهنگی و صنعتی منجر شد؛ زیرا حاکمیت اسلام اصیل به وحدت ملی، استقلال آزادی و پیشرفت همه جانبه خواهد انجامید.^۱

ب) سلطنت مطلقه: مشروطه‌خواهان در اندیشه بودند تا پادشاهی مطلقه و موروثی به شیوه قرون وسطایی را مهار کنند و با ساختن فضای باز و آزادی همه جانبه، اراده و نقش مردم را در حکومت و ساختار قدرت، کارساز و دخیل نمایند.^۲

ج) نبود پیشرفت اقتصادی: جان‌نثاران اسلام در نامه نامبرده، ابراز نظر نمودند که

۱. عبدالمجید ناصری، جنبش اصلاحی در افغانستان، ص ۱۵۷.

۲. همان.

پیشرفت در امور اقتصادی و صنعتی درگرو انجام دو امر یادشده است (حکومت واقعی دین و احترام به خواست و اراده مردم). بدون انجام دو اصل یادشده، نوآوری‌ها هرچند عمده باشد، پیشرفت و رفاه را در پی ندارد و ره به جایی نخواهد برد.^۱

۵-۱-۴-۲. پیوند مشروطیت و جمهوریت

مشروطیت، جنبشی بود که آرمان‌های خود را از اروپا وام می‌گرفت. از جمله در انگلستان، تصور نوینی از نهاد نظام سیاسی پدید آمده بود که حکومت را نگهبان منافع افراد می‌دانست. این اندیشه، بنیاد اندیشه جمهوریت و قانون‌مداری است. پس در جمهوریت، افراد به‌عنوان یک واحد یا بخشی از حاکمیت، از حقوقی برخوردار می‌شوند. بدین‌سان می‌توان گفت که جمهوری برای شکل نظام سیاسی و ساختارهای حکومتی آن به منظور صیانت از حقوق افراد و شهروندان برپایه حضور مردم به کار می‌رود. مقصود از حضور مردم، نظام نمایندگی مستقیم یا غیر مستقیم است، اما به گونه‌ای که تفکیک قوا می‌طلبد.

جنبش مشروطه‌خواهی نیز در ذات خود قانون‌خواه بود. مشروطه‌خواهان معتقد بودند که با گذاردن قوانین می‌توان چارچوب اعمال قدرت پادشاه را کم کرد. به همین دلیل، مشروطه‌خواهی را به قانون‌خواهی نیز برگردان کرده‌اند.^۲

اما به نظر می‌رسد جمهوریت و مشروطه با هم پیوند ذاتی دارند. از این دیدگاه حکومت‌ها می‌توانند تنها به دو دسته تقسیم شوند: قانون‌مند یا «مشروطه»، بی قانون یا بی مشروطه. جمهوریت و مشروطیت هر دو به شیوه محدود کردن می‌نگرند. علی‌فروغی در اولین رساله حقوق اساسی نوشته است که تمام جمهوری‌ها مشروطه هستند:

دولت یا استبدادی است یا مشروطه؛ استبدادی آن است که صاحبان قدرت،

۱. همان؛ میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسرتاریخ، ج ۲، ص ۷۰۰.

۲. سعید حجاریان، جمهوریت افسون زدایی و قدرت، ص ۳۸۲.

خودسر و مختار مطلق باشند و اعمال ایشان و قدرت ایشان را تعدیل کنند... تمام دول جمهوری مشروطه می‌باشند. دول سلطنتی هم امروز اکثراً مشروطه هستند... اکثر دول مشروطه ترتیب پارلمانی دارند... دولت مشروطه به خصوص اگر پارلمانی باشد، جمهوری یا سلطنتی بودن آن برای ملت چندان تفاوتی ندارد.^۱

ژان ژاک روسو در کتاب قرارداد اجتماعی می‌نویسند:

من هر دولتی را که به وسیله قانون اداره شود، هر شکل اداری داشته باشد، جمهوری می‌نامم... هر حکومت مشروعی جمهوری است. منظورم تنها حکومت اشرافی یا دموکراسی نیست بلکه به طور کلی هر حکومتی است که اراده همگانی یعنی قانونی راهبر آن باشد. برای آنکه حکومتی مشروع باشد، باید آن حکومت به دست حاکم نباشد بلکه به عهده وزیر او گذاشته شود. بنابراین، نظام پادشاهی نیز جمهوری است.^۲

براین اساس، اندیشه مشروطه گامی در جهت تحقق مفهوم جمهوریت بوده است. به بیانی دیگر، نهضت مشروطیت موجب شد تا مفهوم جمهوری در صدر افکار و اندیشه‌های سیاسی جای گرفته و بحث‌های؛ همچون: کثرت‌گرایی، احزاب، شوراها، آزادی مطبوعات، اتحادیه‌ها و انجمن‌های ملی - مذهبی، در صدر بحث‌های اندیشمندان قرار گیرد.

جنبش مشروطیت در افغانستان نیز سرآغاز به وجود آمدن دولت جدید شمرده می‌شود. هدف اصلی آن برگرداندن قدرت سیاسی خودکامه به قدرت پایبند به قانون بود. آزادی‌خواهان به دنبال دگرگونی‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، تشویق مردم به مشارکت در زندگی سیاسی و کاهش اقتدار حکومت مرکزی و البته، برپایی نظام یکپارچه به جای نظام پراکنده گذشته بودند. نهادهای برآمده از جنبش مشروطیت مانند قانون اساسی، مجلس شورای ملی، کابینه، دستگاه مستقل قضایی بر پایه «تفکیک قوا»

۱. محمدعلی فروغی، رساله حقوق اساسی، صص ۳۲ - ۳۳.

۲. همان، ص ۲۰۶.

این رسالت را به عهده داشتند. بنابراین، می‌توان مدعی شد که هرچند آنان تصور روشنی از جمهوریت نداشتند، به گوهر جمهوری، یعنی حضور مردم و شرکت آنان در قدرت سیاسی باور راسخ داشتند. برای همین هدف بود که به دنبال محدود کردن حضور حاکمان در همه عرصه‌های زندگی بودند.

۵-۲. سلطنت امان‌الله و جمهوری خواهی

در سال (۱۹۱۹م) شاه امان‌الله پسر حبیب‌الله پس از کشته شدن پدر، اعلام سلطنت کرد و به مردم نوید اصلاحات داد. امان‌الله که با گروه تحصیل کرده و مشروطه‌خواه پیوند و پیمان داشت، در ۲۳ فوریه در اعلامیه‌ای راه و روش خود را شرح داد. او در بخشی از اعلامیه خود چنین نوشت:

ای ملت معظم افغانستان! من هنگام شهادت پدر، وکالت سلطنت را در کابل داشتم و اکنون به اصالت آن بار سنگین امانت را متوکلاً و متعصماً بالله به عهده گرفتم، وقتی که ملت بزرگ من تاج شاهی را بر سر من نهاد، من عهد بستم که بایستی دولت افغانستان مانند سایر قدرت‌های مستقل جهان، در داخل و خارج کشور آزاد و مستقل باشد، ملت افغانستان در داخل کشور آزادی کامل داشته و از هرگونه تجاوز و ظلمی محفوظ و مردم تنها باید مطیع قانون باشند و بس. کار اجباری و بیگاری در تمام رشته‌ها ممنوع و ملغی است. حکومت ما در افغانستان اصلاحاتی خواهد نمود که ملت و مملکت ما بتواند در بین ملل متمدن جهان جای مناسب مقام خود را حاصل نمایند. من در اجراءات امور کشور مشورت را به حکم «وشاورهم فی الامر» رهبر قرار خواهم داد.^۱

شاه پس از اینکه بر تخت سلطنت نشست، فضای سیاسی تغییر کرده بود. اندیشه‌های جمهوری، ملیت‌خواهی، اندیشه‌های اسلامی و استقلال‌خواهی در میان مردم افغانستان راه یافته بود. بخشی از کارکردهای مشروطه‌خواهان و نشریاتی مانند سراج‌الخبار، انتشار اندیشه ملیت‌خواهی و اندیشه‌های جدید بود.

۱. میرغلام محمدغبار، افغانستان در مسیرتاریخ، ج ۲، ص ۱۱۸۴.

نشریه سراج الاخبار که به مثابه آشیانه آزادی خواهان بود، توانست در مبارزه ملی در برابر استعمار، پیکار با استبداد و اصلاح امور اجتماعی همچون بلندگویی برای گسترش اندیشه‌های آزادی خواهانه و تجددطلب، عمل کند و ارزش‌های نوین را به جامعه منتقل کند. بنابراین، این نشریه از بهترین نمونه‌هایی بود که در مبارزه بر ضد فعالیت‌های استعمارگرانه انگلیس و گسترش رافکار آزادی خواهانه، تأثیر ژرفی بر فضای سیاسی کشور به جا گذاشت.

با اعلان پادشاهی امان‌الله، صحنه سیاسی در افغانستان به‌طور کیفی دچار دگرگونی گردید و برای بار نخست در تاریخ کشور، آزادی‌های سیاسی و مصونیت شخصی ولو محدود در روابط میان افراد و دولت پدیدار گردید. در این اعلامیه امان‌الله بر کمک به مردم برای تحقق اندیشه و آرمان‌های دیرینه‌شان، یعنی حصول استقلال کامل سیاسی افغانستان، تأکید کرده و آن را یکی از وظایف ملت می‌داند. این اعلامیه شاه با شعار به‌موقع و پرمحتوای خود که ارزش اعلان جهاد ملی را داشت و با خواست ملت هم‌خوانی می‌کرد، مورد حمایت فعال و پرشور اقشار ملت افغانستان قرار گرفت.

شاه امان‌الله برای ساختن افغانستان آزاد، از روش‌های غربی و مدرن استفاده کرد و هم‌زمان و همگام با رضاه شاه در ایران و آتاتورک در ترکیه برای برپایی دولت مدرن در افغانستان کوشش نمود. او آرزوی پیشرفت و سربلندی افغانستان را در دل می‌پروراند و می‌خواست افغانستان مانند دیگر کشورهای پیشرفته جهان از پیشرفت و برتری برخوردار شود و به آسایش اجتماعی دست یابد. وی طرفدار علم و مخالف جدی جهل و عقب‌گرایی بود، همان‌گونه که برای برنامه‌های انکشافی به‌منظور گسترش علم و دانش به ساختن مکاتب پرداخت و در این راستا حتی پول اضافی می‌پرداخت تا مکاتب بیشتر در کشور ساخته شود. شفیقه سراج، خواهر شاه امان‌الله نیز عقیده دارد که او با انجام اصلاحات، از جمله در عرصه آموزش زنان، تخم آزادی را در کشور پاشید.^۱

۱. ظاهر طنین، افغانستان در قرن بیستم، ص ۳۹.

هرچند بیشتر مردم افغانستان از بیشتر برنامه‌های امان‌الله صمیمانه استقبال کردند، نباید نادیده گرفت که او مخالفان سرسختی نیز داشت؛ اما به هر حال، با در نظر داشت دیدگاه‌های مخالف و موافق، حکومت او برای کشور ما فرصتی مغتنمی به وجود آورد تا گرد و غبار از رخسار اندیشه و فرهنگ، شسته و بالندگی اندیشه سیاسی، رونق و خردمندی مردم گسترش یابد. بنابراین، بی‌تردید باید گفت: نباید اقدامات امان‌الله را در زایش و تعمیم اندیشه‌های نو و مقدمات جمهوری دست‌کم گرفت. لغو بردگی، تدوین قانون اساسی، ایجاد نظام اداری نوین، حمایت از مطبوعات آزاد، برابری همه مردم در برابر قانون، داشتن فرصت‌های برابر، تصویب قانون (نظام نامه) و ... از جمله کارهای مثبتی است که به همت امان‌الله صورت گرفت و او برای به وجود آوردن زمینه جمهوریت کمک کرد. همچنان وی کارهای مثبت دیگری مانند برداشتن تبعیض‌های قومی و دینی، تشکیلات جدید در ادارات دولتی، فراهم‌آوری لوی جرگه و مجلس سراسری، تشکیل کابینه، تفکیک قوای سه‌گانه، ایجاد وزارتخانه‌ها، ترویج و گسترش مسائل ضروری تجدد و مدرنیسم، مانند پست، تلگراف و تلفن، طیاره، ساخت‌وساز جاده‌ها و شاهراه‌ها، ارسال و اعزام دانشجویان به خارج از کشور و ... را انجام داد که از جمله اقدامات ارزشمند او در راه پیشرفت افغانستان است. امان‌الله برای نخستین بار مفهوم «ملت» را وارد اندیشه سیاسی جامعه ما کرد و با تدوین قانون اساسی، حکومت را اگر کاملاً قانونمند نساخته باشد، دست‌کم مشروط و محدود ساخت. درست از همین دوره است که فکر آزاد در جامعه گسترش و رشد می‌یابد.

۱-۵-۲. اصلاحات دوره امانی

افغانستان همواره پایبند ویژگی‌ها و روابط قومی و تباری بوده و زندگی مردم آن به‌گونه‌ای متأثر از سیطره نظام‌های ملوک الطوائفی بوده‌اند. برای نخستین بار امان‌الله خان کوشش کرد تا یک حاکمیت سرتاسری را به وجود آورد. از این رو، وی دست به دگرگونی‌هایی زد که ما آن را گام در راستای جمهوری خواهی و آزادی در

افغانستان می‌شماریم. شاه امان‌الله برای به وجود آوردن دولت مدرن، ایجاد و تقویت همبستگی ملی و به وجود آوردن هویت ملی در راستای تحقق اصلاحات، نجات کشور از بدبختی و عقب ماندگی قرون وسطایی و گذار از این مرحله دردناک به سوی جامعه مدنی و جمهوری، تبدیل افغانستان به یک کشور نوین تلاشی بسیار کرد.

در زمان او هفتاد و هفت نظام‌نامه تنفیذ گردید که از زمان احمدخان ابدالی تا روی کار آمدن امان‌الله چنین اقدامی انجام نیافته بود. این امر نشان می‌دهد که وی به قانون و نظم اجتماعی بسیار ارجح می‌گذاشت. یکی از قوانین امان‌الله این بود که فرزندان اهل هنود حق دارند مانند اطفال مسلمان در مکاتب آموزش دینی خود را داشته باشند. برخلاف این کار انسانی امان‌الله، نعیم خان، داوود خان، ۲۰ سال بعدتر فرزندان اهل هنود را حتی از مکاتب اخراج کردند و تبعیض قومی را جزء سیاست رسمی خود قرار دادند.

به‌طور کلی می‌توان فعالیت‌های امان‌الله را در راستای جمهوری خواهی در موارد

زیر برشمرد:

۱-۱-۵-۲. تدوین قانون اساسی

یکی از کارهای مهمی که در زمان سلطنت امان‌الله انجام گرفت، تدوین قانون اساسی بود. قانون اساسی به‌عنوان مجموعه‌ای از اصول و قواعد کلی بنیادی، چارچوبی برای سامان دادن به روابط قدرت و مردم است. قانون اساسی لازمه، حکومت محدود و مشروط است و چنین حکومتی نیز لازمه جمهوری است؛ هرچند عین جمهوری نیست. بنابراین، می‌توان قانون اساسی را لازمه دفاع از حقوق و آزادی‌های اساسی فرد در برابر خودسری‌های اکثریت دانست. در نتیجه، در مردم‌سالاری‌های امروز، قانون اساسی نوشته شده، یکی از ارکان اصلی جمهوری به‌شمار می‌رود. افزون بر آن، در جمهوری‌ها قوانین اساسی از تغییر و تعدیل مصون نیستند. پشتیبانی‌های که همه قوانین اساسی از حقوق و آزادی‌های فردی به عمل می‌آورند، بنیاد جمهوری را تحکیم می‌کند. قانون اساسی از

یک حیث، رابطه میان انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شدگان را کنترل و تنظیم می‌کنند و از سوی دیگر، واسطه میان مردم و حکام در نظام جمهوری است. بنابراین، قانون اساسی، وسیله نهایی نظارت مردم بر حکام منتخب است.

تفکیک قوا و نظارت آنها بر یکدیگر، لازمه حکومت جمهوری است تا آنجاکه از بررسی تاریخ برداشت می‌شود، رسیدن به مرحله تدوین قانون اساسی در یک کشور، نشانگر رشد و پختگی جامعه و مردم آن است. این مرحله همواره پس از استقلال سیاسی کشور و یا پیروزی انقلاب در یک کشور تحقق‌پذیر شده است. نخستین قانون اساسی مدون جهان پس از انقلاب و استقلال ایالات متحده آمریکا به وجود آمد. در افغانستان نیز نخستین قانون اساسی در چهار سال پس از استقلال، در حکومت امان‌الله تدوین شد.

پیش از استقلال به دلایلی چند، از جمله حکومت‌های استبدادی مانع از آن می‌شد که این امر، مطرح و تحقق یابد، همان‌گونه که در گذشته‌های دور اصلاً زمینه این کار نیز وجود نداشت و این طرح برای بسیاری شناخته‌شده نبود. زمانی که موضوع قانون اساسی و حقوق بشر در جهان مطرح شد، افغانستان در یک تاریکی مطلق و زیر اداره یک نظام متمرکز استبدادی قوی قرار داشت که مجال و جرئت نفس کشیدن برای آگاهی سیاسی نمانده بود. عبدالرحمن با تکیه بر حمایت انگلیس، توانست تمامی ملوک‌الطوایفی و حکومت‌های محلی را سرکوب نموده، یک نظام مقتدر متمرکز به وجود آورد.^۱

پس از مرگ عبدالرحمن، حبیب‌الله آهسته و آرام، بدون اینکه به اقتدار و تک‌محوری نظام حکومتی‌اش آسیبی برساند، دست به نوآوری‌های اندک در زمینه علم و صنعت زد و همین نوآوری جزئی باعث کشته شدن او در یک توطئه خانوادگی گردید.

۱. بصیر احمد دولت آبادی، مجله نگاه معاصر، ص ۱۶.

امان‌الله که تاج و تخت را وامدار همکاری، برنامه و کوشش دوستان آزادی‌خواه خود می‌دانست، پس از رسیدن به قدرت، استقلال سیاسی افغانستان را از سلطه استعمار انگلیس اعلام داشت. استقلال افغانستان راه را برای تدوین قانون اساسی کشور فراهم ساخت. نخستین بار قانون اساسی به نام «نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان» دوران حکومت شاه امان‌الله و ابتکار خود شاه و گروهی از روشن‌فکران همفکر ایشان آماده و نگارش گردید و از سوی لوی جرگه هشتصد نفری جلال‌آباد که به فراخوان شاه برپاشده بود، در سال ۱۳۰۲ به تصویب رسید و بار دیگر، همان نظام‌نامه با تغییراتی که در آن انجام گرفت در لوی جرگه پغمان در سال ۱۳۰۳ به تصویب نمایندگان رسید که شکل نهایی قانون اساسی نخستین به شمار می‌رود.

تدوین قانون اساسی در زمان شاه امان‌الله از مهم‌ترین کارهایی به شمار می‌رود که در دوره اصلاحات دلخواه شاه انجام گرفت. صدیق فرهنگ نویسنده کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» در این باره می‌گوید:

اما مهم‌ترین کاری که در این دوره صورت گرفت بدون شبهه تصویب قانون اساسی است که در سال ۱۳۰۲ (۱۹۲۳م) با عنوان «نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان» از جانب هشتصد نفر از ارکان دولت و سران قبایل که شاه در جلال‌آباد به نام لوی جرگه دعوت نموده بود، به تصویب رسید.

به موجب این قانون که مرکب از ۷۳ ماده بود، برای بار اول در تاریخ افغانستان قدرت شاهی توسط قانون و مؤسسات سیاسی مثل هیئت وزرا شورای دولت و محاکم، محدود گردید و یک تعداد معین از حقوق سیاسی افراد مثل آزادی بیان و نشرات با مصونیت مسکن و محرمیت مکاتبات تأمین شد.^۱

در ماده ۸ قانون اساسی آمده است: «همه افرادی که در افغانستان می‌باشند بلا تفریق دینی و مذهبی، تبعه افغانستان گفته می‌شود.»^۲ در ماده ۱۰ تصریح گردیده است

۱. محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۵۴۴.

۲. میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۱۲۴۷.

که آزادی‌های فردی از هرگونه تعرض و مداخله مصون است. هیچ‌کس بدون دلیل شرعی و قوانین مصوب، بازداشت و مجازات نمی‌شود؛ در افغانستان، اصول بردگی به کلی ممنوع است.^۱

در ماده ۲۲ مصادره دارایی و بیگاری افراد، تحریم شد و در ماده ۲۴ شکنجه و انواع آزار ممنوع گردید و مصونیت مکاتبات تأمین شد.^۲ نظام اداری کشور بر مبنای تفکیک قوا استوار گردید. بر اساس ماده ۲۸، صدر اعظم و وزیران از سوی پادشاه گزینش می‌شوند و در ماده ۳، پاسخگویی وزیران تنها نزد پادشاه است.

قوانین اداری توسط شورای وزیران وضع و تصویب گردید. دولت، استقلال قوه قضائیه را بر پایه اصل ۵۳ قانون اساسی محترم شمرد. ماده ۱۱ قانون اساسی به مطبوعات آزاد اجازه چاپ و انتشار می‌داد. بر مبنای ماده ۶۸ قانون اساسی آموزش ابتدایی اجباری شد و مکتب‌های ابتدایی در تمام ولایات افغانستان تأسیس گردید. غبار شمار این مکتب‌ها را ۳۲۲ عدد بیان می‌کند.^۳

شاه در این قانون اساسی، فرد غیر پاسخگو شناخته شد و همین موضوع مورد اعتراض روشن‌فکران بود. تصویب قانون اساسی به‌ویژه ماده ۸ آن مبتنی بر اندیشه و تفکر نظام شاه امان‌الله با جمهوری سازگاری دارد؛ چون همه افراد ساکن در افغانستان را جدا از تفاوت‌های مذهبی، قومی، زبانی و... به‌عنوان تبعه و شهروند می‌پذیرد. برابری شهروندان، یکی از اصول اساسی جمهوری است. افراد باشنده در یک کشور از حس سیاسی مشترک برخوردارند و چون علائق تاریخی مشترک نسبت به سرزمین خود دارند، ادعای حاکمیت و استقلال می‌توانند. جمهوری هم این دو ادعا را می‌پذیرد: حاکمیت مردم و اصل استقلال که مشروط به آرای مردم باشد.

بنابراین، نخستین تصویب قانون اساسی افغانستان گام بسیار ارزشمند در جهت

۱. همان، ص ۱۲۲۵.

۲. همان.

۳. همان.

قانون‌مند شدن امور حکومت و مردم بود و کشور را از حالت استبدادی و بی‌قانونی خارج ساخته و به جرگه کشورهای دارای قانون اساسی ملحق کرد. با همه نقایص و دشواری‌هایی که در سیاست‌های اصلاح‌طلبانه امان‌الله وجود داشت، تدوین و تصویب قانون اساسی برای اولین بار در کشور در دوره ایشان انجام گرفت و این امر از نظر تاریخی بسیار سرنوشت‌ساز بود.

۲-۱-۵-۲. آزادی‌های فردی و اجتماعی

همان‌طوری که در فصل اول گذشت مهم‌ترین زیر مجموعه‌های حکومت جمهوری، آزادی سیاسی و آزادی بیان بود؛ ولی آزادی بیان، اعم از گفتاری و نوشتاری، امروزه به بهترین ابزار اطلاع‌رسانی و بهترین عامل تعدیل‌کننده رفتار حکومت‌ها تبدیل شده است.

قانون اساسی سال ۱۹۲۳ - ۱۳۰۱ برخی از حقوق ملی را تثبیت کرده است؛ برای نمونه، تعهد پادشاه به پای‌بندی احکام شریعت و نظام‌نامه اساسی و حفظ استقلال ملی و صداقت با ملت در ماده ۴ آن آمده است. ماده ۷ آن به محدود کردن اختیارات پادشاه پرداخته است، در حالی که پیشتر پادشاه به‌طور مطلق‌العنان حکومت‌داری می‌کرد و مالک جان و دارایی مردم شمرده می‌شد. از ماده ۸ تا ۲۴ حقوق توده مردم افغانستان را شرح کرده که در آن حق برابر شهروندی در نظر گرفته شده و به‌قرار ماده ۹-۱۰ به آزادی شخصی و مصونیت آزادی‌های فردی و اینکه هیچ‌کس را نمی‌توان بدون دستور شرع و قانون، توقیف و مجازات کرد اعتراف شده است.

همچنین، اعلان لغو اسارت از حقوقی است که بار اول به مردم افغانستان داده شد. پیش‌ازین، شماری از مردم مظلوم، اسیر و غلام دیگران بودند و هر مأمور می‌توانست بدون حکم شریعت و قانون، مردم را زندانی و مجازات کند، ولی نباید فراموش کرد که این نخستین بار بود که دولتی در افغانستان چنین حقوقی را برای مردم به رسمیت می‌شناخت و آزادی را به مفهوم فرد و مردمی مورد توجه قرار می‌داد. همین گام‌های

کوچک به سود آزادی مردم در روند تاریخ آزادی‌گرایی در افغانستان بی‌اثر نبود. امان‌الله نخستین هیئت‌وزیرانی که تشکیل داد نیز در آن وزیرانی روشن‌اندیش و آزادی‌خواه مانند محمود طرزی و عبدالهادی داوی شرکت داشتند.^۱ اینها همه می‌توانست خبرهای خوشی برای آزاداندیشان باشد.

۳-۱-۵-۲. آزادی احزاب و انجمن‌ها

حزب در افغانستان پیشینه چندانی ندارد و پیش از مشروطه، زمینه‌ای برای ساختن آن وجود نداشت؛ اما با پیدایش جنبش مشروطه اول و دوم، تحولات جدید در حکومت و دگرگونی‌هایی در ساختار سیاسی افغانستان به وجود آمد و اینها زمینه ایجاد گروه‌ها و انجمن‌ها را فراهم کردند. با این وجود، در این دوره از تاریخ افغانستان، به گروه‌ها، انجمن‌ها و دسته‌هایی برمی‌خوریم که مبتنی بر ویژگی‌های خاص با یکدیگر دارای ارتباط بوده و برای رسیدن به مقاصد دلخواه خود، دارای روش خاصی بوده‌اند.

وجود آزادی در دوره امان‌الله سبب مشارکت و تکاپو گسترده‌ای مردم و گروه‌های گوناگون فکری در سیاست و تشکیل انجمن‌ها با مرام‌های مختلف گردیده، سرمنشأ تحولات مهمی در تاریخ افغانستان شده است. جنبش مشروطیت که خود فرآورده برخورد فرهنگی افغانستان با غرب بود، ساخت سیاسی کشور را تا اندازه قابل توجهی تغییر داد. حکومت مشروطه پدید آمد، «لوی جرگه» تأسیس شد و قانونی به نام قانون اساسی به تصویب رسید. تا زمان تصویب قانون اساسی، سنت حزب‌گرایی وجود نداشت. از آنجا که پیدایش و تحول احزاب سیاسی مستلزم ایجاد حکومت پارلمانی بود، اصول حکومت مشروطه، به وجود آمدن احزاب سیاسی را ایجاب می‌کرد.

پس از آنکه دستگاه سیاسی افغانستان از حکومت استبدادی به حکومت مردم‌سالار تغییر یافت، مشروطه‌خواهان در تلاش ساختن احزاب و انجمن‌ها برآمدند و احزاب و انجمن‌های گوناگونی را با آرمان‌ها و اندیشه‌های گوناگون پی نهادند. برپایی

۱. محمدصدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۳۶۶.

دوره‌ها، دسته‌ها و انجمن‌ها را به تعبیری می‌توان شکل نخستین احزاب سیاسی افغانستان به شمار آورد.

این فضای سیاسی سبب شد که حلقه‌های سیاسی پنهان به شکل آشکار درآمده و آزادانه فعالیت‌های سیاسی نمایند. گرچه هنوز تشکیل احزاب، قانونی نبود؛ ولی این حلقه‌ها شکل حزب‌های غیر رسمی گرفتند. هرچند همه اینها در دامن خود دولت زاییده شده و با آن همکاری می‌کردند؛ ولی در واقع هرکدام گروه مستقلی بود و با اهداف و برنامه‌های جداگانه‌ای عمل می‌کردند. در مجموع، می‌توان از جریان‌های سیاسی دوره امان‌الله دو گروه را نام برد که غبار آن را چنین بیان می‌کند:

۱. گروه جوانان افغان، حلقه‌ای که خودشان را «جوانان افغان» نام داده بود؛ با مرام تندتر، گرایش دست چپی داشت. اعضای عمده این حلقه، اشخاص زیر بودند: عبدالرحمن لودی که بعدها در سال ۱۹۳۰م توسط حکومت وقت اعدام شد، تاج محمد پغمانی که در همان سال به توپ بسته شد، فیض محمد باروت‌ساز کابلی که مثل تاج محمد اعدام گردید، غلام محی الدین بارتی که بعدها در پیشاور به گلوله تفنگ ضارب مرموز و ناشناسی کشته شد. همچنین گروهی دیگر بعد از سال ۱۹۲۹م از طرف دولت وقت در حبس سیاسی افتادند و سال‌های طولانی در آنجا ماندند تا از بین رفتند، مانند چون سعدالدین، میرزا عبدالرحمن خان، محمدانور بسمل، میرزا نور محمد و برخی دیگر. گروهی هم در زیر فشار اداره نظامی از سیاست به کنار رفتند، مانند عبداللطیف، میرزا محمد اسمعیل، محمد سعیدخان، میرزا غلام جیلانی و برخی دیگر. آنان از اعضای همین حلقه سیاسی «جوانان افغان» بودند.^۱

۲. گروه دیگر، اعضای عمده حلقه سیاسی‌ای بودند که از سوی سید میر قاسم رهبری می‌شد. اعضای آن عبارت بودند از عبدالهادی داوی که در سال ۱۹۳۳م زندانی سیاسی شد و ۱۳ سال در زندان ماند، فقیر احمد که در سال ۱۹۳۳ پس از زندان اعدام

۱. میرغلام محمدغبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۱۲۵۳.

شد، سید غلام حیدر پاجای کنری که در بند سیاسی چشم از جهان پوشید، غلام رضاخان که سیزده سال در زندانی سیاسی ماند، غلام احمدخان رحمانی که مثل غلام رضاخان دوره طولانی زندان را سپری کرد، فیض محمدخان ناصری که پس از زندان مختصری از فعالیت سیاسی بازداشته شد، میرسیدقاسم خان رهبر حلقه نیز یک بار به اعدام محکوم و تا پای دار برده شد، اما حکم اعدام او به زندان دائم تبدیل و سال‌هایی را در زندان باقی ماند، سردار عبدالحسین خان عزیز که از مجازات نجات یافت و به سفارت و وزارت رسید. همچنین یک شماری دیگر نیز بودند.^۱

در کنار این دو تشکل، انجمن‌های کوچک دیگری نیز شکل گرفت، مانند «انجمن حمایت از نسوان». این انجمن به فرمان امان‌الله تشکیل گردید. سرپرستی انجمن یادشده را کبرا جان خواهر امان‌الله بر دوش داشت. از وظایف این انجمن، تشویق زنان برای مبارزه با بی‌عدالتی شوهران و پیکار با پوشش و شیوه‌های به اصطلاح دست و پاگیر و مانع رشد و پیشرفت زن و مسائلی از این قبیل بود.^۲

اما روی هم رفته این حلقه‌ها در جهت‌دهی به اذهان جوانان و نوجوانان کوشش کرده و زمینه‌ای تشکیل یک حزب قوی را آماده می‌ساختند و در قضایای عمده سیاسی دخالت می‌کردند.

۴-۱-۵-۲. ساختار حکومتی (تفکیک قوا)

منظور از تفکیک قوا، واگذاری قدرت و اختیارات خاص، مطابق قانون اساسی به بخش‌های اصلی حکومت، یعنی قوه مقننه، مجریه و قضائیه است. هدف اصلی تفکیک قوا به‌عنوان یکی از ارکان جمهوری، جلوگیری از پیدایش استبداد و خودکامگی، تمرکز و انحصار قدرت و یا به عبارتی دیگر، تضمین آزادی است. منشأ این نظریه را باید در مفهوم حکومت‌های مختلط و مرکب یافت که

۱. همان.

۲. بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه احزاب و جریان‌های سیاسی در افغانستان، ص ۲۸.

نخستین بار در اندیشه سیاسی یونانیان مطرح شد. متفکران لیبرال نخستین بر آن بودند که یکی از لوازم دست‌یابی حکومت به هدف اصلی‌اش، یعنی پاسداری از حقوق طبیعی و بنیادی مردم، تفکیک قوای حکومتی است. معروف‌ترین شارح نظریه تفکیک قوا، منتسکیو بود که نظام سیاسی انگلستان را به‌عنوان الگوی آرمانی تفکیک قوا تجویز می‌کرد.

کشور افغانستان با تجربه سده‌ها از حکومت‌های استبدادی و تحمل صدمات فراوان از سوی حاکمان، مانند بسیاری از ملت‌های دیگر در پی تحقق آزادی بودند. جنبش‌های مشروطیت اول و دوم را می‌توان جنبشی در راستای همین آرمان تلقی کرد. لوی جرگه پغمان با الهام از نظریه تفکیک قوا برای نخستین بار قانون اساسی را تصویب کرد که در آن به اصل تفکیک قوا تصریح گردیده بود. نظام تفکیک قوا نخستین بار در افغانستان توسط امان‌الله تحقق یافت و او نظام تفکیک قوا را در افغانستان بر اساس مدل جدید پی‌ریزی کرد.

منظور از «تفکیک قوا» آن‌گونه که در تاریخ اندیشه‌های سیاسی در غرب مرسوم است، در افغانستان خالی از مسامحه و ایراد نیست، اما در عین حال، می‌توان به رویدادها و دگرگونی‌هایی در ساختار حکومت اشاره کرد که به‌گونه‌ای جداسازی ابعاد و شئون مختلف حکومت را بازگو می‌نماید. سرآغاز این دگرگونی‌ها در ساختار حکومت را می‌توان در دوره زمامداری امیر امان‌الله یافت. متأثر از آرمان‌ها و مطالبات جنبش مشروطیت، برای نخستین بار ساختار دولت به سه قوه اجرایی، قانون‌گذاری و قضایی تفکیک گردید و همان‌گونه که مرحوم غبار می‌گوید این تفکیک قوا دارای ماهیت خاص و منحصر به فرد بود. ساختار دولت در این دوره به این شرح سازمان یافته بود:

۱. قوه مقننه: این قوه در حقیقت شکل تغییر یافته‌ای مجلس اعیان یا «دارالشورا» بود؛ با دگرگونی‌هایی که در ترکیب اعضای آن صورت گرفت، «شورای خاص» و «شورای دولت» خوانده شد. شماری از اعضای این شورا به‌وسیله شخص شاه و شمار

دیگری نیز به گونه انتخابی از ولایات کشور برگزیده می‌شد. کار ویژه اصلی شورای دولت، پیشنهاد قوانین به مجلس وزرا بود که در نهایت، این قوانین پیشنهادی می‌بایست به تصویب و تأیید شاه نیز می‌رسید. علاوه بر آن، مسایلی مانند تصویب بودجه، معاهدات و پیمان‌نامه‌های خارجی نیز بخشی از وظایف همین شورای دولت به شمار می‌رفت.

در مواردی که تدوین و اجرای قوانین ضرورت می‌یافت «شورای دولت»، مجلس وزرا و در نهایت، «لوی جرگه‌ها» به آن مبادرت می‌ورزیدند. برای نمونه، وضع و تصویب قوانین القاب، تذکره نفوس، تعمیرات دولتی، تفریق وظایف حکام و مأموران، تقاوی،^۱ تشویق صنایع، بندی‌خانه، تحصیلی، تربیه ایتام، تعلیم‌نامه نظامی، زراعت للمی، خدمات عسکری، فروش املاک دولتی، قونسل‌گری،... قانون اساسی، قانون تشکیلات اساسی، جزای عمومی و جزای عسکری از آن جمله‌اند.^۲

۲. قوه قضائیه: در گذشته، امور قضایی تابع تصمیمات و صلاح‌دیدهای قاضی که دارای اختیارات گسترده نیز بود، تعریف می‌شد. به عبارتی دیگر، قوانین مدون که اختیارات و حدود صلاحیت‌های قانونی قضات و نیز نوع مجازات‌ها و کیفرهای متناسب با جرائم را از قبل تعیین نماید، وجود نداشت و در واقع، مجازات‌ها تابع نظرات شخص قاضی بود.

در دوران امان‌الله، برخی از فقهای نواندیش، مانند عبدالواسع قندهاری اقدام به تدوین کتاب «تمسک القضاة امانیه» نمود. بر پایه آن کتاب، اختیارات و صلاحیت‌های قضات، محدود و بالاتر و مهم‌تر از همه به تعریف و تعیین مجازات و جرم نیز پرداخته شد. به گفته غبار:

این در افغانستان یک تغییر اساسی فقهی بود که به عمل آمد و صنف قضات را

۱. تقاوی، یعنی مساعده دادن به کارگر و زارع، پیش پرداخت، مساعده، (فرهنگ فارسی معادل ذیل واژه).

۲. میرغلام محمدغبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۱۲۵۰.

برای همیشه از دولت و تحولات جدید متنفر و بیزار ساخت، محاکم طبق احکام قانون اساسی از مداخلات دیگران آزاد و محاکمه متهمین نیز علنی گردید.^۱

۳. قوه اجرائیه: قوه اجرایی به وسیله هیئت وزیران که در رأس آنها نخست وزیر قرار داشت، وزیران جنگ، امور خارجه، داخله، مالیه، تجارت، عدلیه، معارف، زراعت و نقلیات تشکیل می گردید. شاه بالاترین مقام را داشت و در عین حال، عهده دار وزارت جنگ نیز بود.

جداسازی نسبی قوای سه گانه در این دوره، موضوع مهم و دگر گونی درخور توجه بوده است؛ اما به دلیل اینکه در نهایت، همه صلاحیت ها و اختیارات همچنان در اختیار شاه قرار داشت و در واقع، فرمان ها و تصمیمات قوای سه گانه به تأیید شاه نیازمند بود، این موضوع به توزیع قدرت و تعیین دقیق و روشن مناسبات قوای سه گانه کمک چندانی نکرد.

۵-۱-۲-۵. سیستم آموزشی و فرهنگی

به نوشته الیور روا، روزنامه نگار فرانسوی و نویسنده کتاب «افغانستان، اسلام و نوگرایی»، دولت امانی دنبال تجدد بود. به این دلیل، به تغییر جامعه مدنی دست می زد، نخبگان اصلاح طلب که با انتشار سراج الاخبار و مقالات محمود طرزی فعالیت خود را آغاز کردند، به رسمیت شناخته می شوند.^۲ این نخبگان، ترقی و اصلاح را انقلاب در باورها می دانند. از این رو، دل مشغولی و ترجیح بند اصلاح شان، تعلیم و تربیت است؛ اما مشکل این گروه بی سوادگی گسترده در جامعه به خصوص، روستاها است.^۳ پس از پیروزی مشروطه خواهان، روند توجه به تأسیس آموزشگاه ها به سرعت گسترش یافت و معارف در قانون اساسی، رایگان اعلام شد. در مرکز و ولایات،

۱. همان، ص ۱۲۴۹.

۲. روا، الیور، افغانستان اسلام و نوگرایی، ص ۳۴.

۳. همان.

مدارس متعدد ابتدایی، رشدیه (راهنمایی) و اعدادی (دبیرستان)، تأسیس شد. سوادآموزی اولین بار به دست شخص شاه امان‌الله به نام «صوت غازی» افتتاح و خود شاه آموزش دادن را به عهده داشت. مجله معرف معارف منتشر شد. شماری از متعلمین به خارج از کشور اعزام گردیده و تعدادی استادان خارجی نیز استخدام گردید.^۱

به نوشته غبار، پس از کسب استقلال، مردم صادقانه برای توسعه کشور به دولت کمک کردند؛ چنانچه مبلغی را که دولت به‌عنوان اعانه معارف در مالیات وضع کرد، پذیرفتند.^۲ مشارکت مردم برای بازسازی کشور بسیار پرشور بود.

۶-۱-۵-۲. وحدت ملی

شاه امان‌الله برای به وجود آوردن دولت مدرن، به وحدت و همدلی مردم نیاز داشت. جامعه افغانستان، پیش از حکومت امان‌الله‌خان جامعه متفرق، سنتی و دارای نظام استبدادی بود و از اختلاف شدید قومی- قبیله‌ای رنج می‌برد. شاه امان‌الله پس از کسب استقلال، به اصلاح سیاست‌های داخلی پرداخت و مهم‌ترین دستاورد وی در این عرصه، برداشتن تعصبات بود. در قانون اساسی‌ای که تدوین نمود و به تصویب نمایندگان مردم رساند، وحدت ملی را بر محور برادری و حقوق برابر مردم افغانستان به گردش انداخت. در ماده هشت قانون اساسی بیان گردید همه‌کسانی که در مملکت افغانستان می‌باشند، بدون در نظر داشت وابستگی دینی و مذهبی، شهروند افغانستان محسوب می‌شوند. در ماده ۹ گفته شد که: «کافه تبعه افغانستان در امور دینی و مذهبی و نظامات سیاسی و دولتی پایبند بوده و آزادی حقوقی شخصی خود را مالک هستند.»^۳ ماده ۱۶ «کافه تبعه افغانستان به حضور شریعت و نظامات دولت در حقوق

۱. میرمحمدصدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۵۸.

۲. میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیرتاریخ، ج ۲، ص ۱۲۴۰.

۳. همان، ج ۲، صص ۱۲۴۸-۱۲۴۷.

وظایف مملکت حق مساوات دارند.»^۱

۷-۱-۵-۲. آزادی مطبوعات

مطبوعات و روزنامه‌نگاری و به سخنی دیگر، ارتباط رسانه‌ای در افغانستان به زمان سلطنت امیر شیرعلی برمی‌گردد. در این دوره برای نخستین بار نخستین نشریه فارسی به نام شمس النهار انتشار یافت.

با سقوط حکومت امیر شیرعلی خان شمس النهار نیز متوقف شد. آنگاه تقریباً ۲۸ سال طول کشید تا «سراج الاخبار» در سال ۱۹۰۶م - ۱۲۸۴ش. به مدیریت مولوی عبدالرؤف، مدرس مدرسه شاهی در کابل، به‌عنوان دومین جریده در تاریخ مطبوعات افغانستان متولد شد، ولی جریده یادشده پس از انتشار اولین شماره، متوقف گردید. برخی از مورخان عامل اصلی آن را مخالفت دولت انگلیس با این نشریه گفته‌اند.^۲ پس از پیروزی مشروطیت دوم و روی کار آمدن محمود طرزی و هم‌فکرانش، مطبوعات کشور تلاش گسترده‌ای برای دستیابی به اهداف یاد شده آغاز کردند. رشد نسبی مطبوعات و نشرات رسانه اجتماعی در افغانستان از دوره سلطنت امان‌الله سیر سعودی به خود می‌گیرد. بررسی تاریخ مطبوعات کشور نشان می‌دهد که در عصر امان‌الله بیشترین جریده و روزنامه آغاز به کار کرد.^۳

به گزارش سالنامه افغانستان سال ۱۳۳۷ خورشیدی، در روزگار امیرحیب‌الله تنها سه جریده در افغانستان چاپ و پخش می‌شده است، حال آن‌که در همان سالنامه دست‌کم نوزده و برخی ۲۳ روزنامه و جریده برشمرده شده که در زمان امان‌الله در دسترس مردم بوده است.^۴

۱. همان، ج ۲، ص ۱۲۴۸.

۲. بصیراحمد دولت آبادی، شناسنامه افغانستان، ص ۴۷۹.

۳. همان، ص ۲۸۰.

۴. سراج الدین وهاج، مدیرمسئول افغانستان کالنی، ص ۹۰.

به وجود آمدن یک نظامنامه مطبوعات در سال ۱۹۲۴م - ۱۳۰۳ و انتشار روزنامه‌های ملی و مردمی به شیوه فراگیر را می‌توان یکی از برجسته‌ترین گام‌های در راه آشنایی مردم به‌شمار آورد که آقای صدیق فرهنگ مهم‌ترین مطبوعات این دوره را در کابل و بقیه ولایات این‌گونه بر شمرده است:

«اتفاق الاسلام» به دبیری صلاح‌الدین سلجوق در هرات، «طلوع افغان» به دبیری عبدالعزیز در قندهار، «ستاره افغان» به دبیری میر غلام محمدالحسینی (بعدها غبار) در جبل السراج، «بیدار» در مزار شریف و «اتحاد مشرقی» در جلال‌آباد به انتشار آغاز نمودند.^۱

مطبوعات دوره امانی با اینکه از سوی دولت تأسیس شده بودند و در واقعیت امر، مطبوعات دولتی به شمار می‌آمدند، ولی در انتشار مطالب از آزادی فراوانی برخوردار بودند و گاه‌گاهی به انتقاد از حکومت هم می‌پرداختند تا آنجا که در مواردی به حاکمیت حمله نیز می‌کردند و اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی افغانستان را مورد نقد پرسش قرار می‌دادند. نشریه‌های یادشده برقراری عدالت، آزادی مطبوعات، برقراری نظام پارلمانی و... را خواستار بودند.

به دنبال این روزنامه‌ها در سال ۱۳۰۵ نخستین روزنامه ملی و سراسری به نام انیس نیز خودنمایی کرد. به نوشته قاسم رشتیا، این روزنامه بیش از هر روزنامه دیگر در راه آگاهی و بیداری توده‌های مردم افغان تکاپو کرد. در سال ۱۳۰۶ نیز روزنامه امان افغان به گونه روزانه چاپ و پخش شد.

تحولات ذکر شده سبب آن گردید که شیوه ارتباطی مردم افغانستان در اوایل سده بیستم در گستردن اندیشه‌ها و عقایدشان از انحصار شیوه‌های ارتباطات شفاهی قدیمی که شامل: ارتباط فردی، گروهی، سخنرانی و انجمن‌ها می‌گردید، خارج گردد. علاوه بر آن، از راه‌های دیگر هم مانند نشر کتاب، جزوه و مطبوعات نیز به جمع نظام ارتباطی پیوستند؛ موضوعی که برای بیشتر افغان‌ها تازگی داشت. در دوره امان‌الله،

۱. صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۵۵۷.

شیوه ارتباطی به هم کمک کردند که جریان ارتباط افغان‌ها با خود و دنیای خارج تسهیل گردد.

در عین حال، نخستین بار دستگاه رادیو و نشرات رادیویی نیز در دوره امان‌الله در افغانستان آغاز به کار نموده (۱۹۲۶م - ۱۳۰۵)، اولین کارمند متخصص در این رشته عطاء‌الله بود که جهت آموزش تخنیک رادیو و دستگاه فرستنده امواج آن در سال ۱۳۰۵ به کشور آلمان فرستاده شد و بعد از دوره آموزش کوتاه مدت با دستگاه‌های رادیویی و چندین متخصص و مشاور آلمانی دوباره به افغانستان برگشت.^۱ با در نظر داشت این نکته که در دوره امانی شمار خوانندگان و مخاطبان نشریات و رسانه‌های مکتوب به دلیل محدودیت نظام تعلیم و تربیه و جمعیت شهر نشین، اندک بودند و همین امر سبب می‌گردید که برد و دامنه این نوع رسانه‌ها با محدودیت‌های زیادی مواجه گردد. تأسیس رادیو از این حیث که گستردگی پوشش آن فراتر از اقشار با سواد و آموزش دیده جامعه بود، گام مهمی در سازمان ارتباط جمعی در کشور به حساب می‌آمد و به یک معنی اهمیت آن بیشتر و تأثیرگذاری آن فراتر از نشریات و رسانه‌های مکتوب دانسته می‌شود. روشن است که بالا رفتن آگاهی مردم بر خواسته‌های آنها تأثیرگذار بود. مردم از طریق رسانه‌ها با شیوه حکومت‌دارای‌های مختلف آشنا می‌شدند و آهسته آهسته با شیوه حکومت جمهوری و مزایای آن آشنا شده، خواستار آن در جامعه می‌گردید.

۶-۲. سلطنت حبیب‌الله کلکانی

پس از سرنگونی امان‌الله، افغانستان دچار آشوب و نابسامانی گردید. حبیب‌الله کلکانی و شناخته شده به بیچه سقاو با کمک شماری از همکاران روزگار راهزنی خود بر تخت قدرت تکیه زد و بر نهادها و بنیادهای کشور به مدت نه ماه حکومت کرد. حبیب‌الله کلکانی در سال ۱۹۲۹م پس از استعفای عنایت‌الله خان از پادشاهی سه روزه‌اش، اداره امور را در کابل به دست گرفت.^۲ پس از تصرف کابل و استقرار در ارگ شاهی،

۱. دکتر محمد حلیم تنویر، تاریخ روزنامه نگاری افغانستان، ص ۷۶.

۲. محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۵۷۶.

حبیب‌الله، ملقب به خادم دین رسول الله و امیر المؤمنین شد و به جای تاج نهادن، به رسم خلفای صدر اسلام، عمامه بر سر پیچید. او پس از پیروزی، برنامه‌ها و اهداف خود را در اعلامیه‌ای که به امضای «هفتادوچند تن ملا و ملک و سرشناس» رسیده بود، صادر کرد که در آن، امان‌الله‌خان را «تکفیر و خلع کردند». روز ۱۵ ژانویه ۱۹۲۹م (۱۳۰۷ش). بچه سقاو که خواندن و نوشتن نمی‌دانست و ناچار بود با کمک حافظه سخن بگوید، در یک سخنرانی در کابل برنامه خود را چنین اعلام کرد:

من اوضاع بی‌دینی ولاتی‌گری حکومت سابق را دیده کمر به خدمت دین بستم و شما را از کفر و لاتی‌گری نجات دادم. در آینده، من پول بیت‌المال را به تعمیر مدرسه ضایع نکرده، به عسکر و ملا خواهم داد که دعا کند. مالیات و عوارض بلدی و گمرک نخواهم گرفت. شما رعیت منید؛ بروید و به خوشی بگذرانید.^۱

۱-۶-۲. پایانی بر اصلاحات

حبیب‌الله در نخستین کنش بر اصلاحات گذشته خط بطلان کشید و در دوره حکومت کوتاه وی نه اصلاحاتی انجام شد و نه ثباتی برقرار گشت، قانون اساسی ملغی، مدارس تعطیل و تحصیل دختران در خارج به گونه مطلق ممنوع شد. لباس‌های سنتی و برقع، رایج و تقویم قمری به تقویم شمسی بازگرداند شد. بسیاری از این اقدام‌ها مانند لغو مالیات و... مشکلات فراوان اداری بر جای گذاشت.^۲

بچه سقاو در فرمان پادشاهی، آموزشگاه‌های به گفته او، انگریزی (انگلیسی)، فرانسوی و جرمنی (آلمانی) را ممنوع کرد. افزون بر آن، حساب و هندسه انگلیسی را که امان‌الله رواج داده بود نیز ممنوع کرد. وی در همین فرمان، اعزام دانشجویان دختر را که به گفته امان‌الله «برای فراگیری پزشکی ویژه زنانه» به ترکیه رفته بودند تا «در زمان ضرورت، زن‌های مسلمان ناچار به درمان از سوی پزشکان مرد نباشند»، به افغانستان فراخواند. حبیب‌الله آن کار را «بد ناموسی ملت» به شمار آورد. از دیگر

۱. همان، ص ۱۲۹۶.

۲. همان، ص ۳۲۵.

کارهایی که او انجام داد، تغییرات سیاسی در دوره امان‌الله را به باور خودش، تصحیح نمود، به‌ویژه از میان بردن قانون نظام وظیفه، کم کردن مالیات‌ها، نقض کردن تفکیک قوا و بازگشت دادگاه‌ها و مدارس به قضاوت علمای مسلمان و فقها.^۱

حبیب‌الله با اصلاحات و تجددگرایی سازش نداشته، بلکه بسیاری از مظاهر تمدن، قوانین اجتماعی و حقوق انسانی را به بهانه اینکه سرچشمه از غرب دارد، نا پذیرفتنی دانسته و دخالت دادن عنصر زمان و نیازهای جامعه را در فهم موضوعات دینی و اجتماعی گونه‌ای بدعت و انحراف از دینت و شریعت تلقی می‌کرد.

در نتیجه، می‌توان گفت که پیروزی حبیب‌الله کلکانی آغاز عقب نشینی از اصلاحات و بازگشت به استبداد، تبعیض و دفن آزادی، از میان رفتن بنیان‌های آزادی خواهی، تعطیلی مکاتب و مؤسسات علمی، توقیف مطبوعات، کشتن یا به بند کشیدن گروهی از آزادی خواهان، مانند عبدالواسع قندهاری تلقی گردیده است. در دوره حاکمیت او زمینه هرج و مرج، ناامنی، سرگردانی اجتماعی و سیاسی فراهم شد و در واقع، زحمات چندین ساله اصلاح طلبان و آزادی خواهان و روشن فکران آزاد اندیش و مسلمانان بر باد رفت، استقلال کشور بازیچه دست نا اهلان قرار گرفت.

۲-۶-۲. نگاه مثبت به حبیب‌الله

با این وجود، گروهی از نویسندگان، مانند حق شناس او را «جوان آزاده» خوانده، باورمندند که حتی در هنگامی که بچه سقاو در آوارگی به سر می‌برده و ناچار به دزدی و راهزنی بوده، دادگری و دادورزی را پاس می‌داشته و تنها یک سوم از پول‌های دزدی را «برای استفاده خود اختصاص می‌داده» و بازمانده را به مصرف «لوازم جنگی» و «مستمندان و بینوایان» می‌رسانده است.^۲

خلیل الله خلیلی که از هم‌زمان بچه سقاو و از همکاران شورش وی بوده، پای را

۱. رالف. اچ. ماگنوس، ادن نبی، افغانستان (روحانی، مارکس مجاهد)، ص ۶۱.

۲. حق شناس، دسایس و جنایات روس در افغانستان، صص ۱۳۸-۱۴۱.

از این اندازه هم فراتر نهاده، وی را «خادم دین رسول الله» خوانده است.^۱ برخی نیز شورش بچه سقاو را یک جنبش خودجوش، مردمی و ضد استعماری و استبدادی معرفی نموده‌اند.

ولی گروهی دیگر، از آن به‌عنوان آغاز بدبختی، نقطه سیاه و تباهی در افغانستان یادکرده و آن را حرکت واپسگرایانه و وابسته که به دستور انگلیسی‌ها طراحی شده بود، شناخته‌اند. به‌هرصورت منتقدان و مخالفان دولت سقاوی به مراتب بیشتر از افراد محدودی است که از آن حمایت و پشتیبانی نموده‌اند.

محمد یعقوب توپچی حکومت سقاوی را حکومت آمیخته با ظلم و استبداد و عاری از هرگونه آزادی معرفی و نزیهی جلوه، شاعر افغانستانی، از جوانان غیور وطن می‌خواهد که رژیم خودکامه و دیکتاتور سقاوی را سرنگون کنند.^۲

نگارنده نیز بر این است که قطع نظر از انگیزه‌های حبیب‌الله می‌توان دوران او را گامی به عقب دانسته، فعالیت‌های وی را ناسازگار با اندیشه‌های جمهوریت و آزادی دانست.

نتیجه

در این دوره از تاریخ افغانستان گواه دگرگونی‌های مهم در عرصه جمهوری‌خواهی مردم افغانستان بودیم و افراد مهمی مانند سید جمال نقش بی‌بدیلی انجام دادند. نتیجه چنین کوشش‌هایی به حکومت رسیدن امان‌الله است. در دوره او تحولات مهم در این زمینه رخ داد و اقدامات بسیاری در راستای جمهوری‌خواهی انجام شد؛ اما این مقطع از تاریخ این کشور شاهد دو دگرگونی مهم دیگری هم بود: به حکومت رسیدن عبدالرحمن و حبیب‌الله است. هرچند میان آن دو تمایزهای بسیاری است، قدر

۱. خلیل الله خلیلی، نخستین تجاوز روس در افغانستان، ص ۲۱.

۲. عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران، ج ۲، ص ۵۷.

مشترک هردو، تلاش برای استبداد و کنار گذاشتن حضور مردم است. بنابراین، این دو مقطع درست در نقطه مقابل اصلاحاتی انجام است که در زمان شیرعلی و امان‌الله به کمک و پیشگامی کسانی مانند سید جمال انجام شد. نتیجه تلاقی این دو جریان، جریان دیگری را به وجود آورد که نظام طولانی مدت شاهی بود.

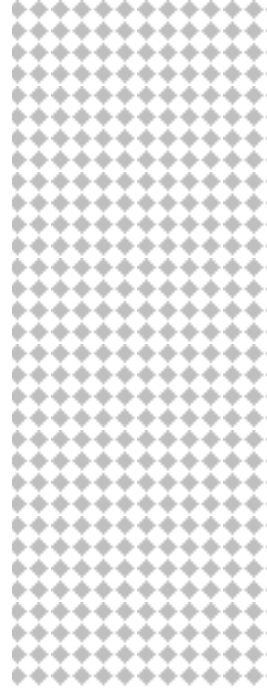


فصل سوم:

جمهوری خواهی

در نظام سلطنتی





۱. پادشاهی نادر و جمهوری خواهی (۱۹۲۹-۱۹۳۳)

محمد نادر از اروپا به هند و از آنجا در روزگار سرکوب جمهوری خواهی به ولایت پکتیا آمد. هدف اصلی او پس از پکتیا، تسخیر کابل بود. به این منظور، عملیاتی را برنامه‌ریزی کرد. عملیات کابل با فرماندهی مارشال شاه ولی خان انجام گرفت. نادر در سال ۱۹۲۹ کابل را تصرف کرد. بچه سقاو به طرف کوهستان شمال پایتخت عقب نشینی کرد. محمد نادرشاه در مقام پادشاهی از همه خواست در برابر حبیب‌الله کلکانی در شمال کابل ایستادگی کنند. او هیئتی را نزد حبیب‌الله کلکانی فرستاده و او را به ترک رویارویی فراخواند. نادر، با خطی در حاشیه قرآن کریم تعهد کرد که او و همراهانش را عفو کند.^۱ بر همین اساس، حبیب‌الله تسلیم شد و با اعتماد به قرآن کریم به کابل آمد. نادرخان پس از ظاهرسازی‌ها حبیب‌الله بچه سقاو و چند تن دیگر از یاران او را اعدام کرد.^۲

محمد نادر هنگامی که وارد کابل شد، مستقیم به قصر «سلام‌خانه» در کاخ یا ارگ سلطنتی رفته و در آنجا در بیانیه‌ای در حضور سران لشکر جنوبی، ریش سفیدان کابل و اطراف آن اعلام کرد. او گفت که چون شخصاً ادعای پادشاهی ندارد، می‌خواهد لوی جرگه یا مجلس بزرگی را برای گزینش پادشاه تازه کشور دعوت کند تا زمامدار

۱. ظاهر طنین، افغانستان در قرن بیستم، ص ۷۰.

۲. عبدالمجید ناصری، جنبش اصلاحی در افغانستان، ص ۲۱۵.

آینده از جانب نمایندگان ملت گزینش شود؛ ولی طرفداران او جواب دادند که به برگزاری لویه جرگه نیازی نیست و تاج شاهی را بر سر او گذاشتند.^۱

محمد نادرشاه پس از به قدرت رسیدن، در اولین گام، کابینه خود را تشکیل داد و بر خلاف امان‌الله وظیفه ریاست وزیران را خودش به عهده گرفت. او برادرش محمد هاشم‌خان را به‌عنوان صدر اعظم انتخاب کرد و برادر دیگرش شاه محمودخان را به‌عنوان وزیر جنگ تعیین کرد. وزارت عدلیه را به فضل عمر مجددی که به نوشته فرهنگ، در سرنگونی دولت امانی نقش فعال داشت، تفویض کرد و وزارت داخله را به محمد گل مهمند، سردسته برتری خواهان پشتون سپرد.^۲

در سپتامبر ۱۹۳۰ لویه جرگه‌ای را دربرگیرنده اشخاص دلخواه (بیشتر سران قبایل) تشکیل داد. اعضای لویه جرگه افزون بر پادشاهی محمد نادر، هیئتی مرکب از یکصد و پنج تن را به نام «شورای ملی» برای تصویب قانون اساسی تعیین کرد که قانون اساسی را با عنوان «اصول اساسی دولت علیه افغانستان» با ۱۱۰ ماده در ۱۹۳۱ به تصویب رساندند.^۳

این قوانین که نادرشاه آن را به نام «اصولنامه» آورد، آن اندازه نمایشی و عوام‌فریبانه بود که حتی کابینه‌اش نیازی به خواندن آن را احساس نمی‌کرد. محمد نادر همچنین مجلس اعیان را با ۲۷ عضو که خودش منصوب نموده بود، راه انداخت که اصلاحات اداری شاه امان‌الله را دنبال می‌کرد.

نادرشاه اصولاً روش ناسازگار با روش امانی را برگزید و خط‌مشی حرکتی را در این مورد در ابلاغیه ده ماده‌ای به‌عنوان «خط‌مشی دولت» به اطلاع عامه مردم رسانید. با اینکه وی در این سند، تشکیل شورای ملی را وعده داد، اما قانون اساسی سال ۱۳۰۲ را با سایر قوانین دوره امانی کنار گذاشت و اداره محاکم را دوباره به عالمان

۱. محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۶۰۲.

۲. همان، ص ۶۰۴.

۳. همان، ص ۶۰۶.

دینی سپرد. نادرشاه از تعلیم دختران صرف نظر کرد و تعلیم پسران را هم نخست به پایتخت و چند شهر بزرگ محدود ساخت.^۱

باید اذعان کرد که علی‌رغم اقدام به رفرم، محمد نادر هیچ اندیشه اصلاح‌گری در سر نداشت. فرهنگ معتقد است: «نادر با آزادی سر سازگاری نداشت تا جایی که برنامه‌های آموزشی دوره شاه امان‌الله را دگرگون کرد و درونمایه تشویق‌کننده آزادی‌خواهی را از کتب درسی زدود.»^۲

او نه تنها با آزادی، بلکه با تعلیم و تربیه هم میانه خوبی نداشت. شاهد براین ادعا را می‌توان از مقایسه گذرای تعداد دانش‌آموز دوره امان‌الله و حکومت محمد نادرخان به‌خوبی فهمید. در دوره امانی ۸۳۰۰۰ دانش‌آموز در مدارس ثبت نام نموده بود، در حالی که در حکومت محمد نادر این تعداد به ۴۵۹۱ نفر رسید. او مدارس پسرانه را تنها در کابل و چند شهر بزرگ اجازه فعالیت داد.

۱-۱. ویژگی‌های دوران نادر

هرچند دوران حاکمیت نادر گواه تحولات بسیار است، می‌توان ویژگی‌های سیاسی را برای این دوران برشمرد که در ادامه به مهم‌ترین آنها می‌پردازیم.

۱-۱-۱. سرکوبی مشروطه‌خواهان

نادر پس از گرفتن قدرت، نخستین ضربات خود را بر پیکر روشن‌فکران و آزادی‌خواهان فرود آورد. شماری از مشروطه‌خواهان مانند غلام نبی چرخ‌چی، فیض محمد باروت ساز، محمد مهدی چنداولی، عبدالرحمن لودی و... را اعدام کرد.^۳ گروهی دیگری را هم بدون محاکمه در زندان‌های طولانی نگهداشت مانند عبد‌الهادی داوودی، غلام محمد غبار و بسیار دیگر.

۱. همان، ص ۶۰۵.

۲. محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۶۴.

۳. میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۳۸.

یکی از شیوه‌های زشت حکومت محمد نادر که مصداق حکومت خودکامه و استبدادی است، متهم نمودن آزادی خواهان به کفر و زندقه بود. حبیبی می‌نویسد:

نادر و برادران او یک فتنه جدید را در مملکت چاق نمودند که عبارت از: تکفیر متجددین به ذریعه ملایان تنخواه‌خور حکومت بود؛ چون نادرخان از آزادی عقاید سیاسی می‌ترسید و آن را برای حکومت شخصی و دیکتاتوری خاندان خود زهر هلاهل می‌انگاشت. از این رو، همواره برخی از ملانمایان را تحریک می‌کرد تا برخلاف جوانان و آزادی خواهان نطق‌هایی نموده، آنان را کافر، بی‌دین و ملعون بخوانند. مطبوعات در حکومت محمد نادر به شدت کنترل می‌شد و در خدمت خانواده حاکم قرار داشت. دولت، اکثر پست‌های اداری و اجرایی را در داخل و خارج کشور به خاندان سلطنتی اختصاص داد و مطبوعات وابسته به دربار برای این کار توجیه علمی می‌کردند.^۱

۲-۱. محدودیت آزادی‌های مدنی و سیاسی

تسلط قاهرانه دستگاه استبداد نادرشاه بر روشن‌فکران، آزادی خواهان، مطبوعات و انتشارات، مجالی برای تبلیغ آشکار اندیشه‌های نوین سیاسی توسط اندیشه‌گران افغانستان را باقی نمی‌گذاشت. نادرشاه کسی بود که با رسوخ اندیشه‌های نوین در جامعه افغانستانی مخالف بود و از آن هراس داشت. به همان میزان که از عمر این پادشاه مستبد می‌گذشت، روحیه استبدادی و محافظه‌کاری و کهنه‌پرستی او قوی‌تر می‌شد. در زمان زمامداری او اندیشه جمهوری و آزادی‌خواهی نه تنها رشد نیافت، بلکه به کلی سرکوب شد. از این رو، در دوران سلطنت او اندیشمندان و نوگرایان سیاسی ترجیح می‌دادند اندیشه‌های نوین سیاسی را با عناوینی مانند «قانون»، «عدالت»، «مساوات» و... تبلیغ کرده و رواج دهند و کم‌تر اسمی از مشروطه و آزادی به میان بیاورند. کسانی که تن به خطر داده و اسمی از مشروطه و اندیشه جمهوری به زبان می‌آوردند و یا چیزی درباره آن می‌نگاشتند، یا به بی‌دینی متهم می‌شد و یا به جرم

۱. همان، ص ۷۶.

سلطنت‌ستیزی و هرج و مرج طلبی به زندان می‌افتادند. یک نمونه از این افراد، عبدالرحمان لودین بود. وی پس از روی کار آمدن نادرشاه به سمت رییس بلدیة (شهرداری) کابل مقرر شد و شاه در مرحله نخست توسط فرمان مورخ از صداقت و خدمات وی ستایش کرد، اما در سال بعد به اتهام خیانت بدون تحقیق و محاکمه، به امر شاه در باغ ارگ تیرباران شد.^۱

بدین‌سان، با آمدن نادرشاه و برادرانش، آزادی نوبنیاد کشور بر باد رفت و جوانه مساوات و جمهوری خواهی که پس از سال‌ها انتظار و خون‌دل خوردن‌ها و قربانی دادن‌ها، شکفته بود، آماج تاراج خزان استبداد و خودکامگی وی گردید. دکتر حایری در این باره می‌نویسد:

چنین می‌نماید که محمد نادرشاه با داشتن پشتوانه مشروعیتی در چارچوب استدلال‌های «فقیر تکاب» و با آن‌گونه سخن‌پردازی خود پیرامون آزادی و برابری در لویه جرگه سال ۱۹۳۰ (۱۳۰۹ش) توانست در ازای پادشاهی چهارساله‌اش، رشته‌های روزگار امان‌الله شاه را درزمینه‌های گوناگون نوسازی و نوگرایی و آزادی‌خواهی پنبه کند.

وی افزون بر کشتن یا زندانی کردن هواخواهان آزادی، با انتشار اعلامیه «خط مشی دولت»، قانون اساسی سال ۱۹۲۷ (۱۳۰۳ش) را کنار گذاشت و سپس با کمک لویه جرگه در سال ۱۹۳۱ قانون اساسی نوینی به نام «اصول اساسی دولت علیه افغانستان» اعلام کرد. ماده ۱۳ قانون پیشین که «به مردم حق شکایات را در مقابل ظلم فردی و اجتماعی داده بود و می‌توانستند اجتماع کنند»، از میان برداشته شد و قانون نوین «درباره جواز اجتماع و حزب خاموش ماند». این نکته نیز نباید ناگفته بماند که در قانون اساسی ساخته و پرداخته روزگار محمدنادرشاه، از پرداختن جزیه و آویختن (علامات ممیزه) از سوی «ذمی» ها سخنی به میان نیامد.^۲

۱. همان، ص ۶۰.

۲. همان.

۳-۱-۱. کنترل شدید بر مطبوعات

نادرخان نه تنها نظارت شدید و آمرانه‌ای بر مطبوعات وضع کرد؛ بلکه هرگونه فعالیت روزنامه‌نگاران و روشن‌فکران را نیز زیر نظر داشت. در دوره او هیچ‌گونه نشریه غیر دولتی در کشور به چاپ نمی‌رسد. بدین‌گونه در روزگاو اختناق مطبوعاتی، تهدید روزنامه‌نگاران و روشن‌فکران شدت بیشتری یافت. همه کارهای چاپ را در چاپخانه دولتی متمرکز ساخت. همچنین گمرک کابل را موظف نمود تا ورود دستگاه‌های تایپ را کنترل نماید و فهرست تعداد و نام وارد کننده را به حکومت بسپارند.^۱

او حتی از این هم بیشتر، گامی در جهت خفقان به‌پیش گذاشت و شماری از روزنامه‌نگاران، روشن‌فکران و شخصیت‌های تحول‌طلب و مشروطه‌خواه را از دم تیغ گذاشتند. محی‌الدین انیس نخستین پایه‌گذار مطبوعات آزاد در کشور را می‌توان نخستین قربانی آزادی بیان خواند. نادرخان این نشریه را دولتی ساخت و مدیر مسئول آن محی‌الدین انیس را به زندان افکند و پس از مدتی او را به قتل رساند. غلام نبی و غلام جیلانی چرخ‌چی که از خانواده متشخص و معروف کشور بودند و در ادوار گوناگون به مقامات عالی رسیده بودند، در آغاز مورد محبت نادرشاه قرار گرفتند؛ اما پس از چندی آنان را به قتل رساند. این درحالی است که شمار دیگر از روشن‌فکران، روزنامه‌نگاران و نویسندگان سال‌های درازی را در دوران او و در سال‌های صدارت هاشم‌خان در پشت میله‌های زندان زمین‌گیر شدند.

به گونه کلی، در روزگار نادر مطبوعات در افغانستان در راستای روشنگری و رشد بشری اثرگذاری چندانی نداشته است. برای آن‌که او مطبوعات را نه به انگیزه ایجاد دگرگونی‌های اجتماعی؛ بلکه بر هدف استحکام پایه‌های حکومت استبدادی و منافع خاندان خود می‌خواست.

مطبوعات این دوره اگر تأثیرگذاری هم داشته است، می‌توان از آن به حیث یک

۱. میرغلام محمدغبار، افغانستان در مسیرتاریخ، ج ۲، ص ۸۶.

تأثیرگذاری منفی یاد کرد؛ زیرا مطبوعات در این دوره ابزاری بود در دست نادرخان تا شخصیت‌های ملی دوران شاه امان‌الله خان، قهرمانان جنگ استقلال، روشن‌فکران و دیگراندیشان را با ترفندها و دروغ‌پراکنی‌های مطبوعاتی، به نام شخصیت‌های خائن به وطن معرفی کند. بدین‌سان گونه‌ای مطبوعاتی در این سال‌ها در کشور شکل گرفت که می‌شود از آنها به نام ترور شخصیت یاد کرد.

نادر می‌خواست برای مردم افغانستان توجیه کند که دگرگونی‌های زمان شاه امان‌الله خان و به‌طور خاص، اشتراک زنان در حیات سیاسی، اجتماعی و آموزش دختران برای افغانستان سودمند نیست.

باین‌حال، پایه‌گذاری انجمن ادبی کابل در سال ۱۹۳۱ یکی از کارهای درخشان در دوران او به شمار می‌آید. این انجمن مجله‌ای را به نام کابل همراه انتشار می‌داد. نتایج کار دانشمندان و اعضای انجمن در مجله ادبی کابل به چاپ می‌رسید. البته این نظر نیز در میان فرهنگیان افغانستان وجود داشته است که نادرخان با ایجاد انجمن ادبی کابل می‌خواست است تا فرهنگیان، روشن‌فکران و شخصیت‌های دیگراندیش افغانستان را زیر نظر داشته باشد.

۴-۱-۱. تدوین قانون اساسی جدید

محمد نادرشاه در سال ۱۹۳۰ (۱۳۰۹ ش.) لویه جرگه‌ای را دربرگیرنده افراد دست‌چین سران قبایل و ریش‌سفیدان شهری به اشتراک ۳۰۱ نماینده در کابل تشکیل داد. این مجلس، افزون بر تأیید سلطنت وی هیئتی مرکب از ۱۰۵ نفر برای تصویب قانون اساسی تعیین نمود. هیئت یادشده که شورای ملی نامیده شد در سال ۱۹۳۱ قانون اساسی جدید را با عنوان «اصول اساسی دولت علیه افغانستان» مرکب از ۱۱۰ ماده با استفاده از قوانین ایران، ترکیه و قانون اساسی دوره امان‌الله با دست‌کاری‌های جدید به تصویب رسانید و در خزان ۱۳۱۰ به امضای نادر رسید که تا سال ۱۳۴۳ در کشور نافذ و معیار سنجش بود.^۱

۱. محمدناصرکمال، مهتمم احمدولیدپژمان، افغانستان سرزمین آریه، ص ۱۵۵.

هرچند این قانون، گونه‌ای نظام مشروطه را ارائه می‌کرد، در عمل، صلاحیت‌هایی را میان شاه و عالمان درباری تقسیم و آزادی‌های فردی و جمعی، حقوق شهروندی، آزادی‌های مدنی، آزادی مطبوعات و احزاب و... را محدود می‌کرد.

این قانون اساسی نسبت به قانون اساسی اول، دارای کاستی‌های فراوان بود و بر بسته‌بودن فضای حاکم تأکید داشت. تضمین آزادی اندیشه جمهوری و رعایت حقوق مردم و سیاست‌های حکومت در آن، روند عقب‌گرایانه داشت تا روبه‌جلو؛ چون تأکید بیشتر بر سنت‌ها و رسوم گذشته بود نه بر واقعیت‌های جدید جهان و کشور. از این رو، در سنجش با قانون اساسی دوره امانی روند نزولی داشته است.

در قانون اساسی نادرشاه اختیارات مربوط به پادشاه افزایش یافت و اصول مربوط به حقوق و آزادی‌های فردی و جمعی ملت کم‌رنگ و به علت عدم توجه قدرت حاکم عملاً اعتبار خود را از دست داد. قانون اساسی او بیشتر جنبه تشریفاتی و فرمایشی یافته و نهادهای مردمی و تساوی عموم در برابر قانون را در پی نداشت.

نمونه مشروعیت جابجایی قدرت در این قانون اساسی، نمونه سده نوزدهم است. بنابر ارزیابی دکتر حامد، می‌توان آن را دوره خمود سیاسی نامید؛ چون در این دوره روند امیدوارکننده اصلاحات اجتماعی و سیاسی یکسره پایان یافته بود.^۱ در اصل یکم قانون اساسی نادر آمده است: «دین افغانستان دین مقدس اسلام و مذهب رسمی و عمومی آن مذهب حنفی است، پادشاه افغانستان باید دارای این مذهب باشد.»^۲ در این اصل مذهب رسمی، حنفی شناخته‌شده و دیگر اینکه پادشاه و رئیس مملکت پیرو این مذهب باشد. این مطلب تبعیض و بی‌عدالتی را به وضوح بیان می‌کند و موجب نادیده گرفتن حقوق بقیه مذاهب شده است. در این اصل حقوق و آزادی‌های فردی و جمعی پیروان ادیان دیگر که درصدی از جمعیت افغانستان را تشکیل

۱. آریانفر، عزیز، کنفرانس قانون اساسی میثاق ملی، ص ۱۰۱.

۲. مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، قوانین اساسی افغانستان، ص ۹۷.

می دهد، ذکری به میان نیامده است. این سکوت معنی دار، دست امرا و حکام مستبد را برای هر نوع اقدام غیر عادلانه و تعصب آمیز باز می گذارد.

ماده ۱۳ قانون پیشین که به مردم حق شکایات را در مقابل ظلم فردی و اجتماعی داده بود و مردم می توانستند اجتماع کنند، در قانون تازه از میان رفت و قانون نوین درباره جواز اجتماع و حزب خاموش ماند. این نکته نیز نباید ناگفته بماند که در قانون اساسی ساخته و پرداخته روزگار نادر شاه از پرداختن جزیه و آویختن (علامات ممیزه) از سوی «ذمی» ها سخنی به میان نیامد.^۱

قانون اساسی نادر از ویژگی های یک قانون اساسی واقع بینانه برخوردار نبود؛ چون بیشتر در خدمت امیال و اهداف حکومت بود و اگر هم به حقوق مردم اشاره شده بود تنها روی کاغذ باقی ماند و به مرحله عمل نرسید. این امر نه تنها گره از مشکلات مردم در قسمت قانونی بر نداشت بلکه آزادی ها و حقوقی را که اقشار مختلف جامعه در قانون اساسی دوره امان الله از آن برخوردار بود، نیز از آنان سلب کرد. حکومت نادر، حکومت استبدادی بود و رعایت قانون مداری و احترام به آزادی ها و حقوق اقشار جامعه در آن مفهومی نداشت و جنبش اصلاحی و آزادی خواهان که در عهد امان الله خان آغاز شده بود بعد از به قدرت رسیدن او خاموش گشت و او هوشیارانه می کوشید تا هر زمزمه مخالفتی را با حکومت خود در نطفه خاموش سازد. رفتار او و برادرانش که در زمان خودش و بعد از او به قدرت رسیدند، شاهد این مدعا است. مطالعه تاریخ دوران، گواه خودسری ها و خودکامگی های آنان می باشد. از این رو، قانون اساسی نادر از ضعیف ترین قوانین اساسی افغانستان به شمار می رود و عقب ماندگی های کشور در عرصه های مختلف اساسی، تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و... مؤید این مطلب است.

نتیجه اینکه جمهوری خواهی در این دوران به بن بست روبه رو گردید و محدودیت های زیادی بر مؤلفه های آن اعمال گردید؛ اما با سقوط نادر شاه نهال

۱. همان.

جمهوریت یکبار دیگر شروع به رشد و بالندگی نمود و در دوران صدارت شاه محمود دهه دموکراسی آغاز گردید.

۲. سلطنت محمد ظاهر شاه (۱۹۳۲-۱۳۱۲)^۱

پس از قتل نادرشاه، برخلاف تجارب گذشته، برادران نادرشاه برای جلوگیری از آتش اختلاف بر سر جانشینی، پسر نوزده ساله او را به نام محمد ظاهر به پادشاهی گماشتند.^۲ گرچه محمد ظاهر رسماً پادشاه اعلام شد، قدرت واقعی در دست سه عموی بانفوذ وی قرار داشت که در رأس آنها صدر اعظم محمد هاشم بود. ظاهرشاه به مدت چهل سال، شاه افغانستان بود. چهل سال دوره محمدظاهرشاه نیز از نظر اندیشه جمهوری خواهی فراز و نشیب‌های داشته است. در اوایل سلطنت ظاهر شاه که قدرت اصلی در دست عموهایش بود، از آزادی و اندیشه جمهوری خبری نبود. تنها از سال ۱۳۴۳ به بعد که امور کشور مستقیماً در دست شاه قرار گرفت، اصلاحاتی به وجود آمد و قانون اساسی دوران محمدنادرشاه ملغی اعلام گردید و قانون اساسی جدید جای آن را گرفت که حاوی آزادی‌های فردی، قانون اساسی و مطبوعاتی بود. کارشناسان سیاسی و تاریخی افغانستان، روزگار پادشاهی محمد ظاهر را به دو دوره یا دو مرحله بخش کرده‌اند. بخش نخست آن سی سال، یعنی از سال ۱۹۶۳ تا سال ۱۹۳۳ به درازا کشید و در همان روزگار بود که سه تن از خویشاوندان شاه یکی پس از دیگری به‌عنوان صدر اعظم به شیوه‌های خود دیکتاتورگونه بر سرنوشت مردم افغانستان لگام زدند.

دوره اول، دوره محمد هاشم‌خان عموی شاه به‌عنوان صدر اعظم، سلطه کامل بر کشور داشت و قدرت واقعی در اختیار او بود. آن‌گاه دوره صدارت شاه محمود خان و پس از او دوره صدارت محمد داوود خان پسر عموی شاه.

۱. مری لوئیس کلیفورد، سرزمین و مردم افغانستان، ص ۱۸۲.

۲. محمدعلی پیام، نقش استعمار شرق و غرب در افغانستان، ص ۱۲۶.

دوره دوم، دوره ده ساله دموکراسی دوم یا مشروطیت سوم و به عبارت دیگر، دهه‌ای قانون اساسی که در نهایت با کودتای خانوادگی بساط سلطنت را برچید و برای نخستین بار حکومت جمهوری را در شکل صوری و ظاهری اعلام کرد.^۱

۲-۱. دوره اول: سلطه عموها و خانواده

۲-۱-۱. صدارت محمد هاشم و جمهوریت (۱۹۲۹-۱۹۴۶)

محمد هاشم، عموی شاه که از روزگاران پادشاهی محمد نادر (۱۹۲۹-۱۳۰۸) به صدر اعظمی رسیده بود تا سال (۱۹۴۶-۱۳۲۵) به حکومت خود ادامه داد و در طول هفده سال، زندان‌ها را از زندانی‌های سیاسی پرکرد.^۲

کابینه جدید محمد هاشم‌خان که در آغاز سلطنت محمد ظاهر، تشکیل و خط مشی حکومت که به امضای محمد ظاهر رسیده بود، منتشر شد:

خط مشی حکومت جدید با مقررات شرع مطهر و ترویج اوامر دین مبین محمدی (ص) بر وفق خط مشی اعلی حضرت شهید والد مرحوم ما است که بعون الله تعالی در مملکت عزیز اسلامی ما به همان اساس همه امور جریان‌پذیر می‌گردد و هکذا سیاست امور خارجه این مملکت بر طبق معاهدات دوره سلطنت اعلی حضرت شهید موصوف با دول متعاهد کماکان ادامه خواهد داشت.^۳

در این اعلامیه هیچ اشاره‌ای به «اصول اساسی» که در دوره سلطنت محمد نادر تدوین و تصویب گردیده بود، نشده است و به گفته غبار، این نشانه خودسری و دیکتاتوری حکومتی است که به غیر از تصامیم خود به هیچ چیز دیگر پایبند نیست.^۴ حکومت محمد هاشم در اولین اقدام خود به بهانه کشته شدن برادرش محمد نادر به

۱. عبدالقیوم سجادی، جامعه شناختی افغانستان، ص ۷۸.

۲. عبدالهادی حائری، فصلنامه مطالعات تاریخی، ص ۱۴۸.

۳. شهرت بنگیالی، شاه سابق محمد ظاهر شاه، ص ۴.

۴. میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۵۲.

یک حکومت نظامی تبدیل شد و دست‌گیری و شکنجه آزادی‌خواهان و تحصیل‌کردگان آغاز گردید. شهر کابل در تاریکی تهدید و ارباب فرو رفت. حکومت محمد هاشم مانند همه حکومت‌های خودکامه، برای سرکوب مخالفین و مشروطه‌خواهان از یک طرف دست به جعل اسناد زد آن هم پس از اعدام بسیاری از آنان و از سوی دیگر، به ملامت‌های درباری دستور داد تا برخی از روشن‌فکران را به اتهام دهری بودن و بی‌دینی واجب‌القتل اعلام کنند. فضل عمر مجددی و شورای علمای دست پرورده محمد هاشم، شخصیت‌های علمی - فرهنگی کشور مانند سرور جویا، عبد الهادی داوی، محمد انور بسمل، غلام محمد غبار و... را محکوم به اعدام کرده مدعی بود که حتی اگر اینها در قتل شاه دست نداشته باشند، به دلیل دهری بودن واجب‌القتل‌اند.^۱

با تأسیس دستگاه ترسناک ضبط احوالات در حکومت محمد هاشم، جو خفقان و هراس حتی در درون کابینه راه یافت. این دستگاه ترسناک در سرتاسر کشور از ادارات دولتی تا مدارس جاسوسی را رایج کرد.^۲

هاشم‌خان که مردی سخت‌گیری بود عملاً در رأس قدرت قرار گرفت. او که به روایت مورخان مغرور، ستمگر، حریص و سنگدل بود، سیاست فرقه‌گرایی، تبعیض قومی و نژادی، سلب همه جانبه آزادی و حقوق مردم و قلع‌وقمع آزادی‌خواهان، روشن‌فکران و اصلاح‌طلبان را با شدتی بیش‌تر ادامه داد. موصوف برای ادامه حکومت خاندانی خویش، استقلال کشور را همچنان در گرو انگلیس گذاشت. در زمان صدارت وی خیلی از زندانیان اصلاً پرونده نداشتند و به امر شفاهی صدراعظم و دیگران و گروهی به‌محض اشتباه گرفتار شده بودند؛ ولی چون عنوان زندانی سیاسی بر آنها گذاشته شده بود کسی جرئت رها ساختنشان را نداشت.^۳

۱. میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۶۵۳.

۲. همان.

۳. همان، ص ۶۵۶.

محمد هاشم در مدت هفده سال صدر اعظمی خویش چنان در مسیر استبداد همه جانبه قرون وسطایی و اختناق نفس گیر فرورفت که دستگاه حکومت به مجسمه وحشت و ترس درآمد. وی بیش از آن که به امور عمرانی، اصلاحی و فرهنگی بپردازد، بیشترین وقت خویش را در امور جزئی اطلاع‌یابی و بررسی اوضاع دشمنان فرضی، یعنی ملت افغانستان و خطراتی که متوجه قدرت او بود، صرف می‌کرد.^۱

در چنین شرایطی از مشارکت مردمی و قانون‌مداری جلوگیری می‌شد و آزادی‌خواهان هیچ فضایی برای فعالیت و حتی نفس کشیدن جز خدمت‌کاری دربار یا فعالیت مخفی نیافتند. هاشم‌خان به‌عنوان صدر اعظم حکومت بر تمام عناصر اصلی ساختار اجتماعی و سیاسی، اعمال قدرت و حکومت کرد و خود را برتر از افراد و نهادهای طبقاتی و قانون‌پنداشت و همه چیز را به خود خلاصه می‌کرد. در دوره او گفتمانی که از مشروطه و اندیشه جمهوری‌خواهی و آزادی که قبلاً شکل گرفته بود توسط نادرخان و هاشم‌خان، جای خود را به اقتدارگرایی و تقویت حکومت مرکزی در نهایت استبداد و بسته شدن فضای آزادی داد.

حکومت هاشم با تمرکز بیش‌ازحد قدرت، عملاً گونه‌ای حکومت استبدادی را بنیان نهاد که اجازه‌ای هیچ فعالیت آزاد سیاسی - اجتماعی را به گروه‌های سیاسی، احزاب، انجمن‌ها و مخالفان نمی‌داد.

در دوره حکومت هاشم‌خان هیچ‌گاه برای نهادینه شدن اندیشه جمهوری و جمهوریت و استقرار یک نظام اجتماعی جامع و کامل بین آحاد مردم و تشویق و ترغیب آنها در امر مشارکت، اقدام جدی به عمل نیاورد، بلکه دولت کاملاً مستقل و مجزا از اجتماع عمل می‌کرد. ساختار دولت مبتنی بر تعدد مراکز دولت بود و تمرکزگرایی محض بر این ساختار حاکم بود و ورود طبقات و گروه‌های اجتماعی در دستگاه حکومت، مبتنی بر برداشت‌های غیر دموکراتیک از مشارکت مردمی و

۱. عبدالمجید ناصری، جنبش اصلاحی در افغانستان، ص ۲۲۴.

مشروعیت نظام سیاسی بود. در افغانستان هیچ‌گاه ساختار اجتماعی و ساختار حکومتی یک‌دست و هماهنگ نبودند.

قدرت دولت در اختیار بخش کوچکی از جامعه متمرکز بود و دیگر طبقات جامعه، نقش چندانی در فعالیت‌های سیاسی نداشتند. از طرفی اختلاف میان طبقات جامعه از لحاظ توان و امکان اعمال قدرت نیز زیاد بود. تصمیم‌گیری به همه آحاد ملت تعلق نداشت و تحت نظارت و کنترل واقعی ملت یا نمایندگان آنها نبود، بلکه تحت سلطه‌ای حکومت مرکزی و شخصی و بر پایه‌ی محوریت واحد متمرکز بود.

در نظام سیاسی افغانستان (دهه ۱۹۲۹-۱۹۴۶م) حکومت صدر اعظمی محمد هاشم‌خان با ادامه روند استبداد، مانع توسعه سیاسی و اندیشه جمهوری، روشن‌فکران و آزادی‌خواهان جامعه شد؛ به گونه‌ای که تمام زمام کشور تحت سیطره او قرار داشت. وی تلاش می‌کرد تا قدرت سیاسی خویش را در برابر رقبای خود حاکم ساخته و با استفاده از حیل‌های مختلف از تشکیل احزاب و انجمن‌ها جلوگیری کند.

با استقرار دولت مطلقه هاشم‌خان، ساختار تفکیک قوا، مشارکت سیاسی، برابری و مشخص بودن حدود و اختیارات مردم و مجریه که از نشانه‌های یک جامعه جمهوری خواه و توسعه افته است، نادیده گرفته شد و بدین ترتیب نه تنها از مشارکت مردم جلوگیری به عمل آمد، بلکه تمام دستاوردهای آزادی‌خواهانه و مشارکت جنبش مشروطیت برباد رفت، در این دوره تمام نهادهای مشارکتی سنتی و حرکت‌های مردمی سرکوب شدند.

در این دوره از «برابری»، «آزادی»، «مشارکت سیاسی و تفکیک قوا» که جزء مؤلفه‌های جمهوری هست و آن را جزء حقوق مسلم شهروندان می‌دانند، خبری نبود. زیرا حکومت جمهوری به معنای حکومت توده مردم است و مردم مستقیماً در آن اعمال حاکمیت می‌کنند، یا توسط نمایندگان برگزیده خود این حاکمیت را اعمال می‌نمایند؛ اما حکومت محمد هاشم‌خان ناشی از اراده ملت نبود.

محمد هاشم در طول حکومت خود خط مشی و هدف نادرشاه را مبنی بر تحکیم

ثبات و از سرگیری تدریجی اصلاحات دنبال کرد، اما دوره حکومت او دوره استبداد و خفقان طولانی به‌شمار می‌رود. در دوره صدارت او مخالفین دولت را بی‌سروصدا سرکوب می‌کرد.

بنابراین، روشن‌فکران و آزادی‌خواهانی که اندیشه جمهوری داشته و به رژیم سلطنتی اعتقاد نداشتند، در آن شرایط نمی‌توانستند در جهت جمهوری خواهی بکوشند؛ چراکه با واکنش شدید دولت مواجه می‌شدند. برای دولت هاشم‌خان حتی مشروطه شدن نیز قابل تحمل نبود و می‌دانیم که آنان همواره در برابر آزادی‌خواهان موضع خصمانه‌ای داشت. فجایی را که هاشم‌خان در آن دوره به بار آورد و بسیاری از آزادی‌خواهان را به دار کشید، می‌تواند به‌عنوان آشکارترین نمود عینی کینه دولت هاشم‌خان نسبت به آزادی‌خواهان و مشروطه طلبان کشور در نظر گرفته شود.

۲-۱-۲. صدارت شاه محمود (۱۹۴۶-۱۳۲۵)

سال ۱۹۴۶ (۱۳۲۵ ش.) رادیو کابل خبر کناره‌گیری محمد هاشم را از وظیفه صدارت به دلیل وخیم شدن وضع جسمی وی اعلان کرد و به‌جای وی شاه محمود، وزیر حربیه، وظیفه دار صدارت گردید.

صدر اعظم جدید، هدف خود را برپایی دموکراسی اعلام کرد و این هنگامی بود که روشن‌فکران و آزادی‌خواهان افغانستان در جریان جنگ جهانی دوم با ایدئولوژی‌های نو آشنا شده و اینک با شرایط جدید، نهضت دموکراسی را با شرکت در انتخابات و نشر جراید آزاد پایه گذاشتند.^۱

با آمدن شاه محمودخان در صحنه، یک رشته دگرگونی‌ها در طرز اداره کشور پدیدار گردید. صدر اعظم جدید تحولات جدید برای اداره کشور روی دست گرفت. در مرحله اول آزادی زندانیان سیاسی، اعلام دموکراسی و پایان دادن به تسلط انحصاری، اجازه دادن و فعالیت‌های مطبوعات غیر دولتی، فراهم ساختن زمینه‌های

۱. ظاهر طنین، افغانستان در قرن بیستم، ص ۸۴.

انتخابات بلدیة (یعنی = شهرداری) فراهم شد و نشرات دولتی مانند انگار، ندای خلق، وطن، نیلاب، ولس [= مردم] و آئینه برای زدودن فضای دیکتاتوری و تحکیم اندیشه جمهوری در کشور به روشن کردن اذهان مردم می‌پرداختند.^۱

با آغاز صدارت شاه محمود اندیشه جمهوری و به تبع آن جریان تحول اندیشه سیاسی، تعمیق و گسترش یافت. صدارت او چرخش گاه مهمی به شمار می‌رود. ساختن احزاب، آزادی زندانیان دربند، به وجود آوردن روزنامه و تأسیس کارخانه و اصلاحات مهم اقتصادی، هریک به نوبه خود می‌توانست تأثیر بسزایی در رشد و بالندگی اندیشه جمهوری برجای نهد. گسترش روزنامه‌ها و انجمن‌ها در دوره صدارت او از مهم‌ترین عوامل گسترش و تعمیق جریان تحول اندیشه جمهوری افغانستان بود. در این میان انجمن‌های ولایتی و احزاب به نحو چشم‌گیری در روشنگری مردم اقصی نقاط افغانستان کوشیدند. در مدت صدارت او ولایات بزرگ، شاهد به وجود آمدن احزاب سیاسی و تشکل‌های متعددی بودند که از طریق گوناگون به روشنگری اندیشه می‌پرداختند. در دوره او روزنامه‌های متعدد تأسیس شد و حتی روزنامه‌های که پیش از آن چاپشان ممنوع بود، آزاد شده و در دسترس مردم قرار گرفت.

شاه محمودخان، در رفتارهای سیاسی خویش طرفدار گفت‌وگو با جهان غرب بود و برای آوردن اندیشه جمهوری و دموکراسی با آنان رابطه دوستانه را تشویق می‌کرد. وی قصد داشت با اقدامات اصلاحی و ایجاد اندیشه جمهوری و رونق اقتصادی، افغانستان را به توسعه و پیشرفت برساند و بر روی همین اصل، علاقه‌مند به ایجاد روابط نزدیک با جهان غرب و دولت ایالت متحده آمریکا بود.^۲

صدر اعظم جدید تلاش‌های در جهت اصلاحات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نمود که همین اقدامات زمینه‌ساز جمهوری خواهی در افغانستان گردید: برگزاری

۱. میرآقا حقجو، افغانستان و مداخلات خارجی، ص ۵۷.

۲. محمدعلی بهمنی قاجار، اختلافات ارضی افغانستان با پاکستان، ص ۴۹.

انتخابات پارلمان و شهرداری‌ها، آزادی زندانیان سیاسی، تصویب قانون مطبوعات، تأسیس پوهنتون (دانشگاه) کابل و بازگشایی مدارس دخترانه و... از آن جمله محسوب می‌شود.^۱

به این ترتیب، منابع قدرت پراکنده و میزانی از رقابت و مشارکت در بین ایالت‌های شهری به پدیدار شدن نیروهای سرکوب شده‌ی قدیم مانند زمین‌داران، روحانیان، اشراف، روشن‌فکران و مشروطه‌خواهان آزاد گردیده و تشکل‌ها، سازمان‌ها و مطبوعات با تفکر سیاسی مختلف شکل گرفت و گرایش‌های ناسیونالیستی، لیبرالیستی و سوسیالیستی پا به عرصه گذاشت. روشن‌فکران و مشروطه‌خواهان، حاملان عمده این گرایش‌های فکری بودند.

۲-۲-۲. تشکیل احزاب سیاسی

خواسته‌های دموکراتیک روشن‌فکران و آزادی‌خواهان در این زمان مشخص‌تر و برجسته‌تر می‌گردد؛ شرکت در مبارزات پارلمانی، تشکیل احزاب و آزادی بیان از طریق تأسیس نشریات مستقل و حلقه‌های سیاسی از نمودهای آن خواسته‌ها است.

هم‌زمان با تصویب قانون مطبوعات و تأسیس جراید آزاد، یک تعداد حلقه‌های سیاسی به شکل هسته احزاب نیز توسط روشن‌فکران در نقاط مختلف کشور به‌ویژه در کابل و سمت مشرقی و قندهار بنیان‌گذاری شد.^۲ این حلقه‌های سیاسی موجب شد تا اندیشه جمهوری در صدر افکار و اندیشه‌های سیاسی جای گرفته و بحث‌های همچون کثرت‌گرایی، احزاب، شوراها، اتحادیه‌ها و انجمن‌ها، حقوق مدنی و مشارکت عمومی به بحث مهم در میان اندیشمندان تبدیل شود.

با پیشرفت حلقه‌های سیاسی و تأسیس گروه‌های تازه، زمینه دگرگونی فکری و سیاسی تازه‌ای فراهم شد. در سایه آزادی، فعالیت اجتماعی گسترش یافت. پویش

۱. محمدوحیددینش، ناسازگاری مؤلفه‌های اندیشه و نظام سیاسی سنتی و جدید در افغانستان معاصر، ص ۱۶۹.

۲. محمدصدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۶۵۴.

اجتماعی از پایتخت به ولایات سرایت پیدا کرد و «طبقات مختلف» که قبلاً هیچ دخالتی در پیدایش آزادی خواهی و اندیشه جمهوری نداشتند، حالا می رفتند که هشیاری تازه ای بیابند و دوباره به حرکت در آیند.

بنابراین، می توان گفت: در واقع نخستین حرکت ملموس در جهت بنیان گذاری احزاب سیاسی در این دوره صورت گرفت، یعنی پس از پشت سر گذاشتن مرحله شورش (بچه سقاو)، خفقان نادر و سپس برادرش هاشم خان، شاه محمود خان پس از آن که به صدارت رسید تا حدودی از فضای اختناق آلود کاست و زمینه را برای فعالیت های سیاسی و گروه ها فراهم کرد.^۱ در ادامه به برخی از این تشکل ها اشاره می کنیم.

۱. **حزب ویش زلمیان:** نخستین حلقه سیاسی که در این دوران به میان آمد، «ویش زلمیان»، یعنی (جوانان بیدار) که در سال ۱۹۴۷ در شهر قندهار تأسیس گردید. بیشتر جوانان آزادی خواه با اندیشه ای مانند به وجود آمدن مشروطیت در نظام دولتی افغانستان، دموکراسی و عدالت اجتماعی بر محور ناسیونالیسم افغانی، فعالیت خود را آغاز نمودند که البته گرایش هایی به سوی سوسیالیسم نیز در میان اعضای گرداننده این سازمان دیده می شد.^۲ افراد برجسته ویش زلمیان عبارت بودند از: عبدالحی عزیز، گل پاچا الفت، عبدالحی حبیبی، شمس الدین مجروح، عبدالرؤف بینوا، میرغلام محمدغبار، فیض محمد انگار و نور محمد تره کی. این سازمان جریده «انگار» را به عنوان ارگان نشراتی خود منتشر می کرد. این جریده در کمتر از یکسال انتشار، متوقف و جریده «ولس» که صاحب امتیاز آن گل پاچا الفت بود، منتشر شد.^۳ گردانندگان این حزب بیشتر نمایندگان پشتون بودند. در سال ۱۹۵۱م این سازمان می خواست تشکیلات خود را گسترده سازد و به اقداماتی علیه دولت دست به کار شود. دولت در برابر این عمل

۱. تقی واحدی، دیروز و امروز احزاب افغانی، فصلنامه خط سوم، ص ۹۶.

۲. محمد حلیم تنویر، تاریخ و روزنامه نگاری افغانستان، ص ۱۳۰.

۳. میرغلام محمدغبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۴۰.

جوانان «ویش زلمیان» از خشونت کار گرفت و گروهی از اعضای برجسته حزب، دستگیر شده و زندانی گردیدند که بیشتر آنان تا پایان صدارت محمد داوود وفات کردند.

۲. حزب وطن: حلقه دوم در محور جریده «وطن»، در سال (۱۹۵۰م) شکل گرفت و جریده «وطن» را منتشر کرد. بنیان‌گذار آن عبارت بودند از میرغلام محمدغبار، سرور جویا، براتعلی تاج، عبدالحی عزیز، فتح محمدخان، نورالحق و محمدصدیق فرهنگ.^۱ این حزب در انتخابات بلدیة (شهرداری) خوب درخشید و در مجلس هفتم شورای ملی هم نماینده داشت.^۲ مرام‌نامه حزب عبارت بود از:

۱. حفظ تمامیت خاک و استقلال افغانستان؛ ۲. تعمیم اصول دموکراسی در همه شئون اجتماعی مملکت؛ ۳. تقویت وحدت ملی در افغانستان؛ ۴. کوشش برای توسعه معارف عمومی، بهداشت عمومی و اقتصاد عمومی افغانستان؛ ۵. تأمین عدالت اجتماعی و پاسداری از حقوق و منافع توده؛ ۶. رفع مفاسد اجتماعی؛ ۷. احترام و پایبندی به صلح و سلم عمومی جهان.

۳. حزب خلق: در سال ۱۹۵۰م حزب خلق در کابل تأسیس گردید. جریده «ندای خلق» بیان‌گر افکار آنان بود که دکتر عبدالرحمن محمودی جریده یادشده را منتشر می‌کرد.^۳ مدیریت مسئولی آن را عبدالحمید مبارز به عهده داشت.^۴ از جمله اعضای مشهور حزب عبارت بودند از: عبدالرحمن محمودی (رئیس حزب)، محمدنعیم شایان (منشی حزب)، مولوی خال محمد خسته، مولوی فضل ربی، عبدالحمید مبارز، داکتر عبدالله واحدی، محمدیوسف آینه، نورعلم مظلوم یار، غلام احمد رحمانی، محمدطاهر محسنی، عبدالرحیم غفوری، محمدیونس مهدی زاده، داکتر نصرالله یوسفی، سید

۱. بصراحمد دولت آبادی، شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان، ص ۳۰.

۲. میرغلام محمدغبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۵۱.

۳. همان، ص ۲۵۴.

۴. محمدصدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۶۶۳.

احمدخان هاشمی، محمدابراهیم خان، حفیظ‌الله خان، عبدالرحیم زائی، داکتر عبدالاحد رشید و چند نفر دیگر. دکتر عبدالرحمن محمودی در انتخابات بلدی در (سال ۱۳۲۷ - ۱۹۴۸) کابل برای نخستین بار وارد صحنه سیاست گردیده و در نشست‌های همگانی نطق‌های انتقادی ایراد کرد و از طرف شهریان کابل مورد استقبال قرار گرفت.^۱

در مرام حزب، اصول زیر را مشخص گردیده بود:

حزب ملی بر اساسات معلومه دموکراسی، تبلیغ دین مبین اسلام، تلاش در جهت حکومت خلق توسط خلق برای خلق، پارلمان و انتخابات آزاد، تأمین عدالت اجتماعی، حفظ تمامیت ارضی و وحدت ملی، دفاع از آزادی‌های فردی، نظام مشروعیت شاهی اسلامی، روابط حسنه با همسایگان.^۲

بیشتر اعضای حزب پس از راهپیمایی بر ضد تقلب در انتخابات مجلس هشتم به زندان افتادند. محمودی در سال ۱۹۶۱م در زندان درگذشت و حزب از هم پاشید.^۳

در این سه تشکل، حضور کارآمد شخصیت‌های قدیمی کم‌ویش مشاهده می‌شود، اما این حضور در حزب وطن در سنجش با دو حزب دیگر برجسته‌تر است؛ درعین‌حال، در رویدادهای پس‌از آن، شخصیت‌های دو حزب دیگر بیشتر نقش بازی می‌کنند تا «وطن». ^۴ از نظر فلسفه سیاسی هر سه گروه اصولاً از دموکراسی و اندیشه جمهوری به شکل دولت پادشاهی مشروطه طرفداری می‌کردند، اما از نگاه اسلوب و روش تبلیغ تفاوت‌های آشکاری در میان ایشان به نظر می‌رسید؛ به این معنا که شیوه «وطن» و «ولس»، معتدل و استدلالی و شیوه بیان «ندای خلق»، تند و جذاب‌تر بود، در حالی که «انگار» اسلوب خاصی نداشت تا آنجا که از یک نویسنده به نویسنده‌ای دیگر فرق می‌کرد.^۵

۱. میرغلام محمدغبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، صص ۲۵۴-۲۵۵.

۲. همان، ص ۲۵۱.

۳. همان.

۴. بصراحمند دولت‌آبادی، شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان، ص ۳۰.

۵. محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۶۶۴.

در این هنگام محمد داوود دو گروه دیگر را هم برای اعاده دیکتاتوری خود راه انداخت.^۱

«اتحادیه آزادی پشتونستان»: هرچند رهبر ظاهری آن غلام حیدر عدالت بود، بنیان‌گذار واقعی آن خود داوود بود. یک‌تن از محصلان فاکولته حقوق به نام ببرک نیز در آن فعالیت داشت.^۲ حزب یادشده با آرمان ناسیونالیستی افراطی، در ظاهر به پشتیبانی از داعیه پشتونستان، اما در واقع برای به قدرت رساندن محمد داوود شکل گرفته بود.^۳

«حزب دمکراتیک ملی»: این گروه در سال ۱۹۵۰ توسط دولت برای جلوگیری از فعالیت سیاسی آزادی‌خواهان تأسیس گردید. اعضای مهم آن را محمد داوود، عبدالمجید زابلی و سردار فیض محمد زکریا تشکیل می‌داد. همچنین سرداران محمد زایی، افراد مهم اردو و زمین‌داران بزرگ، عضو این حزب بودند. در مرام حزب، وفاداری مطلق به مقام سلطنت شرط گذاشته بود.^۴ در آغاز حزب به‌عنوان باشگاه ملی شناخته می‌شد؛ پس از کناره‌گیری عبدالمجید زابلی، حزبی که به سرمایه او وابسته بود، از هم پاشید.^۵

۴. اتحادیه محصلان: هم‌زمان و مقارن با این جمعیت‌های که نام برده شد، محصلان پوهنتون و مکاتب عالی پایتخت نیز اتحادیه محصلان را تأسیس نمودند و بر دولت فشار آوردند تا آن را به رسمیت بشناسد. در تشکیل این اتحادیه، اشخاص دارای تمایلات سیاسی مختلف شرکت داشتند.^۶ تمام دانشجویان و روشن‌فکران مبارز

۱. محمد وحیدینش، ناسازگاری مؤلفه‌های اندیشه و نظام سیاسی سنتی و جدید در افغانستان معاصر، ص ۱۷۶.

۲. محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۶۶۴.

۳. همان.

۴. همان، ص ۶۶۵.

۵. میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۳۹.

۶. محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۶۶۵.

و حلقه‌های سیاسی و معلمان طرفدار این اتحادیه بودند. اتحادیه محصلان دارای تشکیلاتی مانند کمیته مرکزی، کمیته اجرایی و کمیته ارتباطات بودند.^۱

از اعضای کمیته اجرایی می‌توان از: میر علی‌احمد شامل، محمدیونس حیران، محمدنعیم قندهاری و احسان غبار نام برد.^۲ اتحادیه، جلسات سخنرانی، نقد، پرسش و پاسخ و جلسات ادبی و هنری را برگزار می‌نمود که شرکت‌کنندگان آن عمدتاً محصلان، معلمان، دانش‌آموزان و کارمندان و... بودند.

اتحادیه محصلان پس از اجرای یک نمایش‌نامه در مکتب استقلال که به نوشته غبار، «مبارزه طبقاتی را تمثیل می‌نمود»^۳ به دستگیری و اخراج اعضای آن از دانشگاه انجامید و سرانجام، تعطیل شد.

۵. حزب ارشاد: این گروه مربوط به قیام سید اسماعیل بلخی است. برنامه و نقشه این خیزش در گروهی از افراد نظامی، اداری و فرهنگی ریخته شد. برخی از مورخان و نویسندگان، از این گروه به‌عنوان «حزب سری اتحاد»^۴ و یا «حزب ارشاد» نام برده‌اند. این حزب که با رهبری سید اسماعیل به وجود آمد.

۲-۲-۳. قیام شهید بلخی

بلخی که از میان خانواده متوسط به پا خاسته بود، یکی از شخصیت‌های روحانی و برجسته شیعه به شمار می‌آمد. وی در سال ۱۳۲۹ در شهر کابل قیامی را با پشتیبانی جمعی از افراد مهم رهبری کرد. اعضای آن از لحاظ مذهبی متشکل از شیعه و سنی و از لحاظ قومیت متشکل از اقوام بزرگ افغانستان مانند هزاره، ازبیک، ترکمن، پشتون، تاجیک و... بودند که آرمان کلان آنها برچیده شدن دستگاه شاهی و برپایی جمهوریت

۱. میرغلام محمدغبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۶۱.

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۶۱.

۴. همان.

در افغانستان بود.^۱ اما شکست این قیام به زندانی شدن بلخی و شماری از یاران او انجامید.

اندیشه‌های بلخی را می‌توان بستری در راستای جمهوری خواهی دانست؛ زیرا وی کوشش داشت تا قدرت را از ساخت‌های کهن و پادشاهی جدا کند. او بر این باور بود که باید روندی پدید آید تا بر پایه آن، اهداف و منافع ملی کشور از سوی گروه‌ها و نیروی‌های سیاسی جدید پیگیری شود. این روند هنگامی پدید می‌آید که ساختار سنتی قدرت جایش را به ساختار مناسب و مورد قبول همگان دهد و آنچه می‌تواند پذیرش همگانی را به دنبال داشته باشد، جمهوریت است.

قیام انقلابی بلخی شورانگیزترین و برجسته‌ترین جنبش اصلاحی و جمهوری خواهی در سده اخیر تاریخ کشور به شمار می‌آید، چنان‌که او خود از روحانیان انقلابی و مصلحان مکتبی نه‌تنها در افغانستان، بلکه در جهان اسلام به شمار می‌رود. اسماعیل اکبر در مصاحبه‌ای درباره او چنین می‌گوید:

دیگر از روشن‌فکران بسیار موفق ما در همین دوره، آقای سید اسماعیل بلخی است، خطابه‌های وی و اشعارش که در تکایا بلکه در همه جا خوانده می‌شد، در بین مردم راه پیدا کرده است. سید اسماعیل بلخی، نامش از همه روشن‌فکران برجسته‌تر است و فکر جمهوریت، پارلمان، آزادی، انتخابات، مشروطیت و... همگی در اشعارش آمده و اینها در تکایا، در مجالس، در مهمان‌خانه‌ها، در میان مردم رفته، بسیار از مردم عوام اشعار ایشان را یاد کرده‌اند و می‌خواندند.^۲

به‌هرحال، بررسی کوتاه زندگی و مبارزات نفس‌گیر بلخی با تبعیض‌ها، بی‌عدالتی‌ها و مفاسد آن روز که به‌طور عمده ریشه در وجود نظام استبدادی و قبیله‌ای حاکم بر کشور داشت، بیانگر این مسئله است که وی برای تحقق اندیشه جمهوری و نظام عادلانه می‌کوشید؛ اما درعین حال، وی به دلیل گرفتار شدن و به زندان افتادن،

۱. میرآق‌احق‌جو، افغانستان و مداخلات خارجی، ص ۵۸.

۲. اسماعیل اکبر، گفت‌وگو، فصلنامه خط سوم، ص ۱۲۵.

نتوانست سازوکارها و ویژگی‌های نظام مطلوب خویش را ارائه کند و اصلاحات مورد نظرش را در قالب یک نظام اسلامی و مردمی بنمایاند؛ اما با وجود آن، از اشعار و خطابه‌های باقی‌مانده‌اش به دست می‌آید و دورنمای کلی از حکومت اسلامی و مردمی مورد نظر وی فهمیده می‌شود.

همان‌گونه که اشاره شد، بلخی پس از ورود به کابل افزون بر فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی، حزب ارشاد اسلامی را تأسیس کرد و به تدریج زمینه را برای حرکت قاطع انقلابی فراهم نمود. در سال (۱۹۵۰-۱۳۲۹) به یاری هم‌فکران و دوستان خویش و جمعی از نظامیان وابسته به خاندان مسجدی‌خان جغتو و گروهی دیگر، برنامه براندازی دولت را ریخت؛ ولی متأسفانه باخیانت فردی به نام «گلجان وردکی» طرح براندازی افشا و همه افراد آن دستگیر شدند.^۱ پس از آن، آنان به مدت ۱۵ سال در زندانی باقی ماندند.

اما در سایه مبارزات خستگی‌ناپذیر بلخی و دیگر آزادی‌خواهان، به‌ویژه مردم محروم کشور، دولت در آغاز دهه چهل خورشیدی ناگزیر به دادن برخی آزادی‌های سیاسی و اجتماعی شد و گام‌هایی به‌سوی دموکراسی و جمهوری برداشت و قانون اساسی جدیدی را تدوین کرد. در قانون اساسی جدید برای اولین بار سلطنت دیکتاتوری به سلطنت مشروطه تغییر یافت، اعضای خاندانی سلطنتی از شرکت در امور اجرایی منع شدند و تفکیک قوا، مشارکت عمومی، حقوق شهروندی، آزادی‌های محدود سیاسی و اجتماعی، وجود پارلمان و انتخابات آزاد به رسمیت شناخته شد.

بلخی و یارانش نیز در مرحله تسوید قانون اساسی مشروطیت در ۱۹۶۴م با فرمان عفو کامل زندانیان سیاسی آزاد شدند و با همه بهبود محسوس و غیر قابل انکاری که در صحنه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نمایان شده بود، او همچنان مبارزه خود را ادامه داد و به آگاه کردن مردم و بیدار ساختن آنها پرداخت و از آنها خواست که حق خود را از غاصبان بگیرند.^۲

۱. خسرو شاهی، نهضت‌های اسلامی افغانستان، ص ۱۲۲.

۲. همان، ص ۱۲۴.

۲-۲-۴. مطبوعات در دوره صدارت شاه محمود

در جامعه‌های دموکراتیک مطبوعات به نام قوه چهارم نامیده می‌شود که عنصر مهم جمهوری شمرده می‌شود. این عنصر در افغانستان در سال پنجم صدارت شاه محمودخان با تصویب قانون جدید مطبوعات به میان آمد.^۱ شاه محمود تا اندازه‌ای در میان توده مردم کسب شهرت کرد که حتی به‌عنوان «پدر دموکراسی» ملقب گردید. پس از اختناق سیاسی و سرکوب وحشت‌بار حکومت هاشم‌خان و آمدن شاه محمود یک رشته دگرگونی‌های به وجود آمد و در سال (۱۹۵۰م) دومین قانون مطبوعات را که برای جراید غیر دولتی اجازه انتشار و آزادی محدود می‌داد، به تصویب رساند.^۲ با تصویب قانون مطبوعات، جراید غیر دولتی مانند انگار، ندای خلق، وطن، نیلاب، ولس و آیین به دست به نشر زدند؛ و نشریه‌های دولتی پامیر، صدای ملت، پیام افغان، الفبا و ژوندون نیز در این دوره در مرکز و ولایات کشور به نشرات آغاز کردند. این نشریه‌ها توانستند کانون‌های پرورش افکار سیاسی یک نسل در کشور را پرورش دهند. نسل سیاسی پرورش یافته به‌وسیله این نشریه‌ها بعداً در رویدادهای سیاسی - اجتماعی دهه دموکراسی (۱۹۶۳-۱۹۷۳م) نیز نقش برجسته‌ای داشتند. آگاهی و اطلاعات مردم و نسل جوان افغانستان در ارتباط به مفاهیم حزب سیاسی و مبارزه سیاسی سازمان یافته به‌وسیله همین نشریه‌ها گسترش پیدا کرد. دومین قانون در شرایطی در افغانستان نافذ گردید که کشور بار دیگر آستان تحولات سیاسی - اجتماعی شده بود. تصویب این قانون نه تنها زمینه فعالیت محدود نشریه‌های غیر دولتی را به وجود آورد؛ بلکه در جهت دیگر، روشن‌فکران و رده‌های آموزش دیده‌ی کشور عملاً آماده شده بودند تا هسته‌های سازمان‌های سیاسی خود را پایه‌گذاری کنند.

ولی عمر فعالیت‌های دموکراتیک به‌اندازه‌ای کوتاه بود که به‌زحمت می‌توان این انگاره را از ذهن دور کرد که نکند این نمایش دموکراسی‌بازی، از سوی دربار برای

۱. محمد ابراهیم عطایی مرحوم، نگاهی مختصر به تاریخ معاصر افغانستان، ص ۳۲۵.

۲. محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۶۶۳.

این بوده تا خاطر خودش را از خطر شورش‌های مردمی آسوده کند. چنانچه اگر بعد از هفده سال ترور روشن‌فکران و اعمال اختناق سیاسی بر آنان، باز آنان را توان سربلند کردن باشد، بار دیگر با پتک آهنینش به کوبیدن پردازد. بالاخره شاه محمود ملقب به «پدر دموکراسی» چهره واقعی را با دور افکندن نقاب دموکراسی آشکار کرد. در سال ۱۹۵۱ همه جراید مستقل، ممنوع گردید و به دنبال آن تمام رهبران احزاب با گروهی زیادی از روشن‌فکران بدون هرگونه محاکمه راهی زندان‌های تنگ و تاریک شدند و همه نشریه‌ها بدون هیچ‌گونه دلایل قانونی به وسیله دولت بسته شدند؛ بلکه احزاب و سازمان‌های سیاسی نیز منحل گردیدند. دولت بر این هم بسنده نکرد و شماری از اعضای رهبری سازمان‌ها و احزاب سیاسی را دستگیر و به زندان افکندند.

همچنین شاه محمود قانون مطبوعات آزاد را لغو کرد و جراید آزاد از نشر باز ماندند. فعالیت‌های سیاسی مطبوعاتی از بین رفته و افراد مطرح در این جریان‌ها؛ چون: سید اسماعیل بلخی، دکتر محمودی، غلام محمدغبار، محمدسرورجویا، محمدصدیق فرهنگ و عده دیگر به زندان افتادند. با آن‌که عمر چنین مطبوعات در چارچوب قانون تصویب شده کوتاه و به مشکل به یک سال می‌رسید، اما این جراید آزاد توانستند سرآغاز گروه‌های سیاسی شوند؛ افکار چپ و راست را در ذهنیت‌ها راه دهند و به این صورت آزادی فردی و مبارزه برای تبار مقام انسانی در افغانستان به درجه دوم و سوم قرار گیرد.^۱ بدین‌گونه تا ده سال دیگر در دوره صدارت داوود خان، افغانستان از مطبوعات آزاد، احزاب و سازمان‌های سیاسی بی بهره باقی ماند.

۲-۲-۵. صدارت در دوره داوود^۲

شاه محمود در پی فشارهای داوود و یارانش مجبور به استعفا شد. صدارت به داوود

۱. محمدحلیم تنویر، تاریخ روزنامه‌نگاری در افغانستان، ص ۱۳۲.

۲. آندره بریگو و الیویه روا، جنگ افغانستان، ص ۴۹.

که قبل از این به حیث وزیر دفاع، ایفای نقش می‌کرد، سپرده شد. در آن زمان سفیر آمریکا طی یک تحلیلی برای مقامات کشورش چنین نوشت:

اگر داوود در ساحه اقتصادی از همکاری عبدالمجید زابلی استفاده نماید، امکان آن است که از شاه محمود، موفق‌تر شود. در ساحه اجتماعی، او پیرو هاشم‌خان، عمومیش خواهد بود که با هرگونه آزادی‌خواهی مخالف است؛ اما در ساحه‌ی بین‌المللی مانع بزرگی در راه حل قضیه پشتونستان خواهد بود.^۱

با این وجود، وقتی داوود روی کارآمد «در اولین بیانیه‌ای که از رادیو کابل ایراد کرد، از آزادی پشتونستان نام برد؛ و بدین ترتیب، مسئله آزادی پشتونستان را به‌عنوان محور اصلی سیاست‌های دولت خود قرارداد.»^۲

داوود در زمینه‌های فرهنگی و سیاسی هرگونه آزادی و اندیشه جمهوری را نادیده گرفت. داوود خان به دموکراسی باور نداشت. توجه او مانند سایر رهبران دیکتاتور در کشورهای «جهان سوم» به مدرنیزه کردن نهادهای دولتی و نظام اقتصادی کشور بدون دموکراتیک‌کردن ساخت‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آن معطوف بود. «دولت» برای داوود خان همه چیز، اما «جامعه» هیچ بود. به هر حال او در مدرنیزه کردن کشور در حوزه‌های نظامی و اقتصادی به نتایج درخور توجه دست یافت، به‌ویژه فراهم کردن مقدمات در سهم‌گیری زنان در امور اجتماعی از دستاوردهای مثبت دوران صدارتش محسوب می‌شود. دوام و شدت خفقان فضای سیاسی، زندانی کردن روشن‌فکران، منع نشر جراید و احزاب سیاسی و پیشه کردن سیاست قوم‌گرایانه، از جمله عوامل ناپسندی بودند که دستاوردهای مثبت او را تحت الشعاع قرار می‌دهند. داوود پایه حکومتش را بر استبداد داخلی و جنگ‌طلبی خارجی استوار ساخت. با این وجود در زمینه رفع حجاب که از زمان امان‌الله تا کنون مسکوت مانده بود، در سایه هدایت شاه اقدام کرد.

۱. محمدعلی بهمنی قاجار، اختلافات ارضی افغانستان با پاکستان، ص ۴۹.

۲. همان.

در سال (۱۹۵۸م) اردو با سلاح‌های جدید شوروی مسلح شد. در چنین فصلی بود که «سردار محمد داوود نخست وزیر وقت افغانستان، ژنرال ارتش این کشور را احضار کرد تا به ایشان اعلام کند که دربار، خواستار کشف حجاب قطعی از زنان است.»^۱

اقدام داوود آن حساسیت دوره امان‌الله‌خان را نداشت. دلیل آن این بود که شرایط جدید به خصوص شرایط معیشتی، پذیرش چنین وضعیتی را فراروی همگان قرارداده بود. از سوی دیگر، تعدادی از زنان در کارخانه چینی سازی و در خط هوایی آریانا مشغول کار شده بودند؛ اما اعلان رسمی آن، آخرین برنامه‌ای که دولت آن را در جشن استقلال به شمول زنان ژنرال‌ها و... به مرحله اجرا گذاشت.

گرچند در قندهار شورشی به راه افتاد، از آن جایی که اردو به قول آتاترک، پشتوانه این طرح بود، شورش به شدت سرکوب شد.

دوره داوود برای روشن‌فکران، آزادی‌خواهان عموماً و برای روحانیون خصوصاً دوره اختناق و دهشت بود. رژیم داوود از روحانیونی که در سیاست مداخله می‌کردند به شدت تنفر داشت و آنان را زندانی می‌کرد. شیخ مجددی از تحصیل‌کردگان «الازهر» که ایرادها و خطابه‌های او دولت را آزرده خاطر ساخته بود، به بهانه اینکه تصمیم به سنگ‌باران نمودن «خروچف» گرفته بود، روانه زندان شد درحالی که اصل قضیه دارای واقعیت نبود.

در اوایل سلطنت محمدظاهرشاه اصلاح‌طلبان و آزادی‌خواهان کماکان پی‌گیری می‌شد. در این دوره نیز از سازمان‌دهی و مشارکت گروه‌ها و طبقات اجتماعی در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی جلوگیری به عمل می‌آمد. در حقیقت، مشارکت اعضای طبقات اجتماعی که می‌بایست از طریق مجموعه‌ای از نهادها، سازمان‌ها، احزاب سیاسی و رسانه‌ها انجام پذیرد، در عمل ناممکن بود و همه گروه‌های اجتماعی تحت کنترل و اعمال نظارت حکومت قرار داشتند. سلطه همه جانبه

۱. مری لوئیس کلیفورد، سرزمین و مردم افغانستان، ص ۱۱۰.

حکومت به‌عنوان بالاترین عمود جامعه، طبقه یا طبقات دیگر را تحت سیطره خود داشت و توسط ارگان‌های اجبار و زور عمل می‌کرد. باین‌حال در دوران صدارت داوود خان، او نیز مانند هاشم‌خان به آزادی مطبوعات، آزادی بیان، آزادی احزاب، حقوق شهروندی و حقوق مدنی اعتقاد و باور نداشت. از همین جهت مطبوعات و احزاب در دوره او متکی بر نظام استبدادی بود و دیدگاه‌های روشن‌فکران و نیازهای مردم در آن مجال بازتاب نداشت.

۲-۲. دور دوم پادشاهی ظاهرشاه

۲-۲-۱. دهه دموکراسی سلطنت مشروطه

در سال ۱۹۶۳م در پی اختلافاتی که میان ظاهر شاه و داوود صدر اعظم به وجود آمد، ظاهر شاه وی را برکنار و خود حکومت را در دست گرفت.^۱ در این زمان سی سال از سلطنت او و حکومت واقعی عموها و پسرعمویش می‌گذشت. کناره‌گیری محمد داوود برای پادشاه موقعیتی به وجود آورد تا برای نخستین بار رهبری امور سیاسی کشور را به دست بگیرد.

در اینکه چه دلایلی سبب کناره‌گیری محمد داوود شد و شاه با این کار چه هدفی داشت، دکتر حسن شریقی از نزدیکان سردار داوود بر این باور است که داوود نامه‌ای به ظاهر شاه نوشته بود مبنی بر ارائه دموکراسی و... و چون جواب نشنید، استعفا داد؛ اما آنچه واقعیت دارد غیر از این است که دکتر حسن شریقی گفته است. ظاهر شاه که اسبنداد گری‌های داوود را می‌دید، چنین فکر کرد که احتمال دارد مردم به تروریسم و رفتارهای تندروانه رو آورد و شاید صحنه‌های خونین دوران پدرش محمد نادر تکرار شود. این اندیشه موجب شد که حکومت و زمامداری از داوود به کسانی غیر از خاندان شاهی داده شود که:

تعیین دکتر محمد یوسف به حیث صدر اعظم و فرمان شاه جهت تجدید نظر به

۱. ر.ک: هنری برادرش، افغانستان تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین، ص ۲۳.

قانون اساسی برای دموکراسی کردن کشور تأثیرات شگرف و بس عظیمی را در میان کافه مردم خصوصاً قشر روشن فکر به وجود آورد. تمام مقام معنوی و محبوبیت شاه را از اینکه دیگر اعضای خاندان شاهی حکومت نخواهد کرد و شاه به حیث سمبل وحدت باقی خواهد ماند به نزد مردم بیشتر از تصور بالا برده بود و... در راه دموکراسی شدن کشور روز شماری داشتند.^۱

پس از کناره گیری محمد داوود، ظاهر شاه ابتدا وظیفه صدارت را به دکتر عبد الظاهر پیشنهاد کرد؛ اما وی عذر آورد. موضوع را با محمد یوسف در میان گذاشت؛ ایشان آمادگی اش را برای احراز آن ابراز داشت.^۲ دکتر محمد یوسف که تحصیل کرده آلمان بود، در کابینه محمد داوود، وزیر معادن و صنایع بود و به خانواده سلطنتی تعلق نداشت. او در سال ۱۹۶۳م وظیفه صدارت را به عهده گرفت و اعضای کابینه اش را اعلان کرد. این کابینه که چهارده عضو داشت از شخصیت های تشکیل شده بود که هرچند مستقیماً به خانواده شاهی منسوب نبودند، اما مورد اعتماد شاه و خانواده اش به شمار می رفتند.

صدر اعظم جدید پس از برگزیدن کابینه، کمیته ای تشکیل داد تا قانون اساسی جدیدی برای کشور بنویسند. پس از آن نیز شورای دیگری مرکب از چهره های سیاسی و نمایندگان قبایل تشکیل داد که این قانون را بررسی کند. این کمیته در تاریخ (۱۹۶۴م) کار مسوده قانون اساسی را به پایان رسانیدند و در سال (۱۹۶۴م-۱۳۴۳) توسط لویه جرگه ای که به همین منظور تشکیل شده بود، تصویب گردید. قانون اساسی جدید به مراتب کوتاه تر از قانون اساسی قبلی بود؛ و آن چنان که اگر کاملاً به اجرا در می آمد، اسباب مشارکت اقشار وسیعی از مردم این کشور را در حیات سیاسی آن فراهم می آورد. از مهم ترین اقدامات صدر اعظم جدید می توان به تدوین قانون اساسی، تشکیل پارلمان، آزادی زندانیان سیاسی، حل اختلاف با پاکستان و گسترش روابط با همسایگان را نام برد.

۱. دکتر حسن شرق، کرباس پوشهای برهنه پا، ص ۶۸.

۲. محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۷۱۳.

در روزگار صدر اعظمی هاشم‌خان، دوره آخر شاه محمود خان و صدارت داوود خان از دیدگاه روشن‌اندیشان آزادی‌خواه چیزی جز «اسارت، استبداد و ذلت حکومت شخصی» نبوده است. از این‌رو، آنان خواستار آزادی به معنای «سعادت اجتماعی و وحدت ملی و ترقیات عصری» بودند. این حرکت دوباره روشن‌فکرانه و تحول‌طلبانه کشور که بار اول در دوره صدارت شاه محمود به وجود آمد، پس از مدتی سکوت و خاموشی در سال ۱۹۶۴ وارد صحنه سیاسی و فرهنگی شد. ظاهرشاه برای توشیح قانون احزاب سیاسی همچنان تعلل می‌ورزید؛ زیرا نگران آن بود که مبادا این قانون راه را برای تشکیل تشکلهای مخالف هموار کند که منشأ تهدید و خطر برای تاج و تخت او باشد.^۱ با این وجود، احزاب سیاسی و اجتماعی یکی پس از دیگری در حال شکل گرفتن بود.

۲-۲-۲. تدوین قانون اساسی

پس از تشکیل حکومت دکتر محمد یوسف، یک کمیته دارای هفت عضو از سوی پادشاه برای تسوید قانون اساسی موظف گردید. گروه یادشده با همکاری یک نفر فرانسوی به نام «لوی فوژیر» کار آماده کردن پیش‌نویس قانون اساسی را آغاز کرد. این کار یک سال طول کشید. پس از آماده شدن در اختیار وزیران قرار گرفت. سپس به کمیسیونی سپرده شد که پیش از ارائه به لوی جرگه، آن را مورد بررسی قرار دهد و نظر خود را درباره آن اعلام نماید.

در آغاز سال ۱۹۶۴ متن قانون اساسی در هیئت وزیران بررسی و مقرر شد که پیش از ارائه آن به لوی جرگه، کمیسیون مشورتی مرکب از نمایندگان اقشار مختلف جامعه آن را بررسی نموده، در آن باره اظهار نظر بکند و سپس در خزان سال مذکور لوی جرگه دایر گردد.^۲

۱. مری لوئیس کلیفورد، سرزمین و مردم افغانستان، ص ۲۴۱.

۲. محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۵۱۹.

کمیسیون مشورتی روی موضوعاتی گوناگون از جمله: محدودیت برای خاندان شاهی، مسئله رسمیت زبان دری، حقوق و آزادی‌های مردمی، حقوق شهروندی، آزادی مطبوعات و احزاب، نقش مذهب در قانون‌گذاری و قضا و مسئله استقلال قضایی، موضوعاتی بودند که بحث‌های زیادی درباره آنها انجام گرفت و پس از بحث و جدل‌های زیاد با تعدیلی که در متن پیشنهادی صورت گرفت، آماده ارائه به لوی جرگه گردید. لوی جرگه که از ۴۵۴ نفر تشکیل یافته بود، در ۱۸ سنبله (۱۳۴۳-۱۹۶۴م) دایر گردید و کار بررسی قانون اساسی جدید را آغاز کردند.

لوی جرگه در ساختمان سلام‌خانه ارگ برپا شد و پس از ده روز بحث و جدل در تاریخ ۲۹ سنبله ۱۳۴۳ برابر ۲۰ سپتامبر ۱۹۶۴م متن جدید را به تصویب رساندند و ده روز پس از این در تاریخ ۹ میزان ۱۳۴۳ - اول اکتبر ۱۹۶۴م این قانون از سوی ظاهرشاه توشیح شده رسماً به مرحله اجرا گذاشته شد.^۱

تصویب قانون اساسی موجی از شادی در میان روشن‌فکران داخل پدید آورد. به نوشته فرهنگ، تصویب قانون اساسی (۱۹۶۴م) در سنجش با قانون‌های پیشین افغانستان و در سنجش با قوانین اساسی دیگر کشورهای در حال رشد، از جمله همسایگان افغانستان (ایران و پاکستان)، گامی به سوی دموکراسی بود.^۲ لویی دوپری محقق آمریکایی این قانون اساسی را «بهترین قانون اساسی در کشورهای اسلامی»^۳ خوانده است.

این قانون در بردارنده یازده فصل و صدویست و هشت ماده بود و بر اساس دموکراسی، حقوق بشر، آزادی‌های اجتماعی و سیاسی، حقوق شهروندی، حقوق مدنی، آزادی مطبوعات و احزاب، تفکیک قوای سه‌گانه تدارک یافته بود. براساس این قانون، برای نخستین بار قوای سه‌گانه (مقننه، مجریه، قضائیه) از هم تفکیک و حدود

۱. بصیراحمد دولت آبادی، افغانستان و قانون اساسی آینده مجموعه مقالات، ج ۲، ص ۵۴.

۲. محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۷۲۷.

۳. لویی دوپری، میکفورد افغانستان، ص ۵۹۰.

و اختیارات خانواده سلطنتی محدودتر شد و از اشغال سمت و مقام‌های کلیدی به‌وسیله آنان منع قانونی به عمل آمد. این قانون دو بار در سال‌های ۱۳۴۷ و ۱۳۴۹ مورد بازبینی قرار گرفت و بخش‌هایی به آن افزوده شد.

در پی آزادی‌هایی که قانون برای انتشار جرائد در نظر گرفته بود، بازار فرهنگی به‌شدت گرم شد. اندیشه‌های ناسیونالیستی و مارکسیستی در این روزگار روزبه‌روز رشد می‌یافت. دانشجویان خط مسکو، بیش از دیگران در صحنه بودند و دانشجویان را در تظاهرات رهبری می‌کردند.

یکی از کارشناسان مسائل افغانستان درباره قانون اساسی ۱۳۴۳ چنین اظهار نظر کرده است:

و اما قانون ۱۳۴۳-۱۹۶۴ روی هم‌رفته گام بالنسبه بلندی در انفاذ یک قانون امروز به شمار می‌رفت. آقای آئین، محسنات و معایب آن قانون اساسی را چنین به بررسی گرفته است: مسلم است که این قانون تغییرات مهمی را در زندگی سیاسی، اداری، فرهنگی، اجتماعی و عدلی افغانستان وعده داد. اعضای خاندان سلطنتی از ادعا و اشغال عهده‌های رسمی عالی که سابقاً حق طبیعی خود می‌شمردند باز داشته شدند. قضا از حکومت مجزا گردید و پارلمان به صفت یک شعبه مستقل عرض وجود کرد. بین شریعت و پرنسپ‌های حقوقی جدید، موازنه و هماهنگی مناسبتری ایجاد گردید. برائت‌دمه، حالتی اصلی شناخته شد و تثبیت حالت جرمی، وظیفه انحصاری محکمه قرار گرفت.^۱

قانون اساسی ۱۳۴۳ از امتیازات فراوانی نسبت به قوانین اساسی پیشین برخوردار بود و همان‌طوری که گفته شد، در زمینه‌های مختلف گام‌های بلند و مهمی برداشته شده بود. قانون اساسی ۱۳۱۰-۱۹۳۱م نادرشاه که حقوق شهروندان را برابر قوه‌های اجرایی و قضایی روشن نساخته بود، از میان برداشته شد. در قانون اساسی نوینی حقوق و آزادی‌های مردمی تا اندازه‌ای چشمگیر گنجانیده شد؛ قوای سه‌گانه به شیوه

۱. محمد اکرم عثمان، کنفرانس قانون اساسی میثاق ملی، ص ۵۱.

روشن از هم جدا شده بود؛ از به کارگیری وابستگان به خاندان پادشاهی جلوگیری شد و حق آزادی بیان و تشکیل اجتماع به مرام اعطا گردید. برابر همین قانون بود که به نوشته مری لوئیس کلیفورد برای نخستین بار «چهار نماینده زن به عضویت مجلس عوام» و یک زن به عضویت مجلس اعیان انتخاب شدند. اگر چه قانون، سخن از زنان به میان نیاورده بود، ولی با اعطا و تضمین حق رأی برای همه شهروندان بالای بیست سال، این حقوق رأی دهندگی بالطبع به زنان نیز تعلق یافت.^۱ از رهگذر همین ویژگی هاست که کارشناسان تاریخ افغانستان این دوره را «دوره مشروطیت»، روزگار «دموکراسی» و «دهه قانون اساسی» نامیده‌اند.^۲

۳-۲-۲. انتخابات

در آن روزگار، جمهوری به‌عنوان اصلی برای شیوه بهتر حکومت‌داری پذیرفته شده بود. یکی از اصول بنیادی و اساسی حکومت جمهوری، مشارکت مستقیم یا باواسطه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌شان است. در نظامی که انسان از استقلال، آزادی و حمایت قانون برخوردار است باید در تعیین سرنوشت خود سهم بگیرد. این سهم‌گیری باید به گونه مستقیم تجلی یابد، ولی به سبب فراوانی جمعیت و نبود امکان مشارکت مستقیم آحاد جامعه در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، اجتماعی و... اصل نمایندگی یا مشارکت باواسطه به‌عنوان مناسب‌ترین راه مشارکت در تصمیم‌گیری‌های ملی پذیرفته شده است. به این معنا که کشوری با توجه به نفوسش به حوزه‌های متعدد تقسیم می‌گردد و مردم با گزینش نماینده‌ای برای پارلمان، شورای ولایتی یا محلی حق مشارکت خویش را از طریق نماینده برگزیده خود در تصمیم‌گیری‌های سیاسی ادا می‌نمایند.

به همین اساس در هر کشور دموکراتیک یا حتی توتالیتر، پارلمان دو مجلسی یا

۱. مری لوئیس کلیفورد، سرزمین و مردم افغانستان، ص ۲۱۲.

۲. محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۴۸۲.

تک مجلسی منتخب یا انتصابی وجود دارد و اصل نمایندگی از مردم و حاکمیت ملی را به گونه‌ای از روش‌ها به نمایش می‌گذارد. پارلمان یا شورای ملی، به مثابه عالی‌ترین مظهر اراده مردم و حاکمیت، نیروی است که به وضع قواعد و مقررات به منظور جهت بخشیدن به روابط اجتماعی و تعیین حد و مرز آنها می‌پردازد و حق و تکلیف افراد و گروه‌ها را به گونه منجز و روشن ترسیم می‌کند.^۱

از دستاوردهای مهم دیگر قانون اساسی ۱۹۶۴، برگزاری انتخابات پارلمان در سال ۱۹۶۵ بود. پس از تشکیل پارلمان دکتر یوسف راه و روش و اعضای کابینه خود را به ولسی جرگه معرفی کرد.

مرحوم صدیق فرهنگ که خود یکی از اعضای گروه تدوین قانون اساسی بوده است می‌نویسد:

در تاریخ اول اکتبر ۱۹۶۴ مرادف با ۹ میزان ۱۳۴۳ قانون اساسی جدید افغانستان با توشیح شاه تصویب شد و یک سال بعد از تصویب قانون اساسی در سال ۱۹۶۵ انتخابات پارلمان شروع شد و به حکم ماده چهل و دو، قوه مقننه مرکب از دو مجلس بود با عنوان ولسی جرگه و مشرانو جرگه. اعضای ولسی جرگه تماماً انتخابی بودند، لیکن در مشرانو جرگه یک سوم اعضا بر مبنای یک نفر از هر ولایت از جانب مردم انتخاب می‌شد و یک سوم به‌طور غیر مستقیم از طرف جرگه‌های ولایات تعیین می‌شد و یک سوم را پادشاه تعیین می‌کرد.^۲

از تاریخ ۹ سپتامبر کار انتخابات ۲۱۶ تن اعضای ولسی جرگه آغاز شد و در ۲۴ سپتامبر پایان یافت. این انتخابات آزادترین و منصفانه‌ترین انتخابات در تاریخ افغانستان بود؛ این مطلب را افزون بر مردم افغانستان، ناظران خارجی نیز تصدیق کردند.^۳ هرچند این پارلمان را نیز نمی‌توان پارلمان به معنای واقعی آن، با تناسب اقوام

۱. جعفر بوشهری، حقوق اساسی به انضمام ترجمه قوانین اساسی فرانسه، آلمان، انگلستان، آمریکا و شوروی، ص ۸۲.

۲. محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، صص ۷۲۱-۷۳۱.

۳. همان.

و قبایل از همه ولایات نام برد، می‌توان آن را یکی از اولین گام‌ها به سوی اندیشه جمهوری در پارلمان قلمداد کرد؛ زیرا اعضای آن ظاهراً با آرای مردم انتخاب می‌شدند.

۴-۲-۲. ساختار سیاسی (تفکیک قوا)

یکی از اصول مهم ثبات نظام‌های سیاسی و یکی از مفاهیم و مؤلفه‌های جمهوری اصل تفکیک قوا هست. براساس این اصل، سه قوه تصمیم، اجرا و قضا را از یکدیگر جدا می‌کند. این سه قوه همان قوای سه‌گانه مقننه، مجریه و قضائیه بوده که در قانون اساسی (۱۹۶۴م) به وضوح دیده می‌شود. لزوم تفکیک این سه بر این پایه استوار است که با توجه به طبیعت خودخواه طبیعت انسانی اصولاً نباید این سه قوه را در اختیار یک قوه قرارداد.

اگر سه قوه در اختیار یک قوه باشد، انجام تصمیم‌های گرفته‌شده لازم خواهد بود، به ویژه آنگاه که مجری آن یک شخص باشد. چنانچه قوه تصمیم‌گیری و اجرا در اختیار یک قوه باشد و اقتدار قضا در اختیار قوه دیگر، در این حال قوه اول دنبال سیاست‌های اجرایی خواهد رفت که مطلوب وی است نه الزاماً به مصلحت جامعه. اگر چنانچه قوه قضا و اجرا در اختیار یک قوه باشد و تصمیم‌گیری در اختیار قوه دیگر، در این حالت تصمیمات قوه مقننه به مرحله اجرا در نمی‌آید و قوه مرکب، به دلیل همراه نمودن قوه قضائیه با خود به قوه مقننه تن در نمی‌دهد. در حالت آخر چنانچه قوه قضا و تصمیم‌گیری در اختیار یک قوه باشد و اجرا در قوه دیگر، عملاً قوه مجریه از تضمین‌های کافی در اجرای وظایف خود که از طریق قوه مرکب به وی تکلیف می‌شود برخوردار نخواهد بود و همیشه در برابر اتهام خواهد بود.

این بحث کوتاه به‌سادگی اهمیت تفکیک قوا را در یک نظام سیاسی روشن می‌سازد. هراندازه مرز میان این سه قوه روشن‌تر باشد، کارایی نظام سیاسی به برداشتن خودکامگی هر یک از صاحبان اقتدار فوق بیشتر کمک خواهد کرد.

حکومت به مثابه یکی از عناصر تشکیل دهنده و نماد اقتدار دولت- کشور دربرگیرنده مجموعه‌ای نهادهای فرمانروایی است که هرکدام به وظایف ویژه‌ای می‌پردازند. در تقسیم‌بندی ارگانیک حکومت، سه بخش عمده و اساسی به چشم می‌خورد: ۱. قوه مقننه ۲. قوه اجراییه ۳. قوه قضائیه. قوه مقننه به قانون‌گذاری می‌پردازد، قوه اجرایی به تطبیق و عملی ساختن قانون اقدام می‌کند و قوه قضایی به داوری درباره موارد نزاع می‌نشیند.

۱. قوه مجریه: بنا بر قانون اساسی گفته شده، افغانستان می‌بایست همواره به گونه کشور پادشاهی باقی می‌ماند و شاه آن از خاندان نادرشاه می‌بود؛ اما این قانون اساسی نقش شاه را در کشور محدود کرده بود.

۲. قوه مقننه: پارلمان، یا «شورای ملی افغانستان» نمایندگان همه مردم این کشور را در برمی‌گیرد. پارلمان در این سال‌ها دو مجلس (نمایندگان و سنا) داشت. اعضای مجلس عوام (وئلسی جرگه) از طریق رأی‌گیری آزاد و همگانی، یا رأی مستقیم و پنهان، برای یک دوره چهارساله انتخاب می‌شدند. این مجلس ۲۱۶ عضو داشت که خودشان یک نفر را از میان خود به ریاست آن برمی‌گزیدند. اعضای مجلس سنا (مشرانو جرگه) به این ترتیب تأمین می‌شد. یک‌سوم آنها را شخص شاه منصوب می‌کرد، یک‌سوم دیگر برگزیدگان شوراهای ایالتی بودند و بقیه مستقیماً توسط مردم ولایات انتخاب می‌شدند؛ دوره نمایندگی همه اعضای این مجلس پنج‌ساله بود. این مجلس می‌بایست رویه مرفه ۴۸ عضو داشت و رئیس آن از طرف شاه منصوب می‌شد.^۱

تصمیمات در هر دو مجلس پارلمان، جز در مواردی که در قانون اساسی به گونه دیگری تصریح شده بود، بر اساس اکثریت آراء گرفته می‌شد و تصمیمات نامبرده تنها پس از آنکه به تصویب هر دو مجلس و نیز توشیح شاه می‌رسید، حالت قانونی می‌یافت. در حالت‌های فوق‌العاده، تشکیل لوی جرگه یا گردهمایی بزرگ ریش‌سفیدان و

۱. محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۷۳۱.

بزرگان کشور لازم می‌آمد. لوی جرگه در طول مدت حکومت محمد ظاهر شاه سه بار تشکیل شد. بار نخست در سال ۱۹۴۱م برای حمایت از موضع بی‌طرفانه حکومت افغانستان در جنگ دوم جهانی، بار دیگر در سال ۱۹۵۵ برای بحث و تصمیم‌گیری در مورد مسئله پشتونستان و بالاخره در سال ۱۹۶۴ برای تأیید و تصویب قانون اساسی جدید.

بنابر قانون اساسی یادشده، تشکیل جلسه لوی جرگه در موارد و مواقع زیر ضرورت می‌یافت: هنگامی که شاهی از مقام خود کناره‌گیری می‌کرد؛ زمانی که شاهی وفات می‌یافت و مسئله جانشینی به مشکلاتی برمی‌خورد؛ هنگامی که مجلس توده علیه صدر اعظم یا شورای وزیران و یا هریک از قضات دیوان عالی اعلام جرم می‌کرد؛ در شرایطی که حالت فوق‌العاده‌ای که اعلام شده بود، بیشتر از سه ماه طول می‌کشید؛ و سرانجام هرگاه اصلاحیه‌ای بر قانون اساسی مطرح می‌شد، تصویب آن کلاً بر دوش این لوی جرگه بود.

۳. **قوه قضائیه:** بنابر قانون اساسی (۱۹۶۴م-۱۳۴۳) قوه قضائیه به گونه یکی از ارگان‌های مستقل حکومت در آمد. طبق ماده ۹۷ «قوه قضائیه یک رکن مستقل دولت است و وظایف خود را در ردیف قوه مقننه و قوه اجراییه انجام می‌دهد.»^۱ قوه قضائیه صلاحیت یافت که بر همه دعاوی و دادخواهی‌هایی که مطابق مقررات قانونی بدان ارجاع شود، رسیدگی نماید. از آن پس «مقررات قانونی» مزبور تدریجاً به نحوی وضع و بیان می‌شد که در آینده بتواند با مسائل امروز متناسب باشد.^۲

دیوان عالی که در سال (۱۹۶۷م-۱۳۴۶) تأسیس گردید، مرکب از نه قاضی بود که توسط شاه منصوب می‌شدند و می‌بایست حد اقل سی و پنج سال و حائز شرایط انتخاب شدن برای پارلمان می‌بودند. شاه می‌توانست پس از ده سال به‌جای هرکدام از

۱. همان، ص ۷۲۶.

۲. همان.

این قضات، قاضی دیگری را به عضویت دیوان عالی منصوب کند. پس از آن، عضویت این قضات در دیوان عالی مادام العمر بود مگر اینکه اتهام جرم از سوی پارلمان درباره ایشان مطرح شود.

۲-۲-۵. آزادی‌های مدنی و احزاب

یکی از عناصر اندیشه جمهوری، ایجاد فضای باز سیاسی می‌باشد که بر مبنای آن، احزاب، انجمن‌ها، اتحادیه‌های دانشجویی و دیگر جامعه فکری می‌توانستند در عرصه سیاست و فرهنگ، قدرت‌نمایی کنند. احزاب سیاسی به مثابه یکی از ارکان جامعه دموکراتیک در حیات سیاسی هر کشور از نقش محوری بهره‌مندند. بر همین اساس، کشورهایی که فعالیت احزاب سیاسی در آنها منع است، نه کشورهای دموکراتیک بلکه مستبد و دیکتاتور اند.

احزاب سیاسی، سازمان‌های دائمی‌اند که وارد کارزار انتخاباتی می‌شوند تا بلندترین مقام قدرت در دولت را به دست آورند؛ احزاب سیاسی همواره در تلاش‌اند قدرت را در دست داشته باشند. به گفته «ویبر»، احزاب در خانه قدرت زندگی می‌کنند. به عبارتی دیگر، حزب، گروه و شهروندان با آرمان‌های مشترک و تشکیلات منظم و متکی به پشتیبانی مردم است که برای به دست گرفتن قدرت دولتی یا شرکت در آن مبارزه می‌کنند.^۱

سازمان‌دهی و بسیج مردم در انتخابات و جهت‌دهی رأی و نظرات مردم و ارائه برنامه انتخاباتی بدون موجودیت احزاب سیاسی ناممکن و ناقص به نظر می‌رسد. این احزاب‌اند که جامعه‌ای را با نفوس و جمعیت زیاد و دیدگاه‌های متفاوت در محورهای معین گردآورده و به حیات و مبارزه سیاسی معنا می‌بخشند.

با توجه به نقش بنیادی و اساسی که احزاب در حکومت دارند، تشکیل احزاب سیاسی در افغانستان در سال‌های پیش از (۱۹۶۴م-۱۳۴۳) قانوناً ممنوع بود. قانون

۱. ابوالحمد عبدالحمید، مبانی سیاست، ص ۴۰۷.

اساسی (۱۹۶۴م-۱۳۴۳) حق تشکیل احزاب سیاسی را پذیرفت و پس از این، هردو مجلس، «قانون احزاب سیاسی» را که شیوه و مراحل قانونی تشکیل احزاب سیاسی را به تفصیل مشخص می‌کرد، تصویب کردند.^۱ باین وجود، ظاهر شاه قانوناً حق داشت لوائح قانونی را توشیح و تنفیذ نکند. با برخورداری از همین حق قانونی بود که تا پایان حکومت خود قانون احزاب سیاسی را امضا نکرد.^۲ همین امر سبب شد که احزاب به گونه غیر رسمی به فعالیت آغاز کنند. احزاب سیاسی یکی پس از دیگری شکل گرفت. احزاب سیاسی راست و چپ به طور غیر رسمی و غیر قانونی فعالیت می‌کردند. به خاطر همین بود که گروه‌های سیاسی موجود در کابل در سال (۱۹۶۳م) با مطرح شدن قانون اساسی جدید و مجلس، تحریک شدند و برخلاف قانون اساسی برای خود، تشکیلاتی درست کردند. گروهی از مارکسیست‌ها در اول ژانویه ۱۹۶۵م حزب دموکراتیک خلق را تشکیل دادند.^۳ این حزب با انگیزه به وجود آوردن یک جامعه سوسیالیستی بر پایه افکار مارکسیسم - لنینیسم بنیان‌گذاری شد.^۴

احزاب دست چپی که از پشتیبانی مالی برخوردار بودند، توانستند خود را هماهنگ نمایند و اندیشه‌های ناسیونالیستی و مارکسیستی را روزبه‌روز گسترش دهد. به نوشته «کشکی»، روشن‌فکرانی که در تدوین قانون اساسی نقش داشتند از هرگونه ابتکار مؤثر محروم ماندند.

به هر صورت، گروه‌ها و احزاب مانند حزب دموکراتیک خلق، حزب خلق، حزب پرچم، ستم ملی، شعله جاوید (حزب دموکراتیک مترقی)، افغان سوسیال دموکرات، صدای عوام، مساوات یا جمعیت دموکرات مترقی، اتحاد ملی، حزب اسلامی یا نهضت جوانان مسلمان و... با افکار و اندیشه‌های گوناگون در این دوره پی‌ریزی

۱. محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۷۲۹.

۲. همان، ص ۷۳۱.

۳. آنتونی هیمن، افغانستان زیر سلطه شوروی، ص ۱۴۷.

۴. همان.

شدند و آغاز به فعالیت کردند.^۱ این دوره که به مدت ده سال به درازا کشید، لیبرال‌ها، محافظه‌کاران، عظمت‌طلبان پشتون، سلطنت‌طلبان، مارکسیست‌ها، اسلام‌گراها و... فعال بودند، ولی احزاب و گروه‌های سیاسی بیشتر تفکرات سیاسی - ایدئولوژیک داشتند.^۲ احزاب سیاسی در این مقطع با پشتیبانی کشورهای هوادارشان، اما به گونه غیر رسمی تأسیس شدند و فعالیت‌های سیاسی و تبلیغی خود را آغاز کردند. کشورهای اتحاد شوروی و چین در رقابت به همدیگر و برتری دادن مارکسیسم - لنینیسم مسکو، هم‌چنان‌که در دیگر کشورهای جهان سوم به تشکیل احزاب کمونیستی پرداخته بودند، در افغانستان نیز بنیاد جریانات سیاسی طرفدار خود را پایه‌گذاری کرده، از هر جهت در تقویت آنها کوشیدند.

۶-۲-۲. آزادی بیان و مطبوعات

با آغاز دهه دموکراسی، فضای کمابیش باز سیاسی در افغانستان پدید آمد و از این رهگذر آزادی‌های سیاسی - فرهنگی به‌طور نسبی، داده شد. در قانون اساسی مصوب سال ۱۹۶۴ درباره مطبوعات و آزادی بیان چنین آمده است:

آزادی بیان از تعرض مصون است. هر افغان حق دارد مطابق به احکام قانون، به طبع و نشر مطالب بدون ارائه قبلی آن به مقامات دولتی، بپردازد. اجازه و امتیاز تأسیس مطابع عمومی و نشر مطبوعات، تنها به اتباع دولت افغانستان، مطابق قانون داده می‌شود. تأسیس و تدبیر دستگاه عامه فرستنده رادیو و تلویزیون مختص دولت است.^۳

در دهه دموکراسی پنج نخست وزیر خارج از خاندان سلطنت زمام امور حکومت را در اختیار داشتند که عبارت بودند از: دکتر محمد یوسف ۱۹۶۵-۱۹۶۳م، محمد

۱. میرآقا حقجو، افغانستان و مداخلات خارجی، ص ۱۲۵.

۲. همان.

۳. مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، قوانین اساسی افغانستان، ص ۱۳۵.

هاشم میوندوال ۱۹۶۷-۱۹۶۵م، نور احمد اعتمادی دو دوره ۱۹۷۱-۱۹۶۷م، دکتر عبد الظاهر ۱۹۷۲-۱۹۷۱م، محمد موسی شفیق ۱۹۷۳-۱۹۷۲م.^۱

دهه دموکراسی یکی از درخشانترین دوره‌های شکوفایی مطبوعات افغانستان بود. در نظام مطبوعاتی این دوره، سه نوع مدیریت مطبوعاتی (دولتی، حزبی و آزاد)^۲ و نیز سه نوع مالکیت مطبوعاتی وجود داشت. به استثنای چند مورد، آزادی بیان، افکار و اندیشه به هیچ بهانه‌ای محدود نشد. حق انتشار برای همگان به رسمیت شناخته شد و گروه‌های چپ، راست، میانه و اسلامی شکل گرفتند و هریک براساس مرامنامه و اساسنامه خود روزنامه‌ای را منتشر می‌کردند. بعضی موقع انتقاد از دولت و حکومت امری عادی بود و حتی رفتار و کردار پادشاه مورد نقد قرار می‌گرفت. نظام مطبوعات این دوره، یک نظام آزادی‌خواه بود. نمی‌توان کوشش‌های فراوان روزنامه‌نگاران و نخبگان سیاسی کشور را در تأمین و تحقق آن نادیده گرفت.

سومین قانون اساسی در شرایطی تصویب گردید که حرکت‌های پنهانی در جهت شکل‌گیری اندیشه‌های اسلام سیاسی و اندیشه‌های انقلابی کمونیستی عمدتاً در شهر کابل به وجود آمده بود.^۳

هرچند نخستین آثار و نوشته‌های مارکسیستی - لنینی به زبان‌های فارسی و پشتو در زمان صدارت شاه محمود در افغانستان به گونه پنهانی انتشار یافته بود، ولی از اینکه شاه محمود وعده‌های در جهت دموکراسی داده بود، فعالیت‌های سیاسی احزاب آن دوره عمدتاً بر محور اندیشه‌های آزادی‌خواهی بر مبنای نظام مشروطیت متمرکز شده بود.^۴ می‌توان گفت در آن زمان اندیشه کمونیستی مجال تبارز مستقیم را نیافت؛ اما در دهه دموکراسی این اندیشه و اندیشه اسلام سیاسی بیشتر در جامعه گسترش یافت.

۱. ر.ک: عبدالغفار، فراهی، افغانستان دیموکراسی و جمهوریت به کلونوکی، صص ۸۷-۱۲۳.

۲. محمدحلیم تنویر، تاریخ روزنامه‌نگاری افغانستان، صص ۱۵۷-۱۹۰.

۳. پرتونادری، چگونگی رسانه‌ها و اثرگذاری آنها بر رشد بشری افغانستان، سایت انترنت آریائی، www.aryaei.

۴. همان.

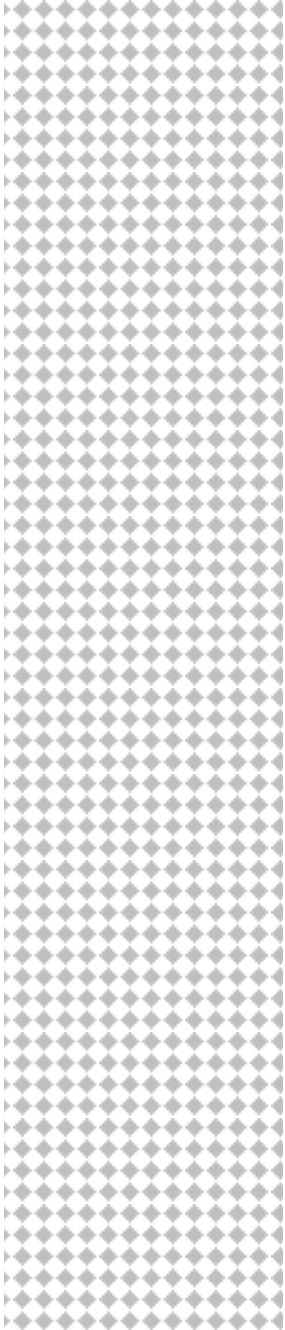
هرچند در دهه دموکراسی حلقه‌های سیاسی دلبسته به لیبرالیسم و دموکراسی غرب نیز با نشریه‌های خود پا به میدان گذاشتند؛ ولی مجال گسترش بیشتر نیافتند. در این دوره، اندیشه‌های سیاسی کمونیستی و اندیشه اسلامی سیاسی بیشتر در میان جوانان رشد کرد و هواخواهانی بیشتری یافت. بسیاری از روشن‌فکران به این باورند که اگر دموکراسی و مطبوعات آزاد عمر درازتری می‌داشت، نشریه‌های لیبرال و متکی به اصول نظام جمهوری و دموکراسی در کشور به قوت بیشتری می‌رسید.^۱ اما تمامی روزنامه‌های دهه دموکراسی کوشش داشتند به نحوی عنوان سیاسی - اجتماعی را در موضوعات خود به همراه داشته باشند. در این دوره، نکته دیگری که چشم‌گیر است، رشد قابل توجه نشریات ولایات است. در مقطع مورد نظر، بسیاری از ولایات‌ها چندین روزنامه و مجله را با همان امکانات محدود خود منتشر می‌ساختند؛ بعضی از مواقع نیز تعدادی از این نشریات به پایتخت و بالعکس منتقل می‌شدند. کوتاه سخن آن‌که عناوین متنوع و متکثر مطبوعات در این دوره، عمدتاً معرف اوضاع سیاسی - اجتماعی افغانستان هستند. بنابراین، الفاظ ملت، افغانستان، میهن، آزادی، مردم و... به وفور در بیشتر عناوین روزنامه‌های این دوره نمایان است. پس از کودتای ۱۹۷۳ داوود خان، آزادی تمام نشریه‌های آزاد و غیردولتی در افغانستان برچیده شد و نظارت شدیدی بر نشریه‌های دولتی اعمال گردید و بر تمامی زندگی دموکراتیک در کشور نقطه پایان گذاشت.

نتیجه

یکی از مقاطع حساس حیات سیاسی و فرهنگی افغانستان، دوران سلطنت بلند مدت ظاهر شاه است. می‌توان سلطنت او را به دو دوره سیاه و روشن تقسیم کرد. دوره سیاه زمانی است که عموهای شاه، هم بر شاه و هم بر کشور حکومت می‌کنند. دوره کمابیش مطلوب سلطنت شاه، دوره‌ای است که به دهه دموکراسی شناخته می‌شود. در

۱. همان، ص ۳.

این مقطع، آزادی‌هایی به مردم داده می‌شود و فعالیت گروه‌ها تا اندازه زیادی آزاد است؛ اما این دوران نیز دیری نپایید و نظام شاهی جایش را به استبداد فرد دیگری از خاندان سلطنت داد. کودتای داوود به شکل‌گیری نظام جمهوری انجامید و خود سرآغاز دگرگونی‌های بسیاری شد.

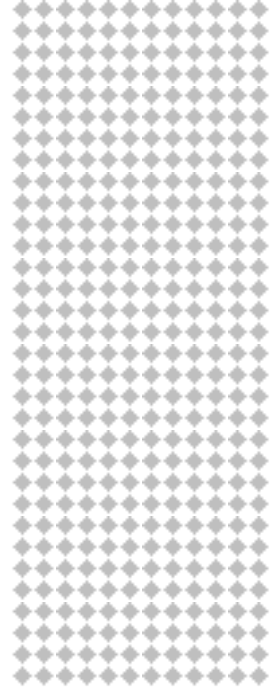


فصل چهارم:

نظام‌های جمهوری

در افغانستان





۱. گونه‌های نظام جمهوری در افغانستان

هرچند نظام جمهوری راستین در افغانستان وجود نداشته است، نظام‌هایی که به نام جمهوری شکل گرفته است در این فصل مورد بررسی قرار می‌گیرد. به گونه کلی، دو نظام جمهوری در این فصل بحث می‌شود که به ترتیب عبارت‌اند از:
الف) نظام جمهوری محمد داوود، ب) نظام جمهوری خلق

۱-۱. جمهوری محمد داوود

واژه «جمهوری» به‌عنوان نظام سیاسی در افغانستان به‌وسیله سردار داوود جایگزین نظام‌های پیشین گردید؛ اما واقعیت این بود که حکومت وی درون‌مایه جمهوری را نداشت و از همان ویژگی‌های نظام‌های پیشین برخوردار بود. بنابراین، ضروری است ابتدا ویژگی‌های جمهوریت را بررسی نموده و در پرتو آن حکومت داوود را ارزیابی کنیم.

۱-۱-۱. کودتای محمد داوود و تشکیل نظام جمهوری

برخی باور دارند محمد داوود در دوره صدارت و حتی پیش از آن هوای پادشاهی در سر داشت.^۱ وی پس از کناره‌گیری از پست صدارت در سال ۱۳۴۱، مترصد گرفتن

۱. محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۳، ص ۱۲.

قدرت بود. عناصر نفوذی او در کابینه‌های بعدی حضور داشتند. سرانجام در سال ۱۳۵۲ در یک کودتای بدون خونریزی قدرت را به دست گرفت.

خبر این کودتا ساعت ۲۰:۷ صبح از رادیو کابل پخش شد. کودتا ظرف بیست و چهار ساعت به پیروزی رسید و روز بعد اعلام شد که داوود خان رئیس جمهوری و نخست وزیر افغانستان است و پست‌های وزارت دفاع و وزارت خارجه را نیز خود کنترل می‌نماید. به این ترتیب به عمر رژیم سلطنتی خاتمه داده شد. داوود رژیم شاهی را مطلق‌العنان خواند و وعده برقراری دموکراسی واقعی را به مردم داد.^۱

محمد ظاهر هنگام کودتا در جنوب ایتالیا (ناپل) بسر می‌برد. او پس از شنیدن خبر کودتا برای رهایی از چنگال کودتاچیان و پیوستن اعضای خانواده‌اش به او، با مشورت سفیر افغانستان در رم (نور احمد اعتمادی)، از سلطنت کناره‌گیری کرد. به این ترتیب، کودتای بدون خونریزی داوود موفق شد قدرت را در کشور به دست گیرد؛ اما حقیقت این است که کودتا دروازه خونینی را به روی آینده افغانستان گشود،^۲ همان‌گونه که وجود آمدن نظام‌های استبدادی را به دنبال داشت.

۱-۱-۲. جمهوریت یا دیکتاتوری حکومت داوود

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، حکومت جمهوری نیز مانند نظام‌های سلطنتی دارای ویژگی‌های خاص خود است و با توجه به این ویژگی‌ها است که برتری آن نسبت به نظام سلطنتی آشکار می‌شود. درباره برخی از ویژگی‌های نظام جمهوری گفته شده است:

در حکومت‌های جمهوری، مشارکت مردمی به شیوه انتخابات آزاد روشن‌ترین نماد حاکمیت مردم و جمهوری است. حکومت جمهوری و جمهوریت، گونه‌ای از حکومتی است که در آن جانشینی رئیس کشور ارثی نیست و مدت ریاست

۱. علیرضا علی آبادی، افغانستان، ص ۱۵۰.

۲. همان.

جمهوری در آن محدود است و رئیس‌جمهوری با رأی اکثریت مستقیم یا غیر مستقیم مردم انتخاب می‌شوند. در جمهوریت افراد مردم، به‌عنوان یک تن واحد، یا بخشی از آن از اقتدار برخوردار می‌شوند. بدین‌سان، حکومت به‌وسیله مردم انتخاب می‌شود.

باوجوداینکه محمد داوود باینکه حکومت خود را حکومت جمهوری اعلام کرد، ولی هیچ‌یک از ویژگی‌های نظام جمهوری در آن یافت نمی‌شد و جز تغییر نام شاهی به جمهوری هیچ‌گونه دست آورد و دگرگونی مثبتی در اوضاع کشور رخ نداد. حکومت وی نه‌تنها از هیچ جایگاه و پشتوانه مردمی برخوردار نبود، بلکه از راه تبانی میان خانوادگی و با حمایت احزاب چپ کمونیستی این نظام سر کارآمد و مردم هیچ نقشی در برپایی این رژیم نداشتند. شخص ایشان که خود را رئیس جمهوری اعلام کرد از طرف مردم انتخاب نشده بود، همان‌گونه که تمام قدرت حکومت در دست خودش بود و در طول حکومت خود به‌گونه دیکتاتورانه بر مردم حکمرانی می‌کردند. رویه مرفته، کودتای ایشان که با عث روی کار آمدن حکومت جمهوری در افغانستان گردید یک حرکت نظامی بود که با پشتوانه اردو و ارتش افغانستان صورت گرفت نه رأی مردم:

کودتای سردار محمد داوود خان علیه نظام سلطنتی محمدظاهرشاه که رژیم سلطنتی را به جمهوری تغییر داد یکی از مهم‌ترین رخدادهاست که اردو در آن نقش بسزایی داشته است. نظام جمهوری داوود خان که با نمودهای سطحی دموکراسی و آزادی رخ نمایاند، عمدتاً تحت تأثیر اردو و تشکیلات نظامی کشور شکل گرفت.^۱

در حکومت جمهوری صوری، سیاست ناسیونالیستی نظام سلطنتی همچنان ادامه داشت، حقوق اقلیت‌های اقوام دیگر، همچنان پایمال می‌شد، تبعیضات همچنان در همه عرصه‌ها نسبت به اقلیت‌ها به‌ویژه مردم هزاره به همان شدت سابق ادامه داشت.

۱. عبدالقیوم سجادی، جامعه‌شناسی افغانستان، قوم، مذهب و حکومت، ص ۱۷۳.

اینها همه گویای این واقعیت است که تغییرات انجام شده تنها در نام جمهوری باقی ماند و هیچ یک از ویژگی های حکومت جمهوری در آن دیده نمی شد، چنانچه راجع به قانون اساسی دوره حکومت جمهوری که ماهیت نظام جمهوری آن را نشان می دهد گفته شد:

آنچه که این قانون اساسی را سخت بی اعتبار می گردانید این بود که برای رئیس جمهوری صلاحیت های بیش از حد قائل می شد؛ به اندازه ای که وی را تا مرز یک پادشاه خودکامه می رسانید. از همین رو بود که این جمهوری را فرهنگ و گروهی دیگر «جمهوری شاهانه» می خوانند.^۱

تمام سیاست های ناسیونالیستی و قبیله ای محمد داوود که در طول صدارتش در حکومت محمد ظاهر صورت گرفت، مانند رسمیت دادن به زبان پشتو به تنهایی، محدودیت ورود فرزندان اقوام دیگر به آموزش عالی، تقویت بنیان های قبیله ای، امتیازات ویژه برای پشتونها و تغییر نام اماکن تاریخی و نهادهای حکومتی از زبان فارسی به زبان پشتو از قبیل تغییر «مجلس شورای ملی» به «ولسی جرگه» و «مجلس سنا یا عالی» به «مشرانو جرگه» و اقدامات از این دست همچنان ادامه یافت. در مورد نظام جمهوری محمد داوود و چگونگی تشکیل حکومت جمهوری او نویسنده کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر چنین نوشته است:

تا اینکه در ماه سرطان ۱۳۵۲ محمد داوود با هم دستی کمونیست های ارتش و هم کاری پنهان دولت شوروی سابق دست به کودتا زد و نظام سلطنتی قبیله ای را برچید و به جای آن حکومت فاشیستی کمونیستی استبدادی را برپا ساخت، سیاست های خویش را که تا سال سقوط دولتش در سال ۱۳۵۷ ادامه یافته بود تداوم بخشید که به «جمهوری شاهانه» معروف شد و زمینه افتادن سریع کشور را به کام کمونیسم و شوروی مهیا کرد.^۲

۱. آریانفر، عزیز، گفتمان قانون اساسی و... کنفرانس قانون اساسی میثاق ملی، ص ۱۰۴.

۲. محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۷۰۰ به بعد.

با توجه به آنچه درباره رژیم جمهوری محمد داوود بیان شد به دست می‌آید که این نظام نیز یکی از نظام‌های ناموفق در تاریخ افغانستان به شمار می‌رود. مردم نیز هیچ‌گونه رضایت‌مندی از حکومت ایشان نداشتند. حکومت سردار محمد داوود از ویژگی‌های نظام جمهوری برخوردار نبود و در دوران حکومت جمهوری او نیز سیاست‌های نظام سلطنتی همچنان دنبال می‌شد و هیچ تفاوتی میان نظام سلطنتی و رژیم جمهوری دیده نمی‌شد، در دوران حکومت او نیز از مشارکت مردم در امور حکومت جلوگیری می‌شد، در قانون اساسی او به حقوق مردم کم‌تر توجه شده بود که در تضاد با نظام جمهوری قرار داشت. بنابراین، ویژگی‌های حکومت داوود خان را می‌توان در موارد زیر بر شمرد:

۳-۱-۱. ایجاد محدودیت‌های مدنی و سیاسی در قانون اساسی

پس از کودتای ژنرال محمد داوود و سرنگونی نظام سلطنتی، قانون اساسی پیشین نیز که بر مبنای رژیم سلطنتی آماده شده بود، لغو گردید. به دنبال آن، پارلمان منحل و فعالیت احزاب سیاسی، سازمان‌های صنفی و نشر مطبوعات ممنوع گردید. به این منظور داوود خان هیئتی مرکب از ۴۱ نفر را مأمور آماده کردن پیش نویس قانون اساسی نمود. سرانجام، پیش نویس قانون اساسی جمهوری محمد داوود در سال (۱۳۵۴ ش) آماده شد. برای تصویب این قانون لویه جرگه در تاریخ ۱۰ دلو (۱۳۵۵-۱۹۷۷م) مرکب از ۳۲۵ نفر تشکیل شد. در حالی که شخص رئیس جمهوری، ریاست لویه جرگه را به عهده داشت، قانون اساسی تصویب و در ۵ حوت ۱۳۵۶ مرادف با ۲۶ جنوری (۱۹۷۷م) قانون اساسی جدید به تصویب سردار محمد داوود رسید.^۱ قانون اساسی داوود، قوانین مربوط به خانواده سلطنتی و رژیم پادشاهی را تغییر داد و شرایط جدید را در آن گنجانید.

۱. محمد هاشم عصمت‌اللهی، نظام مطبوعات در افغانستان، ص ۱۴۸؛ رک: سلطان علی کشتمند، یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص ۲۸۸.

این قانون اساسی دارای ۱۳ فصل و ۱۳۶ ماده بود. تأمین استقلال، آزادی‌های مدنی، عدالت و رفاه اجتماعی از مهم‌ترین اهداف مطرح در این قانون اساسی محسوب می‌گردد. هرچند در این قانون اساسی یک بخش مستقل به مسائل اقتصادی می‌پردازد، اما از مجموع مواد آن می‌توان استنباط کرد که توسعه اقتصادی از اولویت‌ها و دغدغه‌های اصلی صاحبان قدرت نبوده است؛^۱ زیرا سایه دولت همچنان بر فعالیت‌های اقتصادی سنگینی می‌کند و درعین حال دولت هیچ رسالتی را برای هدایت جامعه به سوی توسعه عهده دار نمی‌گردد. هرچند برای نخستین بار نظام سلطنتی به جمهوری تبدیل می‌گردد، این تحول کاملاً نمادین است، زیرا روح تمامیت‌طلبی و انحصار همچنان در قالب رئیس جمهور تبلور می‌یابد.^۲

ماده چهل و ششم وفاداری به اهداف انقلاب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲، نظام جمهوری و احترام به رئیس جمهور در متن قانون اساسی تصریح می‌گردد.^۳ این امر به لحاظ زبان شناختی بیان‌گر فرهنگ سیاسی خاص حاکم بر جامعه افغانستان و ذهنیت انحصارگرایانه حاکمان جامعه است.

بسیاری از مواد قانون اساسی داوود از قانون اساسی ۱۳۴۳ گرفته شده بود، اما مبنای سوسیالیستی پیدا کرده بود. براساس این قانون اساسی، سرمایه‌گذاری‌های بزرگ، مالکیت‌های عمده، بانک‌ها، معادن، صنایع بزرگ، حمل و نقل زمینی و هوایی، آثار باستانی و تاریخی، صنایع غذایی و... به دولت تعلق گرفت.^۴ این قانون اساسی مانند رژیم پشتوانه آن، گرفتار تضاد بود.

بیش‌ترین صلاحیت در مقام ریاست جمهوری متمرکز بود که از اختیارات گسترده‌تر نسبت به اختیارات شاه در قانون اساسی پیشین برخوردار بود. ماده ۷۸

۱. عبدالقیوم سجادی، توسعه و قانون اساسی در افغانستان، توسعه، شماره دوم و سوم، ص ۷۵.

۲. همان.

۳. مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، متن کامل قوانین اساسی افغانستان از ۱۳۰۱ تا ۱۳۷۲ ش، ص ۱۸۰.

۴. علی آبادی، افغانستان، ص ۱۹۰.

هرچند قوه مقننه رادر دو نهاد «ملی جرگه» و «لویه جرگه» نشان می‌داد، ولی حکومت به گرفتن رأی اعتماد از مجلس مکلف نبود و نه مجلس می‌توانست از آن سلب اعتماد کند. برکناری و گماشتن وزیران از صلاحیت‌های ویژه رئیس جمهور به حساب می‌رفت، ولی انحراف آشکارتر از دموکراسی در ماده ۴۰ نوشته شده بود که نظام حزبی را در کشور به حزب واحد دولتی به نام «حزب انقلاب ملی» که به تقلید از حزب رستاخیز ایران تأسیس یافت، منحصر می‌ساخت. همچنان در ماده ۴۹ که به موجب آن اعضای «ملی جرگه» نخست از سوی حزب یادشده تعیین شده، سپس به گونه تشریفاتی از مردم رأی اعتماد می‌گرفتند. در حالی که احکام بالا بر مبنای تفکر سیاسی شخص رئیس دولت در قانون درج بود، در لابه‌لای آن احکام دیگری با رنگ و بوی مارکسیستی مشاهده می‌شد که از موجود بودن گروه فشار دیگری نمایندگی می‌کرد.

ماده ۴۶ ناظر به حاکمیت اراده ملت افغانستان بوده و ملی جرگه را مظهر اراده عمومی می‌دانست؛ برخی حقوق ملت مانند آزادی عقیده و ماده ۳۸ آزادی فکر و بیان را از تعرض مصون می‌دانست. براساس این ماده، هر افغان حق دارد فکر خود را به وسیله گفتار، نوشتار، تصویر یا امثال آن برابر با احکام قانون اظهار کند. این ماده آزادی‌های مدنی را یادآور شده است، اما همه این مواد قانونی در چهارچوب قانون اساسی و در کنار اصول مربوط به اختیارات ریاست جمهوری و مواد مربوط به حالت اضطرار در ماده‌های ۱۱۴-۱۲۰، رنگ می‌بازد. هرچند ماده اضطرار یک عنوان کلی و مبهم می‌باشد، اختیاراتی را به حکومت می‌دهد که در پناه آن می‌توان کلیه حقوق مردم و حقوق شهروندی را نادیده انگاشت. ماده ۱۱۵ می‌گوید: «در حالت اضطرار، رئیس جمهوری می‌تواند تمام یا بعضی صلاحیت‌های ملی جرگه را به حکومت انتقال دهد.» بر اساس ماده ۱۱۶ رئیس جمهوری می‌تواند برخی صلاحیت‌های قضایی را به محاکم نظامی انتقال دهد.^۱

۱. عبدالقیوم سجادی، توسعه و قانون اساسی در افغانستان، توسعه، شماره دوم و سوم، ص ۵۹.

سید قاسم رشتیا در این باره چنین می نویسد:

چیزی که این نظام [جمهوری محمد داوود] را نسبت به نظام های قبل به گونه قاطع متمایز می ساخت، بازگشت حکومت پلیسی و از بین رفتن تمام انواع آزادی های فردی بود تا جایی که دوسال بعد از استقرار حکومت جمهوری، هنوز مردم حق خرید و فروش اماکن [جایداد] و خارج ساختن دارایی های شخصی خود را از بانک ها نداشتند. جراید و مطابع شخصی تحت مصادره قرار داشته و صرف جراید دولتی در تحت کنترل شدید به نشر خبرهای که از طرف مقامات حکومت تهیه و یا سانسور می شد، می پرداختند.^۱

اما کودتای محمد داوود یکبار دیگر فضای سیاسی استبدادی را حاکم کرد. در دوران او آزادی های مدنی در افغانستان از میان رفت. دلیل آن این است که وی اساساً باوری به دموکراسی نداشت و به همین دلیل آماده کردن قانون اساسی را مدت ها به تأخیر انداخت. هدف داوود از تأسیس حکومت جمهوری و تصویب قانون اساسی، بازگرداندن حکومت و حاکمیت به مردم نبود. او در پی رسیدن به قدرت بود. استفاده از عنوان جمهوری و قانون اساسی تنها به منظور رسیدن به قدرت بود. پس از رسیدن و حتی بعد از تصویب قانون اساسی معلوم گشت که اصلاً وی به نظام جمهوری، دموکراسی و قانون اساسی اعتقادی ندارد. مخالفت او با قانون اساسی ۱۳۴۳ مؤید مخالفت او با قانون کذایی و نظام مردم سالار است. درباره قانون اساسی داوود گفته شده است:

آنچه که این قانون اساسی را سخت بی اعتبار می گردانید این بود که برای رئیس جمهور صلاحیت های بیش از حدی قائل می شد، به اندازه ای که وی را تا مرز یک پادشاه خود کامه می رسانید. از همین رو بود که این جمهوری را گروهی جمهوری شاهانه می خواند.^۲

۱. سید قاسم رشتیا، خاطرات سیاسی سید قاسم رشتیا، ص ۴۲۴.

۲. محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۴۵.

۴-۱. شعارهای دموکراتیک

در هنگامی که محمد داوود نظام جمهوری را پایه‌گذاری کرد در نخستین اعلامیه‌اش مزده «دموکراسی واقعی و معقول»، «تأمین کامل حقوق مردم»، برقراری «حاکمیت ملی» و همچنین اصلاحات ارضی و عدالت اجتماعی و توسعه اقتصادی را به مردم داد، اما او بیش از همه نگران مسائل اقتصادی و تکنولوژی بود تا مسائل دموکراتیک. رفتارهایی را که ظاهرشاه در سال‌های اخیر از خود نشان داده بود، از دیدگاه داوود بیشتر دموکراسی قلابی و نکوهیده بود. او در بیان خود چنین ابراز کرد:

«من برای سعادت آینده وطن خود قائم ساختن یک دموکراسی واقعی و معقول که اساس آن بر خدمت به اکثریت مردم افغانستان بر قرار باشد، راه دیگری سراغ ندارم...»^۱

اما او در اندیشه و عمل، یک مستبد تمام عیار بوده و بدان مباحثات می‌نمود.^۲ وی حکومت را با طرح ناسیونالیستی افراطی و مسئله پشتونستان و کشف اجباری حجاب و نابودی کامل نظام جمهوری و آزادی، آغاز کرد و به یاری جمعی از یاران کمونیست خویش که عمدتاً به نام «کلوب ملی» معروف بودند و یا به سفارت شوروی در کابل پیوند می‌یافتند، آمار زندانیان سیاسی مسلمان به‌ویژه جوانان، آزادی‌خواهان و روشن‌فکران را مدام افزایش می‌داد.

داوود برای انجام شدن شعارهای افراطی و اندیشه ناسیونالیستی خویش به شوروی نزدیک شد و روند پشتونیزه نمودن کشور را سرعت بخشید. او بجای به وجود آوردن دموکراسی، نه تنها هیچ قدمی در راه اجرای عدالت اجتماعی، حقوق مدنی، حقوق شهروندی، آزادی سیاسی به نفع مردم مخصوصاً اقلیت‌ها برنداشت، بلکه بسیاری از آنها با همه لیاقت و شایستگی‌ای که داشتند از سوی دستگاه تفتیش و جاسوسان دولت شناسایی و به بهانه‌های مختلف به بند کشیده شدند.

۱. نبی عظیمی، اردو و سیاست، ص ۹۲.

۲. صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۳۱۷.

داوود در عمل نتوانست ماهیت تبعیض‌گرایانه و سیاست ناسیونالیستی خود را پنهان کند. حمایت او از پشتون‌های پاکستان و اختلاف با پاکستان بر سر مسئله پشتونستان، هزینه‌های سنگینی را روی دوش ملت فقیر افغانستان گذاشت. تبعیض علیه اقوام غیر پشتون می‌تواند سیاست ناسیونالیستی داوود را به نمایش بگذارد. یکی از نویسندگان در مورد سیاست تبعیضی او می‌نویسد:

او (داوود خان) به مأموران امر می‌کرد بالای مردم هزاره ظلم کنند، اموالشان را علنی به نام رشوت بگیرند و با خشونت رفتار کنند. به کوچی‌ها هدایت می‌داد تا اموال هزاره‌ها را به زور بگیرند. کشت و زراعتشان را تلف سازد.^۱

بر اساس همین دیدگاه ناسیونالیستی داوود است که پست‌های حساس در اردو به قوم پشتون و مخصوصاً به محمدزایی‌ها داده می‌شود. در این زمینه یکی از نویسندگان می‌نویسد:

جهت سوق و اداره اردوی نوین، سردار محمد داوود خان به گونه عموم از قوماندانانی که بیشتر به شخص وی و منافع وی وفادار بودند، استفاده می‌کرد. ترجیحاً به مردم و رجل نظامی پشتون‌ها و محمدزایی‌ها حق اولویت می‌داد و پست‌های حساس اردو به آنها تعلق می‌گرفت. کم‌ترین حقوق را در سوق و اداره اردوی افغانستان، اقلیت‌های هزاره و ازبیک داشتند، در حالی که بیشتر از پنجاه درصد افراد و سربازان اردو را فرزندان این اقلیت‌های ستم‌کش تشکیل می‌دادند.^۲

۵-۱-۱. ساختار سیاسی (تفکیک قوا)

کودتای محمد داوود از جهات گوناگون، سرآغاز رویکرد نوینی در تاریخ حیات سیاسی کشور به شمار می‌رود. کودتایی که حداقل به گونه صوری دو سده نظام

۱. دولت آبادی، ریشه‌های بحران و راه‌حل‌های محتمل آشتی ملی در افغانستان، سراج، شماره ۱۲، صص ۱۴-۱۳.

۲. نبی عظیمی، اردو و سیاست در افغانستان، صص ۳۹-۴۰.

سلطنتی را از هستی سرنگون کرد و به جای آن «نظام جمهوریت» استقرار یافت. سردار داوود اقدام نظامی در برابر سلطنت خاندانی را که از قضا خود نیز وابسته به آن بود به سیطره شرایط غیر قابل تحمل برآمده از فساد که هرگز امید به اصلاح آن نیز وجود نداشت، توجیه می‌کرد. هرچند جریان‌های دیگر دلایل کودتا را به مقاومت در برابر تغییرات و یا مداخلات نا پیدای شوروی سابق و امثال آن نیز نسبت داده‌اند، فارغ از همه این مسائل آنچه از بالاترین درجه اهمیت برخوردار است، این است که نظام جمهوری برآمده از این کودتا بر تاریخ تحولات و منازعات سیاسی کشور تأثیرات جدی، عمیق و دراز مدت بر جای گذاشته است، به گونه‌ای که تا دهه‌های پس از آن نیز به نحوی استمرار داشته است. برای نمونه، نظام جمهوری در دل خود زمینه حیات و فعالیت‌های سیاسی جریان‌های مختلف مارکسیستی و مسلمان را فراهم آورد که در سالیان اخیر دو ضلع ثابت جنگ‌های قدرت در کشور را تشکیل می‌دادند.

یکی از اقدامات حکومت، تدوین قانون اساسی جدید و الغای قانون اساسی دوران سلطنت بود؛ اما تدوین این قانون در عمل سال‌ها مورد غفلت و فراموشی قرار گرفت. این قانون اساسی در نهایت توسط لوی جرگه قانون اساسی که از ۲۱۹ عضو انتخابی و بیشتر موافق و همراه جریان مسلط و ۱۳۰ تن عضو انتصابی تشکیل گردیده بود به تصویب رسید.

قانون اساسی جدید برپایه اصول و ارزش‌های یک نظام دموکراتیک تدوین نگردیده بود؛ ولی به لحاظ عینی همه صلاحیت‌ها و قدرت را در اختیار یک شخص قرار داده بود. صدیق فرهنگ معتقد است:

این قانون اساسی ماهیت مرکب و متضاد داشت. یک بخش از احکام آن به خصوص احکام مرتبط به مصونیت‌های شخصی عیناً از قانون اساسی سال ۱۳۴۳ اخذ شده و ظاهراً اصول قبول شده دموکراسی را تأیید می‌کرد، اما در عمل از ایجاد مؤسسات لازم مانند قوه قضائیه و قوه مقننه با صلاحیت خودداری می‌نمود.

بیشترین صلاحیت در مقام ریاست جمهوری متمرکز بود که از اختیارات گسترده‌تر نسبت به اختیارات شاه در قانون اساسی برخوردار بود.^۱

هرچند در این دوره نهادهایی به نام «ملی جرگه» و «لوی جرگه» وجود داشت، این نهادها فاقد صلاحیت‌های قانونی لازم بودند. برای نمونه، هیئت دولت نیازمند به دست آوردن رأی اعتماد نمایندگان «لوی جرگه» و یا «ملی جرگه» نبودند. به همین دلیل است که این نهادها نمی‌توانستند وزیران دولت و رئیس جمهور را مورد پرسش و بازخواست قرار دهند.

بنابراین آنچه به درستی «تفکیک قوا» خوانده می‌شود در جمهوری محمد داوود بی‌معنا است. در این جمهوری تنها یک کانون و مرجع قدرت وجود داشت و آن‌هم شخص رئیس جمهور بود. هرگونه سخن از نهادی قانون‌گذاری و قضایی جز به گونه صوری، تشریفاتی و آن‌هم به اقتضای شرایط سیاسی، فاقد توجیه مستدل و منطقی است.

۶-۱-۱. محدودیت آزادی‌های مدنی

با کودتای محمد داوود و اعلام جمهوری کورسوه‌های امید درخشنده‌تر گردید، گمان رفت که آزادی‌های مدنی فرایند گسترش خود را ادامه خواهد داد و انتظار این بود که دست‌کم دستاوردهای دهه دموکراسی از گزند حوادث مصون خواهد ماند؛ اما بر خلاف انتظارات و پیش‌بینی‌ها، روند رو به رشد آزادی مدنی و آزادی احزاب متوقف گردید. فعالیت احزاب و مطبوعات محدود شد، آزادی فردی و اجتماعی سلب گردید. فضای ترس و اضطراب بر عرصه فعالیت‌های احزاب چیره گشت. برخی از نویسندگان افغانی معتقدند:

داوود تمام ادعاهای خود نسبت به آزادی را کنار گذاشت و استبداد محافظه‌کارانه دوران نخست وزیری خود را از سر گرفت. آزادی‌های مدنی و احزاب متوقف

۱. محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۳، ص ۴۱.

شد، اعمال نفوذ و فساد رونق گرفت.^۱

در ماده پنجم قانون اساسی جمهوری داوود، تأسیس احزاب سیاسی این چنین مجاز دانسته شد:

تشکیل احزاب سیاسی در جمهوری افغانستان مجاز است. مشروط بر اینکه مرامنامه، اساسنامه و فعالیت‌های آن مغایر احکام قانون اساسی و قوانین کشور نباشد. حزبی که مطابق احکام قانون تشکیل شدند بدون موجب قانونی منحل شده نمی‌تواند.^۲

اما در عمل همه احزاب سیاسی منحل اعلام شدند و داوود برای مبارزه با اقتدار حزب‌های خلق و پرچم تنها یک حزب به نام «حزب انقلاب ملی» را پدید آورد و تنها به آن اجازه فعالیت داد. پس از آن بود که دو حزب خلق و پرچم که تا حال اختلاف داشتند، در مقابل داوود متحد شدند؛ و در سال ۱۹۷۸، کودتای مشترک آنان به نتیجه رسید.^۳

آنچه گفتنی است این است که در ماده‌های ۳۶ و ۳۹ قانون اساسی ۱۳۵۵، آزادی بیان و آزادی مطبوعات و اجتماع را برای مردم قائل می‌شود. درحالی‌که در ماده چهارم از سیستم تک حزبی به صراحت دفاع می‌کنند. باوجود اینکه قانون اساسی پیشین آزادی احزاب سیاسی و توسعه سیاسی را یادآور شده است، در این قانون اساسی با نظام تک حزبی (حزب حاکم) جایگزین می‌گردد.

هرچند قانون اساسی جدید، یک آزادی نسبی را به مردم می‌دهد ولی همان‌طوری که ماده چهارم به آن اشاره دارد، به نظر طرح‌کنندگان این قانون اساسی، مردم افغانستان هنوز به آن مرحله از عقل و شعور سیاسی نرسیده است که بتواند در موضوعات سیاسی کشور خود سهم شونند و ابراز نظر مستقلانه و با صلاحیت نماید. از این‌رو،

۱. همان.

۲. سیدقاسم رشتیا، خاطرات سیاسی سیدقاسم رشتیا، ص ۴۲۴.

۳. علی رضا آبادی، افغانستان، ص ۱۵۲.

مردم افغانستان نیازمند به رهبری حزب یگانه و حکومتی می باشد. چنانچه ملاحظه شد، وضع کنندگان قانون، از آن رو این ماده را وضع می کنند که مردم افغانستان آماده استفاده از دموکراسی صد در صد نمی باشد و نیاز به یک ولی دارد.

کودتا و ظهور دولت داوود شرایط جدیدی را بر افغانستان حاکم کرد. دولت او با توجه به سیاست های تمرکزگرایی، گسترش نفوذ، حضور نظامی و اداری اش در دورترین نقاط کشور، می توان به تعبیر ماکس وبر می توان آن را استفاده از قوه قهریه در یک دولت مدرن دانست. هرچند حکومت داوود برخی از مشکلات گریبان گیر حکومت های قبلی مانند هرج و مرج سیاسی را نداشت، به مسائل مهم مانند مشارکت مردم، آزادی های مدنی، احزاب، آزادی مطبوعات و حقوق شهروندی توجه چندانی نکرد. چون در دهه دموکراسی گونه ای مشارکت و آزادی های مدنی وجود داشت که در چارچوب آن نخبگان سنتی و سیاسی مانند رؤسای ایالات و طوایف نقاط مختلف کشور در سیاست های مرکزی و محلی مشارکت داشتند؛ اما دولت داوود خان به حضور این گروه ها و نخبگان پر قدرت در اطراف کشور پایان داد و ضمن گسترش کنترل خود بر همه نقاط کشور، شیوه جدیدی از اداره جامعه را ارائه داد.

۷-۱-۱. محدودیت مطبوعات در دوره داوود خان

با کودتای ۱۳۵۲ فصل نوینی از دوران سیاه و سکوت آغاز شد که تا سال ۱۳۵۷ ادامه یافت. در این دوران، فشار سانسور مطبوعات کامل و استبداد به گونه شدیدتر بر جامعه حکم فرما شد. به همین دلیل بود که هیچ روزنامه ای جرئت نداشت کوچک ترین انتقادی از حکومت داشته باشد؛ تنها روزنامه هایی چاپ و منتشر می شدند که توجیه گر رفتار و اهداف حکومت بودند. در این دوره، سایه ارباب و وحشت داوود خان نه تنها بر دستگاه سیاسی - نظامی، بلکه در حوزه اندیشه نیز سنگینی می کرد. زمانی که داوود در تلاش بود تا ضمن سلطه و کنترل کامل بر فرهنگ و سنن جامعه، آن را به گونه دلخواه شکل دهد، با بسط مبانی تئوریک و قلمرو علمی مدرنیته،

ایمان و معنویت مردم را به چالشی نابرابر فراخواند. رفتار او از کشف حجاب تا مساجد و تکیه‌خانه‌ها را در بر می‌گرفت. افزون بر آن، از آنجا که در پی واکنش‌های مطبوعات، قدرت این نهاد برای داوود خان معلوم شده بود، کوشید تا این رسانه را به‌عنوان ابزار تبلیغ و تحکیم دولت استبدادی در آورد. از این‌رو، آن دسته از مطبوعات که در راستای رسالت خویش با نقادی هیئت حاکمه، نقش تاریخی خود را رقم می‌زدند، مشمول سانسور و توقیف می‌شدند. البته روند سانسور از دوران صدارت وی آغاز و تدریجاً به موازات رشد قدرتش شدیدتر گردید و فضای تک صدایی بر مطبوعات کشور حاکم بود. اگر با سیری کوتاه، مطبوعات این دوره را مورد بررسی قرار دهیم، خواهیم دید که دوره صدارت و دوره ریاست جمهوری داوود خان هرکدام به مثابه حلقه‌ای از فرایند سانسور مطلق قلمداد می‌شود؛ اما در عین حال، او مطبوعات دولتی را با پایه‌گذاری و یک رشته نشریه‌های دیگر در مرکز و ولایات کشور گسترش داد. برای نمونه:

روزنامه‌های جمهوریت، کندز، فاریاب، دویه در شیرغان، هفته‌نامه سیستان، دوهفته‌نامه عاطفه، مجله آواز (پشتون ژغ)، ماهنامه پولیس، بخوان و بدان، دوماهنامه فلکلور، فصلنامه بلخ، فصلنامه رهنمایی، فصلنامه کابل، فصلنامه کندهار و جریده هلمند.^۱

البته در کنار این نشریه‌ها نشریه‌های دولتی گذشته نیز در مرکز و ولایات کشور به کار نشراتی خود ادامه می‌دادند. موضوع اصلی نشراتی این نشریه‌ها را عمدتاً شخصیت‌سازی داوود خان و تبلیغ نظام جمهوریت او تشکیل می‌داد.

مطبوعات این دوره همانند مطبوعات دوره هاشم خان و دوره صدارت داوود خان متکی بر نظام دیکتاتوری و استبداد بود. هرچند به سبب ایجاد یک رشته نشریه‌های ادبی - فرهنگی و کنفرانس‌ها و سیمینارهای علمی در ارتباط به شخصیت‌های علمی فرهنگی زمینه مفیدی در جهت گسترش تحقیقات ادبی و علمی - فرهنگی پدید آمد؛

۱. محمدحلیم تنویر، تاریخ روزنامه نگاری در افغانستان، ص ۲۲۴.

ولی دولت حاضر نبود تا کوچک‌ترین انتقادی در ارتباط به مشکلات و مسائل سیاسی - اجتماعی در مطبوعات مطرح گردد. مطبوعات این دوره تلاش داشت تا نظام داوود را مدینه فاضله توصیف کند.

به خاطر همین خفقان است که سنت شب‌نامه‌نویسی نیز در سال‌های حاکمیت داوود خان گسترش یافت و شماری از جریان‌های سیاسی جهت بیان دیدگاه‌های خود در ارتباط به مسائل عمده سیاسی - ملی به پخش شب‌نامه‌ها بیشتر توجه نشان دادند.^۱ انتشار شب‌نامه خود گویای جو خفقان است که وقتی آزادی بیان وجود نداشته باشد آن‌گاه مردم اعتراض خود را به گونه پنهان و سری اعلام می‌کنند.

۱-۲. جمهوری خلق

نام حزب یا جمهوری خلق در افغانستان با کودتا پیوند خورده است؛ به‌گونه‌ای که میان آن دو تلازم برقرار شده است. بنابراین، بحث از حکومت خلقی‌های کشور بدون بحث از کودتای آنان ممکن نیست.

۱-۲-۱. کودتای ۷ ثور

در روز ۷ ثور سال ۱۳۵۷ - ۱۹۷۸م کودتای نظامی توسط اتحاد خلق و پرچم برضد دولت جمهوری محمد داوود صورت گرفت. این کودتا سبب سقوط آن دولت و روی کار آمدن رژیم جدید با عنوان «جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان» در کشور گردید. رهبری کودتا به عهده نور محمد تره‌کی و معاونش ببرک کارمل و دستیار نزدیک تره‌کی، حفیظ‌الله امین بود. کودتا با اینکه با مقاومت جدی مواجه نشد، بیست و چهار ساعت طول کشید. در همان آغاز کودتا، داوود خان تقریباً تنها مانده و اغلب یاران با نفوذ خود را از دست داده بود.^۲ حدود سی نفر از اعضای خانواده داوود در مقابل چشمانش تیر

۱. پرتو نادری، چگونگی رسانه‌ها و اثرگذاری آنها بر رشد بشری افغانستان، سایت انترنت آریائی، www.aryaei.

۲. علی آبادی، افغانستان، ص ۱۵۹؛ کاندیدا اکادیمسین محمد ابراهیم عطایی، تاریخ معاصر افغانستان، ص ۴۰۱؛

محمد اعظم سیستانی، کودتای ثور و پیامدهای آن، ص ۸۵.

باران شدند. همچنین اعضای ارشد حکومت و سپس خود داوود همگی کشته شدند. پس از سقوط حکومت داوود خان و کشته شدن او در ساعت هفت بعد از ظهر ۲۷ همان روز، رادیوکابل نخستین اعلامیه کودتاگران کمونیست حزب پیروز را به شرح زیر پخش کرد:

برای اولین بار در تاریخ افغانستان، آخرین بقایای سلطنت، بی‌دادگری، استبداد و قدرت سلسله نادرخان ظالم به پایان رسید و تمام اختیارات کشور در دست مردم افغانستان است. قدرت دولت کاملاً در کفِ شورای انقلابی نیروهای مسلح قرار دارد.

هم میهنان عزیز! دولت محبوب که در دست شورای انقلاب قرار دارد به شما اطلاع می‌دهد که هر عنصر ضد انقلابی که جرئت کند بر خلاف دستورات و مقررات عمل نماید بی‌درنگ به مراکز انقلابی نظامی تحویل داده خواهد شد.^۱

کابینه‌ای که بعد از هفت ثور ۱۳۵۷ تشکیل گردید با نام جدید دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان اعلان شد. وزارتخانه‌ها میان هردو جناح خلق و پرچم تقسیم شد. در این تقسیم قدرت، جناح خلق امتیاز بیشتر به دست آورد. یازده وزارت مهم و کلیدی را جناح خلق و ده پست ضعیف را وزارت جناح پرچم تصاحب کرد.^۲ نورمحمدتره‌کی رهبر جناح خلق در رأس دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان قرار گرفت و ببرک کارمل رهبر شاخه پرچم پست معاونت را به دست آورد. خطوط اساسی رژیم جدید از سوی تره‌کی و ببرک به زبان پشتو و فارسی دری از رادیو و تلویزیون کابل پخش گردید. این خطوط با مرام حزب دموکراتیک خلق که از حزب کمونیست شوروی تهیه شده بود، هماهنگی و سازگاری داشت.

در عرصه سیاست داخلی، اعضای حزب دموکراتیک خلق مبارزه با آزادی‌خواهان

۱. آنتونی هیمن، افغانستان زیر سلطه شوروی، ص ۱۱۴؛ ر.ک: پرویز ورجاوند، افغانستان از حماسه تا فاجعه،

فصلنامه اطلاعات سیاسی، اقتصادی، سال یازدهم ۱۳۷۶، شماره ۱۲۰-۱۱۹، ص ۶۶.

۲. مری لوئیس کلیفورد، سرزمین و مردم افغانستان، ص ۲۴۷.

و با ارزش‌ها و باورهای دینی و ملی مردم، پی‌گیری و دستگیری افراد نخبه و سرشناس جامعه به نام‌های مختلف ضد انقلاب آغاز شد. برای دستگیری، شکنجه و کشتار، سازمان جدید جاسوسی و استخباراتی در تبعیت از (کی جی بی) بنام (اگسا) به وجود آمد.

در عرصه سیاست خارجی، قرارگرفتن در بلوک سوسیالیسم و پی‌گیری سیاست شوروی در مجامع بین‌المللی و دوری روز افزون از کشورهای اسلامی و کشورهای غربی عملی گردید. حکام جدید که از دست یافتن به جامعه سوسیالیستی در زودترین فرصت زمان، مست بودند در صدد شدند تا این رؤیا را با سرخ کردن در و دیوار و صدور فرمان‌ها تحقق بخشند. فرمان‌ها بدون در نظر داشت شرایط عینی و ذهنی جامعه در تضاد و تناقض با اعتقادات دینی، مذهبی، عنعنات قومی و ملی مردم یکی به پی‌گیری دیگر صادر می‌شد.

پس از به رسمیت شناخته شدن رژیم نور محمدتره‌کی از طرف کرملین روابط افغانستان و شوروی گسترش پیدا کرد. در آن زمان حدود سی قرارداد تجاری میان دو طرف به امضا رسید. تره‌کی و دارو دسته کمونیستی وی پس از تسلط بر اوضاع کشور بیش از ۱۵/۰۰۰ نفر را قربانی کودتای خود کردند. در این میان، تصفیه کمونیست‌های طرفدار پکن نیز انجام گرفت.

نور محمدتره‌کی رهبر دولت جدید طی بیانیه‌ای اظهار داشت که حزب دموکراتیک خلق افغانستان در اداره امور، اشخاص لازم را جهت اجرای وظایف دولتی از رئیس دولت گرفته تا پایین‌ترین مقام در اختیار دارد. بنابراین، از همان آغاز کار رژیم جدید، تمام مقامات دولتی از بالا تا پایین توسط اعضای حزب دموکراتیک خلق اشغال گردید و اشخاص فهیم و با تجربه و سابقه‌دار حکومت قبلی، به تصور اینکه مخالف حکومت جدیدند، یا به زندان‌ها سپرده شدند و یا از کار برکنار و یا در رتبه‌های پایین‌تر قرار گرفتند.

کودتای کمونیستی و به دنبال آن با روی کارآمدن جمهوری دموکراتیک افغانستان،

کشور را با بحران بزرگی روبه‌رو کرد. از نظر نیروی انسانی ضربات مهلکی بر جامعه زخم‌خورده افغانستان وارد کرد و صدها خسارات دیگر را به جا گذاشت.^۱

کمونیسست‌ها که حکومت خود را «جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان» اعلام کردند تا در ظاهر بیان‌گر مردمی بودن این رژیم باشد. قید دموکراتیک بر جنبه آزادبودن رژیم تأکید داشت و کلمه «خلق» نیز اشاره به ملت و مردم کشور است؛ ولی این عنوان نیز مانند عنوان جمهوری محمد داوود یک عنوان فریبنده بود که کمونیسست‌ها از آن سوء استفاده کردند.

کمونیسست‌ها و سازمان جاسوسی «اگسا» که بعدها به «کام» تغییر نام داد، با هر توانی که داشتند در سرکوبی و قتل مخالفین پرداختند و تصمیم نابودی مخالفان تا اندازه‌ای بود که حفیظ‌الله امین گفته بود: «از جمله هفده میلیون نفوس افغانستان، یک میلیون آن برای ما کفایت می‌کند.»^۲ در این دوره، دارایی و ناموس مردم مصون نبود. هر خلقی و پرچمی اختیار و صلاحیت عام و تام داشت تا هرآنچه را که صلاح بداند عملی کند. ملاک حرمت جان و اموال، کمونیسست بودن بود و معیار کمونیسست بودن نیز گذاشتن سبیل‌های پرپشت، نوشیدن شراب، هتک حرمت به مقدسات دینی، به مسخره کشانیدن اعتقادات مردم، اشتراک در مجالس شبانه، اختلاط زن و مرد، زن روسی داشتن و تحصیلات در روسیه بود.

در این دوره، مردم سراسر افغانستان به خصوص در شهرها نصف عمر خود را در زندان و یا در داخل خانه‌هایشان سپری نمودند. آرامش شبانه، فرصت مناسبی برای جنایات کمونیسست‌ها شمرده می‌شد که خانه‌ها را بازرسی می‌کردند. رژیم کمونیسستی گروهی از زندانیان جنایی را که در دوره داوود در زندان بودند، رها کرده، آنها را در قوای مسلح و کمیته دفاع از انقلاب وارد کردند، اما به‌جای این جانیان، روشن‌فکران، آزادی‌خواهان، روحانیان و جوانان در پشت میله‌های زندان قرار گرفتند. در این رژیم

۱. فهمی هویدی، افغانستان سقف جهان، ص ۱۵۶.

۲. محمدحلیم تنویر، تاریخ روزنامه‌نگاری در افغانستان، ص ۲۳۶.

کوشش می‌شد با شیوه انتقام‌جویانه، جامعه بی‌بندوبار را به وجود آورند و در فعالیت‌های گروهی که غالباً زنان و دختران نیز بودند، جامعه مارکسیستی را تحقق دهند. عکس و مجسمه لنین در هر کجا و در هر اداره و سازمان دیده می‌شد که بیانگر تعهد آنان به روش مارکسیسم - لنینسم بود. کمونیست‌ها عکس لنین را در خانه‌های‌شان قاب می‌کردند. افتخارات دیرینه فرهنگی و شخصیت‌های ملی کشور در برابر نام انقلاب ۱۳۵۷ رنگ باخت.^۱

اوضاع اجتماعی این دوره تا حدی اختناق‌آور و اختلاف برانگیز شکل گرفت که اعضای خانواده‌ها و همسایه‌ها علیه همدیگر به جاسوسی پرداخته غالباً اعضای خانواده‌ها در دستگیری، کشتن و به زندان کشانیدن همدیگر با رژیم کمونیستی در جاسوسی و فعالیت‌های حزبی سبقت می‌جستند.^۲

خلقی‌ها و پرچمی‌ها به‌عنوان شاگردان وفادار استالین، به دستور (کی جی بی) که به‌عنوان مشاوران آنها در همه ارگان‌های اداری کلید امور را در دست داشتند، برنامه از بین بردن تفکر و اندیشه آزادی‌خواهی و دینی ملت افغانستان را با عجله به پیش می‌بردند و عقیده داشتند که هرچه زودتر اندیشه‌های آزادی‌خواهی و دینی ملت را با از بین بردن روشن‌فکران و آزادی‌خواهان، علما و روحانیان از جامعه برچینند و طبقه متوسط و فقیر جامعه را در مسیر اندیشه‌های سیاسی مارکسیستی خود بکشانند. روس‌ها در تمام امور اداری، مشاور گذاشته بودند حتی در امور دینی و عدلی نیز روس‌ها نظر می‌دادند.

برنامه دستگیری، بازپرسی، شکنجه، به زندان کشانیدن و سرانجام کشتن مردم، یکی از برنامه‌های سریع رژیم کمونیستی بود. بعد از کودتای ۷ ثور، تعداد زندانیان آن‌قدر زیاد گردید که حتی نگهداری آنان برای کمونیست‌ها مشکل به نظر می‌آمد و در زندان پلچرخی و صدارت، هزاران تن از مردم بدون شناسایی به نام (اشرار) و

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۲۷.

(ضد انقلاب) زندانی گردیدند. آنها برنامه دستگیری‌های غیر مسؤولانه و جنایت بار را در ولایات افغانستان نیز به راه انداخته بودند. تعداد زندانیان روز به روز افزایش می‌یافت. از برای آسانی کار خود به کشتن‌های دسته‌جمعی پرداختند، هر کمونیست خلقی در محدوده کار خود از صلاحیت شخصی بر خوردار بود. حتی با سفارشات شفاهی مردم کشته می‌شد.

رژیم کمونیستی به منظور نشان دادن تعهد خود به نظام جدید، برنامه تغییر بیرق ملی افغانستان را نیز مطرح نمود و بیرق دولتی نیز رنگ سرخ را به خود گرفت، نشان افغانستان به ابزار کار و کارگر تبدیل شد. بیرق سرخ خلقی در مراسمی در مقابل درب ارگ برافراشته شد و تمام کارمندان دولت و محصلان مکاتب و دانشگاه‌ها باید از رنگ سرخ جانب‌داری می‌کردند. کمونیست‌ها جشن ملی افغانستان را به روز هفت ثور تغییر داد. رژیم جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان و دوران حکومت این رژیم سراسر جرم و جنایت و کشتارهای وحشتناکی است که علیه مردم افغانستان صورت گرفت.

در حکومت ۱۸ ماهه تره‌کی - امین، مردم افغانستان در یک سرکوب هراسناک قتل عام می‌شوند. در فوریه ۱۹۸۰، حکومت ببرک کارمل به ۱۲/۰۰۰ کشته به صورت رسمی اعتراف می‌کند؛ اما این شمار تنها کسانی هستند که در زندان‌های پلچرخی اعدام شدند، اما شمار اعدام شدگان و مفقودها در روستاها بسیار فراوان است. گرچه شماری از آن‌هایی که در کابل اعدام یا ناپدید شدند کمتر شناخته شده‌اند، در کل تعدادی حدود ۵۰ تا ۱۰۰ هزار نفر ناپدید شده‌اند.^۱

سردمداران رژیم کمونیست می‌خواستند که جامعه افغانستان را به یک جامعه سوسیالیستی تبدیل کنند و در اجرای این سیاست، خشونت‌های بسیاری علیه مردم از خود نشان دادند، چون مردم افغانستان در مقابل این سیاست مقاومت از خود نشان می‌دادند رژیم بیشتر عکس‌العمل نشان می‌داد و لبه تیغ حکومت بیش‌ازپیش متوجه

۱. الیور را، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، ص ۱۴۶.

آزادی خواهان، روشن فکران و علما بود؛ زیرا این طیف را مانع بزرگی در اجرای سیاست های کمونیستی خود می دانستند.^۱

سرانجام، ناتوانی حکومت در برابر مردم، زمینه حضور نظامیان اتحاد شوروی سابق به افغانستان را فراهم کرد. اتحاد جماهیر شوروی در تاریخ ۶ جدی ۱۳۵۸ حمله نظامی خود را به افغانستان آغاز کرد.^۲ تنها پس از دو روز، ارتش سرخ شوروی، کابل را فتح کرد و حفیظ الله امین در قصر دارالامان به قتل رسید. سپس شوروی میان دو حزب اتحاد کرد و آنها را مکلف کرد که برنامه ای مناسب برای دولت آینده افغانستان تهیه کنند.^۳ کارمل توسط روس ها به قدرت رسید و دکتر نجیب الله نیز به ریاست «سرویس اطلاعات افغانستان» گماشته شد. پس از آن سربازان روسی به همراه اداره اطلاعات افغانستان بسیاری از فعالان سیاسی را دستگیر و بسیاری از آنان را از دم تیغ گذراندند. فعالیت پلیس مخفی افغانستان سبب شد که در همان سال های دهه هشتاد، سیل آوارگان به سوی کشورهای همسایه سرازیر شوند.^۴

حمله شوروی به افغانستان که ده سال طول کشید، آثار و پیامدهای جبران ناپذیری را بر کشور به وجود آورد. ابعاد فاجعه در این ده سال از تمامی حملاتی که در طول تاریخ افغانستان به این کشور شده بود گسترده تر بود. شوروی با مداخله نظامی خویش در افغانستان سبب نابودی تمام منابع زیر ساخت اقتصادی کشور گردیدند؛ زمین های زراعتی نابود، درخت و باغات منهدم، جوی ها و انهار بلا استفاده، شهرها و قریه ها نابود، راه ها و جاده ها از کار افتاد، تجارت و معاملات به رکود مطلق مواجه شد، مردم افغانستان مهاجر و آواره در گوشه و کنار عالم سرگردان و پریشان گردید، بیش از یک میلیون و پنج صد هزار نفر شهید و صدها هزار تن معلول و معیوب و

۱. عبدالعلی حسنی، عوامل و زمینه های مؤثر بر تصویب نظام جمهوری اسلامی افغانستان، ص ۱۹۶.

۲. علی آبادی، افغانستان، ص ۱۶۰؛ محمد حلیم تنویر، تاریخ روزنامه نگاری، افغانستان، ص ۲۵۸.

۳. سید مهدی عزیزاده موسوی، افغانستان ریشه یابی و تحولات معاصر، ص ۶۲.

۴. همانجا.

وجود میلیون‌ها ماین فرش شده در خاک افغانستان هنوز باقی مانده و میلیاردها دلار خسارت مالی عاید این سرزمین گردید.^۱

اشغال افغانستان توسط شوروی سابق که این همه خسارت به بار آورد با همکاری نوکران داخلی آن صورت گرفته و جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان در این فرایند نقش اساسی داشته است.

۲-۱. اندیشه‌های سیاسی

کمونیست‌ها با شعار آزادی، عدالت، مساوات، نان، خانه و مسکن، کار سیاسی‌شان را آغاز کردند. هنگام حاکمیت‌شان، در عرصه داخلی با تکیه به سیستم تک‌حزبی و تندروری و افراط از طریق تحمیل ترس، تهداب بگیروبیند و کشتار را گذاشتند، به‌گونه‌ای که در گذشته افغانستان پیشینه نداشت. همه احزاب و گروه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی از همان آغاز پیروزی کودتا، به زور منحل و نابود گردیدند؛ آزادی عقیده، آزادی بیان، آزادی مطبوعات، رعایت حقوق اساسی، حقوق شهروندی، حقوق مدنی و آزادی‌های فردی، طبیعی و مدنی، همگی در سایه شعارهای کلیشه‌ای حزبی و مارکسیستی و جناحی، بکلی معنا و مفهوم خود را از دست دادند. دانشمندان نیروهای متخصص، روشن‌فکران، آزادی‌خواهان، علمای دینی، سیاست‌مداران توانمند و با تجربه، شخصیت‌های متنفذ اجتماعی، مورد پی‌گیری قرار گرفته، زندانی، تیر باران، زنده به گور و یا متواری شدند. زمانی که نجیب، شعار پلورالیزم سیاسی را سر می‌داد کاملاً دیر شده بود.

اندیشه‌های رژیم کمونیستی «دهشت» آفرین بوده و پر از تناقض با گفتار و مرام‌های آنان است. کمونیست‌ها که ظاهرشاه را «مترقی‌ترین شاه آسیا و پارلمان را خانه خلق و قانون اساسی را هم دارای ارزش‌های دموکراتیک»^۲ می‌دانستند اینک بر خلاف آن، در

۱. سیدمحمد خیرخواه، افغانستان ضعف‌ها و قوت‌ها، ص ۶۴.

۲. سید هادی خسروشاهی، نهضت‌های اسلامی، ص ۱۶۸.

همدستی با او، رژیم شاهی را سرنگون کردند. آنها بر خلاف مرامنامه خویش که می‌گوید: «ما به قانون اساسی احترام می‌گذاریم، به شیوه مبارزه خود که مسالمت‌آمیز، قانونی و پارلمانی است پای بندیم»^۱، عمل کردند و می‌توان گفت که رژیم کودتایی در افغانستان با وجود کمونیست‌های افغانستان پیوند داشت. رفتار آنها نه برای احیای حقوق مردم و خدمت به کارگران که برای حکومت کردن به شیوه‌ای استبدادی بود.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان که اندیشه آن را مارکسیسم - لنینیسم تشکیل می‌داد، بر اتحاد داوطلبانه‌ای مردم اعم از کارگران، دهقانان، پیشه‌وران و روشن‌فکران کشور استوار است. انتشار اساسنامه‌ی حزب دموکراتیک خلق با محتوای کاملاً کمونیستی در همان روزهای اول نشان داد که حزب مذکور پدیده‌ای است وارد شده از خارج و وابسته به خارج؛ زیرا اندیشه‌ای را که حزب برای خود برگزیده بود اندیشه حاکم در مسکو بود نه اندیشه حتی یک نفر دهقان در افغانستان.^۲

حزب دموکراتیک خلق تحت نظر سازمان جاسوسی شوروی (کی جی بی)^۳ که فعالیت آن عمدتاً توسط سفارت مسکو در کابل پیش برده می‌شد به وجود آمد. تمام فعالیت حزب دموکراتیک خلق زیر نظر و هدایت سفارت شوروی در کابل قرار داشت. اعضای کمیته مرکزی و دفتر سیاسی حزب از سفارت شوروی حقوق دریافت می‌کردند.

دولت خلق و پرچم از آغاز به دست آوردن قدرت، کار خود را بر ایجاد خوف و دهشت بنا گذاشت و می‌خواست از این راه مردم را به فرمان برادری کورکورانه از دستورها و احکام خود وادار سازد.^۴

رژیم کمونیستی افغانستان با شدت عمل، در راستای کمونیستی سازی افغانستان

۱. همان.

۲. دستگیر پنجشیری، ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص ۲.

۳. کی. جی. بی در افغانستان صفحات ۱۶۹ تا ۱۷۰.

www.google.nl Vasily Mitrokhin, the KGB in Afghanistan.

۴. محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در مسیر تاریخ، ۲ ص ۱۰۰.

وارد فعالیت شد؛ اسلام زدایی، ترویج اندیشه مارکسیسم - لنینیسم و گرایش افراطی به شوروی سابق از ویژگی‌های آن رژیم بود. کمونیست‌ها مدت ۱۴ سال زمام امور را در دست داشتند و در تمام این مدت جنگ و خونریزی، سرنوشت گریزناپذیر مردم افغانستان گشت، اقتصاد کشور فلج شد، سرمایه‌های ملی از میان رفت، مردم افغانستان آواره شدند، آزادی‌های مدنی و احزاب و مطبوعات کشور متلاشی شد، بسیاری از آزادی‌های فردی و جمعی از میان رفت، افرادی که با نظام کمونیستی همکاری نداشتند، دشمن تلقی شدند و آزادی از غیر کمونیست‌ها دریغ شد، مطبوعات مخالف، اجازه چاپ و نشر نیافتند، نهاد مطبوعات، با تأسی از اندیشه‌های لنین، ابزاری برای تبلیغ و تهییج و نیز سازمان‌دهی مردم در اختیار و در جهت مقاصد حزب و دولت کمونیستی قرار گرفت، تحلیل و تفسیر مسائل و موضوعات بر بنیان نظریات مارکسیستی صورت گرفت و تنها تأویل مارکسیستی، معتبر تلقی گردید. در این دوره ابرهای تیره و تار استبداد، جنگ و خونریزی بر کل کشور سایه افکند و بسیاری از مردم کشور آواره شدند.

در دوره زمامداری کمونیست‌ها چهار رئیس جمهور: نور محمد تره‌کی، حفیظ‌الله امین، ببرک کارمل و دکتر نجیب‌الله، یکی پس از دیگری بر اریکه قدرت تکیه زدند. در دوران حاکمیت ۱۴ ساله آن‌ها، بحران‌های سهمگین اقتصادی، فرهنگی، نظامی، سیاسی و ارتباطی دامن‌گیر مردم افغانستان شد. طبعاً آزادی‌های مدنی و احزاب کشور نیز متأثر از سیاست‌گذاری‌های «شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک» و ادبیات حقوقی آن دوران بود.

اما روی هم‌رفته کمونیست‌ها برای گسترش اندیشه مارکسیسم در افغانستان دچار قبض و بسط‌های فراوان شدند و آنان برای انجام پروژه‌های ضد دینی و اسلامی‌شان کشتارهای دسته‌جمعی را به راه انداختند. در واقع روشن‌فکران چپ که دیروز با رژیم شاهی و جمهوری برای احقاق حقوق مردم و برپایی دموکراسی و نظام جمهوری و طرفداری از مردم‌سالاری کوشش می‌کردند و ستیز فکری و مجادلات قلمی داشتند،

امروز برای نابودی دموکراسی و نظام جمهوری مبتنی بر آزادی و جامعه مدنی بیش از هرکس مبارزه می‌کند. همان چالشی را که داوود در فراروی حزب دموکراتیک گذاشت، امروز سران خلق و پرچم به جز حزب خودشان، حزب‌های دیگر را غیر رسمی می‌داند و این در واقع سیره عملی سردمداران تاکنون در افغانستان بوده است.

۳-۲-۱. ساختار سیاسی (تفکیک قوا)

جمهوری برآمده از کودتای داوود چندان عمری نیاورد و جای خود را به نظام کودتای دیگری سپرد؛ اما با این تفاوت که این کودتا در مقایسه با اقدام نظامی محمد داوود بر ضد نظام کهن سلطنتی با کشتار و فجایع انسانی توأم بود که در رأس آن خاندان حاکم قرار داشت. به قول صدیق فرهنگ:

این کودتا لکه بزرگی از خون در تاریخ به جا گذاشت؛ اما این خون‌ریزی نه اتفاق بود و نه صرفاً وابسته به مقاومت رئیس دولت بلکه بیش از همه تا روش سیاسی و سطح دانش کارگردانان ارتباط داشت و از آن‌رو دیباچه‌ای اوضاع و احوال بود که اکنون کشور روبه‌روی آن قرار داشت.^۱

کودتای حزب خلق و پرچم و یا آنچه بعدها انقلاب کبیر ثور خوانده می‌شد آغاز فجایع و منازعات گردید که تا امروز نیز کشور به‌رغم گذشت نزدیک به چهار دهه از آن روزگار، مجال رهایی نیافته است. اولین مواجهه خونین کودتاگران اینگونه اعلام گردید: «سردار محمد داوود آخرین فرد خاندان مستبد سلطنتی نادرخان این عوام‌فریب بی‌نظیر تاریخ و خائین به اراده خلق افغانستان برای همیشه از میان رفت.»^۲ تحولات و رویدادهای بعدی، این واقعیت تلخ را به اثبات رسانید که سران خلق و پرچم خود نیز در عوام‌فریبی و خیانت از حاکم سلف خویش در موارد زیادی برتری قابل توجهی داشتند. به‌رحال ساختار قدرت در آن دوره، یک ساختار متمرکز و حزبی بود. تمامی نهادهای مربوط به قدرت توسط وابستگان احزاب خلق و پرچم اداره می‌گردید. به

۱. محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۳، ص ۶۹.

۲. همان، ص ۷۷.

عبارت دیگر، تشکیل دولت توسط حزب دموکراتیک خلق، تشکیل دولت حزبی بود نه دولت ملی؛ دولتی که در آن تصمیم گیرنده، قانون‌گذار، قضاوت‌کننده و اجراکننده، حزب دموکراتیک خلق بود. اعضای حاکم حزب در ادارات دولتی و حاکمیت‌های محلی در ولایات، ولسوالی‌ها و علاقه‌داری‌ها از مجموع صلاحیت‌های دولتی برخوردار بودند. والی‌ها، ولسوال‌ها و علاقه‌داری‌های حزبی با مدیران سازمان استخبارات، هرکسی را که می‌خواستند بدون مجوز ارگان قضایی و قانونی دستگیر می‌کردند، به زندان می‌افگندند، شکنجه می‌دادند و به قتل می‌رساندند.

با استقرار حکومت کودتایی، قانون اساسی دوران محمد داوود فاقد اعتبار اعلام گردید و به جای آن فرمان‌های رئیس شورای انقلاب خط و مشی‌های حکومت و روابط حکومت و مردم را سازمان می‌بخشید. در واقعیت امر، دولت خلقی «دولت فرمان‌ها» است که به دنبال هم اعلام و تطبیق می‌گردید و «تفکیک قوا» در آن به معنای اصلی آن بی معنا بود.

۴-۲-۱. آزادی‌های مدنی

از آغاز دوره کمونیستی تا آغاز حکومت نجیب‌الله، اوضاع حاکم بر جامعه به شدت گرفتار خفقان بوده و از آزادی‌های مدنی به هرگونه آن کوچک‌ترین خبری نبود. پس از روی کار آمدن دکتر نجیب‌الله، کم‌کم فضای باز سیاسی و اجتماعی به وجود آمد و با تصویب قانون اساسی جدید که در لویه جرگه سال ۱۹۸۷ توسط نجیب‌الله در کابل تشکیل شد تا اندازه‌ای به آزادی بیان و کرامت انسانی ارجح نهاد شد؛ زیرا پیش از این، قانون اساسی که در زمان کمونیست‌ها تصویب شده بود، از سوی نهادی به نام «شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان» تدوین و تصویب شده بود، نه از سوی نمایندگان مردم. بنابراین، وجود «شورای انقلابی» که محدود به همان اعضای حزب حاکم بود، آشکارا چهره «اریستوکراسی» را به نمایش می‌گذاشت.^۱ وضعیت آزادی‌های

۱. حسن فضائی، تأثیر نظام‌های سیاسی و اجتماعی افغانستان بر ادبیات دری، ص ۲۰۹؛ بخشی از بیانیه دکتر نجیب‌الله در رابطه به مشی مصالحه ملی، دهلی، ۱۹۹۹ م، ص ۱۷۱.

مدنی در دوران ۱۴ ساله حاکمیت کمونیست‌ها را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد:

دوره نخست، دوره تسلط و تثبیت نظام کمونیستی است و این دوره فاصله زمانی کودتا و ریاست جمهوری نورمحمد تره‌کی تا دوره‌های ریاست جمهوری حفیظ‌الله امین و ببرک کارمل را در برمی‌گیرد. در این دوره آزادی‌های مدنی و احزاب و آزادی‌های فردی و جمعی آمرانه، خشونت‌طلب و سرکوب‌گرانه بود. در همین دوره و در دوره زمامداری ببرک کارمل، تدوین قانون اساسی افغانستان با عنوان «اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان» توسط شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان در ۶۷ ماده به‌طور موقت تصویب شد. تاریخ تصویب این قانون ۲۵ حمل ۱۳۵۹ و زمان اجرای آن، ثور ۱۳۵۹ بود.

برخی از مواد این قانون بیان‌گر رویکرد دولت کمونیستی نسبت به آزادی‌های مدنی و سایر آزادی‌های فردی و جمعی است.

در ماده بیست و هشتم اعلامیه تاریخی شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان چنین مقرر شده است: «... هیچ‌کس نمی‌تواند از حقوق و آزادی‌های دموکراتیک، علیه منافع جمهوری دموکراتیک افغانستان و اتباع آن استفاده کند.»^۱ به موجب ماده بیست و نهم نیز برای اتباع جمهوری دموکراتیک افغانستان حقوق و آزادی‌های دموکراتیک ذیل تضمین می‌شود:

۱. حق زندگی و مصونیت؛
 ۲. آزادی کامل ادای مناسک دین مبین اسلام و همچنان ادای مراسم مذهبی برای پیروان سایر ادیان مطابق قانون؛
 ۳. در بند ۷ همین ماده حق بیان آزادانه و آشکار اندیشه، حق برپایی گردهمایی‌ها و راهپیمایی مسالمت‌آمیز آمده است.^۲
- ماده سی و چهارم: «جمهوری دموکراتیک افغانستان تمام شرایط را مساعد می‌سازد

۱. مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، متن کامل قانون اساسی افغانستان، ص ۲۲۲.

۲. همان، ص ۲۲۳.

تا اتباع از حقوق و آزادی‌های دموکراتیک خویش به‌طور مؤثر استفاده کنند.^۱ اما برخلاف پیش‌بینی و تضمین آزادی مناسک دینی، آزادی‌های علمی و فرهنگی و حق بیان آزادانه افکار و آزادی‌های مدنی و... در مورد بحث، در عمل پیوسته خلاف آن انجام شد. در دوران زمامداری نورمحمد تره‌کی، حفیظ‌الله امین، ببرک کارمل، داشتن عقاید اسلامی جرم محسوب شد، بسیاری از مسلمانان و آزادی‌خواهان به جرم عقایدشان به زندان رفتند، داشتن کتب دینی مستوجب مجازات دانسته می‌شد، گوش سپردن به خبرهای خارجی، ترس و اضطراب از عقوبت را به همراه داشت. اداره وسایل ارتباطی جمعی تنها در صلاحیت حزب و حکومت بود.

دوره دوم، با ریاست جمهوری دکتر نجیب‌الله آغاز می‌شود. در این دوره نیز قانون اساسی افغانستان پس از تصویب لویه جرگه، توسط رئیس جمهور در ۱۳ فصل و ۴۹ ماده در سال ۱۳۶۶ توشیح شد. این قانون اساسی نیز دربرگیرنده نکته‌های درخور توجهی درباره حقوق و آزادی‌های مدنی است:

ماده چهل و یکم: «آزادی حق طبیعی انسان است، این حق جز آزادی دیگران و منافع توده که توسط قانون تنظیم می‌گردد، حدودی ندارد. آزادی و کرامت انسانی از تعرض مصون بوده، دولت آن را احترام و حمایت می‌کند.»^۲

ماده چهل و نهم: «اتباع جمهوری افغانستان دارای حق آزادی فکر و بیان می‌باشند. اتباع می‌توانند از این حق به گونه علنی، شفاهی و تحریری طبق قانون استفاده کنند. سانسور مطبوعات قبل از نشر جواز ندارد.»^۳

ماده شصت و چهارم: «دولت شرایط لازم را برای استفاده از حقوق و آزادی‌های اساسی و انجام مکلفیت‌های اتباع فراهم می‌سازد. هیچ کس حق ندارد حقوق و آزادی‌های مندرج در قانون علیه منافع توده و به ضرر حقوق و آزادی‌های سایر اتباع استفاده نماید.»^۴

۱. همان، ص ۲۲۵.

۲. همان، ص ۲۵۱.

۳. همان، ص ۲۵۲.

۴. همان، ص ۲۵۷.

اما شکی نیست که در این مواد، آزادی بیان، آزادی‌های مدنی و افکار تضمین و زمینه مناسب برای فعالیت‌های احزاب در این دوره فراهم شد. دکتر نجیب‌الله نیز بر خلاف منش و شیوه‌ای که در سال‌های آغازین ریاست جمهوری گرفته بود، انعطاف بسیار نشان داد و کوشش کرد تا فرایند آشتی با مخالفان آغاز و محقق شود. لیکن به دلیل نبود اعتماد و نیز جنگ چندین ساله، گروه‌ها و احزاب جهادی مغرورانه بر مواضع پیشین خود تأکید ورزیدند که در نتیجه آن، نزاع و درگیری همچنان ادامه یافت.

اما در عین حال، فضای سیاسی اندکی گشوده شد، آزادی‌های سیاسی و مدنی تا اندازه‌ای فراهم گردید. دکتر نجیب با درک حساسیت‌های دینی و مذهبی مردم، سیاست توأم با انعطاف را در پیش گرفت، در ظاهر از اعمال خشونت و استبداد نظامی کاست و خواستار مذاکره با مخالفان حکومت شد، اما تلاش‌های وی سودی نبخشید. در حقیقت، دخالت کشورهای دیگر و نیز گسست اعتماد میان حکومت و ملت مانع پایان یافتن جنگ و کشتار شد.

به‌عنوان جمع‌بندی می‌توان گفت که در دوره حاکمیت کمونیست‌ها بنیان‌های آزادی‌های مدنی و آزادی‌های فردی و جمعی از میان رفت، بسیاری از آزادی‌خواهان و روشن‌فکران آواره شدند و مخالفان اندیشه مارکسیسم - لنینیسم هیچگونه اجازه فعالیت نداشتند. عقاید مخالف، جرم تلقی شده و بسیاری از روشن‌فکران و آزادی‌خواهان دستگیر، زندانی و یا کشته شدند.

۵-۲-۱. مطبوعات و احزاب در سال‌های جمهوری خلق

دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سال‌های تجاوز اتحاد شوروی، مطبوعات کشور کاملاً بر یک نظام دیکتاتوری کمونیستی استوار بود. آزادی مطبوعات از میان رفت، محدودیت‌های دیکته‌شده نظام سیاسی کمونیستی اعمال شد، حس اعتماد به مطبوعات با بود شد، ترس بر رسانه‌های گروهی مستولی شد، وسعت نظر

نویسندگان رخت بریست. سرانجام نظام کمونیستی در فضای بی‌اعتمادی، افراد منسوب به خود را در ادارات تبلیغی گماشت تا بر اندیشه‌های کمونیست‌ها صحنه بگذارند و دیگران را طرد کنند. دوره کمونیست، دوره اختناق مطبوعات در کشور شمرده می‌شود.^۱ در جهت دیگر در این دوره مطبوعات به‌طور لگام گسیخته به تبلیغ اندیشه‌های لنین و مارکس می‌پرداخت و ذکر نام مارکس و لنین در نوشته‌ها و گزارش‌ها به یک اصل مهم بدل شده بود.

مطبوعات این دوره شاید از کم‌خواننده‌ترین مطبوعات در افغانستان به شمار می‌آمد. هرچند نشریه حزب، یعنی حقیقت انقلاب ثور و بعدها پیام از پرتیراژترین نشریه‌ها در طول تاریخ مطبوعات افغانستان به شمار می‌رود، ولی این نشریه به گونه جبری به اعضای حزب، کارمندان دولت، سازمان جوانان، قطعات ارتش و اقشار گوناگون مردم به فروش می‌رسید و مردم از هراس این که ضد دولت معرفی نشوند و سروکارشان به زندان نکشد، این نشریه را می‌خریدند، بی‌آن‌که رغبتی به مطالعه آن داشته باشند.^۲

گرداندگی نشریه‌ها در شهر کابل و ولایات کشور به اعضای حزب سپرده شد و یا هم به کسانی سپرده شد که چندین بار بدتر از اعضای حزب بودند.

در این دوره به مفهوم کامل آن، روشن‌فکرکشی در کشور آغاز یافت و این امر نه تنها مطبوعات؛ بلکه عرصه‌ی پژوهش‌های فرهنگی را نیز صدمه‌ی سنگینی زد.

باین حال، در زمان دکتر نجیب‌الله بر شمار نشریه‌ها افزوده شد و به ظاهر، بعضی از نشریه‌های آزاد به وجود آمد؛ اما هیچ‌کدام این نشریه‌ها نمی‌توانستند مسائل جدی سیاسی - اجتماعی را مطرح کنند. هرچند در شماری نشریه‌ها انتشار مطالب انتقادی آغاز یافت، ولی این انتقادات بیشتر متوجه مسائل دست دوم و سوم بود تا مسئله

۱. محمدحلیم تنویر، روزنامه‌نگاری در افغانستان، ص ۳۰۲.

۲. پرتو نادری، چگونگی رسانه‌ها و اثرگذاری آنها بر رشد بشری افغانستان، سایت اینترنت آریائی، www.aryaei.

اساسی. برای نمونه، تا آخر حکومت کمونیستی هیچ نشریه‌ای نتوانست بگوید که اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان تجاوز کرده است. نشریه‌های به ظاهر آزاد این دوره یا به وسیله دولت پایه‌گذاری شده بودند، یا هم به وسیله جناح‌بندی‌های درون‌حزبی.

به‌ر صورت، در دوران دکتر نجیب‌الله شماری از نشریه‌های ادبی و فرهنگی - اجتماعی مربوط به بعضی از سازمان‌های اجتماعی و نهادهای علمی، وضعیت بهتری پیدا کردند. هر چند حکومت دکتر نجیب کدام قانون مطبوعات را تصویب نکرد؛ ولی او سیاستی را به نام خط مشی مصالحه‌ی ملی روی دست گرفت که به ظاهر می‌خواست با مجاهدین، یک حکومت ائتلافی بسازد؛ مگر مجاهدین نپذیرفت. در این دوره، اندکی از آن سخت‌گیری‌های پیشین کاسته شد و این امر تا حدودی زبان انتقاد را وارد مطبوعات کرد. حتی اخبار هفته که اساساً یک نشریه ساخته شده به دست دولت بود و ظاهراً نشریه‌ی غیر دولتی قلمداد می‌شد، برای نخستین بار گفت‌وگوهای را با بعضی از فرماندهان و شخصیت‌های مخالف دولت و از جمله با فرمانده احمدشاه مسعود، انتشار داد. می‌توان گفت که پس از یک دهه و اندی سکوت و اضطراب یک‌بار دیگر در پایان سال‌های حکومت نجیب، گفت‌وگوهای محدود در مطبوعات افغانستان آغاز شد، ولی هنوز چنین بحث‌هایی به نتیجه نرسیده بود که مجاهدان بر کابل تسلط پیدا کردند.

در دوران حکومت نجیب، جامعه از دو قطبی بودن رنج می‌برد؛ در شهرهای کلان و در میان تحصیل‌کردگان و روشن‌فکران افکار جمهوری خواهی رواج داشت. در روستاها و شهرهای کوچک که اکثریت جامعه را تشکیل می‌داد، مردم طرفدار حکومت دینی و هوادار مجاهدان بودند. این دو تفکر پیروان خاص خود را داشت و به همین خاطر مصالحه و آشتی ملی جواب نداد و جنگ‌های طولانی میان پیروان این دو تفکر جریان داشت که به کشور آسیب زیادی وارد کرد.

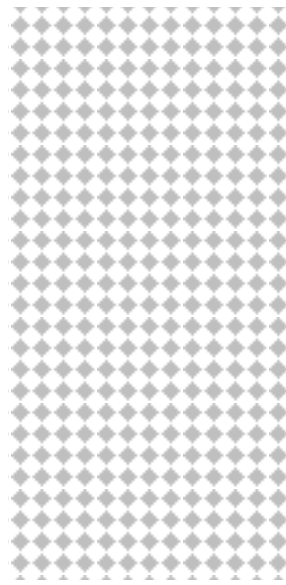
نتیجه

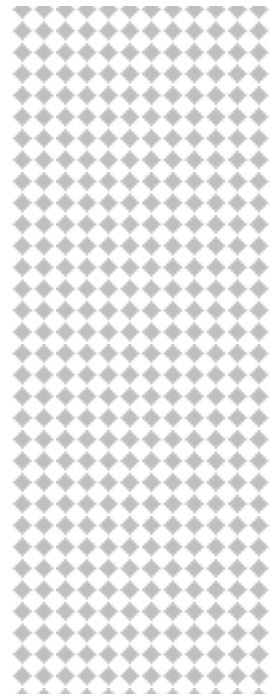
با توجه به آنچه بیان به دست آمد که هرچند در دوره متفاوت، افغانستان شاهد نظام جمهوری بود، باطن آنها نه تنها جمهوری نبود، بلکه در تضاد کامل با نظام جمهوری قرار داشت. داوود نه تنها کشور را به سمت دیکتاتوری کامل سوق داد، بلکه با رفتارهای استبدادی خود، زمینه به وجود آمدن دیکتاتوری حزب خلق و پرچم را به وجود آورد. این دو حزب کمونیستی نیز همان مسیر داوود را با شدت بیشتری ادامه داده، زمینه جنگ‌های داخلی و اشغال کشور توسط اتحاد شوروی را فراهم کردند. در هر دو دوره حاکمیت احزاب مدعی جمهوریت، نه تنها میراث گذشته از میان رفت، بلکه کشور گام‌های بسیاری به عقب برداشت، به گونه‌ای که آزادی‌های مدنی و نسبی مردم به کلی نابود شد و زمینه را برای تاریکی بیشتر فراهم گردید.



فصل پنجم:

جمهوری خواهی در دوران حکومت مجاهدین و طالبان





مقدمه

مجاهدین که متشکل از اقوام مختلف افغانستان بودند پس از روی کار آمدن رژیم کمونیستی توسط حزب دموکراتیک خلق افغانستان به رهبری نورمحمد تره‌کی که با همکاری اتحاد جماهیر شوروی و در اثر کودتای افسران کمونیست به وجود آمده بود آنان به مخالفت و جنگ مسلحانه پرداختند. این جنگ‌ها با ورود ارتش سرخ به افغانستان ابعاد گسترده‌ی گرفت که مداخلات خارجی اوضاع افغانستان را به نفع رژیم یا نیروهای مقاومت در پی داشت.

در آن طرف مرزها در پاکستان و ایران روحانیون، مردم را به ادامه قیام علیه حکومت کمونیستی تشویق می‌کردند. رفته رفته احزاب جهادی از بطن روحانی‌ها و روشنفکران و مهاجرین بوجود آمد. در پاکستان ۷ گروه که بعدها به ائتلاف هفتگانه مشهور شد محور فعالیت‌های مهاجرین و مجاهدین شد و در ایران شورای احزاب هشتگانه شکل گرفت.

۱. دولت اسلامی مجاهدین

با خروج نیروهای اشغالگر ارتش سرخ از افغانستان، گمان بر این بود که دولت

دست‌نشانده کابل به‌زودی سرنگون خواهد شد. همین گمان، انگیزه شد که رهبران احزاب و گروه‌های مجاهدین مستقر در پیشاور پاکستان، مغروانه شورای مشورتی با حضور ۶۰ عضو تشکیل دادند^۱ و برنامه دولت موقت را که جانشین حکومت دکتر نجیب‌الله می‌دانستند در این شورا مطرح کردند. از مصوبات مهم این شورا گزینش صبغت‌الله مجددی به‌عنوان رئیس دولت و سیاف به‌هیئت‌صدر اعظم بود. این دولت می‌بایست ظرف یک ماه پس از تأسیس، مرکز خود را به داخل افغانستان منتقل و تا شش ماه انتخابات عمومی را برگزار کند.^۲ اما مجاهدین که خود را برای حضور در صحنه سیاسی افغانستان آماده می‌کردند، به دلیل نداشتن هماهنگی در جبهه جنگ، شکست سختی را از سوی نیروهای دولت نجیب‌الله متحمل شدند و نه‌تنها نتوانستند دولت نجیب را سرنگون کنند، بلکه حتی نتوانستند یکی از شهرهای مهم جنوبی را تسخیر و پایگاه حکومت خود قرار دهند.

در آغاز سال ۱۳۷۱، پس‌ازآنکه ژنرال دوستم از فرماندهان مؤثر حکومت مرکزی در جبهه شمال به مخالفان پیوست، دکتر نجیب از ادامه حکومت مأیوس گردیده، قدرت را به یک شورای چهار نفره سپرد. مجاهدین سرانجام براساس طرح نواز شریف در ۸ ثور ۱۳۷۱ قدرت را در کابل به دست گرفتند.^۳ برپایه همان برنامه پیشین، صبغت‌الله مجددی به‌عنوان رئیس دولت اسلامی معرفی گردید.

اندکی پس‌ازآن یا پس از ظهر همان روز اول ورود مجاهدین به کابل، جنگ سخت و مرگ‌باری میان نیروهای حزب اسلامی از یک‌طرف و نیروهای وابسته به شورای نظار و عبدالرشید دوستم از طرفی دیگر درگرفت که سر‌آغازی برای جنگ‌های دوام‌دار و ویرانگر بعدی گردید. نیروهای حکمتیار که حضور نیروهای دوستم را بهانه می‌کردند، کابل را زیر آتش سنگین خود قرار دادند.

۱. گروه پژوهش سینا، افغانستان در سه دهه اخیر، ص ۸۷۲.

۲. سخنرانی برهان الدین ربانی در پیشاور، ماهنامه حبل‌الله، قم، شماره ۵۷، ص ۲۰.

۳. گروه پژوهش سینا، افغانستان در سه دهه اخیر، ص ۸۹۶.

پس از آن، به خاطر قدرت طلبی رهبران گروه‌های گوناگون جنگ‌های خونین میان اتحاد اسلامی سیاف، جمعیت اسلامی و شورای نظار مسعود از یک سو و حزب اسلامی حکمتیار، جنبش اسلامی شمال و حزب وحدت اسلامی از سوی دیگر رخ داد و مردم بی‌دفاع آن را که سالیان دراز، آرزوی برقراری حکومت اسلامی و بازگشت پیروزمندانه مجاهدین را داشتند، مأیوس و سپس آواره کردند.

هدف اصلی دو طرف این جنگ، دسترسی به قدرت و امکانات بیشتر و بیرون‌راندن رقیب از صحنه بود. گلبدین حکمتیار که براساس شیوه دو صد و پنجاه سال گذشته، قدرت و حاکمیت اصلی در افغانستان را از آن پشتون‌ها می‌دانست به مخالفت برخاست؛ زیرا فیصله‌نامه پیشاور با واگذاری ریاست جمهوری به ربانی و واگذاری وزارت دفاع به مسعود (هر دو تاجیک تبار)، یک اصل و سیره تاریخی را حتی به‌طور موقت نادیده گرفته شده بود. به این دلیل، او به‌عنوان نیرومندترین رهبر آن هنگام پشتون‌ها خود را ناگزیر می‌دید تا سیره تاریخی افغانستان را حفظ و درباره حاکمیت کنونی آن تجدید کند و از بدعت تازه‌ای که در مورد هویت قومی شخص اول کشور در حال شکل‌گیری بود، جلوگیری کند. از این رو، او با نادیده گرفتن توافق پیشین مبنی بر اینکه نیروهای مسلح مجاهدین وارد شهر کابل نشوند، نیروهای زیر فرمان خود را در سازش با گروهی از افسران و مقامات رژیم گذشته، زودتر از دیگر احزاب جهادی وارد کابل کرد و این نیروها در بسیاری از بخش‌های پایتخت و مناطق استراتژیکی شهر سنگر گرفتند و به تصرف مواضع و خلع سلاح آن دسته از نیروهای رژیم کابل که تمایل پیوستن به حزب اسلامی را نداشتند، آغاز کردند. از همین جا بود که تنش بالا گرفت و زدوخوردها نیز آغاز شد.

دوره دو ماهه ریاست جمهوری آقای مجددی به سرعت سپری شد؛ در حالی که در همین هنگام کوتاه، شهر کابل میدان جنگ‌های خونین و موشک‌باران‌های پراکنده قرار گرفت. سرانجام، وی در ۷ سرطان ۱۳۷۱ / ۲۸ ژوئن ۱۹۹۲م در مراسمی در قصر

گلخانه، قدرت را به شورای رهبری سپرد و این شورا در همین جلسه آقای ربانی را به ریاست جمهوری برگزید.^۱

در بیانیه‌ای که آقای مجددی به مناسبت پایان دوره ریاست جمهوری‌اش ایراد کرد، کارها و برنامه‌هایی را که دولتش موفق به انجام آنها شده بود، برشمرد و بسیاری از مشکلات و چالش‌هایی را که او با آنها دست‌وپنجه نرم کرده بود، یادآور شد و نیز از کارشکنی‌ها و مانع‌تراشی‌هایی که از سوی برخی از احزاب و جریان‌ها در مسیر حکومت او انجام گرفته بود، شکایت کرد.

بدین‌سان دوره کوتاه حکومت مجددی به‌سرعت، اما در فضای تاریک از دود آتش جنگ‌افزارهای مجاهدین و رنگین از خون شهروندان بی‌گناه کابل سپری شد و در این مدت او هیچ‌گونه قدرت و نیرویی برای مهار نیروهای جنگ‌افروز و کنترل اوضاع حتی پایتخت نداشت. به‌رصورت، او در این نشست، قدرت را به شورای رهبری که متشکل از رهبران جهادی پیشاور بود، تحویل داد و پس از آن، آقای برهان‌الدین ربانی به ریاست جمهوری برگزیده شد. آقای ربانی در نخستین سخنرانی خود پس از به دست گرفتن قدرت، وعده برقراری نظم و قانون در کشور و حفظ مال و حیثیت مردم را داد.^۲

نخستین کار ربانی به‌عنوان رئیس دولت مجاهدان، تغییر پرچم ملی بود. او همچنین درصدد آماده ساختن قانون اساسی برای کشور برآمد و پیش‌نویس آن را در ۱۳۷۱/۴/۲۱ آماده ساخت.^۳ این پیش‌نویس موردپذیرش بیشتر رهبران احزاب جهادی قرار نگرفت. انتقاد اصلی آن، روش آماده کردن آن ایراد بود؛ برخی نیز از لحاظ محتوایی کاستی‌هایی را مطرح می‌کردند.

۱. گلبدین حکمتیار، دسایس پنهان چهره‌های عریان از خروج قوای روسی تا سقوط حکومت ائتلاف، ص ۸۶.

۲. گروه پژوهش سینا، افغانستان در سه دهه اخیر، ص ۹۲۹.

۳. سایت وزارت عدلیه: Ministry of Justice of afghanistan.

۲. حوادث مهم حکومت مجاهدین و ویژگی‌های رهبران جهادی

در این دوره، حوادثی رویداد که در ادامه به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم.

۲-۱. جنگ‌های خونین داخلی

اولین آنها، جنگ‌های داخلی احزاب جهادی بود. گروه‌های جهادی در طول دوران حکومت اسلامی و پنج‌ساله خود جنگ‌های داخلی بسیاری را در برابر همدیگر به راه انداختند. در این جنگ‌ها آسیب‌ها بسیاری را متوجه مردم ساختند؛ هزاران افراد بی‌گناه کشته، معلول و یا آواره گشتند و خانه‌های بی‌شماری از مردم ستمدیده ویران شد و هستی افراد زیادی در این دوران نابود گشت و از نظر اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه افغانستان به شدت آسیب دید.

مردم کشور در این دوران آن اندازه رنج و آزار کشیدند که دوران کمونیستی را از یاد بردند و از اینکه این همه آزار به نام مقدس اسلام انجام می‌گرفت بیش از همه خشمگین بودند و همیشه آرزو می‌کردند که نجات‌دهنده‌ای سر برآورده و آنان را از دست گروه‌ها و دسته‌های نظامی که به نام مجاهد بر مردم ظلم می‌کردند، رهایی بخشد.

این حکومت نیز نه تنها هیچ آرزوی بر حق ملت را برآورده نتوانست، بلکه بر آرزوهای دیرینه آنان افزود. در طول حیات آن، نه تنها مردم غایب، بلکه قربانی اصلی بودند. بنابراین، این حکومت نیز آزمون تلخ و ناکام برای جامعه افغانستان به جای گذاشت؛ بار دیگر تاریخ سیاه رژیم‌های غیر مردمی تکرار شده و برگ سیاه دیگری بر صفحات تاریخ افغانستان گشت. مردم در روزگار این حکومت در حاشیه قرار داشتند و از حقوق مدنی، حقوق شهروندی و حقوق اجتماعی خبری نبود. مردم باید از حکومتی اطاعت می‌کردند که برای مخالفان خود حتی حکم جهاد صادر می‌کردند.

۲-۲. گرایش اسلامی

مهم‌ترین ویژگی دیگر حکومت مجاهدین را اسلام‌خواهی آنها تشکیل می‌داد. مجاهدین

سال‌ها برای تحقق حکومت اسلامی مبارزه و جهاد کرده بودند. آنها به شدت خواستار ترویج ارزش‌های دینی بودند. مجاهدین در دوران جهاد و مبارزه با شوروی پیشین و حکومت داکتر نجیب توفیقات فراوانی داشتند؛ ولی وقتی خود حکومت را در دست گرفت، در عمل هم از تشکیل حکومت اسلامی ناکام ماند و هم نتوانست حتی خواست حداقلی مردم را برآورده کند. عمده دلیل این ناکامی‌ها را می‌توان در آسیب‌های مختلفی جست‌وجو کرد که رهبران جهادی از آنها رنج می‌بردند و مهم‌ترین آن در ذیل بیان می‌گردد.

۳-۲. جاه‌طلبی سران گروه‌ها

کسانی که به برکت امکانات به دست آورده از کشورهای بیگانه در رأس احزاب و گروه‌ها قرار گرفتند، اموری را حق مسلم و خدشه‌ناپذیر خود می‌انگاشتند:

۱. رهبری همیشگی تشکیلات (به هر قیمت ممکن)
۲. همه مقدرات تشکیلات، مردم در اختیار آنان بوده و تنها به اراده آنها گردانده شود.

۳. تمام امتیازات تشکیلات زیر اداره و مناطق تحت کنترل تنها در اختیار آنها باشد.
۴. همه حقیقت و مصلحت همان است که آنها می‌فهمند و بس. هر نظر یا اراده‌ای جز نظر رئیس تشکیلات، کارشکنی، توطئه و خیانت به حساب می‌آید. رهبران این‌گونه احزاب و گروه‌ها برای ماندن بر اقتدار حزبی، اغلب همه اصول سیاسی، اخلاقی و حتی انسانی را به‌سادگی زیر پا گذاشتند. این احزاب با وجود ظاهر شورایی که به احزاب‌شان می‌دادند، هیچ نظری غیر از نظر رهبری آنها را مورد اعتنا قرار نمی‌دادند؛ اگر صاحب نظر مخالف، بر نظر خویش به گونه‌ای پافشاری می‌کرد متهم به توطئه‌گری، خیانت، معامله‌گری و... می‌شد. رهبران این احزاب هرگاه احساس می‌کردند که در درون تشکیلات رقیب سیاسی برای آنها رو به رشد است، کوشش می‌کردند به هر وسیله شدنی او را تضعیف و یا از صحنه خارج کنند. اگر چنین کاری

انجام پذیر نمی شد، رایج ترین راه، همان ترور مرموزانه و انتساب آن به گروه رقیب بود. در پرتو همین رویه بود که عناصر مهم ملی و دینی از صحنه عمل رانده شدند و فاجعه بارتر اینکه گروهی از آنها به گونه بسیار مرموز، ترور و نابود شدند.

۲-۴. نظامی گری و خشونت

شهر کابل، اقوام مختلف را در درون خود جای داده است. از دیرباز، هر قومی به گونه مشخص در یک بخشی از شهر ساکن بوده است. بنابراین، با ورود گروه های مجاهدین که هر یک پایگاه قومی ویژه ای داشتند، مناطق گوناگون شهر کابل در میان آنها تقسیم گردیده و هر یک کنترل مناطقی از شهر و امکانات آن را در اختیار خود گرفتند. بدین سان، مناطق مختلف شهر کابل و امکانات دولتی در میان گروه های رقیب تقسیم شد.

یک دلیل مهم برای جنگ های خونین همین مسئله بود. درگیری خونین حزب اسلامی و شورای نظار برای بیرون کردن رقیب از این بخش ها صورت گرفت. در این جنگ، نیروهای احمدشاه مسعود در رویاروی با طرفداران حزب اسلامی برای بیرون کردن آنان از مراکز دولتی بود. سرانجام، مسعود با همکاری نیروهای دوستم، افراد و متحدان جناح خلق حزب اسلامی را از وزارت کشور و باقی مراکز خارج نموده و آنها را از مرکز شهر بیرون کردند. با اخراج نیروهای حزب اسلامی جنگ در کوتاه مدت خاموش شد؛ اما آنها در اطراف کابل مستقر شده و با موشک پراکنی بر شهر و مردم بی دفاع، امنیت شهر را بر هم می زدند.

درگیری دیگر، نخستین جنگ های اتحاد سیاف و حزب وحدت اسلامی به رهبری شهید مزاری بود. جنگ هنگامی آغاز شد که چهار تن از اعضای شورای مرکزی حزب وحدت به نام های کریمی، سید اسماعیل حسینی، چمن علی ابوذر و وثیق در منطقه «سیلو» ترور شدند. حزب وحدت از طریق افراد شورای نظار آگاه گردید. به دنبال آن، موتر حاجی شیرعلم از اتحاد سیاف در منطقه پل سرخ توقیف و پس از

آزادی به سوی آن تیراندازی شد و یک تن از آنها به قتل رسید. در این شرایط حساس، فیضی از قوماندان حرکت اسلامی، بدون آن که جنگی انجام گرفته باشد به حزب وحدت اطلاع می‌دهد که جنگ میان اتحاد سیاف و نیروهای حزب وحدت در دهمزنگ آغاز شده است. از همین جا جنگ خونین میان آنها آغاز شد.

این جنگ سرآغاز جنگ‌های پس‌از آن میان این دو حزب گردید که آغازش در زمان حکومت مجددی صورت گرفت؛ ولی او نتوانست این درگیری‌ها جلوگیری کند.

دولت ربانی در آوردن نظم و امنیت کامیابی بیشتری داشت. آنها از یک سو، نیروی نظامی کافی را که به موقع از آن استفاده می‌شد، در اختیار داشتند و از سوی دیگر، مشکلات حزب وحدت، حرکت اسلامی و تاندازه‌ای جنبش ملی اسلامی شمال درباره شرکت آنها در دولت با موافقت‌نامه‌ای که پیشتر با مجددی منعقد شده بود، حل شد. حزب اسلامی نیز عبدالصبور فرید را برای نخست‌وزیری در دولت ربانی معرفی کرده و او وارد شهر کابل شده و وظیفه خود را اشغال کرده بود. بنابراین، نیروهای عمده شهر کابل مانند حزب وحدت، جنبش ملی اسلامی و حزب اسلامی در دولت ربانی شریک شده بودند. این اشتراک، آغاز خوبی برای دوره ریاست چهار ماهه ربانی بود. در صورتی که این چهار گروه قدرتمند به نمایندگی از چهار قوم عمده کشور، یعنی هزاره، تاجیک، پشتون و ازبیک می‌توانستند با هم همکاری کنند، جنگ‌ها و مشکلات بعدی در کابل و در تمام کشور رخ نمی‌داد.

اما دولت ربانی در راهی گام گذاشت که سرانجام آن، جنگ، ویرانی، آشفستگی، بینوایی و نگون‌بختی مردم به‌ویژه شهر کابل بود. ربانی در آغاز، توافق حزب وحدت و دولت مجددی را درباره شرکت این حزب در کابینه نپذیرفت.

این مسئله هرچند که با گفت‌وگوها تاندازه‌ای چاره گردید، اما جو بی‌اعتمادی را

در میان آنان دامن زد. در جنگ‌های اتحاد سیاف با حزب وحدت، حکومت ربانی از اتحاد پشتیبانی نموده و به دنبال آن جنگ‌های مستقیمی را بر این حزب تحمیل کرد که بدین ترتیب زمینه‌های دشمنی و جنگ را با حزب وحدت به وجود آورد. در جریان همین جنگ‌ها بود که شورای نظار و اتحاد سیاف در یک تهاجم همه‌جانبه و غافل‌گیرانه، با خریدن شماری از عناصر داخل حزب وحدت، پایگاه آن را که در دانشگاه علوم اجتماعی در منطقه افشار و از مناطق شیعه‌نشین کابل بود، اشغال کرد و پس از تصرف، جنایات فراوانی را در مورد افراد غیر نظامی مرتکب گردیدند. گزارش‌های رسانه‌های داخلی و بین‌المللی از پیشامدهایی که پس از آن از سقوط افشار رخ داد بسیار تکان‌دهنده بود. در یکی از این گزارش‌ها که در گفتگو با یک گواه عینی تهیه شده بود چنین آمده است:

ساعت شش بامداد روز پنج‌شنبه ۲۲ دلو محله شیعه‌نشین افشار مورد حملات شدید سلاح‌های سنگین قرار گرفت، به طوری که در هر ثانیه یک راکت به مناطق مسکونی اصابت می‌کرد؛ این حملات تا ساعت ۳ بعد از ظهر که نیروهای حزب وحدت از این منطقه عقب نشینی کردند، ادامه پیدا کرد؛ پس از شکست حزب وحدت، نیروهای شورای نظار و اتحاد سیاف وارد کوچه‌های افشار شدند و از همان دقایق اول افراد جوان را در منازل شان به قتل رساندند و میان‌سالان و پیر مردها را با خود بردند. با تاریک شدن هوا آنها وارد منازل مسکونی شدند، این بار اسارت زنان و دختران آغاز شد. حدود پنجاه نفر از زنان و دختران را بردند و آنها را سنگر به سنگر برای استفاده‌های جنسی می‌گرداندند، حتی پسران ۱۳ و ۱۴ سال را برای استفاده‌های جنسی به اسارت بردند. شاهدان دیگری اظهار کردند، جنازه‌های زیادی در داخل و اطراف مسجد جاغوری‌ها و پرورشگاه وطن و کوچه زیارت بلخی انباشته شده و امکان دفن آنها بعد از چند روز میسر نیست.^۱

جنبش ملی اسلامی شمال نیز که از متحد اصلی ربانی بود و شورای نظار با یاری

۱. ر.ک: پژوهش ابن سینا، افغانستان در سه دهه اخیر، ص ۹۵۱؛ سیدعسگر موسوی، هزاره‌های افغانستان، ص ۲۵۸.

افراد همین گروه موفق شده بود که حزب اسلامی را بازور از کابل خارج کند و در آن زمان قدرت اصلی دولت از اتحاد و حمایت آنان ناشی می‌شد، اندک‌اندک از دولت جدا شده و به سوی بی طرفی تمایل یافت.

روابط مجددی و ربانی که پیشتر در زمان ریاست مجددی به وخامت گراییده بود، نیز تشدید یافت و نجیب‌الله مجددی در اعتراض به دخالت‌های مسعود در کارهای وزارت بهداشت استعفا کرد. یونس خالص نیز در اعتراض به روابط دوستم و دولت از شورای رهبری استعفا نموده و جنگ‌های حزب اسلامی و دولت نیز از سر گرفته شد. ربانی نیز حکمتیار و عبدالصبور فرید را از شورای قیادی و نخست وزیری برکنار کرد.

به این ترتیب، ربانی در دوره کوتاه ریاست خود همه گروه‌های قدرتمند را از خود دور نموده و تنها اتحاد سیاف، حرکت اسلامی و چند گروه غیر مؤثر در کنارشان باقی مانده بود. طبیعی بود که در این شرایط دولت ربانی قادر به ایجاد نظم و سر و سامان دادن به امور و پیش‌برد وظایف خود نباشد. از این رو، در این دوران جنگ‌های زیادی میان احزاب رقیب صورت گرفت و دولت ربانی که به طعنه از سوی مردم به «دولت چهار خیابان» نامیده شده بود، نه تنها در استقرار آرامش توفیقی نداشت که خود باعث و عامل بسیاری از جنگ‌ها بود.

در این دوره، پایتخت به ویرانه‌ای تبدیل گردید. مردم، به یکباره احساس کردند که اسیر هوا و هوس برخی رهبران زیاده‌طلب و نظام قوماندان‌سالاری شده است که هیچ‌گونه‌ای احساس مسئولیت و منطقی بر آن حاکم نیست. فاصله‌ها به گونه روزافزون میان اقوام، احزاب و ملیت‌های کشور بیشتر می‌گردید. شیرازه وحدت ملی، سیاسی و اداری کشور فروریخته بود. برهان‌الدین ربانی حاضر نبود صندلی ریاست را رها کند. احمدشاه مسعود و حکمتیار با به غرش درآوردن جنگ‌افزارهای سنگین، هرروز بر مردم مرگ و تباهی فرومی‌ریختند. جنرال عبدالرشید دوستم که بر بیش از پنج استان در شمال کشور تسلط داشت، سیستم نظامی حکومتی جداگانه‌ای را اعمال

می‌کرد. تورن اسماعیل خان از هرات اقتدار خود را بر حوزه جنوب غرب کشور بسط داده و خود را امیر المؤمنین می‌خواند. سه ولایت با محوریت جلال‌آباد تحت کنترل «شورای مشرقی» بود و حزب وحدت، ولایات مرکزی افغانستان را از مرکز بامیان اداره می‌کرد.

۲-۵. غارت‌گری

دسته‌های مسلح و غارت‌گر در جای‌جای کشور به راه‌گیری، چپاول و تاراج‌داری مردم می‌پرداختند. در این شرایط بود که دارایی عمومی و بخش عمده آثار باستانی در اکثر شهرهای کشور از جمله پایتخت به تاراج می‌رفت و حتی استخوان مردگان از گورستان‌های کابل بیرون آورده شده و به دلالان پاکستانی به فروش می‌رسید. البته قبل از حکومت مجاهدین و بعدازآن نیز این روند ادامه داشته است و نه تنها آثار باستانی که معادن کشور پیوسته در حال غارت است.

در ولایات جنوبی اوضاع بسی بدتر از این بود؛ زیرا قوماندان‌های خودسر، زندگی روزانه را بر مردم تلخ ساخته بودند و گروه زیادی همه‌روزه قربانی مطامع فردی و زدوخوردهای بی‌پایان و رقابت‌های شخصی آنان و... می‌شدند. برای نمونه، در ولایت هلمند رقابت سخت میان «عبدالواحد بگرانی» حاکم خود ساخته و مولوی غفار آخوند زاده در «موسی قلعه» در جنوب هلمند، هیچ سیستم اداری و مسئولیت‌پذیری وجود نداشت و این ناحیه تبدیل به بزرگ‌ترین مرکز کشت تریاک در افغانستان گردید.^۱ در ولایات زابل نیز کسانی چون «ملا سلام راکتی» حکومت می‌کردند که از هیچ مرکزی پیروی نمی‌کردند.^۲

وضعیت قندهار بزرگ‌ترین شهر جنوب و مزار شریف در شمال افغانستان از همه بحرانی‌تر بود. قوماندانان افزون بر فسادهای مالی، به‌گونه علنی به هم‌جنس‌بازی

۱. ویلیام میلی، افغانستان، طالبان و سیاست‌های جهانی، ص ۷۸.

۲. همان.

می پرداختند. میزان دهشت، اختناق، سوء استفاده عدم مصونیت و فساد همگانی را در قندهار و ولایات هم جوار آن گسترده ساخته بود.^۱

احمد رشید خبرنگار پاکستانی که خود بارها اوضاع قندهار را از نزدیک شاهد بوده است، در این باره چنین می نویسد:

سازمان‌های کمک‌رسانی بین‌المللی از فعالیت در قندهار هراس داشتند؛ زیرا می‌دیدند که خود شهر بین گروه‌های در حال جنگ تقسیم شده است. قوماندانان محلی برای به دست آوردن پول، همه چیز را به اوراق فروشی‌های پاکستان می‌فروختند. آنان سیم‌های تلفن را از کابل‌ها جدا کرده، درختان را قطع نموده، وسایل کارخانه‌ها و ماشین‌آلات و حتی غلطک‌ها را به دلان پاکستانی می‌فروختند.

فرماندهان خانه و مزارع را با اخراج اجباری صاحبان آنها، به زور تصرف کرده و در اختیار طرفداران خود قرار می‌دادند. آنان هرگونه بد رفتاری‌ای که دلش می‌خواست با مردم می‌کردند. دختران و پسران را به منظورهای جنسی می‌ربودند، اموال مردم را از بازارها به سرقت می‌بردند. در خیابان‌ها به درگیری می‌پرداختند. به همین خاطر، به عوض اینکه مهاجرین برگردند، موج مهاجرت جدیدی از قندهار به مقصد پاکستان شروع شد. این وضعیت برای بازرگانان قندهار و کویته پاکستان قابل تحمل نبود.^۲

افزون بر اینها، قوماندانان وابسته به تنظیم‌های گوناگون در ولسوالی‌ها و علاقه‌داری‌های گوناگون نیز ساحاتی را در اختیار گرفته، خورده پادشاهی برای خودشان تأسیس کرده بودند و بازور، خشونت و زورگویی به گرفتن باج از مردم می‌پرداختند. به این ترتیب، در این مقطع یک سیستم ملوک الطوائفی مبتنی بر قوماندانان سالاری کشور را در بر گرفته بود، دشنه دسته‌های مسلح هرروز جراحات تازه‌ای بر پیکر خونین کشور وارد می‌کرد. انفجار خمپاره‌ها کلبه‌های بیشتری را به گورستان

۱. محمد حلیم تنویر، تاریخ روزنامه نگاری افغانستان، ص ۶۲۰.

۲. احمد رشید، طالبان اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید در آسیای میانه، ص ۴۶.

دارندگانشان مبدل می‌ساخت و زندگی مردمی که از این تراژدی نفس‌گیر، تن به سلامت برده و توان بیرون رفتن از کشور را نداشتند، هر لحظه رقت‌بارتر می‌گردید.

۲-۶. قبیله‌گرایی

پس از سقوط دولت نجیب و ورود مجاهدین به کابل اختلافات تباری، در کنار اختلافات سمتی، زبانی و حزبی، از عمده‌ترین عامل اختلاف شمرده می‌شد. افزون‌طلبی گروه‌ها، محرومیت برخی اقوام در گذشته و انحصارگرایی پشتون‌ها سبب بی‌اعتمادی در میان مجاهدین و اقوام افغانستان شد که زمینه بروز نزاع‌های خونین را فراهم کرد.

قبیله‌گرایی در فرهنگ سیاسی افغانستان جایگاه ویژه دارد. افراد امنیت خود را از طریق وابستگی به یک قوم خاص تأمین می‌کند و این مسئله، پشتوانه سیاسی و اجتماعی افراد به شمار می‌رود.

همین جایگاه برجسته اقوام در زندگی افراد و گروه‌ها، یک‌نوع ذهنیت، باور و احساس همدردی و هم‌دلی را در داخل گروه و دشمنی، کینه، بدگمانی و بی‌اعتمادی را در بیرون از گروه به وجود آورده و آنان را در تقابل سیاسی و نظامی قرار داده است. قبیله‌مداری ریشه دیرینه در فرهنگ و باورهای مردمان این کشور داشته و رفتارهای آنها را هدایت می‌کند.

دولت‌های مرکزی نه‌تنها برای کمرنگ کردن جایگاه اقوام در زندگی مردم و تقویت ارزش‌های کلان ملی و پرهیز از عوامل منازعه‌گرا کوشش نکردند، بلکه خود با تقویت برخی از اقوام و به حاشیه راندن اقوام دیگر، بستر این منازعه را بیشتر فراهم کردند.

آغاز دوران جهاد و مشارکت فعال همه اقوام پشتون، هزاره تاجیک و ازبیک و قرار گرفتن آنها در یک سنگر مشترک، پیوندهای قومی در داخل و خارج کشور را تا اندازه زیادی مستحکم کرد و باعث امیدواری شده بود؛ ولی رهبران جهادی به دامن تفکرات

محدود و قومی افتادند. آنان تفکرات قومی و قبیله‌ای را زنده کرده و اقوام را به سمت تقابل سیاسی و نظامی با همدیگر سوق دادند. گروه‌های پیشاورنشین که عمدتاً پشتون و تاجیک بودند، در تشکیل دولت موقت به سرپرستی احمدشاه احمدزی هیچ‌گونه مشورتی با نمایندگان هزاره و ازبیک و دیگر اقوام نکردند. در شورای مشورتی که پس از ناکامی کابینه «احمدزی» برای تعیین دولت جدید تشکیل شد، بدون حضور نمایندگان این اقوام به تعیین دولت جدید به ریاست صبغت‌الله مجددی پرداخت. بدین ترتیب، دولت ناکارآمدی را که بدون پشتوانه مردمی و حمایت بخش‌های وسیعی از مردم افغانستان بود به وجود آوردند. طبیعی بود که این دولت از اقتدار لازم برای رسیدن به هدف‌هایش در آن شرایط دشوار برخوردار نگردیده و در رسیدن به اهدافش به ناکامی مواجه گردد.

۷-۲. جنگ و فروپاشی

با توجه به حوادث تلخ حکومت چندساله مجاهدین، قاطعانه می‌توان مدعی شد که افغانستان چند سده به پس برگشت و پایتخت کشور به دلیل دست‌اندازی کشورهای خارجی، میدان شدیدترین جنگ‌ها میان مجاهدین شد. آنان با اتکا بر پایگاه تنظیمی، قومی، قبیله‌ای، ملیتی، زبانی و منطوقی برای کسب و یا حفظ قدرت، اقدام به منازعه خونین کردند و برای رسیدن به این هدف، خون صدها هزار انسان بی‌گناه را ریختند. رهبران جهادی که در مرداب اختلافات و درگیری‌های سیاسی گرفتار شده بودند نه‌تنها توان اصلاح فرماندهان سرکش خود را نداشتند، بلکه در برابر کارها و خواست‌های نامشروع آنها تسلیم می‌شدند و دست آنها را برای هرگونه رفتار مخمل امنیت باز گذاشته بودند.

در چنین شرایطی، طبیعی بود که از آزادی‌خواهی مبتنی بر نظام جمهوری و مشارکت همگانی مردم خبری نبود. حاکمیت ۱۴ ساله کمونیست‌ها و مجاهدین، کشور را از این نظر بیش از گذشته به عقب راند و زمینه حکومت جمهوری را به کلی

از میان برد. دلیل آن روشن است. در شرایطی که حاکمان و زورمندان به فکر چپاول اموال است و مردم به فکر به حفظ جان خود هستند، هیچگونه مجالی برای حاکمیت مردم وجود نخواهد داشت.

بنابراین، افزون بر ابر سیاهی که بر زندگی مادی و فیزیکی مردم سایه انداخته بود، این دوره را باید به لحاظ فرهنگی و سیاسی نیز سیاه‌ترین دوره تاریخ کشور دانست. رهبران مجاهد نه تنها انگیزه‌ای برای برپایی نظام جمهوری نداشتند، بلکه تلاش داشتند حکومت دینی را بر کشور حاکم و درپرتو آن، همه مخالفان را به اتهام «بغاوت» و «یاغی‌گری» به کلی نابود کنند.

۸-۲. ساختار حکومت مجاهدین

هرچند رهبران جهادی در بیش از ده سال جهاد ضد نیروهای کمونیستی و شوروی تجربه‌خوبی در جنگ‌ها به دست آورده بودند، به همان میزان فاقد طرح و برنامه برای مرحله پس از پیروزی و مدیریت دولتی و سیاسی بودند. در تمام دوره جنگ ده ساله بر ضد قوای اشغالگر، آنان تنها به آسیب زدن به دشمن و دستگاه حاکم وقت فکر کرده و کمتر به اداره کشور اندیشیده بودند. از این رو، هنگامی که مسئولان سیاسی - نظامی شوروی آمادگی خود را برای خروج نیروهایشان از افغانستان اعلان نمودند، مجاهدین یک‌باره با مرحله جدیدی مواجه شدند؛ مرحله‌ای که هرگز به آن فکر نکرده و در مورد آن تجربه‌ای نیاندوخته بودند. از این رو، تا زمانی که در افغانستان جنگ جریان داشت و نیروهای شوروی از آن کشور خارج نشده بود، جنگ‌جویان خوب درخشیدند و شایستگی‌های کم‌نظیری از خود نشان دادند؛ ولی هنگامی که با مسئله دولت‌سازی و مدیریت کشور مواجه شدند، کمال بی‌کفایتی و عدم رشد را از خود به نمایش گذاشتند.

افزون بر این، عامل دیگری که آنها را بیشتر سر درگم و در نتیجه، کشور را دچار بحران کرد، منافع و مصالح متعارض قدرت‌های جهانی و کشورهای دور و نزدیک

بود. این کشورها و به خصوص پاکستان از یک سو در طول سال‌های به اصطلاح جهاد افغانستان برای تأمین منافع خود جنگ‌جویان این کشور را مورد حمایت قرار داده بعضاً کمک‌های نظامی و مالی قابل توجهی کرده بودند و از سوی دیگر، هریک منفعی را در افغانستان دنبال می‌کردند که با منافع دیگران در تعارض قرار داشت. گاهی این تعارض چنان شدید بود که خود تعارض با دیگری و جلوگیری از تأمین شدن منافع دیگری خود جزء منافع شده بود. اگر در نظر بگیریم که وضعیت سیاسی، نظامی و اقتصادی جهانی، منطقه‌ای و داخلی نیز به گونه‌ای بود که تمام این کشورها به راحتی می‌توانستند در تمام مسائل مربوط به افغانستان دخالت کنند. این وضعیت، میزان پیچیدگی کشور را پیچیده‌تر کرد.

در این میان نباید جاه طلبی‌های رهبران گروه‌ها را نادیده گرفت. بیشتر این رهبران شعارهای اسلامی می‌دادند؛ اما در عمل، خلاف اسلام رفتار می‌کردند. تعلقات قومی و تباری برای آنان ارزشی به مراتب بیشتر از تعلقات دینی داشت. برای آنان منافع شخصی و گروهی مقدم بر هر منافع دیگری بود.

در چنین شرایطی مجاهدین به دولت‌سازی پرداختند. بسیار طبیعی بود که در این شرایط، روش آزمایش و خطا را در پیش گرفته، مجبور شوند به دفعات دولت تشکیل داده، هربار پیش از آن‌که دولتی به وجود آید و تشکیلات آن تکمیل بشود دولت‌ها قبل از تولد در مرحله جنینی ساقط شود.

۹-۲. دولت احمدشاه احمدی زی

نخستین دولتی که از سوی مجاهدین تشکیل شد دولت احمدشاه احمدزی بود. احمدزی پشتون تبار، عضو حزب اتحاد اسلامی سیاف و در درون حزب مذکور، معاون نیز بود. گفته می‌شود پیش از آن‌که وی به عضویت حزب اتحاد اسلامی سیاف در آید در گروه جمعیت اسلامی برهان‌الدین ربانی عضویت داشته، ولی بعدها به دلایل نامعلوم و مطابق با رویه مرسوم در صحنه تحزب افغانستان از آن فاصله گرفته

بود. او فارغ التحصیل دانشکده انجینیری کابل است. از قرار گفته‌ها مدتی نیز در آمریکا درس خوانده است.

احمدشاه هیچ‌گاه چه در زمان نخست‌وزیری و چه بعد از آن شهرت سیاسی و جایگاه اجتماعی‌ای را که رهبران احزاب هفت‌گانه مقیم پیشاور کسب کرده بودند، به دست نیاورد. با این‌حال، در اولین تشکیلات دولت مجاهدین، وی به حیث نخست‌وزیر و رئیس دولت تعیین گردید و برای مدتی هرچند کوتاه موافقت تمام رهبران مجاهدین را نسبت به پست ریاست دولت جلب کرد.

اینکه چه عامل یا عواملی موجب شد تا آنچه را که رهبران مجاهدین برای تصاحب آن سر و دست می‌شکستند او به راحتی به دست آورد، چندان روشن نیست؛ ولی این عوامل هرچه باشد خودخواهی‌های رهبران یکی از آنها است؛ یعنی اینکه همه رهبران خود را از دیگران شایسته‌تر می‌دانستند و به هیچ وجه حاضر نبودند که دیگری از او پیشی گرفته، قدرت اول اداری مملکت را از آن خود کند. آنها کم‌تر به همدیگر اعتماد می‌کردند و کم‌تر از آن روحیه پذیرش همدیگر را داشتند. از این‌رو، حدس زده می‌شود که در جریان تشکیل اولین دولت به تقلید از داستان به قدرت رسیدن احمدشاه ابدالی راه حل را در این یافتند که هیچ‌یک از رقبا به این پست دست نیابد و در عوض کسی که شهرت، اعتبار و قدرت سیاسی و نظامی قابل اتکایی در اختیار ندارد و برای هیچ‌یک از اعضای اتحاد و احزاب ذینفع مایه‌ی خطر محسوب نمی‌شود، برای پست ریاست دولت تعیین گردد.

البته در زمان احمدشاه ابدالی خوانین پشتون از نظر منافع خودشان مرتکب یک اشتباه شدند و آن اینکه قدرت را به‌کلی به احمدشاه واگذار کرده و خود به امید این که وی و رقبای دیگرشان از میان برود به کناری نشستند. این امر باعث شد که تمنیات درونی، استعدادهای شخصی و اقدامات عملی احمدشاه ابدالی زمینه مناسب یافته، بر خلاف انتظار خوانین محلی پشتون‌ها به تدریج پایه‌های قدرت وی مستحکم شده، او را به پادشاه واقعی تبدیل کند و رهبران مجاهدین این داستان را به‌خوبی می‌دانستند.

از این رو، در عین اینکه احمدشاه احمدزی را به نخست‌وزیری برگزیدند، زمینه تمام اقدامات جاه‌طلبانه‌ی وی را از او سلب نمودند. آنان علاوه بر این که عملاً هیچ امکاناتی در اختیار رییس تعیین شده دولت نگذاشتند، در وضع اصول و قوانین نیز قدرت را همچنان در اختیار خود نگهداشتند. آنان در کنار دولت دو شکل دیگری را تحت عناوین «شورای مشورتی» و «شورای رهبری» به وجود آوردند. شورای مشورتی ۴۸۰ عضو داشت و قرار بود در حکم پارلمان نقش مجلس قانون‌گذاری را ایفا نماید. تمام اعضای آن را نمایندگان احزاب هفت‌گانه تشکیل می‌داد و در آن هر حزب را ۶۰ نفر نمایندگی می‌کرد.

بنابراین، در صورتی که شورای مشورتی را گونه‌ای پارلمان به حساب آوریم و در نظر بگیریم که هر حزب و رهبر حزبی ۶۰ نماینده در آن دارد، در آن صورت میزان کنترل این رهبران بر دولت را به‌سادگی می‌توان تصور کرد؛ اما رهبران به این میزان خود محوری اکتفا نکردند، بلکه کوشیدند در قالب شورای رهبری که تنها خودشان در آن عضویت داشتند همه قدرت را در اختیار خود داشته باشند. دستورالعمل و وظایفی را که رهبران برای این شورا از یک سو و برای دولت از سوی دیگر تعیین کردند، مؤید این مطلب است و به روشنی نشان می‌دهد که دولت مجاهدین هیچ قدرت و اختیاری نداشته و در عوض تمام اختیارات در انحصار شورای رهبری بوده است. در بخشی از این دستورالعمل چنین آمده است:

مهم‌ترین اختیارات شورای رهبری عبارت است از:

- نظارت بر تمام ارکان دولت؛

- تعیین رییس حکومت و منظوری کابینه؛

- سلب اعتماد از رییس حکومت و هیئت کابینه؛

- تصویب خط مشی حکومت؛

- استیضاح و پرسش کابینه.

اهم وظایف دولت عبارت است از:

- پیشنهاد تشکیلات و وظایف وزارت خانه‌ها؛

- پیشنهاد بودجه دولت؛

- تطبیق فیصله‌های شورای رهبری؛

- تطبیق برنامه.^۱

این دستور العمل نشان می‌دهد که همه تصمیم‌گیری‌ها در اختیار شورای رهبری قرار داشته و مواردی را که دولت می‌توانسته اعمال کند، - غیر از اجرای دستورات شورای رهبری - صرفاً پیشنهادهای بوده است. بر اساس همین برنامه بود که تشکیل دولت توسط رهبران، کوچک‌ترین تغییری در وضع مجاهدین، جنگجویان و احزابشان به وجود نیاورد. وضع مجاهدین و رهبرانشان پس از تشکیل دولت موقت چنان ادامه یافت که پیش از آن موجود بود. یعنی اینکه بازهم گروه‌ها همان سهمیه پول و سلاح همان سهمیه، جنگجویان همان جنگ‌جوها، تشکیلات همان تشکیلات، فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی، نظامی و اقتصادی همان فعالیت‌ها و...!

معلوم نیست که آیا احمدشاه این واقعیت را درک کرده بود یا نه، اما به هر حال او امیدوار بود که بتواند جایگزین دولت نجیب در کابل شده و در مدت شش ماه عمری که برای دولتش در نظر گرفته شده بود در افغانستان انتخابات سراسری برگزار کند. برهان‌الدین ربانی، یکی از طرف‌های اصلی بنیانگذار دولت احمدشاه درباره علت و انگیزه واقعی تشکیل دولت احمدزی می‌گوید:

شورای اتحاد هفت‌گانه روی این موضوع به گونه مسلسل و هفته‌ها و حتی ماه‌ها دست به بحث‌های متوالی زد... شکل‌های مختلف حکومت مطرح شد. تعدادی از برادران به این نظر بودند که تنها برای آن‌که از این مرحله براییم و در برابر نمایندگان مزدور روس در کابل یک چلنجی داشته باشیم، حکومتی را ولو حکومت ضعیف هم بوده باشد برای مدت کوتاهی شش ماه تعیین نماییم. در

۱. جمعی از نویسندگان، شورای ائتلاف، ص ۴۰۱.

جریان شش ماه انتخابات صورت بگیرد و از این انتخابات رئیس دولت و یا حکومت مورد تأیید نمایندگان تعیین شود.^۱

در این سخنان به خوبی آشکار است که تشکیل دهندگان دولت احمدشاه از همان ابتدا تعهد و حتی جدیتی نسبت به آن نداشته و اقدامشان صرفاً برای اهداف تبلیغاتی بوده است.

کابینه احمدشاه اگرچه یک کابینه موقت بود که برای شش ماه در نظر گرفته شده بود، ولی عمر آن به شش ماه نرسید و قبل از این که حتی به گونه اسمی تعداد وزرای خود را تکمیل کند منحل گردید.

بنابراین، نه اهدافی که رییس کابینه اعلان کرده بود، یعنی به دست گرفتن قدرت در کابل و جلوگیری از به وجود آمدن خلأ سیاسی و وقوع جنگ‌های داخلی تأمین شد و نه اهداف تبلیغاتی در عوض این که ربانی در سخنرانی خود می‌گوید هفته‌ها و بلکه ماه‌ها به مذاکره و گفتگو پرداختند؛ ولی در تمام این مدت آنها نتوانستند نسبت به یکدیگر اعتماد کرده تشکیلاتی هرچند موقتی را که بتواند دولت را اداره کند به وجود آورند. آنان از یک سو نسبت به تشکیلات دولت موقت بی‌اعتنایی نشان دادند و از سوی دیگر هفته‌ها و ماه‌ها بر سر تک‌تک کرسی‌ها و پست‌های آن به کشمکش پرداختند. این مسئله نشان داد که آنان نسبت به کسب قدرت زیاد علاقه‌مندند.

۱۰-۲. انحصار گرایی

روند تشکیل دولت احمدشاه تنها ضعف و بی‌کفایتی رهبران را نشان نداد، بلکه افزون بر آن، تنگ‌نظری‌ها و تعصبات قومی بسیاری از ایشان را نیز نشان داد. در جریان تشکیل دولت احمدشاه احزاب پیشاور هیچ جایگاهی برای احزاب مقیم تهران در نظر نگرفتند. آنها کابینه دولت خود را منظور کرده بودند، پارلمان، شورای رهبری و سایر مسائل مرتبط را مشخص نموده بودند؛ ولی در جریان تمام این اقدامات نه با

۱. سخنرانی برهان‌الدین ربانی در پیشاور، ماهنامه حبل‌الله، شماره ۵۷، ص ۲۰.

گروه‌هایی که در ایران دفتر نمایندگی داشتند مشورت کرده و نه در کابینه خود سهمی برای آنان در نظر گرفته بودند.

این اقدام باعث شد تا گروه‌های مجاهدین که مانند احزاب پیشاور، قارچ‌گونه در ایران رشد کرده بودند، به خود آیند و واقعیت‌های سیاسی، اجتماعی و نظامی افغانستان را تا حدی درک کنند. پیش از آن این گروه‌ها چنان از واقعیت جامعه افغانستان فاصله گرفته بودند که فکر می‌کردند تمام دنیا تنها آن چیزی است که آنان در آن به سر می‌برند. به همین دلیل بود که بیشتر آنها در سالیان جهاد، پس از آزاد شدن مناطق مرکزی هزارجات توسط مردم، برای حکم‌روایی بر این مناطق به رقابت پرداخته، سال‌ها به جنگ داخلی مشغول شدند. در تمام این مدت هریک می‌کوشید تا محدوده و قلمرو دیگری را به تصرف خود در آورد و در صورت امکان، رقیب را به کلی نابود کند. متأسفانه تمام آنها شعار اسلام سر می‌دادند و در این راه چنان پیش می‌رفتند که تنها خود را پیروان واقعی و حقیقی اهل بیت پیامبر تلقی می‌کردند.

روند تشکیل دولت توسط احزاب پیشاور، آنان را از این خیالات بیرون آورد و متوجه کرد که آنان در فکر نقش ایوان‌اند، در حالی که خانه از پای بست ویران است. احزاب پیشاور در جریان تشکیل حکومت نمایشی‌شان سه رکن قدرت را طراحی کرده بودند، برای هر گروه خود با قطع نظر از میزان نفوذ و توان نظامی و سیاسی‌شان سهم مساوی و مناسب در نظر گرفته بودند؛ اما در هیچ از ارکان جایی برای احزاب شیعی نگذاشته بودند.

بدین ترتیب، برای احزاب شیعی مقیم ایران فهمانده شد که احزاب پیشاور در صدد حذف عمده موجودیت ایشان و حتی مردمی که ظاهراً این احزاب به آن مردم تعلق داشت می‌باشند.

این مسئله موجب شد که احزاب مقیم ایران در قالب شورای ائتلاف، تلاش‌هایی را در جهت تثبیت موجودیت خود آغاز کردند و کوشیدند تا در سفره سیاسی که احزاب و گروه‌های مقیم پیشاور می‌کوشید در انحصار خود داشته باشد، شریک شوند.

رفت و آمدها میان تهران و پیشاور آغاز شد و در پایان، مسئله موجودیت ایشان در جرگه احزاب مقیم پاکستان مطرح گردید. این مسئله باعث گردید که اختلافات جدی میان اتحاد هفت گانه به وجود آید و بر سر میزان سهم گیری احزاب شیعی به مناقشه پرداختند. به جز برخی از رهبران کم تعصب اتحاد هفت گانه نظیر مجددی که کوشش می کرد مسئله را تا اندازه ای منصفانه مورد ارزیابی قرار دهد؛ اما احزاب و رهبران دیگر از هرگونه انصاف و عدالت سرباز می زدند و زورگویانه بر خلاف آنچه که در ارتباط با احزاب پیشاوری رفتار کرده بودند صرفاً برای فریب افکار عمومی و ساکت کردن احزاب شیعی سهم ناچیزی برای ایشان قائل شدند. به عنوان نمونه، در حالی که آنان برای هریک از احزاب پیشاور با قطع نظر از میزان نفوذ ایشان در افغانستان صرفاً بر اساس نام و عنوان حزبی ۶۰ نماینده در شواری مشورتی تعیین کرده بودند، هشت حزب شیعی را که هریک مانند ایشان عنوان جداگانه ای داشتند یک حزب فرض کرده و برای تمام ایشان ۶۰ نماینده پیشنهاد می کردند. این پیشنهاد با هر معیاری که سنجیده می شد، متعصبانه و انحصارگرایانه بود و به هیچ وجه نمی توانست حتی بخشی از حقوق سیاسی مردم شیعه را تأمین نماید. مردم شیعی در طول سال های جهاد تلاش های زیادی کرده بودند و در این راه علاوه بر خساراتی قابل توجهی که متحمل شده بودند، قربانی های فراوانی داده بودند؛ اما حال که نوبت سهم گیری در اداره امور کشور رسیده بود، احزاب مقیم پیشاور به کلی وجود ایشان را انکار می کرد.

سرانجام، بعد از کشمکش های زیاد هیئتی از سوی احزاب اتحاد هفت گانه تحت ریاست صبغت الله مجددی به تهران آمد و در مذاکراتی که به عمل آورد، سهم احزاب شیعی را در حدود دو سوم سهم یک حزب پیشاوری افزایش داد. بر این مبنا قراردادهایی نیز امضا شد، ولی هنوز هیئت به پیشاور برگشته بود که سایر رهبران مقیم در پاکستان آن را موافقت شخصی مجددی با احزاب شیعی خوانده، مردود اعلام کردند.

بدین سان، از این جهت نیز روند تشکیل دولت احمدزی، بی کفایتی، قدرت طلبی و

خودخواهی و نبود شایستگی رهبران و مجاهدین مخالف دولت کابل را آشکارا کرد و نشان داد که علی‌رغم ادعاهای کلان این رهبران در تأمین حقوق مردم و پایبندی به اصول اسلام، ایشان به اصل و مبنای تأمین حقوق متعهد نیست و اقداماتشان صرفاً یک بازی بچه‌گانه است.

۱۱-۲. دولت مجددی

هم‌زمان با تشکیل و انحلال دولت احمدشاه احمدزی، روند تحولات در افغانستان سرعت بیشتری گرفت. دولت نجیب در اثر افزایش اختلافات درونی و به‌ویژه کودتای شهنواز تنی رو به سقوط گذاشت. این امر از یک سو باعث روحیه گرفتن مجاهدین شد و از سوی دیگر آنان و به خصوص رهبران‌شان را برای تشکیل دولت و آمادگی برای اداره کشور بیشتر تحت فشار قرارداد. این فشارها باعث شد که رهبران، آرام و قرار را کنار گذاشته یک‌بار دیگر اقدام به تشکیل دولت کنند.

دولتی که این بار به وجود آمد، تحت ریاست صبغت‌الله مجددی بود. صبغت‌الله مجددی از خاندان حضرت‌های افغانستان و دارای جایگاه اجتماعی معتبری در میان سنی‌مذهبان به‌ویژه، سنیان پشتون است. به همین دلیل، معمولاً پادشاهان افغانستان نسبت به اعضای این خاندان و به‌ویژه، بزرگ آن با احترام رفتار نموده، شأن و منزلت ایشان را حفظ می‌کردند. بعد از کودتای کمونیستی، خاندان مجددی مورد خشم کمونیست‌ها قرار گرفت و تمام بزرگان آن به بند کشیده و بعداً اعدام شدند. بدون شک صبغت‌الله مجددی یکی از خوش‌شانس‌ترین افراد این خاندان بود که به چنگ کمونیست‌ها نیفتاد و توانست به پاکستان پناه برده سال‌ها علیه حکومت کمونیستی کابل مبارزه نماید. او در پاکستان «جبهه ملی نجات افغانستان» را تشکیل داد و تا سقوط دولت کابل به‌عنوان رهبر آن فعالیت کرد.

کمی پیش از سقوط کابل به دست مجاهدین، وی از سوی احزاب اتحاد هفت‌گانه مقیم پشاور ریاست دولت انتقالی را به عهده گرفت و اولین رهبر بازگشته از پشاور

بود که در ۸ ثور ۱۳۷۱ وارد کابل گردید و در ساختمان وزارت خارجه افغانستان قدرت را از بازماندگان دولت کمونیستی تحویل گرفت.

مجددی در طول حیات سیاسی خود به پست‌های سیاسی مهمی دست یافته است، پست‌های که اعضای دیگر خاندان وی هرگز به آن دست نیافته بودند. در سال ۲۰۰۳ م وی به ریاست لوی جرگه قانون اساسی رسید و مجلسی را رهبری کرد که قانون اساسی جدید را تصویب کرد. علاوه بر این، وی ریاست مشرانو جرگه یا مجلس اعیان را نیز به عهده گرفت و در عین زمان مسئولیت آشتی ملی و جلب موافقت هواداران را به عهده داشته، اما در این میان شاید هیچ کدام از این پست‌ها به اهمیت و شهرت ریاست دولت انتقالی که وی به آن دست یافت، نرسد.

پست ریاست دولت انتقالی از نظر زمانی بسیار کوتاه ولی از نظر تاریخی و روانی به یادماندنی بود. مجددی در این پست، رئیس دولت مجاهدینی بود که هرچند از نظر تبلیغاتی و ظاهری ده‌ها هزار سرباز ارتش سرخ شوروی در برابر آنها شکست خورده و بیش از دو دهه جنگ مستقیم و غیر مستقیم با آنها، عقب نشینی کرده بود. این وضعیت افکار عمومی جهان را نسبت به فردی که ریاست حکومت را به عهده می‌گرفت حساس کرده و شخصیت و اقدامات او را مورد توجه قرار داده بود.

بی‌گمان عواملی که در نخست‌وزیر شدن احمدشاه مؤثر بود، یعنی رقابت شدید گروه‌های نیرومند، برای به ریاست رساندن مجددی نیز تأثیرات قابل توجهی داشت. با این حال، شرایط تشکیل این دو دولت علی‌رغم مشابهت‌های زیاد، بسیار متفاوت بود. عمده‌ترین تفاوت این بود که در زمان تشکیل دولت احمدشاه، دولت کابل هنوز پابرجا و اوضاع سیاسی و نظامی تاحدی مطابق با روال عادی جریان داشت. این امر باعث شده بود که تمام امور به شمول قهر و آشتی‌ها آثار عملی چندانی نداشته در چیزی تغییری ایجاد نکند؛ اما دولت مجددی در شرایطی به وجود آمد که تمام اقدام‌ها زمینه عمل پیدا کرده، تصمیم‌گیری‌های مختلف پیامدهای واقعی به دنبال داشت. به همین دلیل دولت احمدشاه نه روزی که تشکیل شد چیزی را تغییر داد و نه روزی که

منحل گردید آب از آب تکان خورد. این در حالی بود که دولت مجددی هنوز به نفس نیافتاده وارد افغانستان شد و در میدان عمل هرچند سمبولیک آغاز به کار کرد. برابر موافقت‌نامه پیشاور عمر ریاست مجددی دو ماه بود؛ ولی او مایل نبود برابر این موافقت‌نامه عمل کند و از سمت خود کنار رود. از این رو، در تمام مدت دو ماهی که ریاست دولت را به بر دوش داشت، از هیچ اقدامی برای تمدید مهلت آن دریغ نرزید. برای نمونه، او به شمال افغانستان سفر کرد و امید داشت که بتواند حمایت مردم ازبیک را جلب کند؛ اما مشکل اصلی او، گروه‌های نیرومند مستقر در مرکز بود. در ارزیابی‌های انجام‌شده از دولت مجددی گفته شده است که این دولت بدون توانایی لازم برای سروسامان دادن به وضعیت کابل و به وجود آوردن امنیت بود. کابینه او بر اساس سهمیه‌بندی گروهی تشکیل شده بود و از این جهت، اعضای کابینه افزون بر فقدان صلاحیت علمی و تخصصی موردنیاز هریک پس از اهداف شخصی در جهت منافع گروهی و حزبی، عمل می‌کردند.

از اقدامات کمابیش منصفانه‌ای که مجددی در دوره ریاست خود انجام داد، سهم‌کردن هزاره‌ها و ازبیک‌ها در حکومت بود. او در کابینه خود سه وزارتخانه از جمله وزارت کلیدی امنیت ملی را به حزب وحدت واگذار کرد. افزون بر این از ایشان هشت نماینده و از جنبش ملی اسلامی پنج نماینده در شورای جهادی پذیرفت. ژنرال عظیمی در این مورد چنین می‌نویسد:

صبغت‌الله مجددی، صدراعظم نداشت، اردو نداشت و تصامیم دولت در مقابل شورای قیادی و فیصله‌های آن در درجه دوم اهمیت بود. تنها نشان دولت‌مردی مجددی، نشستن و کار کردن او در ارگ بود، کابینه تنها سه، چهار بار تشکیل جلسه داد، تصامیمی که شورای وزیران می‌گرفتند در روی کاغذ باقی می‌ماند؛ زیرا که دولت قدرت و صلاحیت کافی نداشت و هنوز نتوانسته بود حتی یک وزارتخانه را از چنگ غاصبین بیرون کند... دولت قوای امنیتی نداشت. سارندوی منهدم شده بود.^۱

۱. نبی عظیمی، اردو و سیاست، ص ۶۳۲.

استاد زاهدی از رهبران حزب وحدت بر این باور است که در این حادثه شورای نظار دست داشته است:

شورای نظار، علاج واقعه را در این دید که باید حزب وحدت و اتحاد اسلامی را درگیر نماید که هرگاه یک طرف با شکست مواجه گردد، یک عامل منفی را از سر راه خود برداشته است و هرگاه هر دو گروه تضعیف گردد معنای آن تضعیف دو عامل منفی خواهد بود. علاوه بر آن، از این طریق به حساب نیروهای نفوذی حزب اسلامی افغانستان که در پوشش نیروهای اتحاد اسلامی افغانستان وارد شهر کابل شده‌اند نیز رسیدگی مناسب شده، درس خوبی بدانها داده شده است.^۱

در هر صورت، این جنگ سرآغاز جنگ‌های بعدی میان این دو حزب گردید که آغازش در زمان حکومت مجددی صورت گرفت؛ اما او نتوانست مانع از این درگیری‌ها شود.

روی هم‌رفته می‌توان درباره حکومت دوماهه مجددی این‌گونه داوری کرد که در زمان او گام‌های مثبتی در راستای وحدت ملی و امنیت در کشور برداشته شد و وضع اقتصادی و معیشتی مردم نیز بهتر شده بود؛ ولی در اختیار نداشتن نیروی نظامی، کوتاه بودن دوره ریاست و کارشکنی‌های مسعود و خصومت حکمتیار مانع از موفقیت دولت او گردید. با پایان یافتن دوره حکومت، مجددی برابر پیمان پیشاور قدرت را در ۱۳۷۱/۴/۸ به شورای قیادی واگذار نمود و این شورا برهان‌الدین ربانی را به ریاست جمهوری کشور برگزید.

روشن است که در این مدت کوتاه، هیچ فرصتی برای جمهوری خواهی نبود؛ اما در عین حال مجددی قدرت را به گونه مسالمت‌آمیز برابر برنامه تعیین شده از قبل تحویل شورای قیادی داد. هرچند ممکن است تسلیم مسالمت‌آمیز قدرت به دلیل ناتوانی در حفظ ادامه آن بود، چنین شیوه‌ای خود مشق مهم جمهوری خواهی در افغانستان بود.

۱. افسرده خاطر، نبرد هزاره‌ها در کابل، ص ۱۸.

۱۲-۲. دولت ربانی

در شرایطی که گروه‌های مسلح رقیب هرکدام بخش‌هایی از شهر را در اختیار داشت، تشکیل دولت ائتلافی پایدار، تأمین نظم و امنیت در کابل کاری دشوار بود؛ اما درعین حال، چنین کاری با درایت رهبران ممکن می‌شد. دولت ربانی در این زمینه بخت بیشتری را داشت. او نیروی نظامی بسنده که به موقع از آن استفاده می‌شد در اختیار داشت. مشکلات حزب وحدت، حرکت اسلامی و تا حدودی جنبش ملی اسلامی شمال در مورد شرکت آنها در دولت با موافقت‌نامه‌ای که پیشتر با مجددی بسته کرده بودند، حل شده بود. حزب اسلامی نیز عبدالصبور فرید را برای نخست‌وزیری در دولت ربانی معرفی کرد و او وارد شهر کابل شده و وظیفه خود را اشغال کرده بود. بنابراین، قدرت‌های عمده شهر کابل، مانند حزب وحدت، جنبش ملی اسلامی و حزب اسلامی در دولت ربانی شریک شده بودند که این آغاز خوبی برای دوره ریاست چهار ماهه ربانی بود.

اما دولت ربانی در راهی گام گذاشت که سرانجام آن، جنگ، ویرانی، آشفته‌گی، تهیدستی و مصیبت مردم به‌ویژه شهر کابل بود. ربانی در آغاز پیمان حزب وحدت و دولت مجددی را در مورد شرکت این حزب در کابینه رد کرد.

هرچند با گفت‌وگوهای انجام‌گرفته، این مشکل تا اندازه‌ای چاره گردید، ولی جو بی‌اعتمادی را در میان آنان دامن زد. دولت ربانی در جنگ‌های اتحاد سیاف با حزب وحدت، از اتحاد سیاف حمایت کرده و به دنبال آن جنگ‌های مستقیمی را برضد این حزب تحمیل کرد که سرانجام، زمینه‌های دشمنی و جنگ با حزب وحدت را به وجود آورد.

جنبش ملی اسلامی شمال نیز که از متحدان اصلی ربانی بود و شورای نظار با کمک افراد همین گروه موفق شده بود حزب اسلامی را بازور از کابل خارج کند و در آن زمان قدرت اصلی دولت، وامدار حمایت آنان از دولت بود اندک‌اندک از دولت جدا شده و به سوی بی‌طرفی تمایل یافت. روابط مجددی و ربانی که قبلاً در زمان ریاست مجددی به وخامت گراییده بود نیز تشدید یافت و نجیب‌الله مجددی در

اعتراض به دخالت‌های مسعود در کارهای وزارت بهداشت، استعفا کرد. یونس خالص نیز در اعتراض به روابط دوستم و دولت، از شورای رهبری استعفا کرده و جنگ‌های حزب اسلامی و دولت نیز از سرگرفته شد. ربانی، حکمتیار و عبدالصبور فرید را از شورای قیادی و نخست وزیری عزل کرد.

بنابراین، ربانی در دوره کوتاه ریاست خود همه گروه‌های قدرتمند را از خود دور نموده و تنها اتحاد سیاف، حرکت اسلامی و چند گروه غیر مؤثر در کنارشان باقی مانده بود. طبیعی بود که در این شرایط دولت ربانی قادر به ایجاد نظم و سر و سامان دادن به امور و پیشبرد وظایف خود نباشد. از این رو، در این دوران جنگ‌های زیادی میان احزاب رقیب صورت گرفت و دولت ربانی که به طعنه از سوی مردم به «دولت چهار خیابان» نامیده شده بود، نه تنها در استقرار آرامش توفیقی نداشت که خود عامل بسیاری از جنگ‌ها بود.

۱۳-۲. شورای حل و عقد

با سپری شدن چهار ماه از حکومت ربانی، دوره ریاست او به پایان رسید. شورای قیادی در جلسه‌ای در ۱۳۷۱/۷/۱۷ به مدت ۴۵ روز حکومت ربانی را تمدید کرد و دولت را موظف کرد تا در این مدت شورای حل و عقد را دایر کند و قدرت را به شورای حل و عقد تحویل دهد تا حکومت آینده از طریق آن تعیین گردد. کمیسیون برگزاری انتخابات که از نمایندگان نه حزب به ریاست نورالله عماد به وجود آمده بود، لایحه برگزاری انتخابات را آماده و به شورای قیادی تحویل داد.

براساس این لایحه، مناطقی که بیش از سی هزار جمعیت داشته باشد دارای دو نماینده و به برای هر هجده هزار نفر جمعیت اضافی، یک نماینده خواهند داشت. اعضای شورا، پنج درصد توسط ربانی، پانزده درصد توسط شورای قیادی و هشتاد درصد باقی توسط انتخابات تعیین می‌گردید. با تصویب این لایحه توسط شورای قیادی کار عملی انتخابات آغاز شد.

کار برگزاری انتخابات به پایان نرسیده بود که احزاب و گروه‌ها، دولت ربانی را متهم به تقلب در انتخابات نموده و آن را تحریم کردند. صبغت‌الله مجددی اظهار نمود: «استاد ربانی تلاش کردند تا شورای اهل حل و عقد ساختگی به وجود بیاورند و شورای سالم نباشند. من به این تأکید دارم که حال اگر شورایی به وجود بیاید؛ شورای ساختگی و تقلبی است».^۱ حزب اسلامی برگزاری شورا را به منزله جنگ اعلان کرد. حزب وحدت و جنبش ملی اسلامی شمال نیز آن را رد کردند. در همان زمان یک خبرنگار، تقلب در انتخابات را این‌گونه گزارش داد:

این بار اول است که ثبوتش را من خودم دیدم و از داخل افغانستان برای ما چندمین بار تا حال اطلاع رسیده که اینها در همه حوزه‌ها نفرها را خودشان با پول می‌خرند و آنجا می‌آورند... و با هر کس که ما مصاحبه هم کردیم آنها همچو تشویش را نشان دادند.^۲

دولت ربانی بر درستی انتخابات تأکید داشت و بر برگزار شدن شورا اصرار می‌کرد. سرانجام شورای اهل حل و عقد، با حضور بیش از هزار تن نماینده و با سخنان ربانی یک روز دیرتر از موعد مقرر برگزار شد. شورا، ربانی را که تنها نامزد ریاست جمهوری بود برای هجده ماه به ریاست جمهوری برگزید. این امر اختلافات مجاهدین را بیشتر نموده و سرآغاز دور جدیدی از کشمکش‌های خانمان‌سوز در کابل گردید. ظاهر طنین در این زمینه در همان روزها چنین گزارش داد:

«انتخاب آقای ربانی در شورای اهل حل و عقد در یک فضای اختلاف نظر و انحطاط سیاسی صورت گرفت. اکنون مجاهدین به دو گروه تنظیم شده‌اند: گروه‌های مخالف حکومت و گروه‌های موافق حکومت».^۳

۱. صبغت‌الله مجددی، مصاحبه با بی. بی. سی به نقل از خبرنگار پیک، نشر حزب وحدت اسلامی، قم، شماره ۴۴۵، ۱۳۷۱/۹/۲۵.

۲. همان، شماره ۴۴۶، ۱۳۷۱/۹/۲۹.

۳. ظاهر طنین، مصاحبه با بی. بی. سی به نقل از خبرنگار پیک، نشر حزب وحدت اسلامی، قم، شماره ۴۵۱، ۱۳۷۱/۱۰/۱۵.

به زودی جنگ‌های شورای نظار و حزب اسلامی از سر گرفته شد و جنگ‌های اتحاد سیاف و حزب وحدت نیز آغاز شد. ببرک احساس، خبرنگار افغانی جنگ‌های کابل را در ۱۳۷۱/۱۱/۴ پس از تشکیل شورای حل و عقد این گونه گزارش داد:

کابل شبیه است به یک شهر غم‌انگیز و مجروح، امروز حوالی نیمه‌روز شهر کاملاً از آدم‌ها خالی شد. بازار کابل بسته است. وقتی با باشنده‌های آواره و حیران شهر می‌بینی، می‌خواهی گریه کنی! اشک بر چشم‌های مردم خشک شده است. امروز من در یکی از بیمارستان‌ها، کودکی را دیدم که در اثر اصابت راکت زخمی شده بود؛ اما گریه نمی‌کرد ... سه روز اجساد متلاشی شده دو برادر را که بین سن هشت تا دوازده سال داشت به خاک سپردند؛ اصلاً هنگام سپردن اجساد این کودکان، پدر آنها گریه نمی‌کرد.^۱

۱۴-۲. سقوط افشار

یکی از حوادث تلخ حکومت ربانی، حمله نیروهای وفادار به او بر محله هزاره افشار در غرب کابل بود. در ادامه جنگ‌های کابل، شورای نظار و اتحاد سیاف در یک تهاجم همه‌جانبه و غافل‌گیرانه، مقر حزب وحدت را در علوم اجتماعی در افشار اشغال کرد. پس از تصرف، جنایات زیادی را نسبت به غیر نظامیان مرتکب شدند. مؤلف کتاب هزاره‌های افغانستان، داستان سقوط افشار را این گونه آورده است:

ساعت شش بامداد یازده فوریه، زمانی که ساکنان افشار در بستر خواب بودند، ساختمان علوم اجتماعی از سه طرف مورد حمله قرار گرفت؛ از غرب توسط نیروهای اتحاد سیاف و از شمال و جنوب توسط نیروهای ربانی (به کمک خیانت‌کارانی در حزب که قبلاً خریداری شده بودند). حزب وحدت در مواجهه با این حملات از موقعیت‌های خود در منطقه عقب‌نشینی کرد، پس از آن نیروهای وفادار به سیاف و احمدشاه مسعود، منطقه را مورد هجوم قرار دادند. آنان تا ۲۴

۱. ببرک احساس، مصاحبه با بی. بی. سی به نقل از خبرنگار پیک، نشر حزب وحدت اسلامی، قم، شماره ۶۰ و

ساعت به قتل و کشتار، تجاوز و آتش زدن خانه‌ها پرداخته و دختران و پسران جوان را اسیر کردند.^۱

خونریزی و کشتار افشار با فرمان مستقیم مسعود انجام شد. پس از این جنگ دیدگاه هزاره‌ها درباره شورای نظار به کلی دگرگون شد. تا این هنگام هزاره‌ها فکر می‌کردند که با تاجیک‌ها درد و رنج مشترک دارند و می‌توانند با همکاری آنها با سیاست‌های قوم‌پرستانه و تبعیض‌آمیز گروه‌های نژادگرا به مبارزه برخیزند؛ اما پس از پیروزی مجاهدین و به‌ویژه پس از فاجعه افشار، در عمل ثابت شد که شورای نظار تمایلی به همکاری با آنها ندارد و بجای آن، ترجیح می‌دهد با گروه‌های پشتون، هماهنگی و همکاری کند. مسعود، در حالی که با حمایت و پشتیبانی حزب وحدت و نیروهای دوستم بر رقیب اصلی خود، حزب اسلامی در کابل فائق آمده و در اولین روزهای پیروزی مجاهدین و ورود آنان در شهر، حزب اسلامی را بازور از شهر خارج کرده بود، پس از به قدرت رسیدن در همان ماه‌های اول، اتحاد سه قوم تاجیک، هزاره و ازبیک را از بین برد.

برای این کار هماهنگی تازه‌ای را با اتحاد سیاف که خصومت بی‌پیشینه‌ای را نسبت به حزب وحدت نشان داده بود، به وجود آورد. در چند مورد خود مسعود مستقیماً جنگ‌های را بر حزب وحدت تحمیل کرد و در تازه‌ترین اقدام خود جنایات زیادی را درباره مردم غیر نظامی هزاره‌ها در افشار مرتکب شد که نشان‌گر گرایش فراوان او به حفظ قدرت داشت. برای این مقصود، بزرگترین مانع، حزب اسلامی حکمتیار بود. او برای مقابله با این حزب، بیش از اندازه به حزب اتحاد سیاف وفادار بود تا شاید اتحاد پشتون‌ها بر ضد او شکل نگیرد. در واقع، او استفاده ابزاری از سیاف و نیروهای آن می‌کرد؛ اما این نیروها ناسازگاری کامل با حزب وحدت اسلامی داشت.

۱. سید عسگر موسوی، هزاره‌های افغانستان، ص ۲۵۸.

دولت مجاهدین نیز مانند حکومت‌های گذشته ساختار معینی نداشت. سران احزاب جهادی، موفق به استقرار دولت با ثبات متکی به اراده و حمایت مردم نگردیدند. اعتبار و حیثیت ملی مردم افغانستان که به برکت پایمردی و شهادت میلیون‌ها انسان به دست آمده بود، در معرض خطر جدی قرار گرفت. آنان نتوانستند هیچ‌یک از آرمان‌های بلند جهاد را تحقق بخشند و یا دست‌آوردهای آن را حفظ نمایند و غم‌انگیزتر اینکه از اسلام که دین محبت، صلح، آزادی و سعادت است، چهره خشن، هراس‌آور، دست و پاگیر، مخالف آزادی، عاری از مهر و عطوفت ارائه کردند. روی هم‌رفته این دولت نتوانست به‌عنوان نماینده مردم افغانستان ایفای نقش نماید و هیچ‌گاه نتوانست افکار عمومی و نظر مجامع بین‌المللی را جلب نماید؛ به‌طوری‌که حتی کشورهای هواخواه نیز از به رسمیت شناختن آن خودداری کردند. دولت مجاهدین ارزش‌های قومی خود را بازور و سرکوب، بر دیگران تحمیل می‌کرد و ارزش‌های محلی آنان نادیده گرفته می‌شد. این امر همواره باعث نارضایتی و عدم مشروعیت دولت و تأیید ظاهری آن از سوی مردم گردیده و شکاف دولت-ملت را افزایش داده است. مردم همواره به نقش دستگاه دولت به‌عنوان یک نیروی مزاحم سرکوب‌گر نگرسته و در صدد رهایی از شر آن بوده است. هرچند در این دوران زمینه برای تحقق حکومت جمهوری بود، در عمل دولت ربانی از انجام آن ناتوان و بلکه کاملاً بی‌انگیزه بود.

۳. امارت اسلامی طالبان

۳-۱. پیدایش طالبان

در اینکه حلقه اولیه جنبش طالبان چگونه شکل گرفت، نظریات متفاوت ارائه شده است. گروهی زمینه‌های داخلی و خارجی را در شکل‌گیری آنان مؤثر می‌داند؛ زیرا در بعد داخلی پس از سقوط دکتور نجیب‌الله و روی کارآمدن دولت مجاهدین، آنان نتوانستند حکومت مرکزی همه‌گیر ایجاد کنند که شامل تمامی احزاب و اقوام کشور

باشد، جنگ‌های جان‌سوز و خانمان بر انداز کابل و ستیزه‌جویی و زیاده‌طلبی برخی رهبران جهادی هزاران کشته، مجروح برجای گذاشت و آوارگی را بر مردم افغانستان تحمیل کرد. آنان جنگ‌های خونین داخلی را به راه انداخت؛ به گونه‌ای که هر گروه ادعای حکمرانی و ریاست دولت آینده افغانستان را داشتند، بدون آن‌که توجه به ساختار قدرت سیاسی در جامعه‌ای چون افغانستان که عده‌ای در اقلیت و عده‌ای در اکثریت قرار دارند، داشته باشند. اندیشه هر حزب آن بود که مناطق تحت کنترل خود را گسترش بدهد. این نزاع‌های خونین باعث شد که عده‌ای از طلاب علوم دینی وارد میدان سیاست شوند.

در بعد خارجی، کشورهای چون پاکستان، آمریکا، عربستان سعودی و انگلستان هرکدام به نحوی در تلاش بودند تا در این جنگ، قدرت برندگی بیشتر داشته باشند، پاکستان چون در همسایگی افغانستان قرار داشت و رابطه زبانی و مذهبی با عده‌ای اکثریت افغان‌ها دارند، در تلاش بود تا زمینه فراهم شود که از طرف پاکستان در امنیت باشد و از طرف منافعشان تأمین شود و هم‌چنین آمریکا، زیرا آمریکا در تعارضشان با شوروی سابق برای اشغال افغانستان شکست بزرگ را متحمل شده بود و اینک کوشش داشت تا تجربه تلخ تاریخی دیگری تکرار نشود. طالبان بهترین زمینه‌ای بود که آمریکا می‌توانست از آن استفاده بزرگ را ببرد. عربستان که از نظر مکتبی و فکری هم‌خوانی کلی با طالبان داشتند، تلاش می‌کرد تا از این طریق افکار وهابی‌گری آل‌سعود را گسترش بدهد که نیروهای طالب زمینه خوبی برای این آرمان مذهبی بود.

همه این عوامل دست به دست هم داد تا گروه طالبان تشکیل گردد و بعد از مدتی در یک اجتماع ۱۵۰۰ نفری که همه علمای سراسر افغانستان حضور داشتند، با شخص «ملا محمد عمر» به‌عنوان «امیرالمؤمنین» بیعت کردند. ملا محمد عمر مدعی بود که تنها و بدون هیچ‌گونه امکانات نظامی و تنها با توسل به خداوند برای مبارزه با وضع موجود افغانستان وارد این عرصه گردیده است و می‌گوید:

شخصاً با حضور در حلقات درس طلاب علوم دینی، آنان را برای مبارزه با ناامنی و فساد دعوت کرده و در ابتدا عده‌ای محدودی از طلاب دینی با سلاح‌های عاریتی از مردم اقدام کردند.^۱

به این ترتیب با ظهور طالبان، با چهره دیگری از بنیادگرایان مواجه می‌شویم که با تفکر دیوبندی، سازگاری داشته و از اسلام برداشت و تفسیر کاملاً متفاوت و متمایز از آنچه بنیادگرایان اخوان المسلمین ارائه می‌نمودند، دارند. تفکر طالبانی به هیچ وجه با تفکر جمهوری خواهی هم‌خوانی نداشت؛ زیرا طالبان با شعار امارت اسلامی وارد کشور گردید و بیشتر با تفکر خلافت اسلامی هم‌خوانی داشت.

۲-۳. اندیشه سیاسی طالبان

درباره منشأ مشروعیت حاکم سیاسی در میان مسلمانان دیدگاه‌هایی مطرح است که از آن جمله می‌توان به دیدگاه «تغلب» یا سلطه قهرآمیز اشاره کرد؛ اما بنابر دیدگاه دیگری، مشروعیت سیاسی حاکم به رأی و بیعت مردم بستگی دارد، همان‌گونه که در اندیشه سیاسی امروز و نظام جمهوری و دموکراسی نیز منشأ اصلی مشروعیت سیاسی حکومت، گزینش است. گونه‌ای از این شکل حکومت دینی را می‌توان در زمان برهان الدین ربانی مشاهده کرد.

حکومت طالبان بیشتر بر مبنای تغلب و به لحاظ شکلی، «مطلقه استبدادی» بود؛ زیرا نه مشارکت نخبگان و روشن‌فکران را می‌پذیرفت و نه مشارکت عمومی مردم را و نه تابع قانون مدون و محدود کننده بود؛ تنها مبنای دینی که می‌توان برای حکومت طالبان در نظر گرفت، غلبه قهرآمیز آنان بر گروه‌های وابسته به مجاهدان است.

به همین دلیل بود که گروه طالبان تمایلات استبدادی را جایگزین قوانین اساسی مدنی کرده بودند. در نظام و اندیشه طالبان، قانون اساسی، حقوق مدنی، حقوق شهروندی، حقوق فردی و اجتماعی به مفهوم عرف بین الملل امروز اصلاً پذیرفته

۱. همان، ص ۴۵.

شدنی نیست، بلکه قانون همانی است که خلیفه می گوید و فتوا می دهد. به تعبیری دیگر، اندیشه طالبان درباره پدیده‌هایی مانند خلافت، زنان، مردم، توحید و شرک، نشان‌دهنده آن است که اندیشه این گروه، آمیزه‌ای از اندیشه وهابی‌گری، دیوبندی قبیله‌ای و سلفی‌گری افراطی است.^۱ بنابراین، برداشت آنان از اسلام را باید برداشت خاصی دانست. از سوی دیگر، این گروه از فرهنگ قبیله‌ای (پشتوان‌والی) و مانند آن نیز تأثیر پذیرفته است. براین اساس، ارزش‌های دینی طالبان بیشتر متأثر از فرهنگ و خصایص قبیله‌ای است که لازمه آن، خشونت رفتاری و تندخویی اخلاقی است.

مجموعه این دو ویژگی موجب شده است که گروه طالبان به گروه خشن، تندخو و مخالف مدنیت مبدل شود. مخالفت این گروه با آموزش غیر دینی کودکان، به ویژه دختران و زنان و نیز آموزه‌هایی مانند انتخابات و مشارکت سیاسی مردم، از دیگر نمونه‌های این رفتارهاست.

۳-۳. اندیشه وهابی‌گری

برخی از ملاحی‌هایی که سال‌ها در مدارس پاکستان (وابسته به افکار مکتب دیوبندی هند و وهابیت که بستر رشد آن عربستان می‌باشد) تربیت و آموزش دیدند و با گذشت زمان، از این اندیشه‌ها تأثیر پذیرفتند. اشغال کشور توسط اتحاد جماهیر شوروی و نبود مدارس غیر دینی برای مهاجران افغانستان، زمینه مساعدی را برای چنین آموزش‌هایی فراهم کرده بود. بخش از این نیروها در قالب گروه‌های مجاهدین، جذب و در مبارزه با شوروی شرکت کرده و یا کشته شدند.

اما پس از جنگ‌های خونین گروه‌های مجاهدین، انگیزه بسیار و شرایط مناسب برای این گروه به وجود آمد. اربابانی که تا دیروز به حمایت از گروه‌های مجاهدین می‌پرداختند، به این باور رسیده بودند که عمر آن گروه‌های مزدور به پایان رسیده

۱. احمد رشید، طالبان، اسلام، نفت بازی بزرگ و جدید، ص ۱۴۴.

است. به این دلیل، این کشورها با پشتیبانی همه‌جانبه از تحریک طالبان، مهره‌های جدید را وارد صحنه نظامی و سیاسی افغانستان کردند و به شکل دیگری به خودنمایی پرداختند.

باتوجه به وضعیت مردم افغانستان در زمان حاکمیت مجاهدین و جنگ‌های خانمان‌سوز داخلی، طالبان را مانند گروه‌های سابق با شعارهای اسلامی و عدالت‌گستری وارد صحنه کردند؛ اما مقصود این گروه از اسلام، افکار و اندیشه اسلام وهابی بود. شواهد بسیاری بیانگر وهابی‌گری آنان است. محققانی که درباره مدرسه‌های دینی در پاکستان تحقیق کرده‌اند، به این مسئله اعتراف دارند. از جمله، محقق خارجی «الیور روا» که سال‌ها پیش از به وجود آمدن این گروه در این زمینه تحقیق کرده است، چنین اظهار می‌نماید:

ویژگی‌های روحانیون سنت‌گرا... «مدرسه»‌های جدید ساخته شده در پیشاور زیر نفوذ وهابی‌ها است و یا توسط خود سعودی‌ها کمک مالی می‌شوند و یا سایر سازمان‌های... وهابی‌ها فرهنگ سنتی اسلامی افغان را تحقیر کرده، آن را جهل و خرافات می‌شمارند مثلاً نشریه «اخبار عرب» می‌نویسد:

دانش‌اندوختگان مسلمان جهان در روشن کردن ذهن افغان‌های جاهل نقش بزرگی بازی می‌کند، آداب، رسوم و سنت‌های مشترک اسلامی به زندگی آنها راه پیدا کرده است. عدم ذکر نام روحانیون افغان تلویحاً نشان می‌دهد که اینها هم جاهلند و اهداف مورد نظر وهابی‌ها صوفی‌گری و ادبیات سنتی فارسی است. از نظر وهابی‌ها، هرچه مستقیماً به متون مقدسه (قرآن و حدیث) وابسته نباشد، غیر اسلامی است. این درحالی است که ادبیات فارسی، وسیله‌ای برای بیان مفاهیم اسلام افغان می‌باشد. علاوه بر این، وهابی‌ها قویاً با صوفی‌گری مخالف است و به آن به دیده عقیده نادرست مذهبی، شرک و جادوگری نگاه می‌کند. در افغانستان دقیقاً از طریق صوفی‌گری یعنی «نقشبندی» است که اسلام زنده، به حیات خود سده‌ها ادامه داده است.^۱

۱. الیور روا، افغانستان جنگ و سیاست، ص ۲۱.

الیور روا بازهم در مجله نیوز چاپ اسلام آباد چنین نوشته است:

بیشترین مدارس که طالبان در آنجا آموزش دیده‌اند، توسط سازمان‌های افراطی سنی؛ چون: سپاه صحابه که ارتباط تنگاتنگ با گروه طالبان در افغانستان دارد، اداره می‌شود. مدرسه اسلامیة فیض العلوم در نزدیکی حیدرآباد پاکستان مقرر جمعیت‌العلمای اسلام است که به رهبران مولانا فضل الرحمن به‌عنوان مرکز مهم طالبان در سند مشهور است. در سند نه‌تنها این مدرسه، بلکه تمامی مدارس وهابی‌ها مرکز عمده طالبان است.^۱

از مجموع این نظریه‌ها استفاده می‌شود که در القا و گسترش این نگرش و پیدایش این نوع تفکر در طالبان، مکتب وهابی نقش مؤثر داشته است.

۳-۴. اندیشه دیوبندی

یکی دیگر از اندیشه‌هایی که طالبان وابسته به آن شده بودند، مکتب دیوبند هند می‌باشد.^۲ مکتب دیوبندی در شهر «دیوبند» هند شکل گرفت و به گونه جنبش اصلاح‌طلبی و ضد استعماری ظهور نمود.^۳ سپس شاخه‌هایی از آن به پاکستان منتقل شد و به تبلیغ همان افکار پرداختند. کسانی که در این مکتب پرورش یافته‌اند، ظاهرگرایی و قشری‌گری از اهداف اولیه‌شان است. آنان از اسلام، قرآن و دین برداشت و تفسیری دارند که تنها خودشان فهمیده و قبول دارند و هیچ‌نوع تفسیر دیگری را نمی‌پذیرند. همان انگیزه‌ای که بنیانگذاران آن مکتب را به مقابله با اشغال‌گری هند وادار می‌کرد، اینک کوشش می‌کرد جوانان و نوجوانان بی‌اطلاع و مهاجر افغانستان را به همین منظور تربیت کند.

اعضای تحریک طالبان در چنین مدارسی آموزش دیده بودند. بنابراین، طبیعی بود که هدف آنان در جامعه افغانستان گسترش چنین اندیشه و باوری باشد. به همین دلیل

۱. همان، ص ۳۸.

۲. ابراهیم مشفق فر، خط دیوراند و نقش آن در روابط افغانستان و پاکستان، ص ۱۵۷.

۳. یار محمدباقری، مبانی فکری جنبش طالبان، فصلنامه سراج، شماره ۲۳، ص ۱۶۲.

است که گروه طالبان پس از فتح شهرها، مردم را به انجام اعمال دینی و حتی حفظ ظاهر دینی و مورد نظر آنان ترغیب و بلکه با توسل به زور، مردم را وادار می‌کردند و مدارس دولتی را به کلی تعطیل کردند. احمد رشید روزنامه نگار پاکستانی چنین اظهار می‌کند:

طالبان در افغانستان واقعاً منحصر به فرد هستند؛ آنان جز برداشت خاص خودشان از اسلام، هیچ نوع تفسیر دیگر را قبول ندارند. آنان در عین حال دارای یک پایگاه ایدئولوژیک هستند و آن عبارت از شکل افراطی‌گری جنبش دیوبندها است که توسط احزاب اسلامی پاکستان در اردو گاه‌های مهاجرین افغانی در پاکستان تبلیغ می‌شدند و دیوبندیسم در افغانستان سابقه داشته است. این جریان برای زنان، نقش قائل نمی‌باشد و مذهب شیعه را قبول ندارند. طالبان با رفتارهای شان چنان افراطی و دگم‌اندیشانه حرکت نمودند که بالاتر از مکتب دیوبندی می‌باشد.^۱

یکی از این گروه‌ها، گروه جمعیت العلماء بود که پس از تأسیس مدارس «دیوبندی» در پاکستان، در سال ۱۹۴۷ ایجاد شد؛ اما این گروه به دو شاخه تقسیم شد. یکی به رهبری «مفتی محمود» و سپس فرزندش فضل الرحمن و دیگری به رهبری «عبدالحق»، سپس فرزندش مولوی سمیع الحق به حیات خودش ادامه داد. این دو شاخه اندیشه‌های دینی «دیوبندی» را در میان مردمان قبایل پشتون رواج دادند و تحت نظر ملایانی با جهان‌بینی بسته، مدارس دینی ایجاد کردند. جمعیت العلماء همواره در نقطه مقابل «جماعت اسلامی» و گروه‌های پیرو و یا متمایل به «اخوان المسلمین» قرار داشته و دارد؛ زیرا خلاف این دو گروه، جمعیت العلماء بیشتر به روستاها و مردم عوام و سنت‌های محلی و محافظه‌کاری دلبستگی نشان می‌دهد. این تمایلات، جمعیت العلماء را از اصول اولیه «مکتب دیوبندی» دور و به اندیشه‌های سلفی‌گرایانه وهابیت نزدیک‌تر ساخته است، بخصوص که کمک‌های مالی عربستان نیز در این امر مؤثر بوده و می‌باشد.

۱. احمد رشید، طالبان، اسلام، نفت بازی بزرگ و جدید، ص ۴۳.

۳-۵. محیط اجتماعی

عنصر دیگری که در شکل‌گیری اندیشه‌های غیر انسانی طالبان نقش بسزا داشته است، محیط فرهنگی، اجتماعی و قبیله‌ای می‌باشد. در میان رهبران طالبان کسی که دارای اندیشه‌های روشن سیاسی، مذهبی، اجتماعی و... باشد، وجود ندارد و آنان از الگوی خاص بیرونی نیز پیروی نمی‌کنند. اعضای طالبان عمدتاً از جامعه روستایی قبایل پشتون (نه جامعه شهری) برخاسته‌اند. جهان بینی آنان نیز منحصر به هنجارها و سنت‌های همان جامعه و مدارس دینی یاد شده می‌باشد. جالب اینکه بافت و سنت‌های قبیله‌ای قوم پشتون به خصوص در محیط‌های غیر شهری بر روال چندین صدساله خود باقی مانده است. آنها افزون بر تعالیم اسلامی، رسوم، بایدها و نبایدهای خاص خود را دارد که هنوز به حیث هنجارهای پذیرفته‌شده اجتماعی مورد قبول و احترام است و به‌عنوان «پشتون‌والی» یاد می‌شود و مجموعه‌ای از قوانین و افسانه‌هایی است که مواردی مانند خون‌خواهی و... حتی با شریعت نیز سازگاری ندارد؛ اما در منطق طالبان به حیث سنت پذیرفته شده و اسلامی دانسته می‌شود. خشونت و تنگ‌نظری همزاد جامعه روستایی کشور به ویژه در میان پشتون‌ها است.

آقای دکتر اکرم عارفی درباره تأثیرپذیری اندیشه طالبان از تفکر دیوبندی و فرهنگ قبیله‌ای می‌نویسد:

اساس تأثیرپذیری طالبان از فرهنگ قبیله‌ای پشتون در نوع تفسیر آنها از مفاهیم و قوانین دینی کاملاً محسوس است. اولین و مهم‌ترین گام در تأثیر فرهنگ قبایلی بر اندیشه دینی طالبان، در نوع گسترش الگوی نظام سیاسی و راه‌های مشروعیت دهی به آن به‌وسیله آنها مشاهده می‌شود. مثلاً نظام «خلافت» در تفسیر سیاسی طالبان اگر در اصل، خود یک مدل اسلامی است که هیچ مسلمانی در اسلامی بودن آن تردید بخود راه نمی‌دهد اما انتخاب آن به‌عنوان تنها مدل حکومت مشروع از میان سایر مدل‌های موجود در جهان اسلام و دنیای جدید، انگیزه‌های دیگری نیز می‌تواند داشته باشد چه اینکه قرار گرفتن یک فرد مطلق

العنان در رأس یک نظام حکومتی که هیچ نقشی به سایر افراد ملت ندهد، با مدل نظام ریاستی قبیله‌ای مرسوم در جوامع روستایی پشتون‌ها شباهت زیادی دارد.^۱

طالبان آمیخته‌ای از این عناصر است. آنان به لحاظ اعتقادی، به ترکیبی از سنت‌های قبیله‌ای و باورهای اسلامی برگرفته از مدارس دینی پاکستان ایمان دارند. مجموعه آنها موجب شده است که شاهد رفتارهای خشونت‌بار طالبان با مردم باشیم. به لحاظ سیاسی، طالبان به خلافت و امارت اعتقاد دارند. از این‌رو، طالبان، اعتقادی به مشارکت مردم، گردش قدرت، حکومت قانون موضوعه و پاسخ‌گو بودن حکومت، پارلمان و رقابت ندارند. آنان حکومت را حق اختصاصی فقها می‌دانند. مولوی نبی محمد سرپرست امر به معروف و نهی از منکر طالبان چنین اظهار می‌کند:

امیرالمؤمنین اعتقاد دارد که فقها توانایی هر مسئولیتی را که به آنان محول می‌شود، دارند ... زیرا شناختشان از علوم دینی پشتوانه محکمی است و آنان در فهم مسائل حلال و حرام و حدود حق و باطل را که در تمام زمینه‌های گرایش انسان‌ها وجود دارد، دارا می‌باشد و به نظرش این کار ناممکن نیست که ملا یا مولوی به‌عنوان وزیر بازرگانی یا راه و ترابری یا وزیر بهداشت در این منصب قرار گیرد، زیرا او اعتقاد دارد که والی در حکومت صدر اسلام بر حسب تقوی و ورع و شناخت حلال و حرام انتصاب می‌شد نه بر حسب مهارت و تخصص و مدرک‌شان.^۲

آنها دموکراسی و نظام جمهوری را نیز رد می‌کنند. سدوزایی یکی از رهبران طالبان چنین می‌گوید:

حکومت اسلامی آن است که همه حاکمیت از آن خداوند باشد. همان‌طوری که خداوند سبحان می‌فرماید «إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ» تنها خداوند منبع اساسی حکومت است و هیچ‌کسی حقی در قانون‌گذاری ندارد، بر عکس نظام جمهوری و دموکراسی که حاکمیت را از آن ملت می‌داند و ملت قوانین را وضع می‌کند. اساس حکومت در

۱. اکرم عارفی، فصلنامه علوم سیاسی، شماره چهارم، صص ۲۰۸-۲۰۹.

۲. فهیمی هویدی، یک افغانستان و یک ملاعمر سی ساله، روزنامه خرداد، ۲۷ دی ۱۳۷۷.

اسلام ایمان و تسلیم کامل در مقابل خداوند عزوجل است نه ایمان به ملت. آن‌سان که در نظام‌های دمکراسی وضع می‌شود.^۱

طالبان در مورد تعیین خلیفه، معتقد است که خلیفه مسلمین از دو طریق تعیین می‌شود: «۱. شورای حل و عقد. ۲. غلبه». بر همین اساس، حکومت ربانی را غیر مشروع می‌دانستند و برای تعیین مولوی عمر به امارت اسلامی در ۱۳۷۵/۱/۱۴ مجلسی را با حضور عالمن دینی برگزار کردند و در آن مولوی عمر به‌عنوان امیرالمؤمنین برگزیده شد. او مادام‌العمر حق امارت دارد و تنها در صورت انحراف از دین، ناتوانی در انجام وظایف و مرگ از منصب خود عزل می‌شود. اختیارات و وظایف امیرالمؤمنین مطلق است و او هیچ تعهدی در پذیرش نظر دیگران ندارد. ملا ملنگ چنین اظهار می‌کند:

ملا محمد عمر را جمعی از علما همراهی می‌کنند که همیشه و در همه امور به او مشورت می‌دهند؛ ولی تصمیم نهایی به عهده خود ایشان است؛ زیرا طالبان همگی با او بیعت کرده‌اند و او را به‌عنوان امیرالمؤمنین برگزیده‌اند. پس هیچ کس حق ندارد با او مخالفت کند و اگر کسی را به مسئولیتی بگمارد چاره‌ای جز قبول ندارد.^۲

ویلیام میلی در مورد نقش مولوی عمر در جنبش طالبان می‌گوید:

موجود بودن قبای حضرت محمد (خرقه مبارک) در قندهار نزد این شخص، منشأ مشروعیت سمبلیک قدرت وی می‌باشد. طریقه سیاسی مورد ادعای مولوی محمد عمر از طریق دعوت به عمل در رؤیا، (از نوع مشابه الهامات مورد ادعای امیرعبدالرحمان [عبدالرحمن] خان در یک قرن پیش) یک بُعد راز و رمز گونه می‌باشد که وی را از سیاست‌مداران عادی متمایز می‌سازد و معیاری است برای یک ترکیب، یک مبنا و قدرت شخصی.^۳

۱. حفیظ‌الله حقانی، جنبش طالبان؛ تشکیلات، دیدگاه‌ها و ویژگی‌ها، فصلنامه سراج، قم، شماره ۱۸، ص ۲۷.

۲. همان، ص ۲۸.

۳. ویلیام میلی، طالبان و سیاست‌های جهانی، ص ۳۲.

رقابت، تنوع و تکثر در نظام سیاسی طالبان جایی ندارد. آنها معتقدند احزاب موجود باید منحل شوند و احزاب جدید هم حق ظهور ندارند. تشکیلات طالبان تنها گروه مشروع نزد آنان است. به عقیده مولوی عمر:

احزاب سیاسی براساس گرایش نژادی، قبیله‌ای، زبانی و شاید عصبیت‌های جاهلی تشکیل شده‌اند و همین امر سبب شد که بین مردم مشکلات، دشمنی و تفرقه پدید آید. برای این احزاب تفرقه‌انداز، در اسلام زمینه‌ای وجود ندارد، زیرا مسلمانان در سایه نظام اسلامی برادر هستند و در برابر قانون، در حقوق و تکالیف خود برابرند و جنبش طالبان و دولت اسلامی از همه مخلصین تبعه افغانستان با آغوش باز استقبال می‌کند و آنچه بعد از آزاد شدن افغانستان اتفاق افتاد؛ یعنی جنگ‌های داخلی و مشکلات دیگر، همگی نتیجه تعدد احزاب جهادی بود و اکنون تعداد زیادی از مجاهدین راستین به طالبان پیوسته‌اند و سایر افراد هم می‌توانند با پیوستن به ما، به دین و وطن خود خدمت کنند.^۱

در حکومت طالبان، آزادی بیان و اندیشه وجود نداشت، حکومت طالبان وظیفه دینی دارد تا تمام ابزار وسایل بیان را نه تنها کنترل، بلکه نابود کند تا عقاید مردم متزلزل نشود و ایمان مردم به دین مورد نظر طالبان و حکومت حفظ شود. سیاست مطبوعاتی طالبان این‌گونه از سوی آنها اعلان شده است:

۱. به چاپ عکس و تصویر در روزنامه‌ها اجازه داده نمی‌شود، چه عکس کامل باشد یا از طرف پایین قطع شده باشد؛

۲. باید همه مقالات، تفسیرها و قصیده‌های منتشر شده در روزنامه مطابق با سیاست جنبش طالبان باشد؛

۳. وارد کردن روزنامه‌ها و نشریات مخالف سیاست طالبان در مناطق تحت نفوذ طالبان ممنوع است؛

۱. حفیظ‌الله حقانی، جنبش طالبان؛ تشکیلات، دیدگاه‌ها و ویژگی‌ها، فصلنامه سراج، قم، شماره ۱۸، ص ۳۲.

۴. کتاب فروشی‌های عمومی اجازه ندارند کتاب‌های مخالف سیاست طالبان را به فروش رسانند.^۱

طالبان در مورد تلویزیون می‌گویند:

علما درباره آن اختلاف نظر دارند. برخی به جواز فتوا داده‌اند و برخی دیگر آن را حرام می‌شمارند؛ زیرا تصویر حرام است و دیگر آن‌که تلویزیون از ابزار لهو شمرده می‌شود و لذا ما هم آن را متوقف کرده‌ایم تا از این موضوع مورد بررسی قرار گیرد و در مورد رادیو نیز معتقد است که همه انواع موسیقی و اجرای نمایش‌نامه و پخش صدای زن حرام است و در آن تنها به سرودهای دینی، حماسی، مدح پیامبران و انبیای الهی، تفسیرها، سؤالات دینی و تلاوت و ترجمه قرآن اکتفا شود.^۲

۳-۶. دولت طالبان

طالبان در سال ۱۳۷۳ با اولین عملیات نظامی خود در «اسپین بولدک»، یعنی شهر مرزی افغانستان با پاکستان اظهار وجود کرده و افکار عمومی را به خود جلب کرد. در این عملیات، شهر نامبرده به تصرف نیروی دو صد نفری طالبان درآمد و انبار نظامی حزب اسلامی اشغال شد. به عقیده آنتونی دیویز:

اولین عملیات نظامی عمده طالبان در فاصله زمانی بین اولین دیدار «بابر» از افغانستان در ماه سپتامبر و خروج اولین کاروان تجاری آزمایشی از افغانستان، صورت گرفت. در دوازدهم اکتبر نیرویی متشکل از حدود دویست (دو صد) نفر از طالبان که به سه دسته تقسیم شده بودند، منطقه مرزی واقع در مرکز اسپین بولدک را مورد حمله قرار دادند. جاده تحت حفاظت افراد حزب اسلامی به فرماندهی «ملا اختر جان» طی زمان حدود دو ساعت به تصرف گروه مجهز و سازمان‌دهی شده طالبان درآمد.^۳

۱. همان، ص ۲۹.

۲. همان، ص ۲۸.

۳. همان، ص ۷۱.

عبدالمنان نیازی سخن‌گوی طالبان در مصاحبه با بخش فارسی رادیو B.B.C در ۳ اکتبر ۱۹۹۴م این گروه را طالبان و محصلان مدارس دینی و انگیزه‌شان را از میان بردن گروه‌های مسلح محلی بیان کرد و گفت که می‌خواهند امنیت راه‌ها را برای عبور کالاهای تجاری تأمین کنند.^۱

این گروه پس از اندک زمانی در ۱۳ عقرب ۱۳۷۳ / ۴ نوامبر ۱۹۹۴ درگیری شدیدی را در قندهار به راه انداختند و در آن شهر از وجود قوماندان‌های احزاب جهادی خارج گردید و آنها بر شهر، سلطه پیدا کردند. با تثبیت موقعیت این گروه در قندهار، حملات نظامی همراه با پول باران و تطمیع قوماندانان جنوب، موجب شد که طالبان بتواند نخست ولایات جنوبی و سپس حوزه جنوب غرب را از دست گروه‌های جهادی بیرون آورند. طالبان به سرعت ولایات قندهار، هلمند، زابل و ارزگان را به تصرف در آوردند و با برچیده‌شدن پایگاه‌های حزب اسلامی و دیگر احزاب در غزنی و میدان شهر به سمت کابل پیشروی کرده، خودشان را به چهار آسیاب رساندند.

طالبان پس از حمله اول بر کابل در زمستان سال ۱۳۷۳ که در نتیجه آن، حزب وحدت شکست خورد و رهبر آن شهید مزاری به شهادت رسید، در تاریخ ۶ میزان ۱۳۷۵ بر شهر کابل پایتخت افغانستان مسلط شدند و برای کشور یک شورای ده نفره تشکیل دادند که در رأس آن ملاریانی قرار داشت؛ ولی مقر اصلی طالبان همچنان در شهر قندهار باقی ماند، چراکه ملا عمر رهبر طالبان در آن شهر بود.^۲ پس از پایتخت، آنان ولایات مشرقی را به تصرف خود در آوردند. با اشغال شهر مزار، آخرین شهر بزرگ کشور و تسلط آنان بر شهر باستانی بامیان فرمان‌روایی این گروه بر ۹۰٪ درصد خاک افغانستان مسلم گردید.

طالبان پس از تصرف کابل عنوان دولت اسلامی را به «امارت اسلامی» تغییر داده و ملا عمر را به‌عنوان امیرالمؤمنین انتخاب کردند. نظریه اطاعت محض از خلیفه و

۱. بخش فارسی رادیو B.B.C ۳ اکتبر ۱۹۹۴.

۲. بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه افغانستان، ص ۴۴.

حرمت مخالفت با امیرالمؤمنین در اندیشه سیاسی طالبان مورد توجه قرار گرفت. براین اساس، مخالفان خود را یاغی و «مهدور الدم» اعلام کرد.^۱

از نظر طالبان، تأسیس حکومت اسلامی به معنای اجرای شریعت در سرزمین افغانستان و آوردن صلح و امنیت برای مردم است. این کار وظیفه دینی این جنبش بوده و رهبری جنبش وقف چنین هدفی شده است. رهبر عالی‌رتبه طالبان، ملا عمر، در مصاحبه‌ای با مفتی جمیل خان هدف این جنبش را چنین بیان کرد:

برای پایان بخشیدن به شرارت در کشور به منظور ایجاد آرامش و امنیت، برای حفظ زندگی، ثروت و عزت و از برای اجرای شریعت، علیه رهبرانی که خود را وقف [کسب] قدرت کرده‌اند جهاد کنید و بکوشید سرزمین افغانستان را سرزمین نمونه بسازید.^۲

۳-۷. ساختار حکومت طالبان

ساختار حکومتی طالبان مانند دیگر ویژگی‌های این گروه، در جهان معاصر یک استثنا به شمار می‌آید؛ نه سازمان‌دهی منظم وجود دارد و نه تشکیلات پاسخ‌گو. برای نمونه، یک نفر هم وزیر است هم فرمانده نظامی هم قاضی هم مجری قانون و هم مفتی، در صورتی که کسانی دیگر به گونه اسمی به حیث فرمانده نظامی یا قاضی و... وجود دارند. حکومت طالبان مرکب از یک رهبری، چندین شورا، مجموعه‌ای از فرماندهان نظامی و شماری وزیر است که شغل رسمی بیشترشان «وزارت» و فعالیت عملی آنها سوق و اداره جنگ‌ها می‌باشد. همین امر خود مشکلات بی‌شماری اداری را پدید آورد.

گروه طالبان در پی ساختار حکومت انحصاری بودند و می‌کوشیدند به هروسیله ممکن، زمام کشور را به دست آورند و نظام پشتون سالار را در افغانستان حاکم سازند؛ زیرا همان‌گونه که پیشتر اشاره کردیم، ویژگی دیگر طالبان، خاستگاه پشتونی

۱. عبدالقیوم سجادی، جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان، ص ۲۲۹.

۲. نعمت الله نجومی، فصلنامه گفتمان نو، سال اول، شماره اول، ص ۱۸۷.

آن است. دکتر محمد هاشم عصمت اللّهی می نویسد:

طالبان حاکمیت را حق انحصاری پشتون‌ها دانستند و حاکمیت غیر پشتون را غصب مشروعیت تلقی کردند. اعاده حیثیت گذشته در نظر آنان، یعنی بازگشت به سلطنت آبا و اجدادی، اینکه «ما برای حکومت نیامده‌ایم» یعنی قصد ما سپردن حکومت به صاحبان اصلی آن است. حکومت آبا و اجدادی طالبان، حکومتی است مبتنی بر ساختار قومی - قبیله‌ای.^۱

طالبان که سیاست انحصارگرایانه را دنبال می‌کردند به اقوام غیر پشتون و مخالفان خودش حق مشارکت در قدرت و اداره امور جامعه را نمی‌دادند، بلکه حکومت و باورهای خود را با زور بر مردم تحمیل می‌کردند و می‌خواستند حتی با قتل عام، کوچ اجباری و آتش زدن خانه‌ها، کشت‌ها و زراعت‌ها، مردم را وادار به تسلیم کنند. طالبان با این شیوه، سیاست‌های خویش را دنبال می‌نمودند.

ساختار حکومتی طالبان بر مبنای سلسله مراتبی بنا شده بود که در رأس آن امیرالمؤمنین قرار داشت. او مانند امیرالمؤمنین، فرمانروای صدر اسلام، از اختیارات گسترده‌ای برخوردار بود و تمام احکام اجرایی از طرف او صادر می‌شد. او تمام تشکیلات طالبان را کنترل می‌کرد و اختیارات او مافوق همه آنها بود. بنابراین، می‌توان گفت که تمامی مجلس وزرا و مجلس شورا و یا هر نهاد دیگر در جنبش طالبان تنها در صورتی الزام آور بود که به تأیید او می‌رسید.

ملا عمر، تحصیلات دینی خود را در مدارس مذهبی پاکستان شروع کرده، اما به اتمام نرساند. وی در زمان جهاد به‌عنوان یکی از فرماندهان می‌جنگیده است و در یکی از همین جنگ‌ها یک چشم خود را از دست داده است. ملا عمر پس از پیروزی مجاهدین در مدرسه دینی اطراف قندهار، مشغول تدریس بود تا آن‌که با کمک دوستان خود جنبش طالبان را به وجود آورد.

۱. محمد هاشم عصمت اللّهی و دیگران، جریان پرشتاب طالبان، ص ۲۳.

ملا محمد عمر از لحاظ ویژگی‌های شخصیتی، فرد زیرک، اما کم سواد، گوشه‌گیر و کم حرف است. قدرت سخنرانی و تحلیل مسائل سیاسی کشور و جهان را ندارد، اطلاعات دینی‌اش محدود بوده و به غیر از زبان پشتو به زبان دیگری قادر به تکلم نمی‌باشد. تمام چشم و گوش و زبان وی، مشاوران و منشی‌های جانش هستند و از جمله وکیل احمد متوکل که دوست نزدیک ملا محمد عمر به شمار می‌آید.

۱-۷-۳. رهبری

طالبان پس از اشغال قندهار، ملا محمد عمر را به ریاست خود برگزیدند. در پایان زمستان ۱۹۹۶م که نیروهای این گروه خود را برای تسخیر کابل آماده می‌کردند، از ملاها و مولوی‌های طرفدار طالبان از سراسر کشور خواستند تا برای تعیین رهبری گروه به قندهار بیایند. در تاریخ ۱۳۷۴/۱۲/۲۹ جرگه‌ای با حضور ۱۵۰۰ نفر برگزار شد. این جرگه تا ۱۵ حمل ۱۳۷۵ دوام پیدا کرد. در این روز با صدور قطع‌نامه‌ای که با امضای تمامی اشتراک کنندگان رسید، اجلاس به کار خود پایان داد. در این قطع‌نامه سه چیز به تصویب رسیده بود: یکی فتوای عزل برهان‌الدین ربانی از حکومت، دوم لزوم جهاد علیه وی، سوم انتصاب ملا محمد عمر به حیث «امیرالمؤمنین» و قائم مقام خلفای راشدین. در قسمت‌هایی از این قطع‌نامه آمده است: «اقدام طالبان یک امر ناگهانی نبوده، بلکه به استناد قرآن، سنت و فقه حنفی بوده و آگاهانه می‌باشد که تحت رهبری اشخاص با ایمان و بصیر صورت گرفت»^۱

پس از آن، ملا محمد عمر خرقه مبارک - ردای منسوب به پیامبر اسلام (ص) که در قندهار نگهداری می‌شود - را به دور خود پیچید و از بالای بام، در حضور جمع زیادی از میهمانان و اهالی قندهار ظاهر شد و جمعیت برای او فریاد هلهله سر دادند. این امر گونه‌ای بیعت جمعی تلقی گردید که از دید رهبران طالبان، ملا عمر نه تنها رهبر افغانستان، بلکه امیر امت اسلامی تعیین گردید. این مقام برای وی قدرت

۱. پژوهش ابن سینا، افغانستان در سه دهه اخیر، ص ۱۰۹۴.

نامحدودی به ارمغان آورد، از جمله: ریاست کل نیروی نظامی، قدرت امر و نهی والیان و وزیران، عزل و نصب رئیس هیئت وزیران، اعمال قدرت بر شوراهای موجود در حکومت طالبان، حق صدور فتوای جهاد و... از دید طالبان دستورهای وی به حیث امیر مسلمانان واجب الاطاعه می باشد؛ زیرا تجمع علمای مذهبی همان «شورای اهل حل و عقد» است که می تواند فردی را امیر مسلمانان تعیین کند و به او مشروعیت ببخشد.

روند رهبری حکومت در نظام سیاسی طالبان غیر دموکراتیک بود؛ در این نظام که به گونه سنتی اداره می شود، رهبری در رأس هرم قدرت قرار دارد. نظر او فصل الخطاب است. به جای پارلمان، انتخابات و ادارات سیستماتیک، تنها جرگه محلی مرکب از ریش سفیدان و علما در روستاها وجود داشت که از اقتدار بیشتری نیز برخوردار بود.

در جامعه شهری، یک شورا به نام «شورای فرماندهان» است که برای حکومت پلیسی و نظام طالبان تصمیم گیری می کند. اگر رهبری مخالف باشد نظر وی مقدم است.^۱ ملا وکیل احمد سخنگوی طالبان در مصاحبه با مجله ی عربی «المجله» در این مورد چنین می گوید:

تصمیمات بر اساس توصیه ملا محمد عمر؛ امیرالمؤمنین است. برای ما الزامی برای مشورت وجود ندارد و اعتقاد داریم که این امر در راستای اجرای سنت پیامبر است. ما از نظرات امیرالمؤمنین تبعیت می کنیم، حتی اگر وی به تنهایی نظری داشته باشد. دولت نمی تواند تصمیمی را که وی با آن موافق نیست، اجرا کند. انتخابات عمومی با شریعت سازگار نیست، بنابر این ما آن را رد می کنیم.^۲

۲-۷-۳. دارالافتاء

نهاد دیگر جنبش طالبان، دارالافتاء بود. این مرکز در قندهار قرار داشت و ریاست آن را

۱. احمد رشید، طالبان اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید در آسیای میانه، ص ۱۶۳.

۲. همان.

مولوی نورمحمد ثاقب به عهده داشت. وظیفه این مرکز صدور فتوا درباره تمام مسائل است و برای همه لازم الاجرا می‌باشد. اعضای این مرکز علاوه بر ریاست آن، از افراد ذیل تشکیل شده است: مولوی عبدالعلی دیوبندی فارغ التحصیل دیوبند هند، مولوی شیرعلی شاه اهل پاکستان فارغ التحصیل از دانشگاه مدینه منوره و استاد حدیث در مدرسه منبع العلوم در میران شاه و مولوی دکتر مفتی نظام الدین شامزی، فارغ التحصیل دانشگاه سند در حدیث و رئیس دارالافتای دانشگاه اسلامی نوری تاون در کراچی. به عقیده فهمی هویدی، اینکه اعضای این شورا بیشتر از محدثین تشکیل شده است نه از فقها، در تعصب و تنگ نظری طالبان اهمیت زیادی دارد؛ زیرا معلومات محدثین منحصر به حدیث است، در حالی که فقها به منابع بیشتری مانند قرآن، اجماع، قیاس، استحسان و غیره نیز دسترسی دارد.^۱ اما حقیقت این است که این مسئله بیانگر گرایش وهابی آن است؛ زیرا تنها توانایی عالمان وهابی توانایی حدیثی است.

۳-۷-۳. هیئت وزیران

طالبان بعد از تصرف کابل، کابینه خود را اعلان کرد. مولوی عمر در فرمانی شماری از وزارتخانه‌های سابق را منحل و شماری را نیز اضافه نمود. در رأس این وزارتخانه‌ها مlahای را قرارداد که هیچ‌گونه تجربه اداری و تخصصی در زمینه کاری‌شان نداشتند. این افراد نیز دائماً تغییر می‌کردند. در سال ۱۹۹۷ کابینه طالبان از افراد ذیل تشکیل شده بود:

۱. ملا نورالدین ترابی، وزیر عدلیه؛
۲. ملا عبیدالله، وزیر دفاع؛
۳. ملا خیرالله خیرخواه، وزیر داخله؛
۴. ملا محمد حسن، وزیر خارجه؛
۵. ملا امیرخان متقی، وزیر ارشاد و فرهنگ؛

۱. فهمی هویدی، یک افغانستان و یک ملا عمر سی ساله، ص ۲۸.

۶. ملا سید غیاث الدین، وزیر تعلیم و تربیت؛
۷. ملا حمدالله نعمانی، وزیر تحصیلات عالی؛
۸. ملا الله داد، وزیر ارتباطات؛
۹. ملا محمد عیسی، وزیر آب و برق؛
۱۰. ملا محمد نسیم آخوندزاده، وزیر زراعت؛
۱۱. ملا حافظ محب الله، وزیر تجارت؛
۱۲. ملا حمدالله زاهد، وزیر صنایع؛
۱۳. ملا عباس، وزیر صحت.

۳-۷-۴. شوراها

الف) شورای عالی مرکزی

طالبان در آغاز اعلام کرده بودند که این شورا ۷۰ نفر عضو دارد از جمله: ملا محمدحسن رحمانی والی قندهار، ملا محمدربانی، مولوی احسان الله احسان، مولوی وکیل احمد متوکل، ملا عبدالرزاق، مولوی سید غیاث الدین، ملا محمد غوث، ملا بورجان، مولوی محمدحسن، مولوی نورالدین، مولوی شیرمحمد ملنگ، مولوی عبدالرحمان، مولوی محمد ابراهیم، مولوی صادق، ملا فضل محمد، ملا میرخان متقی و...^۱ اما این شورا جایگاه اجرایی و زیاد مهم نداشت.

ب) شورای قندهار یا شورای عالی تحریک طالبان:

این شورا که اعضای آن به اشاره ملا عمر تعیین می شود، دارای کارایی مشخصی نیست و همه تصمیم های آن به توشیح و رأی امیرالمؤمنین بستگی دارد. یکی از اقدامات این شورا، دستور ممنوعیت حق کار و بیرون آمدن از خانه برای زنان بود که در بهار ۱۹۹۸ صادر شد. افزون بر شش تن عضو شورای موقت کابل، افراد زیر نیز عضو این شورا می باشند.

۱. محمد حلیم تنوری، تاریخ و روزنامه نگاری افغانستان، ص ۶۲۸.

۱. ملا محمد حسن رحمانی از ولایت ارزگان؛
۲. ملا نورالدین ترابی از ولایت ارزگان؛
۳. ملا عبدالجلیل از ولایت قندهار؛
۴. مولوی احسان الله احسان از ولایات جنوبی غربی؛
۵. مولوی احمدالله معروف به مولوی «نانی» از نزدیکان ملا عمر؛
۶. ملا سید محمد حقانی از ولایت قندهار؛
۷. ملا امیرخان متقی از ولایت هلمند؛
۸. ملا وکیل احمد متوکل از ولایت قندهار (منشی خاص ملا عمر و بعداً سرپرست وزارت خارجه).^۱

ج) شورای موقت حکومت در کابل

- این شورا پس از سقوط کابل به دست طالبان در سپتامبر ۱۹۹۶ برای اداره حکومت در کابل تشکیل گردید. اعضای این شورا ۶ تن بودند:
۱. ملا محمد ربانی: از قندهار، معاون ملا عمر، رئیس شورا (وی در سابق وابسته به حزب اسلامی خالص بود و در منطقه «اسپین بولدک» فعالیت می کرد).
 ۲. ملا حسن، نایب رئیس شورا از قندهار.
 ۳. ملا محمد غوث: از ولایت قندهار (سابق وابسته به حزب اسلامی خالص) سرپرست وزارت خارجه.
 ۴. ملا عبدالرزاق: سرپرست وزارت دفاع (بعدها والی هرات، مسئول ولایات شمال و... گردید).
 ۵. ملا محمد فاضل: سرپرست امنیه کابل؛
 ۶. مولوی سید غیاث الدین: از ولایت فاریاب، سرپرست وزارت تعلیم و تربیت.
- این شورا چندی پس از تشکیل، عملاً از هم پاشید و اعضای شورا هیچ گونه نشست

۱. پژوهش ابن سینا، افغانستان در سه دهه اخیر، ص ۱۰۹۸.

و مشورتی باهم نداشتند. برای نمونه، عبدالرزاق، والی هرات تعیین گردید و سپس در جنگ با جنبش ملی اسیر شد. ملا ربانی نیز گاه و بی‌گاه به عللی نامعلوم برای مدت‌های طولانی به قندهار فرا خوانده می‌شد. دیگران نیز به کارهایی گمارده شدند.

۳-۸. اهداف طالبان

گروه طالبان بیشتر برخاسته از متن جامعه روستایی پشتون بود. اعضای آن به لحاظ فرهنگی و اعتقادی نگاه مثبت به شهرنشینان نداشتند. به همین دلیل است که آنان در شهرهای بزرگ افغانستان با مردمان شهرنشین رفتارهای خشونت‌آمیز می‌کردند. طالبان با تصرف کابل، فشارهای زیادی را بر اقوام غیر پشتون اعمال کردند. حکومت پلیسی طالبان بسیاری از مردمان غیر پشتون مخصوصاً هزاره‌های مقیم کابل را به زندان انداختند و یا به بهانه واهی مورد چپاول قرار دادند. تعداد بیشترشان به کشورهای همسایه مهاجر کردند.^۱

گرچه طالبان در آغاز انگیزه خود را تنها اعاده نظم، جمع‌آوری اسلحه و از میان بردن گروه‌های اشراک بیان کردند، اما پس از فتوحات نظامی بیشتر، اندک‌اندک بر میزان اهداف اعلام شده طالبان افزوده شد؛ مانند تطبیق شریعت، ایجاد امارت اسلامی و... بعدها به قدری غرق در تطبیق اهداف ثانوی خود شدند که گویا فراموش کردند برای ملت افغانستان اعاده صلح و امنیت را وعده داده‌اند.

گسترش حوزه قلمرو طالبان سبب شد که آنان به نظامیان بیشتری نیاز پیدا کنند. به همین دلیل، نظامیان گروه‌های سابق، اعضای احزاب کمونیستی و حتی دزدان و رهنان به این گروه پیوستند. پس از آن، جنگجویان طالبان همان کارکرد گروه‌های جنایت‌کار پیشین را داشتند. همین مسئله سبب شد که دزدی و غارت در زمان طالبان دوباره به جود آید و به شکل دیگری ادامه پیدا کند. این مشکل در کنار مشکلات دیگر طالبان بر رنج و آلام مردم افزود.

۱. احمد رشید، طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ، صص ۲۸۶-۲۸۵.

این گروه قانون اساسی را قبول نداشتند و به گونه شفاهی مسئله «پیاده کردن دین خدا را در زمین خدا» با تفسیر خاص خود از دین مطرح کردند. مولوی شیرعلی شاه از علمای پاکستان اهداف طالبان را در کتابی برای آنها تدوین نموده است؛ از جمله:

۱. برپا داشتن حکومت اسلامی بر اساس روش خلافت راشده.
۲. اسلام دین ملت و حکومت باشد.
۳. قانون دولت از شریعت اسلامی گرفته شود.
۴. برای منصب‌های مهم حکومتی، علما و متعهدین به اسلام انتخاب شوند.
۵. قلع و قمع ریشه‌های تعصب قومی و قبیله‌ای.
۶. حفظ اهل ذمه و پناه جویان و حفظ جان و مال و عرض آنان.
۷. تحکیم روابط با همه کشورها و سازمان‌های اسلامی بر اساس قوانین شرعی.
۸. تأکید بر حجاب شرعی زن‌ها و الزام آنان به رعایت حجاب در همه موارد.
۹. تعیین هیئت‌های امر به معروف و نهی از منکر در سراسر کشور.
۱۰. ریشه کن کردن جرائم اخلاقی و مبارزه با مواد مخدر و تصاویر و فیلم‌های حرام.
۱۱. استقلال محکمه‌های شرعی و بالاتر بردن آنها بر همه ارگان‌های دولتی.
۱۲. تعلیم ارتش برای حفظ امارت اسلامی در برابر تجاوزات خارجی.
۱۳. جمع آوری زکات و ده یک (عشر) و مانند آن و صرف آنها در پروژه‌های عام‌المنفعه و...

کتابی به نام قوانین ملا عمر، در سال ۱۳۸۱ در تهران منتشر شد که در آن محمدرضا حاج بابایی، مجموعه قوانین و آیین‌نامه‌های طالبان در افغانستان را گردآوری و منتشر کرده است.

به هر صورت، هر چند مولوی شیرعلی شاه با دیگر همتایان پاکستانی خود «دارالافتاء»

۱. پژوهش ابن‌سینا، افغانستان در سه دهه اخیر، ص ۱۰۹۲.

مرکزی طالبان در قندهار را کامل در اختیار دارند، ولی این چارچوب از سوی طالبان به گونه خاصی اعمال می‌گردد.

طالبان همیشه گفته‌اند که درصدد اجرای شریعت در افغانستان هستند و کاری به نوشته‌های شیرعلی نداشته‌اند. امیرخان متقی وزیر اطلاعات طالبان می‌گوید:

دیگر هیچ گونه ظلم، وحشی‌گری و خودخواهی در چهارچوب امارت اسلامی، وجود نخواهد داشت؛ در عوض قانون‌گرایی، وفای به دین متعالی حضرت محمد(ص) در قول و عمل وجود خواهد داشت. امارت اسلامی افغانستان تحت رهبری تحریک اسلامی طالبان، تمام شعارهای خود را مطابق قانون الهی و با هدایت قرآن مجید جامه عمل پوشانده است. هرگونه اقدامی که توسط امارت اسلامی صورت گرفته است، مطابق دین و شریعت بوده و هرچه گفته‌شده، به مرحله اجرا در آمده است.^۱

این گروه در عمل در کنار شعار تطبیق شریعت، احیای حکومت پشتونی را نیز از آرمان‌های خود قراردادند، چنان‌که اماکن اداری شهرهایی مانند کابل را از وجود اقوام غیر پشتون تا حد ممکن تصفیه و مدیرانی از قوم پشتون را جایگزین ساختند. در تعیین والی‌ها در ولایات افغانستان نیز عمدتاً از پشتون‌ها استفاده می‌کردند. بعدها به تصفیه‌های سیستماتیک نژادی دست زدند؛ چنانچه مردمان کوه‌دامن و شمال کابل، مزار شریف، بامیان و برخی مناطق دیگر را پس از بی‌کاری، آوارگی و شمار زیادی را نیز کشتند. در همه محکمه‌ها و ادارات دولتی به اقوام دیگر اعتنایی نمی‌شد.

نتیجه

حوادث و مصیبت‌هایی که در دوره حکومت مجاهدین رخ داد، نتیجه طبیعی آن، پیدایش و سپس تشکیل حکومت طالبان بود. طالبان نه تنها به لحاظ سیاسی و اجتماعی بر مشکلات و بدبختی‌های مردم افغانستان افزودند، بلکه افغانستان را به لحاظ

۱. پترمارسدن، طالبان جنگ و نظم نوین در افغانستان، ص ۷۵.

جمهوری خواهی بیش از پیش به سمت تاریکی و ناامیدی سوق داد. به این دلیل، دوران طالبان را باید برگ سیاه دیگری در تاریخ کشور دانست و بلکه باید آن را یکی از سیاه ترین دوره هایی دانست که تاریخ این ملت به خود دیده است. طالبان در دوران حاکمیت چند ساله خویش از لحاظ سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی کشور را نابود کردند.

نظام حکومت طالبان، با نظام جمهوری به کلی بیگانه بود. نظام یادشده، نظام های دیکتاتوری مذهبی کامل بود. بنابراین، افغانستان در زمان امارت اسلامی، یک بار دیگر به دوران پیش از مشروطه و سلطنت برگشت. در نتیجه در دوران طالبان نه فقط هیچ گامی در راستای جمهوری خواهی برداشته نشده، بلکه حتی انگیزه آن در اندیشه نیز به کلی نابود شد و مردم در این شرایط تنها به بقا و هستی خود می اندیشیدند. در این هنگامه نه از قانون اساسی خبری بود و نه از آزادی بیان و حقوق شهروندی و آزادی رسانه ها.

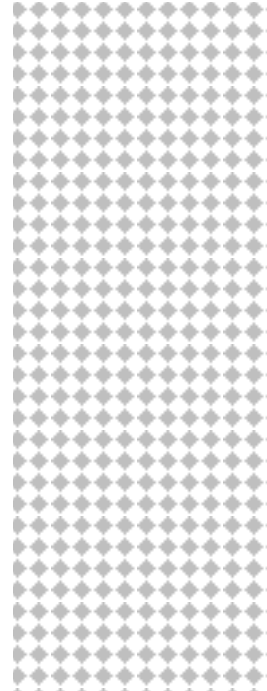


فصل ششم:

جمهوری خواهی

در دوران پساتالبان





مقدمه

حمله به مراکز مهم تجاری و نظامی آمریکا در ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ رویدادی مهم و تعیین‌کننده برای افغانستان و تحولات روابط بین‌الملل است. این حادثه در شرایطی رخ داد که طالبان بیشتر مناطق کشور را زیر سلطه خود درآورده بود. افغانستان به‌جایگاه امنی برای فعالیت‌های سازمان تروریستی القاعده تبدیل شده بود. القاعده با استفاده از این پایگاه، در تمام دنیا به عملیات تروریستی دست می‌زد که نمونه‌ی بارز آن ترور احمدشاه مسعود در ۹ سپتامبر ۲۰۰۱ و تخریب برج‌های دوقلو یا حادثه ۱۱ سپتامبر همان سال در آمریکا است. فعالیت‌ها و اقدامات ضد بشری، مخالف قوانین و مقررات بین‌المللی و راه انداختن عملیات تروریستی از طرف القاعده و طالبان، افزون بر ناامن کردن افغانستان، خواب راحت را از چشم جهانیان نیز ربوده بود.

چنین رویدادهایی همگان را به این باور رساند که افغانستان به پایگاه اصلی تروریسم منطقه‌ای و بین‌المللی تبدیل شده است؛ پس‌از آن قربانیان اقدامات تروریستی گروه طالبان تنها مردم افغانستان نیست، بلکه دامن جهانیان و حتی آمریکا را نیز گرفته است که هم همواره پشتیبان گروه‌های اسلام‌گرای سابق بود و هم فاصله جغرافیایی بسیاری با افغانستان داشت. این باور به این معنا بود که دیگر به تدریج هیچ جای دنیا امنیت نداشته باشد.

بنابراین، نگرستن این شرایط جدید، جامعه جهانی را بر آن واداشت که به گونه جدی در مسائل افغانستان دخالت کرده و از گسترش سازمان تروریستی القاعده و طالبان جلوگیری به عمل آورد. بدین ترتیب، سازمان ملل متحد، ایالات متحده آمریکا و برخی از کشورهای دیگر درصدد شدند به طور مستقیم و جدی در قضیه افغانستان مداخله نموده، ریشه سازمان القاعده و طالبان را در این کشور بخشکانند و بجای حکومت طالبانی، حکومتی نزدیک به آرمان‌های خود به وجود آورند.

۱. حوادث پس‌اطالبانی

رویدادهایی که در زمان طالبان روی داد، انگیزه شد که کشورهای قدرتمند جهان در برابر این گروه به میدان آمده و اقدام به سرنگونی آن کنند.

۱-۱. آغاز حملات علیه طالبان

پس از حمله بر مراکز تجاری، ایالات متحده آمریکا و متحدانش باهم توافق کردند تا در برابر نیروهای طالبان و القاعده در افغانستان به عملیات نظامی دست بزنند. این توافق از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد بر پایه قطع‌نامه‌های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳ نیز مورد تأیید و تصویب قرار گرفت و مجوزی برای آغاز عملیات نظامی در برابر حکومت طالبان شد. پس از آن بود که حملات هوایی ائتلاف آمریکایی بر مواضع و مراکز این گروه شدت گرفت و به دنبال آن، نیروهای زمینی این کشورها نیز آماده حضور در افغانستان شدند.

هم‌زمان با آغاز عملیات هوایی و زمینی آمریکا علیه طالبان، نیروهای داخلی و تنظیم‌هایی که نفس‌های آخر را می‌کشیدند نیز دوباره جان گرفته و با همکاری و پشتیبانی همه جانبه آمریکا دست به اقدام نظامی بر ضد طالبان زدند. این عملیات، بسیار سریع به سود نیروهای مخالف طالبان پیش رفت؛ حکومت طالبان سقوط کرد. نیروهای نظامی طالبان کشته شده و بسیاری نیز از ترس جان، سلاح‌هایشان را بر

زمین گذاشته و یا متواری شدند. به زودی همه مراکز اقتدار طالبان و حتی قندهار تسخیر شد.

۱-۲. آغاز کنفرانس بن

به دنبال سقوط طالبان، قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی به رهبری سازمان ملل، نشست بسیار مهمی را در شهر بن آلمان ترتیب دادند تا در آن درباره آینده سیاسی افغانستان تصمیم‌گیری شود. این نشست در تاریخ ۵ دسامبر ۲۰۰۱ برابر با قوس ۱۳۸۰، به منظور پایان دادن به درگیری‌های چندین دهه افغانستان، توسعه آشتی ملی و شیوه اداره دولت آینده، برگزار گردید. گروه‌های شرکت کننده عبارت بودند از: نمایندگان اتحاد شمال، نمایندگان مهاجرین در پاکستان، نمایندگان شاه سابق (محمد ظاهر شاه)، نمایندگان گروه مهاجرین در ایران و نیز نماینده ویژه دبیر کل سازمان ملل متحد.

از جمله موضوعاتی که محور بحث در این نشست بود، تعیین یک اداره موقت و رئیس این اداره بود. سرانجام، چارچوب یک اداره موقت به ریاست آقای حامد کرزی تدوین و تصویب گردید. همچنین در این نشست تصویب شد که اداره موقت کمیسیون مستقلی را برای زمینه‌سازی و برگزاری یک لویه جرگه زودرس و اضطراری به وجود آورد تا در مدت شش ماه لویه جرگه اضطراری دایر شود و در آن، رئیس و کابینه دولت انتقالی تعیین گردد. دولت انتقالی نیز وظیفه دارد در مدت هیجده ماه زمینه برگزاری لویه جرگه، تصویب قانون اساسی و انتخابات عمومی برای ریاست جمهوری را فراهم کند.

بر اساس توافق‌نامه بن نخست یک دولت موقت در تاریخ ۲۲ دسامبر ۲۰۰۱ برابر با ۱ جدی ۱۳۸۰ تأسیس گردید که دربرگیرنده ۳۰ عضو بود. حامد کرزی به‌عنوان حاکم موقت برای شش ماه تا تشکیل لویه جرگه اضطراری، اداره افغانستان را عهده دار شد.

اگر ویژگی‌ها، معیارها و نتایج موافقت‌نامه بن را فهرست‌وار یاد کنیم با عناصر و

پدیده‌های زیر برمی‌خوریم که هرکدام آنها در روند استوار کردن فرایند جمهوری در افغانستان مؤثر می‌باشند:

۱. حاکمیت موقت با گرفتن رسمی قدرت در تاریخ ۲۲ دسامبر ۲۰۰۱ تأسیس خواهد شد.
۲. برگزاری لویه جرگه اضطراری به منظور انتخاب رئیس دولت تا زمان برگزاری انتخابات.
۳. تدوین قانون اساسی.
۴. برگزاری انتخابات سراسری.

۳-۱. برگزاری لویه جرگه اضطراری

لویه جرگه یک اصطلاح پشتو است که در ادبیات رایج افغانستان به معنای نشست و گردهمایی بزرگ یا بزرگان کشور به منظور برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری‌های مهم سیاسی و حل و فصل مشکلات مهم اجتماعی برگزار می‌شود.^۱ در گذشته، گردهمایی فئودالی-قبیلوی در مناطق پشتون برای حل مشکلات اساسی میان میان شکل می‌گرفته است. در عرف عام افغانستان لویه جرگه به عنوان یک قوه قانون‌گذار به حساب می‌آید که در آن برنامه‌ریزی‌های کلان و مهم کشور انجام گرفته و مسائل مهم سیاسی، اجتماعی و روابط بین‌المللی بحث می‌شود. از دید مردم، در اوضاع بحرانی و مشکلات بین‌المللی وظیفه لویه جرگه است که به عنوان یک مرجع تصمیم‌گیری و دارای اقتدار، به مسائل مزبوز بپردازد. تصمیم‌گیری‌هایی که در شرایط متفاوت و ادوار مختلف تاریخی در آن انجام شده از طرف مردم نیز مورد حمایت و پذیرش بوده است.

۳-۱-۱. پیشینه لویه جرگه

لویه جرگه‌های رسمی در جامعه ما پیشینه کمابیش طولانی دارد. در تاریخ سیاسی

۱. مرکز تحقیقات اجتماعی، فرایند شکل‌گیری قانون اساسی، ص ۲۱؛ دین محمد، جاوید و اسد الله والوالجی،

لویه جرگه اضطراری، ج ۱، ص ۱.

افغانستان از گردهمایی‌ها و نشست‌های فراوانی یادشده است که در مقاطع گوناگون تاریخی این کشور برگزار گردیده و نقش مؤثری در شرایط و اوضاع بحرانی کشور بازی کرده است. به طور کلی، جرگه‌های مهم و تاریخی عبارتند از:

لویه جرگه‌ای که در سال ۱۷۰۹ به رهبری میرویس هوتکی به منظور اینکه چگونه بر ارتش فارس حملات را طرح و انسجام دهند، در قندهار برگزار گردید.^۱

لویه جرگه شیر سرخ قندهار در سال ۱۷۴۸ که احمدشاه بابا را به عنوان زعیم کشور انتخاب نمود. این لویه جرگه نخستین دودمان شاهی میراثی درانی‌ها را در افغانستان پایه‌ریزی کرد و تا سقوط دولت شاهی محمدظاهرشاه در سال ۱۹۷۳ میلادی ادامه داشت.

لویه جرگه سال ۱۹۱۹ که در مسجد عیدگاه کابل برگزار و در آن استقلال افغانستان از سوی شاه امان‌الله اعلان شد.

لویه جرگه سال ۱۹۲۳ که در زمان غازی امان‌الله‌خان برای تصویب نخستین قانون اساسی افغانستان تشکیل یافت.^۲

لویه جرگه زمان نجیب‌الله که قانون اساسی پیشنهادی حکومت وی را تصویب نمود و او را به عنوان رئیس جمهور افغانستان انتخاب کرد.

جرگه سال ۱۹۹۲ رهبران مجاهدین که به وسیله رئیس جمهور پیشین برهان‌الدین ربانی فراخوانده شده بود و بر آن اصطلاح عربی «شورای اهل حل و عقد» گذاشته بودند.

۲-۳-۱. لویه جرگه اضطراری

بر پایه موافقت‌نامه بن در ۵ دسامبر ۲۰۰۱ (قوس ۱۳۸۰) افزون بر ساختار سیاسی، مقرر گردید تا از ۲۰ تا ۲۶ خرداد ۱۳۸۱ لویه جرگه اضطراری به منظور گزینش رهبر

۱. قیوم بابک، لویه جرگه یک شکل دموکراسی تاریخی در افغانستان، سایت اینترنت آرمان، ص ۲.

۲. همان.

دولت موقت، انتخاب کمیسیونی به منظور آماده کردن و تصویب قانون اساسی آینده افغانستان و سامان‌دهی قوه قضائیه مستقل و برخی مسائل مهم دیگر برگزار گردد. به همین منظور کمیسیونی متشکل از ۲۱ عضو برای برگزاری لویه جرگه اضطراری در اجلاس بن پیش‌بینی شده بود. کمیسیون یادشده که ریاست آن را محمد اسماعیل قاسمیار استاد سابق دانشکده شرعیات (الهیات) دانشگاه کابل و عضو ستره محکمه سابق افغانستان به عهده داشت، هم‌زمان با شروع کار اداره موقت کارش را آغاز نمود و مطابق آیین‌نامه کمیسیون، مرحله اول و دوم انتخابات لویه جرگه از روز ۲۴ حمل سال ۱۳۸۱ برابر با ۱۳ آوریل ۲۰۰۲ آغاز و روز ۱۱ جوزای همان سال پایان یافت.

این لویه جرگه که قرار بود ۱۵۰۱ عضو داشته باشد با اضافه کردن ۵۰ نفر دیگر از طرف رئیس اداره موقت، تعداد آن به ۱۵۵۱ نفر رسید. اعضای آن به گونه انتصابی و انتخابی بودند. نمایندگانی از سوی کمیسیون برگزاری لویه جرگه اضطراری به گونه انتصابی برگزیده شدند. همچنان همه نمایندگانی که از خارج از کشور به لویه جرگه راه یافتند، همگی به گونه انتصابی بودند. آنها را بیشتر به وسیله اعضای کمیسیون برگزاری لویه جرگه اضطراری و بر اساس سلیقه‌های شخصی خودشان (نه براساس ضوابط نمایندگان انتصابی) برگزیده شده بودند.

در این لویه جرگه، بی‌قانونی‌های بسیاری نیز انجام گرفته بود. ده‌ها مصاحبه اعتراضی درباره آن از طریق رسانه‌های گروهی از جمله رادیو بی بی سی پخش گردیده است که گویای این مطلب است. بر اساس اعلام رئیس کمیسیون، برگزاری لویه جرگه اضطراری در داخل افغانستان هر ۲۲ هزار نفر و در خارج از کشور از هر ۱۸ هزار نفر، یک نماینده^۱ به لویه جرگه راه یافتند. همچنین براساس مصوبه اجلاس بن، ۱۰۰ کرسی لویه جرگه اضطراری برای مهاجرین در نظر گرفته شد که از این میان، ۳۰ نماینده از مهاجرین مقیم ایران، ۴۰ نماینده از مهاجرین مقیم پاکستان، ۳۰

۱. رادیو بی بی سی، ۲۰۰۲/۵/۸.

نماینده هم از افغان‌های مقیم اروپا، آمریکا و کانادا به گونه انتصابی از سوی کمیسیون لویه جرگه اضطراری برگزیده شدند.

بر اساس آیین‌نامه اجرایی کمیسیون لویه جرگه اضطراری، انتخابات لویه جرگه در دو مرحله به شرح ذیل انجام شد.^۱

لویه جرگه به تاریخ ۲۱ جوزا ۱۳۸۱ در دانشگاه پلی‌تکنیک کابل با بیانیه محمدظاهرشاه برگزار گردید^۲ و به مدت ۹ روز به درازا انجامید. این لویه جرگه در شرایط استثنایی شروع به کار کرد و در آن، اقوام مختلف افغانستان زیر یک سقف بزرگ ملی به هدف تعیین زعامت ملی، ساختار دولت، تعیین پست‌های کلیدی و تعیین خط مشی آینده کشور جمع شدند.

این لویه جرگه افزون بر اینکه نخستین گام بزرگ به سوی صلح، آشتی ملی و عدالت اجتماعی بود، درباره سه موضوع مهم به تفاهم رسیدند:

الف) در دو روز اول اجلاس، پس از بحث و تبادل نظر، رییس، معاونین و دو منشی لویه جرگه اضطراری با رأی مخفی اعضا در فضای کاملاً آزاد دموکراتیک انتخاب شدند.

ب) در گام دوم تصمیم‌ها، پس از بحث و گفتگو پیرامون ریاست دولت انتقالی، آقایان حامد کرزی، خانم دکتر مسعوده جلال، میر محفوظ ندایی مدرس دانشگاه و محمدفاروق نجراپی به‌عنوان کاندیدای ریاست جمهوری معرفی شدند. پس از رأی‌گیری مخفی توسط ناظران بین‌المللی، حامد کرزی با کسب اکثریت آرای بالای ۱۳۹۵ رأی به‌عنوان رییس اداره انتقالی برای مدت دو سال انتخاب شد.

ج) در زمینه عنوان حکومت و اداره انتقالی، پس از بحث و گفتگوهای بسیار، اداره موقت به «دولت انتقالی اسلامی» افغانستان نام‌گذاری شد و این عنوان به‌اتفاق آرا تصویب شد.

۱. همان.

۲. محمدهاشم عصمت‌اللهی، لویه جرگه افغانستان: نماد اراده ملی افغان‌ها، ص ۹۷.

د) اعضای کابینه دولت انتقالی اسلامی افغانستان که از سوی حامد کرزی رییس دولت انتقالی پیشنهاد گردید، مورد موافقت اعضای لویه جرگه قرار گرفت.

ه) رییس ستره محکمه و معاونین رییس جمهور نیز از سوی کرزی پیشنهاد شد که مورد تأیید قرار گرفتند.

و) وزارتخانه‌ها و پست‌های کلیدی به تناسب حضور اقوام توزیع گردید.

ز) نام افغانستان در دوره انتقالی و ساختار دولتی مشخص شد؛ نام افغانستان، «جمهوری اسلامی انتقالی» و در ساختار وزارتخانه‌های سابق، یک وزارتخانه به نام وزارت امور زنان و وزارتخانه‌ای دیگر به نام عودت مهاجرین اضافه گردید. برگزاری لویه جرگه اضطراری، نقطه عطفی در تحولات چند دهه اخیر بود و نخستین تجربه فرا قومی، فرا حزبی و گروهی پس از ۲۳ سال جنگ به شمار می‌رفت. در روند این لوی جرگه و برگزاری آن، شاهد فرهنگ تحمل و انتقاد پذیری بودیم و نظام مبتنی بر تکرر در جامعه افغانستان پایه‌گذاری شد.

علاقه‌مندی و حضور فعال مجامع بین‌المللی در این اجلاس نشان می‌داد که افغانستان از فراموشی گذشته خارج شده و در تحولات بین‌المللی پس از فروپاشی شوروی پیشین، نه تنها باری دیگر ارج یافته، بلکه خود به‌مثابه مرکز تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی قرار گرفته است. پوشش اخبار و رویدادهای لویه جرگه به‌وسیله ده‌ها و صدها وسیله ارتباط جمعی دنیا حکایت از آن داشت که افغانستان به‌مثابه یک کانون مهم منطقه و یک نقطه حساس ژئوپلیتیک در راستای استراتژی نوین جهان می‌باشد. تلاش مجامع بین‌المللی بر آن بود تا فرایند لویه جرگه با موفقیت و دستاوردهای خوب به انجام برسد.

تأکید لویه جرگه در بازسازی ارتش ملی، پلیس ملی، جایگزین کردن آنها در مناطق مختلف کشور، جلوگیری از قدرت‌های محلی غیر متمرکز و تأکید بر ساختار متمرکز دولت و اقتدار دولت مرکزی از دستاوردهای مهم لویه جرگه اضطراری بود.

روند این لویه جرگه، نمایی از اراده مردم و مردم سالاری به چشم می‌آمد. این مسئله نویددهنده این حقیقت بود که افغانستان آرام آرام به سوی نهادینه کردن مدنیت، مردم سالاری و شایسته محوری گام بر می‌دارد. چنین امیدواری بسیاری از مردم کشور را به شدت ذوق زده و هیجانی کرده بود. به همین دلیل هم بود که بسیاری از مردم سلاح و مهمات خود را بدون اجبار تحویل داده و فعالیت‌های مدنی را برگزیدند. یکی از دستاوردهای مهم لویه جرگه اضطراری این بود که همه اعضا به این باور رسیدند که افغانستان خانه مشترک همه اقوام است و با وحدت و هم‌دلی می‌توان این خانه را آباد کرد. راه گذشته، مسیری است که کشور را به ویرانی و کشتار سوق می‌دهد.

۴-۱. تصویب قانون اساسی

قانون اساسی لازمه حکومت محدود و مشروط است و چنین حکومتی نیز لازمه جمهوری است. بنابراین، قانون اساسی لازمه دفاع از حقوق و آزادی‌های اساسی فرد در مقابل خودسری‌های اکثریت و حاکمان است. از این رو، یکی از اصولی که امروزه جزء اصول نظام جمهوری محسوب می‌شود، وجود قانون اساسی در هر کشور است. به این دلیل، تصویب قانون اساسی جدید کشور یکی از گام‌های بزرگ و نقطه عطف مهمی بود و می‌توانست سرنوشت کشور را به سمت خوشبختی، آبادی، آسایش، تأمین حقوق و آزادی‌های بنیادین مردم رقم زند. این قانون اساسی پس از بیست و سه سال بحران و جنگ‌های خونینی که در اثر حاکمیت کمونیست‌ها، انحصارگرایی مجاهدان و تمامیت خواهی طالبان به وقوع پیوست، روزنه امیدی در تاریخ سیاسی افغانستان قلمداد می‌شد.

از این رو، در موافقت‌نامه بن نیز آمده بود که آغازین کار دولت انتقالی باید نگارش قانون اساسی باشد. بر همین اساس، پس از لویه جرگه اضطراری، کمیسیون تسوید قانون اساسی جدید بر اساس فرمان شماره ۱۴۱ مورخ ۱۳۸۱/۷/۱۳ رئیس دولت

انتقالی اسلامی افغانستان مرکب از نه نفر تشکیل شد. کمیسیون تسوید قانون اساسی در تاریخ ۱۳۸۱/۸/۱۲ به طور رسمی راه اندازی و فعالیت های خود را آغاز کرد. اعضای این کمیسیون در این راستا حدود هفتاد قانون اساسی دنیا را بررسی کردند.^۱ در آغاز، فصل بندی قانون اساسی در دوازده فصل تنظیم گردید و سپس، تسوید و نگارش مواد آن به ترتیب فصول انجام شد. پس از پایان کار کمیسیون، تسوید قانون اساسی به ریاست دولت انتقالی در ماه حمل ۱۳۸۳، تحویل شد.

سپس کمیسیون تدقیق قانون اساسی که قبلاً برای مطالعه بیشتر پیش بینی شده بود، آن را مطالعه کردند. این کمیسیون که بر اساس فرمان شماره ۶ به تاریخ ۱۳۸۲/۲/۳ به وجود آمده بود، پس از بررسی ها و گفتگو در برخی از موارد، تغییراتی را به جود آورد. در مرحله سوم، برای غنای بیشتر، هیئت هایی به حوزه های مختلف فرستاده شد تا نظرات مردم نیز جمع آوری و مورد مطالعه قرار گیرد. در پروسه نظر خواهی، اعضای کمیسیون به ده کمیته سه نفری تقسیم شدند تا به هشت زون داخل و هم چنین ایران و پاکستان سفر کنند. این ده تیم به ولایات، ولسوالی ها و در میان مهاجران ایران و پاکستان رفته، دیدگاه ها و پیشنهادهای مردم را جمع آوری کردند. پس از ختم پروسه نظر خواهی، تمام نظریات مردم به مرکز انتقال داده شده و اعضای کمیسیون، بازبینی و بررسی اجمالی روی نظریات انجام دادند. به این ترتیب، مسوده قانون اساسی پس از ارزیابی کمی و کیفی و مطالعات و تدقیق فراوان، آماده بررسی نهایی و تقدیم در لویه جرگه قانون اساسی گردید.

قانون اساسی را نمایندگان در تاریخ ۱۳۸۲/۱۰/۱۴ به تصویب رساند و برای عملی شدن، نیازمند امضا و توشیح رئیس دولت افغانستان بود. بنابراین، آقای حامد کرزی رئیس دولت انتقالی اسلامی افغانستان در تاریخ ۱۳۸۲/۱۱/۶ قانون اساسی کشور را در حضور عموم، امضا، توشیح و رسمیت آن را اعلام کرد.

۱. مرکز تحقیقات اجتماعی، فرایند شکل گیری قانون اساسی، ج ۳، ص ۵۰.

در قانون اساسی جدید افغانستان، نظام سیاسی کشور دارای ویژگی‌هایی است که برای اولین بار در تاریخ کشور شاهد آن هستیم و برجستگی‌های این نظام را نسبت به نظام‌های پیشین به خوبی نشان می‌دهد.

براساس این قانون اساسی، نظام سیاسی افغانستان، نظامی برخاسته از آرای مردم می‌باشد و نظام مردم‌سالار و مطابق با اصول نظام جمهوری و دموکراسی است. بر اساس این قانون اساسی، نظام سیاسی آینده افغانستان «جمهوری اسلامی افغانستان» با داشتن رییس جمهوری در رأس قوه اجرایی و دو معاون که وی را همراهی می‌کنند، تعریف شد. رییس جمهور بر اساس انتخابات آزاد سَرّی و سراسری، انتخاب و در برابر ملت و مجلس شورای ملی (ولسی جرگه) مسؤول خواهد بود. هم‌چنین نظام سیاسی افغانستان در قانون اساسی، نظامی مردم‌سالار است که در آن حاکمیت به ملت تعلق دارد و پارلمان که مظهر اراده مردم است، اعضای آن از سوی مردم انتخاب می‌شوند.

اسلام به‌عنوان عنصر وحدت‌بخش جامعه افغانستان در قانون اساسی جدید معیار وضع و تطبیق قوانین شناخته‌شده و ماهیت نظام سیاسی کشور را تشکیل می‌دهد. اما آنچه قانون اساسی جدید را از قوانین اساسی گذشته متمایز می‌سازد، این است که در تدوین و تصویب آن نمایندگان گروه‌های مختلف قومی و مذهبی و طیف‌های گوناگون سیاسی نقش فعال داشتند. از طرف دیگر، این قانون اساسی، نخستین قانون اساسی کشور است که به گونه نسبتاً دموکراتیک تصویب شد. مواد تشکیل‌دهنده قانون اساسی مطابق با خواست و اراده اقوام و مذاهب موجود در کشور و مطابق با واقعیت‌های عینی جامعه افغانستان تصویب گردید و ضعف‌های قوانین اساسی پیشین تا اندازه زیادی بر طرف گردیده بود. همین مسئله موجب مقبولیت عمومی و همگانی آن شد.

ویژگی دیگر قانون اساسی جدید این است که حاکمیت را متعلق به ملت می‌داند که از طریق انتخابات، متبلور می‌گردد و ماده چهارم به این ویژگی نظام سیاسی کشور

اشاره دارد: «حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد که به طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود آن را اعمال می‌کند.»^۱ در حالی که نظام‌های سیاسی پیشین فاقد این ویژگی بودند و مردم در ساختار قدرت و حاکمیت هیچ‌گونه نقشی نداشتند و یا نقش سمبلیک داشتند.

پارلمان افغانستان در قانون اساسی جدید، مظهر اراده مردم شناخته شد و اعضای آن نیز باید از طریق انتخابات آزاد و با رأی انتخاب شوند. ماده هشتاد و یکم قانون اساسی به آن اشاره دارد:

شورای ملی دولت جمهوری اسلامی افغانستان به حیث عالی‌ترین ارگان تقنینی مظهر اراده مردم آن است و از قاطبه ملت نمایندگی می‌کند. هر عضو شورا در موقع اظهار رأی، مصالح عمومی و منافع علیای مردم افغانستان را مدار قضاوت قرار می‌دهد.^۲

شورای ملی متشکل از دو مجلس (ولسی جرگه و مشرانو جرگه) است. اعضای ولسی جرگه با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شود و اعضای مشرانو جرگه از میان شوراهای ولایتی و ولسوالی‌ها از هر کدام یک نفر انتخاب می‌شود و تعدادی نیز توسط رئیس جمهور تعیین می‌شود که در مجموع اعضای مشرانو جرگه به طور غیر مستقیم منتخب مردم هستند.

ویژگی دیگری که این نظام سیاسی از آن برخوردار است و در قانون اساسی جدید به آن تصریح شده، آزادی بیان و اندیشه، تشکیل احزاب و تشکلهای سیاسی و اجتماعی می‌باشد؛ چیزی که در نظام‌های گذشته سابقه نداشته و یا کم‌تر به آن توجه شده بود، ولی در نظام جدید به این حقوق اتباع کشور تصریح شده است. چنانچه ماده سی و چهارم به آزادی بیان اشاره دارد:

۱. کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، قانون اساسی افغانستان، انتشارات کمیسیون مستقل حقوق بشر

افغانستان، ص ۱.

۲. همان، ص ۳۱.

آزادی بیان از تعرض مصون است. هر افغان حق دارد فکر خود را به وسیله گفتار، نوشته، تصویر و یا وسایل دیگر، با رعایت احکام مندرج این قانون اساسی اظهار نماید. هر افغان حق دارد مطابق به احکام قانون به طبع و نشر مطالب بدون ارائه قبلی آن به مقامات دولتی بپردازد.^۱

آزادی حق خدادادی انسانها است. رژیم‌های مستبد و دیکتاتور این حق را از مردم سلب می‌کردند و اجازه نمی‌دادند که نظری مخالف نظرات و اعمال و سیاست‌های آنان اظهار گردد. در نظام جمهوری اسلامی افغانستان حق آزادی به رسمیت شناخته شده و هر فرد افغانستانی در چهار چوب قانون، می‌تواند به اظهار نظر و انتقاد از مقامات دولتی بپردازد. در نظام‌های گذشته، آزادی بیان و آزادی خواهی با مشکلات زیادی روبه‌رو بوده و هر نظر مخالف به‌عنوان مخالفت با نظام تلقی شده و سرنوشت شومی در انتظارشان بوده است. به‌هرصورت، شناخته شدن آزادی بیان از ویژگی‌های مهم نظام سیاسی جدید کشور به شمار می‌رود.

ماده سی و پنجم قانون اساسی به حق تأسیس احزاب و انجمن‌ها از سوی اتباع کشور اشاره دارد که این نیز جزئی از آزادی‌های پیش‌بینی شده برای افراد جامعه در قسمت تأسیس تشکل‌های سیاسی و اجتماعی می‌باشد:

اتباع افغانستان حق دارند به‌منظور تأمین مقاصد مادی و یا معنوی، مطابق به احکام قانون، جمعیت‌ها تأسیس نمایند. اتباع افغانستان حق دارند مطابق به احکام قانون احزاب سیاسی تشکیل دهند مشروط بر این‌که:

۱. مرام‌نامه و اساسنامه حزب، مناقض دین مقدس اسلام و نصوص و ارزش‌های مندرج این قانون اساسی نباشد؛

۲. تشکیلات و منابع مالی حزب علنی باشد؛

۳. اهداف و تشکیلات نظام و شبه‌نظامی نداشته باشد؛

۴. وابسته به حزب سیاسی و یا دیگر منابع خارجی نباشد. تأسیس و فعالیت حزب

۱. همان، ص ۱۰.

بر مبنای قومیت، سمت، زبان مذهب فقهی جواز ندارد.^۱

حق تشکیل احزاب نیز از امتیازات نظام سیاسی فعلی و قانون اساسی جدید می‌باشد؛ زیرا وجود احزاب و جمعیت‌های سیاسی باعث رشد و کمال جامعه در عرصه‌های مختلف می‌گردد. دولت وقتی که اعمال، گفتار و رفتار خود را در معرض نقد و انتقاد ببیند، بیشتر در سیاست‌های خود دقت به خرج می‌دهد و از طرف دیگر، وجود احزاب مخالف دولت و در چارچوب قانون باعث جلوگیری از خودکامگی دولت می‌گردد، در شفاف‌سازی امور کمک می‌کند، در حالی که در گذشته نظام‌های سیاسی و قانون اساسی آن اجازه فعالیت را به احزاب نمی‌دادند.

۲. نظام جمهوری در قانون اساسی

با بررسی چندین ماده از قانون اساسی، نقش برجسته مردم به وضوح ثابت می‌شود؛ اما لازم است با مروری اجمالی بر اصول قانون اساسی نشان دهیم که این میثاق عمومی، حق مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خویش را به رسمیت شناخته و بر نقش تعیین کننده آرای اکثریت آنان، نه تنها در جنبه «مشروعیت مردمی» نظام، بلکه در جنبه کارآمدی نظام و تحقق آن نیز تأکید ویژه دارد.

به‌طور کلی اصول جمهوریت در قانون اساسی افغانستان را می‌توان در موارد زیر

بر شمرد:

۲-۱. جمهوری بودن نظام

نظام سیاسی افغانستان پس از تصویب قانون اساسی جدید، در گام نخست، نظام ریاستی و دارای ویژگی‌های آن است. در گام بعد، شکل نظام سیاسی افغانستان، جمهوری است؛ یعنی، رئیس جمهور و نمایندگان مجلس یا پارلمان آن بارای مستقیم مردم گزینش می‌شوند.

۱. همان، ص ۱۰.

این نظام از نظر محتوا، نظام اسلامی است؛ یعنی، قوانین و مقررات آن برابر با احکام اسلام وضع و تطبیق می‌شود. بنابراین، نباید قوانین و مقررات آن ناسازگار با باورها و احکام دین مقدس اسلام باشد.

بنابراین، حکومت افغانستان «جمهوری اسلامی» است که آمیخته از جمهوریت و اسلامیت است. به این معنا که حاکمیت این نظام به ملت و اراده مردم تعلق دارد و اسلام، معیار وضع قانون کشور است.

با توجه به اینکه جمهوریت به معنای مشارکت داشتن اکثریت افراد جامعه در ساختار حاکمیت است، نمی‌توان آن را جدا از مفهوم حکومت و حاکمیت تعریف کرد. جمهوریت ساختاری است که می‌تواند ضامن جلب رضایت همگانی باشد. قالب جمهوری به دلیل اینکه به خواست جمهور احترام می‌گذارد به گونه ناخواسته قدرت متقاعدکننده را در جامعه پرورش داده و زمینه‌های رضایت‌مندی عمومی را نسبت به روند ایجاد شده در یک فضای دموکراتیک به وجود می‌آورد. این اثر به‌ویژه، در جامعه افغانستان پیش از هر جای دیگر در خور اهمیت است؛ زیرا تاکنون در طول تاریخ سیاسی این کشور هیچ‌گاه چنین اتفاقی نیفتاده است که آحاد ملت افغانستان در یک شرایط برابر به پای صندوق رأی، آن‌هم برای انتخاب شخص اول کشور و نمایندگان شان حاضر شوند و رئیس مملکت و نمایندگان مجلس‌شان را خود به دست خود انتخاب کنند. در این کشور، مبنای مشروعیت‌بخش رژیم‌های سیاسی معمولاً یا موقعیت‌های کاستی بوده، یا پایگاه‌های موروثی. به‌هرحال، در هریک از موارد یادشده، خواست عمومی یا هیچ متولد نمی‌شد و یا اینکه به نفع خواست افراد و مقامات حکومتی، قربانی و مصادره می‌شد و هیچ معیار و میکانیزمی برای بازخواست کارگزاران سیاسی وجود نداشت.

به همین دلیل است که عناصر قدرت‌آور در افغانستان همیشه جنبه آمرانه داشته است، نه متقاعدکننده.

قانون اساسی افغانستان، جمهوری بودن نظام را متکی بر پایه‌های ذیل قرارداد کرده است:

۱. نظام جمهوری متکی بر مشارکت همه‌جانبه و گسترده مردم در امور همگانی از راه انتخابات است؛ در این باره، زمامداری و اداره امور کشور به اتکای آرای عمومی است. برگزیدن رئیس جمهور و مجلس شورای ملی، به‌طور مستقیم با مردم است.
 ۲. دوره ریاست جمهوری مانند مجلس شورای ملی محدود است.
 ۳. زمامدار نباید هیچ‌گونه برتری شخصی نسبت به دیگران داشته باشد و مانند تمام مردم، پیرو قانون و مسؤول تمام اعمال خود است. رئیس جمهور در برابر قوانین با دیگر افراد کشور برابر است و هیچ فردی نسبت به دیگر افراد جامعه از امتیازی برخوردار نیست.
 ۴. مسؤولیت سیاسی زمامداران، درعین حال، محدود کننده اختیارات آنان است که به موجب آن از اعمال قدرت مطلق جلوگیری می‌شود و در صورت بروز عدم تفاهم بین آنان و نهادهای مردمی، قابل عزل می‌باشند. قانون اساسی ضوابطی را پیش‌بینی کرده است که در آن رئیس جمهور در مقابل ملت و ولسی جرگه و وزیران در مقابل رئیس جمهور مسؤول‌اند.
- به این ترتیب به نظر می‌رسد که نظام سیاسی کشور اوصاف جمهوری را دارا است.

۲-۲. اسلامی بودن نظام

هرچند میزان حضور اسلام در عرصه سیاسی و اجتماعی و اخلاقی به تعریف ما از اسلام و نسبت آن با دنیای بشر بستگی دارد، اسلامیت در قانون اساسی افغانستان، یعنی اینکه در یک جامعه اسلامی مانند افغانستان، اصول، دستورات و احکام اسلامی اجرا گردد و کشور بر اساس اعتقادات و ارزش‌های مسلم دین اسلام اداره شود و ایدئولوژی حاکم بر جامعه، ایدئولوژی اسلامی باشد و قوانین کشور مطابق با اصول و اساسات دین مبین اسلام باشد و یا حد اقل مخالف اسلام نباشد.

از طرف دیگر، جمهوری بر اساس مشارکت همگانی، آزادی‌های عمومی و حقوقی و تصمیم اکثریت شکل می‌گیرد. لازمه این مشارکت و آزادی، احترام به عقاید همه شرکت کننده و بر خورد اندیشه‌های متفاوت می‌باشد. به این ترتیب، وصف «اسلامی» به عنوان ایدئولوژی برگزیده ظاهراً با منطق «جمهوری» ناسازگار به نظر می‌رسد؛ زیرا جمهوریت بر خواست مردم تأکید می‌کند، ولی اسلامیت بیانگر تقدم خواست و اراده الهی است، هرچند مردم مخالف آن باشند.

این نظر ناسازگارانه نمی‌تواند به طور کامل مورد تأیید باشد، زیرا در هر دو نظام «جمهوری و اسلامی» این افراد هستند که نقش اساسی را ایفا می‌کنند. به تعبیری دیگر، وقتی مردم یک جامعه مسلمان هستند، خواست آنان در عین حالی که تضمین کننده جمهوریت یک نظام است، تأمین کننده اراده الهی نیز می‌باشد. توضیح اینکه می‌توان قرائت‌هایی از اسلام ارائه کرد. بر اساس یک قرائت، دین اسلام دربرگیرنده اصولی است که می‌تواند همدیگر پذیری را نیز سهل کند:

۱. آیاتی در قرآن وجود دارد که مسلمانان را به تحمل دیگران، مانند یهودیان، مسیحیان و صابئان دعوت می‌کند.^۱
۲. با قبول آزادی مذهبی و تحمل دیگر عقاید در جامعه اسلامی، همزیستی مسالمت‌آمیز میان پیروان ادیان مختلف بدون برخورد خشونت‌آمیز که از مختصات نظام جمهوری می‌باشد، امکان‌پذیر است.
۳. به جز اقلیت هندو و مانند آن‌ها، همه مردم افغانستان مسلمان هستند؛ یعنی همه آنان به اصول مسلم دینی باور راسخ دارند، هرچند در مسایل جزئی اختلافاتی نیز دارند، مانند برخی اختلاف‌های شیعه و سنی. بنابراین، اگر از گروه‌های تندرو مذهبی بگذریم، بیشتر مردم افغانستان برابر با اصول دین اسلام همدیگرپذیر هستند. در برخی از دوره‌های تاریخی شاهد اینگونه رفتارها هستیم.

۱. مؤمنون: ۹۶؛ مائده: ۶۹.

۴. از سوی دیگر، اگر روح اسلام را اخلاق و معنویت در نظر بگیریم، می‌توان مدعی شد که سیاست دینی و حکومت دینی در واقع، به معنای اخلاقی کردن سیاست و حکومت است، نه سیاسی کردن دیانت. در پناه چنین تفسیری از دیانت می‌توان میان اراده مردم و حضور خواست خداوند در عرصه اجتماع جمع کرد. اما اگر مقصود از دیانت، قرائت افراطی آن، اعم از شیعه و سنی باشد، به طور قطع با جمهوریت ناسازگار است. به همین دلیل است که تندروان مذهبی در افغانستان، نظام موجود را نظام غیر دینی و غیر مشروع می‌دانند؛ زیرا این نظام به اصولی پاینده است که با قرائت داعشی از اسلام سازگار نیست.

۳-۲. مشارکت سیاسی

همان‌گونه که اشاره شد، مشارکت سیاسی عبارت است از شرکت دلخواهانه و غیر تحریک شده مردم در روند تعیین سیاست‌های کشوری و گزینش رهبران سیاسی جامعه. بنیاد نظری مشارکت بر این اصل استوار است که حکومت از آن مردم و برای مردم و به منظور برآوردن خواسته‌ها و منافع آنان است. بنابراین، مردم هستند که باید زمام‌دار امور باشند؛ ولی از آنجاکه گردش امور و هدایت آنها از سوی همه افراد شدنی نیست، شماری از شهروندان به نمایندگی از دیگران، مسئولیت انجام آنها را بر عهده می‌گیرند؛ اما همان‌گونه که گفته شد، انتخاب افراد، نظارت و ارزیابی، ارائه پیشنهاد و انتقاد از آنها و نیز تعیین اهداف نظام و جهت‌گیری کلی آن از سوی مردم و با موافقت آنان و بر اساس نظام ارزشی آنان انجام می‌شود. این امور از وظایف مهم مردم بوده و آنها در قبال انجام آن مسئولند. از این‌رو، بیشتر پژوهشگران، مهم‌ترین ویژگی نظام جمهوری را در حضور مردم در صحنه‌های سیاسی و ایجاد زمینه‌های مساعد جهت مشارکت سیاسی اقشار مختلف مردم می‌دانند. جمهوری و مشارکت سیاسی لا اقل به گونه نظری به هم گره خورده و گفته می‌شود میان این دو، رابطه ناگسستنی وجود دارد.

حاکمیت مردم، در مشارکت عمومی مردم متجلی می‌شود. به این دلیل است که معیار جمهوریت در مشارکت بیشتر مردم است. به هر میزان مشارکت مردم بیشتر باشد، به همان میزان جمهوریت یک نظام تضمین شده است.

قانون اساسی افغانستان نیز در اصول فراوان، اهمیت مردم را یادآور شده و مشارکت سیاسی مردم را به رسمیت شناخته و به آن اهتمام ورزیده است. همه امور در نظام جمهوری اسلامی افغانستان متکی به آرای مردم است. برای نمونه، در ماده چهارم قانون اساسی آمده است: «حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد که به‌طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود آن را اعمال می‌کنند»^۱

در قانون اساسی حتی مشارکت سیاسی گروه‌های مخالف هم تضمین شده است که مهم‌ترین آنها احزاب سیاسی است.^۲ البته احزاب شرایطی دارند. برای نمونه، نباید اساسنامه حزب، ناسازگار با احکام دین اسلام و ارزش‌های مندرج در قانون اساسی باشد. در هر جامعه، محدودیت‌هایی برای فعالیت احزاب وجود دارد. در فصل دوم قانون اساسی نیز حقوق ملت و آزادی‌های مبتنی بر آزادی بیان، قلم، اندیشه تشکیل احزاب، آزادی‌های مدنی، حقوق شهروندی و... تضمین شده است؛ اما در عین حال، قوانینی ناظر به محدودیت این فعالیت‌ها وجود دارد، ولی این محدودیت بسیار اندک است.

۲-۴. انتخابات آزاد

انتخابات، کلید واژه‌ای است که مفاهیم کلان و واژه‌های کلیدی متعددی، مانند حق تعیین سرنوشت، حق رأی، آزادی‌های سیاسی و مدنی، حقوق شهروندی، آزادی عقیده و بیان، احزاب و تشکل‌ها، جبهه بندی‌ها و ائتلاف‌ها، نخبه‌گرایی و شایسته‌سالاری، دموکراسی، حاکمیت ملی، پلورالیسم و کثرت‌گرایی سیاسی، تساهل و

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، ماده چهارم.

۲. همان، ماده سی و پنجم.

مدارا و مانند آنها را تداعی می‌کند.^۱ به همین دلیل است که انتخابات به مفهومی بسیار بنیادین در نظام جمهوری تبدیل شده است.

براین اساس، برگزاری انتخابات آزاد یکی دیگر از اصول جمهوری است؛ زیرا رقابت در انتخابات، عمده‌ترین ابزاری است که مقامات دولتی را ناگزیر به پاسخ‌گویی در مقابل مردم و تن دادن به نظارت آنها می‌کند.

در سطح ملی، برگزاری انتخابات دو هدف عمده دارد:

۱. انتخاب رئیس دولت یا فردی که در رأس قوه مجریه قرار می‌گیرد و به دنبال آن انتخاب سیاست‌هایی که دولت پیگیری می‌کند.
۲. انتخاب نمایندگان مجلس که وظیفه قانون‌گذاری و نظارت بر عملکرد دولت را بر عهده دارند.

انتخاب مرتب و مستمر مقامات دولتی در انتخابات آزاد و رقابت‌آمیز ابزار اولیه کنترل و نظارت مردم در سیستم‌های دموکراتیک است. برگزاری انتخابات آزاد بیان‌گر این نکته است که قدرت سیاسی همواره از مردم نشأت می‌گیرد و برای آنها نیز حفظ می‌شود و نیز بیان‌گر این مطلب است که دولت‌مردان همواره در برابر ملت مسئول و پاسخ‌گو هستند.

افزون بر آن، برگزاری انتخابات آزاد این زنگ خطر را همواره برای دولت‌مردان به صدا می‌آورد که اگر وظایف‌شان را به‌خوبی انجام ندهند، احتمال برکناری‌شان در انتخابات بعدی حتمی خواهد بود. بدین وسیله، نه تنها از خطر استبداد جلوگیری می‌شود، بلکه حاکمان را به انجام بهتر وظایف وادار می‌کند.

برگزاری انتخابات در افغانستان، نخستین گامی بود که مردم برای رسیدن به جمهوری برداشت. در این انتخابات، اراده‌های متراکم شهروندان توانست یک خرسندی همگانی را بیافریند؛ حضور اراده ملی را به نمایش بگذارد؛ فصل جدید در

۱. مرکز مطالعات و راهبردی افغانستان، انتخابات پارلمانی، ص ۵.

تاریخ سیاسی افغانستان بگشاید و به همگان نشان دهد که راه رسیدن به قدرت، منحصر به رقابت خونین نیست.

۲-۵. حقوق شهروندی

یکی دیگر از مفاهیم کلیدی، حقوق شهروندی است. حقوق شهروندی و تکالیف مربوط به آن از مفاهیم اساسی زندگی دموکراتیک به شمار می‌رود. در چنین نظامی، شهروندان از نظر حقوق و تکالیف باهم برابرند. معیار مطالبات و خواست آنان برخوردار از همین حقوق است، نه تعلقات تباری و وابستگی‌های حزبی و جناحی و مانند آنها.

در نظام‌های گذشته، نه تنها حقوق شهروندی اتباع کشور توسط حکومت‌ها محدود می‌شد، بلکه حتی شماری از مردم از چنین حقوقی به کلی محروم می‌شدند. معیار برخوردار از محرومیت نیز تعلقات تباری، منطقه‌ای، زبانی، مذهبی و مانند آنها بود.

اما در افغانستان پسا طالبانی، یکی از فصل‌های مهم قوانین اساسی را^۱ حقوق شهروندان تشکیل می‌دهد. در این فصل بنیادها و اصول محوری حقوق شهروندان به روشنی تبیین گردیده است. بهترین قانون اساسی آن است که حقوق مردم را به گونه کامل شمارش و مشخص کند و به رسمیت بشناسد. در حقیقت حاکمیت ملی و بهره‌گیری از مصونیت‌ها و فرصت‌ها منوط به رسمیت‌شناختن این حقوق است و فقدان یکی از آن حقوق عملاً حاکمیت ملی را با خطر روبه‌رو می‌سازد.

این فصل از قانون اساسی که با الهام از برخی از آموزه‌های اسلامی، اعلامیه جهانی حقوق بشر و کنوانسیون‌های بین‌المللی تنظیم گردیده، یکی از دموکراتیک‌ترین فصل‌های آن می‌باشد. حق حیات، حق آزادی و کرامت انسانی، قانونی بودن جرم و مجازات، منع شکنجه و تبعید، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن، آزادی بیان و

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، فصل دوم.

مطبوعات، حق تأسیس جمعیت‌ها و احزاب، حق تعلیم و تربیت، حق تأسیس مؤسسات خصوصی تعلیمی، حق کار آزاد، حق استخدام در دولت، انکشاف تعلیمات زنان، آزادی کسب معلومات و اطلاعات، برگزاری انتخابات دوره‌ای آزاد و عادلانه، از جمله حقوقی است که برای همه شهروندان بدون هیچ‌گونه تبعیض و امتیازی تضمین گردیده است.

بنابراین، از آنجاکه معیار حقوق در نظام‌های مردم‌سالار، تعلق به سرزمین است، همه کسانی که به‌نحوی تعلق به یک سرزمین داشته باشند از آن برخوردار می‌شوند. قانون اساسی جدید کشور نیز بر همین معیار تدوین شده است. از این‌رو، همه اتباع کشور برابر قانون اساسی از مزایا، وظایف و تکالیف یکسانی برخوردارند.

۶-۲. حقوق و آزادی‌های مدنی

همان‌گونه که اشاره شد، نظام جمهوری اساساً مبتنی بر شناسایی مجموعه‌ای از حقوق مدنی برای شهروندان است که هریک از شهروندان به موجب قانون اساسی و دیگر قوانین از آنها برخوردار می‌شود.

آزادی‌های مدنی بر خلاف حقوق شهروندی که معطوف به رابطه فرد با نظام سیاسی است، معطوف به وابستگی فرد به جامعه است. افراد، به دلیل زندگی در جمع و داشتن زندگی گروهی این حقوق را دارا است. این حقوق دربرگیرنده آزادی‌های فردی مانند آزادی در انتخاب مسکن، مسافرت، زندگی خصوصی، عقیده و بیان و برپایی گردهمایی‌ها و راهپیمای می‌گردد. طبیعی است که این حقوق در فرهنگ‌های گوناگون، مرزها و تنگناهای خود را دارد؛ ولی اصل وجود آن ضرورت اجتناب‌ناپذیر است و رشد فرهنگی، سیاسی و اخلاقی افراد تا اندازه زیادی وابسته به برخورداری از آن می‌باشد.

قانون اساسی جدید با درک و دریافت نیازهای جامعه افغانستان و دست‌آوردهای نظام جمهوری و دموکراسی، حقوق شهروندی و آزادی‌های مدنی را به‌عنوان اصول

ناگزیر یک جامعه روبه پیشرفت و خواهان ترقی، در نظر گرفته است. پیش نیاز خروج یک جامعه گسسته و استبدادزده از بحران، تحکیم ساختارهای اصلی و تأمین اعتبار و اعتماد اجتماعی نسبت به نظام سیاسی است.

دست یافتن به چنین هدفی آنگاه میسر می شود که نخست همه شهروندان، صاحب صلاحیت حقوقی شناخته شده و برخی از آنان به عنوان شهروندان درجه دو و سه تفکیک نگردند. از این رو، پذیرش این واقعیت مستلزم توسعه آزادی های مدنی و حقوق شهروندی خواهد بود.

در قانون اساسی جدید نیز فصلی به حقوق شهروندان اختصاص داده شده و سی و هفت ماده به تفسیر و تعیین حدود این موضوع پرداخته است. قانونی نمودن این حقوق گام مهمی در راستای بازگرداندن حیثیت و جایگاه انسانی، انسان افغانستانی می باشد؛ ارزشی که تا اکنون آگاهانه نادیده گرفته شده و در زیر غبار فقر، جهل و نظام قبیله ای مغفول مانده بود. بنابراین، این اصول را باید مهم ترین و با ارزش ترین اصول نظام جدید و تضمین کننده جمهوریت آن دانست.

طبیعی بودن حق آزادی و مصون بودن آن از تعرض (ماده ۲۴)، اصل دانستن برائت ذمه (ماده ۲۵)، ممنوع بودن تعقیب و تعیین جزای ناسازگار کرامت انسانی (ماده ۲۹)، بی اعتبار دانستن اقرار و شهادت متهم که با اکراه به دست آمده باشد (ماده ۳۰)، حق گرفتن وکیل مدافع متهم، کمک دولت برای گرفتن وکیل به اشخاص بی بضاعت (ماده ۳۱)، حق انتخاب کردن و حق انتخاب شدن (ماده ۳۳)، مصون بودن آزادی بیان از تعرض و انتشار فکر به وسیله نوشته، تصویر و یا وسایل دیگر بدون ارائه قبلی به مقامات دولتی (ماده ۳۴)، تأسیس جمعیت و احزاب مطابق قانون و شرایط مصرحه (ماده ۳۵)، حق بر پایی تظاهرات و تجمعات مطابق قانون (ماده ۳۶)، آزادی و محرمانه بودن مراسلات و مخابرات اشخاص و مصونیت مسکن از تعرض به بهانه سمت، زبان و مذهب (ماده ۳۷)، حق دسترسی اتباع به اطلاعات از خانواده به عنوان رکن اساسی جامعه (ماده ۵۴)، از جمله موادی هستند که شأن مدنی و حقوق فردی و

اجتماعی جامعه و اتباع افغانستان را در قانون اساسی به صراحت بیان کرده است. در ادامه به بیان و توضیح برخی از مهم‌ترین این حقوق می‌پردازیم. برای نمونه، حقوق شهروندی که در قانون اساسی افغانستان کاملاً انعکاس یافته و در ماده‌های قانونی مورد شمارش شده‌اند، عبارتند از:

۱. آزادی حق انتخاب شغل. در ماده چهل و هشتم آمده است:

انتخاب شغل و حرفه، در حدود احکام قانون آزاد می‌باشد، یعنی هرکس حق دارد شغلی که بدان مایل است و مخالف مصالح عمومی و حقوق دیگران نباشد برگزیند. همچنین دولت مکلف است برای همه افراد امکان اشتغال به کار و جامعه مرفه و مترقی را ایجاد نماید.

۲. آزادی حق مسکن. در ماده چهاردهم، سی و هشتم و سی و نهم آمده است: مسکن شخص از تعرض مصون است و هر افغان حق دارد به هر نقطه کشور سفر نماید و مسکن اختیار کند.

۳. آزادی حق مالکیت. در ماده چهلم چنین آمده است:

ملکیت از تعرض مصون است. هیچ شخص از کسب ملکیت و تصرف در آن منع نمی‌شود، مگر در حدود احکام قانون. استملاک ملکیت شخص، تنها به مقصد تأمین منافع توده، در بدل تعویض قبلی و عادلانه به موجب قانون مجاز می‌باشد. تفتیش و اعلان‌داری شخص، تنها به حکم قانون صورت می‌گیرد.

۴. آزادی حق تابعیت. بر اساس ماده چهارم، ملت افغانستان عبارت است از تمام افرادی که تابعیت افغانستان را دارا می‌باشند. بر هر فردی از افراد ملت افغانستان کلمه «افغان» اطلاق می‌شود. هیچ فردی از افراد ملت از تابعیت افغانستان محروم نمی‌گردد.

۵. حق آموزش و پرورش و آزادی تحصیل. در ماده چهل و سوم آمده است: تعلیم حق تمام اتباع افغانستان است که تا درجه لیسانس در مؤسسات مکلف است به‌منظور تعمیم متوازن معارف در تمام افغانستان، تأمین تعلیمات متوسطه اجباری، پروگرام مؤثر طرح و تطبیق نماید و زمینه تدریس زبان‌های مادری را در

مناطقى که به آنها تکلم می‌کنند فراهم کند. براساس این ماده، دولت موظف است وسائل آموزش و معارف رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره لیسانس فراهم نماید.

۶. حق برخورداری از تأمین اجتماعی. قانونگذار ماده پنجاه و چهارم قانون اساسی را به این موضوع اختصاص داده:

دولت برای کهن سالان، زنان بی‌سرپرست، معیوبین و معلولین و ایتم بی‌بضاعت مطابق به احکام قانون کمک لازم به عمل می‌آورد. هم‌چنین ماده پنجاه دوم می‌گوید: دولت وسایل وقایه و علاج امراض و تسهیلات صحی رایگان را برای همه اتباع مطابق به احکام قانون تشویق و حمایت می‌کند.

پس در قانون اساسی افغانستان تمام این حقوق به درستی منعکس شده است و همه کشور بدون هیچ‌گونه تبعیض می‌توانند از آن برخوردار باشند. دولت حق دخالت در زندگی خصوصی افراد را ندارد و آنان می‌توانند با اراده خود مسکن خود را انتخاب نموده و سبک زندگی خود را برگزینند.

اما آزادی بیان که مهم‌ترین حق مدنی و سیاسی در جمهوری‌های امروز به شمار می‌رود و حق رأی که از جمله مهم‌ترین حقوق سیاسی در نظام جمهوری شمرده می‌شود، در قانون اساسی کشور محترم شمرده شده است. براساس این مواد قانون اساسی، همه شهروندان یک کشور بدون در نظر گرفتن قومیت، جنسیت، زبان، مذهب، سواد، مالکیت، موقعیت طبقاتی، عقاید سیاسی، ایدئولوژی و مانند آنها حق رأی دارند. باین‌حال، تعیین شروط ویژه‌ای مانند سن مشخص، تابعیت، اقامت شهروندی، سلامت روانی و فقدان پیشینه کیفری از جمله محدودیت‌هایی هستند که ناسازگاری با اصل با جمهوریت آن ندارد؛ زیرا این محدودیت‌ها ناظر به قوم و تبار و زبان و مذهب و مانند آنها نیست.

۲-۷. آزادی عقیده و بیان

یکی از اصول اساسی جمهوری، آزادی است. قبل آن‌که پیرامون آزادی عقیده و بیان

سخن گفته شود، لازم است در رابطه با مفهوم آزادی توضیحاتی ارائه شود. واژه آزادی یا حریت و معادل‌های آن در زبان‌های دیگر به مثابه یک ارزش، قدمتی به درازای عمر جوامع بشری دارد و همیشه از توجه برانگیزترین و مورد بحث‌ترین واژگان در جهان بوده است. به قول منتسکیو، هیچ کلمه‌ای به اندازه کلمه آزادی اذهان را به خود متوجه نساخته است. اگر بتوان همه حرف‌های را که در طول تاریخ توسط دانشمندان جهان درباره آزادی، بیان شده است گردآوری کنیم، خود شبیه دایره المعارف بزرگی خواهد شد. البته به همان نسبت برداشت‌ها از مفهوم آزادی، متکثر، متفاوت و حتی متضاد بوده است.

دکتر حمید عنایت عقیده دارد:

آزادی مانند شادی، نیکی و حقیقت، از آن گونه واژه‌ها در قاموس آدمی است که معانی بسیار دارد و تأویل‌های بی‌شمار می‌پذیرد. لفظ آزادی در فارسی و حریت در عربی در فرهنگ‌نامه‌ها دست‌کم به ده معنای گوناگون آمده است. واژه آزادی را در زبان انگلیسی نیز به حدود صد معنای گوناگون تفسیر کرده‌اند.^۱

هم‌چنین محمود صناعی در تعریف آزادی می‌گوید:

منظور از «آزادی» در حقیقت نبودن مانع است و منظور از مانع چیزی است که از جنبش جلوگیری کند. بنابراین، آزادی را می‌توان در وصف حالت جانداران غیر عاقل و یا چیزهای بی‌جان نیز به کار برد.^۲

یکی از ویژگی‌های انسان نیز آزادی و آزادی خواهی است و یکی از مطالبات مردم از حکومت نیز تأمین آزادی حداکثری آنان است؛ اما آزادی اقسامی دارد.

۱-۷-۲. آزادی عقیده

«عقیده» از ماده عقد و عقده به معنای گره و گره خوردن می‌باشد. از این رو، هرگاه انسانی به یک مکتب و اندیشه، گره خورد، نسبت به آن جزم پیدا کرد و درباره آن به

۱. حمید عنایت، تأملی در معنای آزادی، ص ۴۳۱.

۲. محمود صناعی (گردآورنده و مترجم)، آزادی فرد و قدرت دولت، ص ۵۸.

مرتبه اقناع عقلانی رسید، به آن مکتب یا اندیشه، عقیده پیدا کرده است. آزادی عقیده، یعنی اینکه هر انسانی به صرف انسان بودن باید در انتخاب یک عقیده و رسیدن به جزم و یقین درباره یک مکتب و مذهب (چه دینی، فلسفی، سیاسی و چه فرهنگی و...) آزاد باشد. آزاد بودن انسان در «انتخاب عقیده» به این معنا است که هیچ‌گونه تحمیل و اجباری برای «انتخاب» در کار نبوده و هیچ مانعی نیز در سر راه او برای انتخاب قرار نگیرد؛ نه مانعی برای انتخاب و نه زور و اجباری برای تغییر عقیده و انتخاب اندیشه‌ای دیگر؛ یعنی هیچ‌گونه جبری و مانعی وجود نداشته باشد. آزادی عقیده یکی از اصول پذیرفته‌شده جمهوری و دموکراسی است. براساس آن، هر شخصی می‌تواند اندیشه‌ای را اعم از اجتماعی، فلسفی، سیاسی یا مذهبی را که می‌پسندد و یا آن را به هر دلیلی حقیقت می‌پندارد، آزادانه انتخاب کند، بی آن‌که دچار نگرانی شود.^۱

اسلام نیز مردم را به احترام گذاشتن به آزادی عقیده دعوت می‌کند و آنان را به شنیدن سخن اشخاص، بدون نگاه به تعلقات مذهبی، و پیروی از بهترین آن‌ها فرا می‌خواند: «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمْ»^۲ سیره پیامبر گرمی اسلام در مدینه نیز چنین بود. با اینکه این شهر، شهر کاملاً مذهبی و اسلامی بود، پیروان ادیان دیگر از آزادی در بیان عقاید خود برخوردار بودند.

ماده ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز در این باره چنین مقرر می‌دارد:

هر کس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن با تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد.^۳

منظور از داشتن عقیده آن است که شخصی هر عقیده‌ای را که مایل باشد، آزادانه

۱. منوچهر طباطبائی، مؤتمنی، آزادی‌های عمومی و حقوق بشر، ص ۶۵.

۲. زمر: ۱۷-۱۸.

۳. اعلامیه جهانی حقوق بشر، ماده ۱۹.

انتخاب کند. افزون بر آن، وی مجبور نباشد عقیده‌ای را بپذیرد و یا به داشتن عقیده خود اعتراف کند.

در جوامع دموکراتیک نیز آزاد آن شخصی است که برابر خواست خودش، فکر کند، آرا و خط مشی کلی زندگی خود را داشته باشد. هم‌چنین جامعه دموکراتیک پابندی به مذهب یا عقیده‌ای خاص، آشکار ساختن و عمل به آن را به شرط اینکه مُخل حقوق دیگران نباشد، به افراد می‌بخشد. آزادی عقیده صرف نظر از اینکه ماهیت مذهبی داشته باشد یا غیر مذهبی، باید به‌عنوان یکی از حقوق فردی همواره در مقابل اعتقادات غالب و فراگیر اکثریت افراد جامعه محفوظ باقی بماند؛ به‌ویژه اقلیت‌های مذهبی باید از همان آزادی و تضمینی برخوردار باشند که اکثریت برخوردارند. بنابراین، کسانی که عقاید و برداشت‌های خود را حق مطلق تلقی کرده‌اند و هیچ‌گونه ارزشی به عقاید و برداشت‌های دیگران قائل نیستند، انسان‌های ضد دموکراتیک و عامل اصلی تفرقه و نفاق میان ملت خویش می‌باشند. آنان هیچ‌گاه نمی‌توانند مصدر خدمت به ملت و کشور خود قرار گیرند.

اگر در برهه‌ای از زمان، نهادها و مراجع دینی مثل مجاهدین و طالبان «استبداد دینی» را پیشه خود ساختند و اندیشه‌های طالبانی را بر مردم تحمیل کردند و عده بی‌شماری را به جرم دگر اندیشی و نو اندیشی مذهب و ترک آن و یا داشتن نظریه علمی و ابراز فرضیه‌ای علمی که غیر هماهنگ با عقیده آنها بوده، زنده به‌گور کرده و یا مجبور به تغییر مذهب کرده‌اند، باز هم به خاطر پیوند آنها با قدرت بوده است. اگر آنها دارای قدرت نبودند و از ابزارهای مختلف قدرت برخوردار نمی‌شدند شاید دچار چنین استبدادی نمی‌شدند. طالبان و حکومت‌های گذشته به خاطر تکیه بر قدرت و کوشش برای حفظ آن بود که آن‌همه جنایت کردند و دین «عطوف و مهربان و رحمانی» محمد(ص) را به‌عنوان دینی خشن، عبوس، تحمیلی، شکنجه‌گر و ضد عقل، انسانیت، آزادی، پیشرفت، علم و... معرفی کردند تا جایی که هر جا اسم دین می‌آمد، مردم و مخصوصاً مردم شیعه بلافاصله به یاد دیکتاتوری و شکنجه می‌افتادند؛ جمود، تحجر و عقب‌ماندگی به اذهانشان راه می‌یافت.

۲-۷-۲. آزادی بیان

آزادی بیان، یکی دیگر از گونه‌های آزادی است که در جمهوری از اهمیت فراوانی برخوردار است؛ زیرا آزادی بیان جوهره جمهوری و دموکراسی است که هر شهروندی حتی مخالف نظام، حق اظهار نظر دارد و نیز حق دارد اظهار نظر خود را مانند دیگران به گوش مردم برساند. افراد حق جست‌وجو و دستیابی به همه نوع اطلاعات و اندیشه‌ها را از طریق همه رسانه‌ها دارند.

آزادی بیان امروزه نیز از ضروریات زندگی اجتماعی شمرده می‌شود. برخی از اندیشمندان آزادی بیان را گل سرسبد تمام آزادی‌های مدنی به شمار می‌آورند؛ زیرا بیان، در واقع تبلور خارجی یا مظهر بیرونی قضاوت‌های ذهنی و عقلانی ما به شمار می‌رود و آزادی قضاوت به هیچ وجه نمی‌تواند مستقل و جدا از آزادی بیان باشد.^۱ آزادی بیان به این معنا است که هر فردی بتواند اندیشه‌های خود را آزادانه در قالب کتب، نشریات و مقالات به رشته تحریر درآورد و مرحله مهمتر از آن اینکه بتواند پس از بیان آن‌ها، اعمال و رفتار خود و دیگران را طبق آن تنظیم نماید و مصونیت داشته باشد.

آزادی بیان در غرب از چنان جایگاهی برخوردار است که «ولتر» حاضر است حتی جان خود را فدای این آرمان کند. ولتر در این مورد چنین می‌گوید: «من با این سخنی که تو می‌گویی مخالفم، ولی حاضریم از برای این که تو این سخن را آزادانه بیان کنی، جانم را بدهم.»

علاوه بر آن ماده ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر در مورد آزادی بیان می‌گوید:

هرکس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و

۱. میل معتقد است آزادی بیان گل سرسبد آزادی‌های مدنی است. ر. ک: مجله کیان، سال پنجم، شماره مسلسل ۲۴، ص ۴۴.

انتشار آن با تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد.^۱

بنابراین، هنر حکومت این نیست که مخالف خود را از صحنه دور کند؛ بلکه هنر حکومت این خواهد بود که مخالفان خویش را وادار کند تا در چارچوب قانون عقاید و نظریات خویش را بیان کنند.

بنابراین، آزادی عقیده و بیان یکی از مقوله‌هایی است که همیشه مورد احترام انسان‌ها در طول تاریخ بوده است. ادیان آسمانی، آزادی را یکی از خصوصیات مهم انسانی بر می‌شمارد و تأکید می‌کند که انسان زیر بار هیچ ظلم و ستم قرار نگیرد و باید همواره آزادی خود را در مقابل غیر خدا حفظ نماید.

آزادی عقیده و بیان از آزادی‌های بنیادین افراد بشر است. بدین معنا که هیچ فردی نباید از برای داشتن اندیشه و عقیده خاصی و یا اظهار آن و منسوب بودن به یکی از مذاهب و مکاتب دینی از سوی رژیم‌های حاکم تحت پی‌گیری، شکنجه و مجازات قرار گیرد. آزادی عقیده و بیان به معنای ممنوعیت تفتیش عقاید، گفتار یا نوشتاری است که فرد به‌عنوان عضوی از جامعه‌ای بشری و شهروند یک کشور، حق داشتن و بیان آن را دارد به شرط اینکه مخل نظم عمومی و یا آزادی و حقوق اساسی دیگران نباشد. اعلامیه‌ی حقوق بشر در مواد ۱۸ و ۱۹ بر اصل آزادی بیان و عقیده تصریح کرده است. مطابق این مواد افراد و شهروندان یک کشور نباید از سوی رژیم سیاسی حاکم از برای داشتن عقیده و یا مذهب خاصی تحت پی‌گیری قرار گیرند. ماده ۱۹ تأکید می‌کند «هرکس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مذکور شامل آن است که از داشتن عقاید خود هیچ بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن به تمام وسائل ممکن و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد»^۲

امروزه در جوامع گوناگون به‌ویژه جوامع دموکراتیک، آزادی بیان و عقیده از ارزش و اعتبار ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا در حکومت‌های دموکراسی، ملت، هیئت

۱. اعلامیه جهانی حقوق بشر، ماده ۱۹.

۲. از نشرات کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، ویژه اسناد بین المللی حقوق بشر، ص ۵۲.

حاکم را برخاسته از خود و مجری خواسته‌های خویش می‌داند؛ صلاح و فساد حاکمان را مربوط به خود و سربلندی یا سرافکنندگی او را نیز مایه عزت و سرافکنندگی خود می‌داند. به همین دلیل هم به خود حق می‌دهد از اعمال نادرست دولت انتقاد و دیدگاه‌های اصلاحی خود را بیان کند و هم این امر را وظیفه ملی و اجتماعی خود بداند.^۱

از نظر اسلام، ابراز و بیان واقعیات سودمند به حال بشر چه در قلمرو مادی و چه در قلمرو معنوی، نه تنها آزاد است، بلکه کسی که اطلاعی از حقایق داشته باشد و قدرت بیان آنها را در خود احساس کند و باین حال ساکت بماند و مردم را از دریافت آن حقایق محروم کند، مسئول است.^۲

آزادی بیان و عقیده در حکومت اسلامی از حقوق اساسی مردم است. در فرهنگ اسلامی انتقاد از حکومت و بیان نظرهای اصلاحی و راهگشا هم حق مردم و هم وظیفه شرعی آنان تلقی می‌شود؛ زیرا با توجه به قلمرو گسترده اصل امر به معروف و نهی از منکر، هرکس وظیفه دارد در حد توان خود دیگران را به کار نیک فرمان دهد و از اموری که بر خلاف مصلحت دین و جامعه است باز دارد.

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی در بند دوم ماده نوزدهم مقرر می‌دارد:

هرکس حق آزادی بیان دارد، این حق شامل آزادی تفحص و تحصیل و اشاعه اطلاعات و افکار از هر قبیل بدون توجه به سرحدات خواه شفاهاً یا به گونه نوشته یا چاپ یا به گونه هنری یا به هر وسیله دیگر به انتخاب خود می‌باشد.^۳

تعریفی که در این ماده آمده بسیار گسترده است؛ زیرا آزادی بیان اولاً شامل آزادی جستجو، آموزش و گسترش اطلاعات و اندیشه‌ها است، ثانیاً هرگونه اندیشه و اطلاعاتی (اعم از سیاسی، علمی، فرهنگی و...) را در برمی‌گیرد، ثالثاً مرزهای

۱. محمدجواد صفار، آشنایی با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۱۶۴.

۲. محمدتقی جعفری، تحقیق در دو نظام حقوق جهانی بشر، ص ۴۲۵.

۳. همان.

جغرافیایی باعث مرزبندی آزادی بیان نمی‌شود و در پایان، همه شیوه‌های دربرگیرنده گفتار، نوشتار، چاپ و نشر، هنر (نقاشی، تئاتر، سینما و...) مشمول آزادی بیان می‌باشند. آزادی بیان به گستردگی و دامنه‌ای که در بالا ذکر شد، گاه به ضرر جامعه و حقوق افراد تمام می‌شود. به همین دلیل، طرفداران آزادی بیان و عقیده، حد و مرزهایی را برای آن ترسیم کرده‌اند که قبلاً گذشت.

قانون اساسی ۱۳۸۲ افغانستان نیز با تبعیت از ماده‌ی ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر بر حق آزادی بیان و اندیشه به‌عنوان یکی از حقوق اساسی عموم شهروندان کشور تصریح کرده است. در ماده سی و چهارم به آزادی بیان اشاره دارد:

آزادی بیان از تعرض مصون است، هر افغان حق دارد فکر خود را به‌وسیله گفتار، نوشته، تصویر و یا وسایل دیگر با رعایت احکام مندرج این قانون اساسی اظهار نماید. هر افغان حق دارد مطابق به احکام قانون، به طبع و نشر مطالب بدون ارائه قبلی آن به مقامات دولتی بپردازد.

این قانون آشکارا حق آزادی فکر و بیان را به مثابه حق اساسی شهروندی پذیرفته است و مورد تأکید قرار داده است. انجام و اظهار عقاید و مراسم مذهبی را که در گذشته به فراموشی سپرده شده بود، به رسمیت شناخته است. به همین دلیل، در گذشته بیان عقاید و انجام مناسک مذهبی، در حالت تقیه بسر برده و در بسیاری موارد از برای داشتن عقاید مذهبی خود با محدودیت‌هایی روبه‌رو بوده و یا لاقلاً از اظهار عقاید خود به گونه آزاد بیم و هراس داشته‌اند. این تفکیک آشکار در حق داشتن عقیده و بیان میان شهروندان، مغایر نظام و حقوق عمومی و روح قانونی است که به دفاع از این حقوق بر خاسته است. نظام حقوق مدنی و سیاسی میثاق بین‌المللی و قانون اساسی کشور ایجاب می‌کند که هیچ شهروندی از برای نژاد، ملیت، مذهب و عقیده‌ای خود سلب حق نشود، چراکه نظام دموکراتیک و آزاد به شهروند بودن فرد توجه دارد نه به تعلقات مذهبی، نژادی، قومی، یا گروهی افراد. از بین بردن آزادی عقیده و بیان که در افغانستان توسط حکومت‌های گذشته اعمال شده بود. در نظام

جدید پسا طالبان، آزادی عقیده و بیان تا حدودی تأمین شده است.
 ماده ۲۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی در مورد حقوق اقلیت‌های مذهبی
 می‌گوید:

در کشورهای که اقلیت‌های نژادی، مذهبی و یا زبانی وجود دارد، اشخاص متعلق
 به اقلیت‌های مذکور را نمی‌توان از این حق محروم نمود که مجتمعاً با سایر افراد
 گروه خودشان از فرهنگ خاص خود برخوردار باشند و به مذهب خود متدین
 بوده و بر طبق آن عمل کنند و یا به زبان خود تکلم نمایند.

در ماده اول نیز آمده است:

تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق باهم برابرند. همه
 دارای عقل و وجدان هستند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند.^۱
 اگرچه در افغانستان تا امروز آزادی عقیده و بیان هرگز مورد توجه نبوده است،
 ولی در ماده سی و چهارم قانون اساسی به‌صراحت از آزادی بیان و عقیده سخن گفته
 است. همان‌گونه که گفته شد، آزادی بیان و عقیده مبتنی بر تکلیف دولت به رعایت و
 حمایت حقوق آزادی‌های اساسی مردم است، دقیقاً عکس نظام رعیتی که مطابق آن
 رعیت مکلف به اطاعت محض از اوامر حاکم است و دولت ذاتاً صاحب حق
 حاکمیت شمرده می‌شود. در نظام دموکراتیک، آزادی عقیده و بیان یک اصل است، به
 این معنا که افراد بشر ذاتاً آزادند و مورد تملک قرار نمی‌گیرند.
 قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، بر مبنای رعایت احکام دین اسلام و
 عقاید تنظیم گردیده است. از آن‌جاکه دین اسلام دینی مبتنی بر تعقل و تفکر است،
 انسان‌ها مختارند و براساس عقیده و اختیار، دین و سرنوشت خویش را انتخاب
 می‌کنند. از این‌رو، در قانون اساسی آمده است:

۱. ویژه اسناد بین‌المللی حقوق بشر، همان، (اعلامیه جهانی حقوق بشر، مصوب ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ مجمع
 عمومی سازمان ملل متحد)، ص ۴۴.

دین دولت جمهوری افغانستان، دین مقدس اسلام می‌باشد؛ اما پیروان سایر ادیان در پیروی از دین و اجرای مراسم دینی‌شان در حدود احکام قانون آزاد می‌باشد.^۱

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود قانون، موضوع آزادی دین را به‌طور شفاف و روشن بیان نموده است. در پایان این مطلب قابل یادآوری است که در نظام جمهوری افغانستان، آزادی بیان و اظهار عقیده در حدود قانون پذیرفته شده است. البته در بخش حقوق ملت در قانون اساسی صریحاً از این آزادی نام برده شده ولی با توجه به اصول مختلف قانون اساسی، می‌توان گفت که تدوین کنندگان قانون اساسی اعتقاد کامل به این امر مهم داشته و در چند مورد به اشاره یا تصریح، آن را به رسمیت شناخته‌اند.

اما در عین حال، باید توجه کرد که آزادی بیان در تمامی جوامع محدودیت‌هایی نیز دارد؛ اما این محدودیت‌ها نیز به استناد قانون است. فراتر از قانون، هیچ کس حق ندارد محدودیتی برای آزادی بیان وضع و اعمال کند.

۳-۷-۲. آزادی مطبوعات

مطبوعات به‌عنوان رکن چهارم دموکراسی در هر نظامی سیاسی شناخته می‌شود و می‌تواند در پیش‌برد اهداف جامعه، نقش مهمی ایفا کند. آزادی مطبوعات از مؤلفه‌های توسعه سیاسی در هر جامعه مدرن است. اگر مطبوعات، مستقل و آزاد عمل کنند، می‌توانند جایگاه واقعی خود را بیابند و نه تنها ابزاری قوی و مهم در سازندگی فرهنگ و تفکر جامعه باشند، بلکه به‌عنوان مؤثرترین وسیله هدایت جامعه در جهت منافع ملی کشور، عمل کنند.

آزادی قلم و مطبوعات در واقع بخشی از آزادی بیان به شمار می‌رود. آزادی مطبوعات به این معناست که «افراد حق نشر افکار و عقاید خود را از طریق نوشته‌ها یا مطبوعات دارا می‌باشند، بدون اینکه نشر آنها موقوف به تحصیل اجازه یا محکوم به سانسور باشد.»^۲

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، ماده دوم.

۲. علی آقا بخشی، فرهنگ علوم سیاسی، ص ۵۲.

ویژگی مطبوعات زنده و پویا در جمهوری، فراهم کردن مجالی برای ارائه تحلیل‌های واقع‌بینانه و روشن‌گرانه نسبت به مسائل و جریان‌های موجود کشور، نقد عملکردهای دولت، آگاهی دادن به مردم، ابلاغ افکار عمومی به دولت و اعمال فشار عمومی بر آن است؛ زیرا دولت تنها زمانی می‌تواند دولتی پاسخ‌گو تلقی شود که مردم از عملکرد آن آگاه باشند. این آگاهی جز از طریق رسانه‌های گروهی از جمله مطبوعات مستقل و غیر وابسته به دولت امکان‌پذیر نمی‌باشد.

می‌توان گفت که آزادی مطبوعات بخشی از آزادی هست که برای رشد و تعالی انسان در اختیار وی قرار گرفته‌اند. این آزادی از ضروریات حیات اجتماعی و زندگی سیاسی به شمار می‌آیند و وسیله‌ای برای تضارب افکار، مبادله اطلاعات و انتقال میراث بشریتند. همچنین فضای مناسبی جهت گفت‌وگو و تبادل فرهنگی میان تمدن‌ها و فرهنگ‌های مختلف می‌باشند.

از آنجاکه توجه به حقیقت، درک واقعیت، روشنگری اجتماعی و رشد افکار عمومی تنها در سایه مطبوعات میسر است، لذا قلم‌ها باید آزاد باشند تا بتوانند، حقایق را منتشر نمایند. رژیم سیاسی نمی‌تواند ادعای جمهوری و دموکراسی داشته باشد مگر اینکه به این مهم یعنی آزادی مطبوعات تن دهد. در غیر آن، ادعای جمهوری یک شعار واهی بیش نخواهد بود.

مطبوعات به‌طور عام در تکوین افکار عمومی بسیار مؤثرند. مطبوعات منبعی است که از آن مردم واقعیت‌ها را در می‌یابند. مطبوعات با روش انعکاس خبرها، با تحریفی که در آن ایجاد می‌کنند و با بحث درباره رخدادها و سیاست‌های گروه‌بندی‌های گوناگون سیاسی، در تلاش نفوذگزاری بر افکار عمومی هستند. برخی از نظام‌های خبری می‌کوشند مردم را در جهانی بسته با سطح فکر بسیار پایین نگه دارند. هدف این‌گونه نظام‌های خبری آن است که مردم را «تحمیق» کنند. در این نوع نظام‌ها، به کمک رسانه‌های جمعی کوشش می‌شود مردم در محیطی غیر واقعی، مصنوعی، اعجاب‌انگیز و پوچ غوطه‌ور شوند و از این راه از مسائل حقیقی و واقعی جامعه

گمراه باشند؛ اما اگر نظام‌های خبردهی از قید و بندهای تبلیغات و نفع‌پرستی آزاد باشند، می‌تواند فعالیت‌های تربیتی و فرهنگ آفرینی بشر دوستانه‌ای داشته باشند و اثرهای «تحمیق» برخی نظام‌های خبری را از بین ببرد.

مطبوعات در دولت دموکراتیک، نیروی شگرفی است. به گفته برخی، پیدایش مطبوعات در سده گذشته در توسعه دموکراسی سهم فراوانی داشت. مطبوعات حکومت را وادار می‌کنند تا تماس با مردم را حفظ کند و انتقادها و پیشنهادهای برای بهبود امور عرضه دارند. آزادی مطبوعات نه تنها شکایت‌های عمومی را از صافی می‌گذرانند؛ بلکه می‌کوشند احساسات و نظریات مردم را آن طور که می‌فهمند منعکس کنند.

مطبوعات با در نظر داشتن نقش مهم آنها در شکل‌گیری افکار عمومی لازم است مراقبت شود تا این که رسانه‌های جمعی را چند شخصی دارای منافع، به انحصار در نیاورند. به‌طور کلی، این نظر موافق نیز وجود دارد که مطبوعات آزاد بی طرف برای موفقیت حکومت دموکراتیک ضروری است.

پس مطبوعات از وسایل مؤثر نظارت بر امور عمومی حکومت هستند. در اندیشه لیبرالیسم، مطبوعات از پایه‌های اساسی نظام جمهوری و دموکراسی شمرده می‌شوند؛ زیرا بدون دستیابی به اطلاعات و اخبار صحیح، قضاوت درست درباره امور، تصمیم‌گیری‌های عمومی و سیاسی و در نتیجه، اجرای دموکراسی ممکن نیست و مطبوعات آزاد و مستقل بهترین وسیله و ابزار نشر اخبار صحیح و اطلاعات هستند.^۱ در ماده ۳۴ قانون اساسی، به آزادی مطبوعات اشاره شده است:

آزادی بیان از تعرض مصون است. هر افغان حق دارد فکر خود را به‌وسیله گفتار، نوشته، تصویر و یا وسایل دیگر، با رعایت احکام مندرج این قانون اساسی اظهار نماید. هر افغان حق دارد مطابق به احکام قانون، به طبع و نشر مطالب بدون ارائه قبلی آن به مقامات دولتی بپردازد.^۲

۱. منوچهر طباطبائی مؤتمنی، آزادی‌های عمومی و حقوق بشر، ص ۸۲.

۲. قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، ص ۱۰.

بنابراین، مطبوعات و رسانه‌های جمعی آزاد و مستقل نقش بسیار اساسی در توسعه سیاسی و جلوگیری از اقتدار گرایی دارند و هم‌چنین مطبوعات آزاد و رسانه‌ها سطح آگاهی‌ها را افزایش می‌دهند و مردم را نسبت به حقوق همدیگر بیشتر آگاه می‌کنند. منتهی فعالیت رسانه‌ها و مطبوعات در صورتی مفید خواهد بود که در چارچوب قانون اساسی، قانون رسانه‌ها و ارزش‌های جامعه صورت بگیرد.^۱

۲-۸. آزادی احزاب و تشکل‌های سیاسی

آزادی احزاب بزرگ‌ترین نماد آزادی‌های مدنی در نظام جمهوری معاصر و از مصادیق دیگر آزادی و اجتماعی نظام جمهوری است که بر اساس یکی از رفتارهای سیاسی و اجتماعی شهروندان، یعنی رقابت سیاسی شکل می‌گیرد. از این‌رو، آزادی احزاب از آزادی‌هایی است که نظام جمهوری، سخت به آن ملتزم است. پیش از پرداختن به این موضوع نیاز است در آغاز تعریفی از حزب سیاسی ارائه کنیم. حزب در تعریف سیاسی آن عبارت است از:

گردهمایی پایدار گروهی از مردم است که دارای عقاید مشترک و تشکیلات منظم‌اند و با پشتیبانی مردم برای به دست آوردن قدرت سیاسی از راه‌های قانون مبارزه می‌کنند.^۲

بنابراین، حزب یک تشکل سیاسی است که ناظر به کسب قدرت و به چالش کشیدن رقیب تشکیل می‌شود. رقابت این سازمان‌ها در جمهوری به اندازه‌ای مهم است که برخی از اندیشمندان علم سیاست معتقدند، جمهوری در نهایت چیزی جز رقابت میان احزاب نیست. انتخابات بدون رقابت احزاب معنا ندارد و مفهوم حزب تنها در نظام‌های دو حزبی یا چند حزبی مصداق پیدا می‌کند. مهم‌ترین فعالیت احزاب در زمینه انتخابات و کسب آرا انجام می‌گیرد. افراد فعال از

۱. همانجا.

۲. عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست، ص ۳۴۵.

نظر سیاسی معمولاً برای خود هویت حزبی قائل می‌شوند و نسبت به حزب خاصی تعلق خاطر و وابستگی پیدا می‌کنند و همین تعلق و وابستگی بر رفتار انتخاباتی و رأی افراد تأثیر تعیین کننده دارد.

مهم‌ترین کار ویژه احزاب سیاسی در یک نظام جمهوری، متحد کردن، تسهیل و با ثبات نمودن روند زندگی سیاسی، گزینش نامزدهای انتخاباتی، تدوین سیاست‌های عمومی، انتقاد از حکومت، آموزش سیاسی، واسطه بودن میان فرد و حکومت است. شهروندان برای رسیدن به اهداف خود که مهم‌ترین آن کسب قدرت و تأثیر گذاری در سرنوشت خود است، تشکلهایی را به وجود آورده و به تدریج با قدرت گرفتن بیشتر این تشکلهای و فراهم شدن زمینه‌ها و شرایط لازم، به احزاب قدرتمند تبدیل می‌گردند. احزاب و گروه‌ها تلاش دارند که قدرت را در جامعه تصاحب کنند و در پارلمان و کابینه نماینده و وزیر داشته باشند.

آزادی احزاب، تشکلهای و فعالیت‌های سیاسی است که اصول اجتماعی نظام جمهوری اسلامی در میان تمام طبقات و اصناف مردم تعمیم می‌یابد و همه برای کارهای دسته‌جمعی و بالاخره اداره کشور از طریق پارلمان یا مجلس شورای ملی، آماده و مهیا می‌شوند. روی کارآمدن حکومت منتخب مردم، انجام انتخابات آزاد، تأسیس احزاب و مجاز بودن فعالیت‌های سیاسی در قانون اساسی یک حکومت جمهوری لازم و ضروری است. هرگاه این آزادی‌ها که ثمره نظام جمهوری و مندرج در قانون اساسی می‌باشد از میان برود، انجام انتخابات صحیح و تشکیل مجلس یا پارلمان حقیقی و روی کارآمدن هیئت وزیران و پارلمان و مردم ممتنع خواهد بود.

احزاب اصولاً برای مبارزه و کسب قدرت تشکیل شده و عمده‌ترین رقیب دولت و مقام‌های حکومتی است. بنابراین، طبیعی است در نظام‌های سیاسی که تعدد و تنوع احزاب را قبول داشته باشد، وجود آزادی‌های مدنی مشکلی نخواهند داشت. از این رو، عده‌ای نظام جمهوری و دموکراسی را رقابت گروه‌های متعدد پنداشته و جوهره‌ی آن را کثرت‌گرایی سیاسی می‌دانند. گروه‌های رقیب سیاسی همواره برای نفوذ بیشتر،

اعمال و موضع‌گیری‌های رقیب را نقد نموده و تلاش می‌نمایند تا با جلب افکار عمومی، پایگاه اجتماعی خود را گسترش دهند.

موریس دوورژه می‌نویسد:

توسعه احزاب سیاسی، به توسعه دموکراسی غربی نوین بستگی دارد و... با این وصف، رژیم اقتدار طلب معاصر، سازمان احزاب را که ماهیتاً امری دموکراتیک است به شکل «حزب واحد» در آورده‌اند. نظام تک حزبی فی نفسه با وضعی متفاوت و حتی مخالف با مردم‌سالاری انطباق دارد. احزاب که سازمان‌های برای پیکار سیاسی هستند طبیعتاً می‌بایست متعدد باشند. برای اینکه نبردی وجود داشته باشد حد اقل دو رقیب لازم است.^۱

از این رو، در جامعه دموکراتیک و مبتنی بر نظام جمهوری به احزاب و تشکل‌های سیاسی مختلف اجازه فعالیت داده شود، ورود احزاب و تشکل‌های متعدد در صحنه رقابت، مشارکت سیاسی را بالا می‌برد. هرچه مشارکت بالا باشد مشروعیت نظام سیاسی بیشتر خواهد بود.

بر همین اساس، تعدد احزاب سیاسی در قانون اساسی و قانون احزاب سیاسی افغانستان نیز پذیرفته شده است و تکثرگرایی و تنوع احزاب به گونه قانونی و به‌عنوان یکی از اجزای اصلی نظام سیاسی افغانستان پذیرفته شده است و کس حق ایجاد محدودیت در آن را ندارد. مطابق قانون اساسی، همگان در صورت واجد شرایط بودن می‌توان حزب تشکیل داد و برای کسب قدرت مبارزه نمود. روشن است در صورت پیروزی، حزب برنده دولت تشکیل می‌دهد و یا برای تشکیل دولت تلاش می‌کند. همه افراد در برخورداری از این حقوق، مساوی است و کسی حق اعمال تبعیض را ندارد. «اساس سیستم سیاسی دولت افغانستان مبتنی بر دموکراسی و تعدد احزاب سیاسی می‌باشد»^۲ و هم‌چنین در قانون اساسی ۱۳۸۲ ماده سی و پنجم تصریح شده است:

۱. موریس دوورژه، اصول علم سیاست، ص ۱۶۶.

۲. قانون احزاب در افغانستان، ماده سوم، ۱۳۸۲.

اتباع افغانستان حق دارند به منظور تأمین مقاصد مادی و یا معنوی، مطابق به احکام قانون، جمعیت‌ها تأسیس نمایند. اتباع افغانستان حق دارند، مطابق به احکام قانون، احزاب سیاسی تشکیل دهند، مشروط بر این‌که:

۱. مرامنامه و اساسنامه حزب، مناقض احکام دین مقدس اسلام و نصوص و ارزش‌های مندرج قانون اساسی نباشد؛
 ۲. تشکیلات و منابع مالی حزب علنی باشد؛
 ۳. اهداف و تشکیلات نظامی و شبه‌نظامی نداشته باشد؛
 ۴. وابسته به حزب سیاسی و یا دیگر منابع خارجی نباشد؛
- تأسیس و فعالیت حزب بر مبنای قومیت، سمت، زبان و مذهب فقهی جواز ندارد. جمعیت و حزبی که مطابق به احکام قانون تشکیل می‌شود، بدون موجبات قانونی و حکم محکمه با صلاحیت منحل نمی‌شود.^۱

بنابر این، تشکیل احزاب، تشکل‌های سیاسی و جمعیت‌های مختلف با اهداف که در چارچوب قانون اساسی مشخص شده است به وسیله هر فرد یا گروهی آزاد است. عضویت یا شرکت در این جمعیت‌ها و تشکل‌ها نیز تابع هیچ محدودیتی نمی‌باشد. پس فعالیت احزاب در چارچوب قانون اساسی و قانون احزاب می‌تواند جامعه را متحرک و پویا نگهدارند.

احزاب در افغانستان به گونه یک نظام منسجم، پیشرفته، دموکراتیک و قوی، سامان نیافته‌اند؛ بیشتر آنها بر مبنای رقابت‌های خودگرایانه ایدئولوژیکی، قبیله‌ای و... به وجود آمده‌اند. عوامل متعدد اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در تکثر و توسعه احزاب نقش داشته‌اند، همان‌گونه که در نابودی برخی آنها نیز بدون تأثیر نبوده‌اند.^۲ در جامعه افغانستان نظام‌های سیاسی استبدادی و اقتدارگرا حاکم بوده‌اند و اجازه‌ی فعالیت به احزاب متعدد و گوناگون داده نشده است. در زمان ریاست جمهوری داوود خان و دوران کمونیستی و

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، ص ۱۰.

2. www.paymanemeli.com.

دوران طالبان بیشتر از یک حزب در افغانستان حمایت شده است. احزابی که در دوران جهاد به وجود آمدند و احزابی که فعلاً موجودند، بیشتر خاستگاه قومی، مذهبی، منطقوی و شخصی دارند. نگاه گذرا به فهرست گروه‌ها و دسته‌های سیاسی در دوران مجاهدین و حال، ما را به ماهیت این احزاب آشنا می‌سازد. بنابراین، برای مشارکت سیاسی لازم است نسبت به احزاب سیاسی تجدید نظر صورت گیرد. احزاب به گونه مدرن سازمان یابند تا به‌عنوان یک نهاد جامعه مدنی و واسطه بین شهروندان و دولت، خواسته‌ها و مطالبات مردم را به دولت انتقال بدهند و از طرف دیگر بر عملکرد دولت مردان نظارت داشته باشند.

پس وظیفه مهم احزاب سیاسی شرکت در انتخابات و مشارکت در قدرت است، این امر مهم به وجود نمی‌آید مگر اینکه همه شهروندان حق داشته باشند به گونه مساوی خودشان را در انتخابات کاندیدا کنند و یا به افراد معین رأی بدهند. به بیان دیگر، شهروندان در انتخاب شدن و انتخاب کردن آزاد باشند. البته این امر مهم از نگاه مواد قانونی در افغانستان لحاظ شده است؛ «اتباع افغانستان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارا می‌باشند.»^۱

پس تشکل‌ها و احزاب آزاد است که از شکل‌گیری نظام‌های استبدادی و اقتدارگرا جلوگیری نمایند. روی این اصل است که یک نظام مردم‌سالار مبتنی بر نظام جمهوری اسلامی شکل می‌گیرد و شهروندان در جامعه به گونه مساوی و برابر زندگی می‌کنند.

۹-۲. تفکیک قوا

همان‌گونه که در فصل نخست بیان شد، یکی دیگر از عناصر اساسی جمهوری، تفکیک قواست. منظور از تفکیک قوا، تقسیم قدرت و واگذاری آن به نهادهای سه‌گانه (قوه مقننه، مجریه و قضائیه) است. هدف از تفکیک قوا، جلوگیری از استبداد و ایجاد شیوه‌ای متناسب به منظور محدود ساختن قدرت و پاسداری از حریم آزادی‌های داده شده در قانون اساسی است.

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، ص ۹.

این اصل در واقع مبتنی بر این مقدمات منطقی است: اولاً تجمع قدرت در یک مرکز موجب فساد و سلطه‌طلبی و یا خودکامگی است. ثانیاً، مهم‌ترین قوای یک نظام، سه قوه اجرایی، قضایی و قانونگذاری است. سوم، تقسیم قدرت در میان نهادهای گوناگون حکومت، موجب جلوگیری از این تمرکز می‌گردد و همچنین تفکیک قوا در واقع برای از میان بردن استبداد، دفاع از آزادی مردم، مقابله با فساد و سوء استفاده از قدرت و متلاشی ساختن اقتدار فشرده حکامی است که خود را فراتر از همه‌کس و همه‌چیز تصور می‌کرده‌اند.

بنابراین، اصل تفکیک قوای سه‌گانه از مهم‌ترین عوامل تضمین‌کننده آزادی‌ها و جلوگیری از ستم است و هدف واقعی از اصل تفکیک قوا آن است که همه قوا موازی و مستقل از هم باشند، به‌گونه‌ای که هیچ‌یک از آنها نتواند خودکامگی کند و یا به‌تنهایی قدرت را در دست گیرد. افزون بر این، نوع همکاری میان آنها و نظارت بر یکدیگر شکل گیرد تا اگر یکی از آنها بی‌عدالتی کرد، دیگری مانع آن شود.

براین اساس، تقسیم قوا به دولت و پارلمان این حق را به هر یک داده است که نهاد دیگری را در مرزهای وظایف خود متوقف کند و مانع سوء استفاده آن از قدرت شود. بدین‌سان، حقوق و آزادی‌های افراد تضمین می‌شود و مردم از خودکامگی و حق‌کشی^۱ که از تجمع همه قدرت در دست فرد یا افرادی ناشی می‌شود رهایی می‌یابند؛ افرادی که خود قانونی را وضع می‌کنند و سپس خود نیز عهده‌دار اجرایش می‌شوند و به مجازات متخلفان می‌پردازند، می‌توانند با توجه به ماهیت وسوسه‌گر قدرت، ظلم و ستم نیز بکنند. در چنین شرایطی هیچ دور از انتظار نیست که قانون در خدمت اوضاع و حالت‌های خاصی وضع گردد و در نتیجه، قانون صفت عمومی بودن و بی‌طرفی خود را از دست بدهد که این خود یکی از علت‌های تفکیک قوا است، چونان که اصل تفکیک مزایای تقسیم کار را نیز در بر دارد.^۲

۱. محمود حلیمی، نظام الحکم الاسلامی مقارناً بالنظم، ص ۳۵۱.

۲. همان، ص ۲۵۲.

چنین راهکاری در قانون اساسی جدید کشور ما نیز پیش‌بینی گردیده و قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان نظام تفکیک قوای مقننه، مجریه و قضائیه را به‌عنوان یک اصل پذیرفته است. بر این اساس، هریک از قوا متصدی امری از امور زمامداری کشور می‌گردد و قسمتی از حاکمیت را از طریق سازمان‌های ذی‌ربط به ترتیب ذیل اعمال می‌نمایند:

۱. قوه مجریه: اجرای مقررات و قوانین، یکی از وظایف قوه مجریه است. در هر جامعه‌ای پس از اثبات این امر که جامعه برای رسیدن به اهداف و کمالات انسانی خود، به قانون احتیاج دارد و از دیگر سوی، همه مردم به گونه‌ای نیستند که قوانین وضع شده را رعایت کنند، بلکه انگیزه‌های مختلفی برای تخلف از قوانین وجود دارد و عملاً تجربه نیز نشان داده است که هر جا قوه مجریه ضعیف باشد تخلفات زیادی صورت می‌گیرد، لذا رعایت دقیق مقررات، مستلزم وجود قوه مجریه‌ی برخوردار از قدرت می‌باشد. قوه مجریه ضامن اجرای قوانین در جامعه است.

بنابر قانون اساسی ۱۳۸۲، در رأس قوه مجریه، رئیس جمهور به‌عنوان نماد اقتدار دولت قرار دارد. به این معنا که رئیس جمهوری به‌عنوان کارگزار اصلی در سطح عالی قوه مجریه قرار دارد و بالاترین مقام رسمی است که از سوی مردم، با کسب بیش از پنجاه درصد رأی دهندگان از طریق انتخابات و رأی‌گیری آزاد، سرّی و مستقیم برای پنج سال برگزیده می‌شود.^۱ رئیس جمهوری افزون بر آن‌که ریاست حکومت یا قوه اجرائیه کشور را به عهده دارد، دارای وظایف و اختیارات ذیل است: مراقبت از اجرای قانون اساسی، تعیین خطوط اساسی سیاست کشور به تصویب شورای ملی، قیادت اعلاّی قوای مسلح افغانستان، اعلان جنگ و آتش‌بس، اتخاذ تصمیم لازم در حالت دفاع از تمامیت ارضی و حفظ استقلال، فرستادن قطعات قوای مسلح به خارج افغانستان به تأیید شورای ملی، برگزار کردن لویه جرگه به استثنای حالت مندرج ماده

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، ماده ۶۰ و ۶۱.

شصت و نهم قانون اساسی، اعلان حالت اضطرار به تأیید شورای ملی و خاتمه دادن به آن، افتتاح اجلاس شورای ملی ولویه جرگه، قبول استعفای معاون ریاست جمهوری، تعیین وزرا، تعیین لوی سارنوال، رییس بانک مرکزی، رییس امنیت ملی و رییس سره میاشت (هلال احمر) به تأیید ولسی جرگه و عزل و قبول استعفای آن‌ها، تعیین رئیس و اعضای ستره محکمه به تأیید ولسی جرگه، قبول استعفای قضات، صاحب منصبان قوای مسلح، پولیس و امنیت ملی و مأمورین عالی رتبه مطابق به احکام قانون، تعیین سران نمایندگی‌های سیاسی افغانستان نزد دولت‌های خارجی و مؤسسات بین‌المللی، قبول اعتمادنامه‌های نمایندگان سیاسی خارجی در افغانستان، توشیح قوانین و فرامین تقنینی، اعطای اعتبارنامه به غرض عقد معاهدات بین الدول بین‌المللی مطابق به احکام قانون، تخفیف و عفو مجازات مطابق به احکام قانون، اعطای مدال‌ها، نشان‌ها و القاب افتخاری مطابق به احکام قانون، تأسیس کمیسیون‌ها به منظور بهبود اداره کشور مطابق به احکام قانون و همچنین منصوب کردن اعضای غیر انتخابی مجلس سنا (مشرانو جرگه)، منصوب کردن قضات و رؤسای دیوان عالی کشور و سایر قضات مقامات عالی رتبه کشوری و لشکری و اعلام حالت فوق العاده و خاتمه دادن به آن و سایر صلاحیت‌ها و وظایف مندرج در قانون اساسی.

با اینکه اختیارات وسیعی در قانون اساسی برای ریاست قوه مجریه در نظر گرفته شده است، ولی در عین حال نظارت مجلس شورای اسلامی و مشورت دهی آن برای عملی شدن تصمیم‌های رئیس جمهور، اختیارات او را محدود کرده است.

۲. قوه مقننه: پارلمان یا شورای ملی افغانستان، نمایندگان همه مردم این کشور را در برمی‌گیرد. پارلمان یا شورای ملی متشکل از دو مجلس است؛ ولسی جرگه و مشرانو جرگه.

اعضای ولسی جرگه (مجلس عوام) که مقتدرترین مجلس شورای ملی است. این شورا از طریق انتخابات عمومی، آزاد، سری و مستقیم برای یک دوره چهار ساله

انتخاب می‌شوند. این مجلس خودشان یک نفر را از میان خود به ریاست آن و دو نفر دیگر را به حیث منشی و نایب منشی بر می‌گزیند.^۱ اعضای مشرانو جرگه (مجلس سنا) نیز به این ترتیب انتخاب می‌شود. یک سوم آنها را شخص رئیس جمهور نصب می‌کند، یک سوم دیگر برگزیدگان شوراهای ایالتی هستند. بقیه مستقیماً توسط مردم ولایات انتخاب می‌شوند؛ دوره نمایندگی همه اعضای این مجلس چهار ساله می‌باشد. بدینسان شورای ملی که متشکل از دو مجلس است، عالی‌ترین ارگان تقنینی کشور و نماینده قاطبه‌ی ملت افغانستان می‌باشد.^۲

بنابر این، نمایندگان شورای ملی به‌طور مستقیم از سوی مردم انتخاب می‌شوند، قانون اساسی بیشترین نقش نظارتی را به ولسی جرگه اعطا نموده است. این امر با روح نظام جمهوری و نظریه تفکیک قوا نیز سازگار است؛ چون تجلی حاکمیت ملی و مردم، طبعاً در مجلس نمایندگان آنان است که اعضای آن یا انتخابی‌اند و یا به گونه غیر مستقیم منتخب ملت‌اند.

دستگاه قانون‌گذار، مظهر اقتدار و اراده مردمی است و با قانون‌گذاری‌اش مسیر حرکت کشور را به‌سوی پیشرفت و رشد هموار می‌کند. حق قانون‌گذاری و نظارتی برای شورای ملی، آن را به یکی از ارکان اساسی نظام و دولت جمهوری اسلامی افغانستان تبدیل کرده است. نظام ریاستی افغانستان با صلاحیت‌ها و اختیارات قانونی شورای ملی به منظور جلوگیری از اقتدارگرایی افراطی و مستبدانه، کنترل می‌شود. بنابراین، شورای ملی دولت جمهوری اسلامی افغانستان بحیث عالی‌ترین ارگان تقنینی، مظهر اراده مردم است.

صلاحیت‌ها و اختیارات ویژه‌ای برای شورای ملی در نظر گرفته شده است، از جمله صلاحیت‌های شورای ملی، تصویب و یا تعدیل قوانین و فرامین تقنینی، تصویب پروگرام‌های انکشافی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و تکنولوژی، تصویب

۱. همان، ماده ۸۱.

۲. همان، مواد ۷۰-۷۱.

بودجه دولتی و اجازه اخذ یا اعطای قرضه، ایجاد واحدهای اداری، تعدیل و الغای آن، تصدیق معاهدات و میثاق‌های بین‌المللی یا فسخ الحاق افغانستان به آن^۱، اتخاذ تصمیم در مورد استیضاح هریک از وزرا به پیشنهاد ۲۰٪ کل اعضا مطابق به حکم ماده ۹۲ قانون اساسی، دادن رأی عدم اعتماد به وزیر در صورت عدم شایستگی. بنابراین، وضع قانون تنها در اختیار مجلس است.

از بررسی صلاحیت‌ها و فرصت‌های قانونی مجلس چنین برداشت می‌شود که این دستگاه پایه اقتدار و مشارکت مردمی است که مسئولیت هماهنگی برنامه کلی کشور با مطالبات اساسی مردم را بر عهده دارد. مجلس پویا، آگاه، کلان نگر و مسلکی با استفاده از فرصت‌های بزرگ قانونی می‌تواند پایه‌گذار افغانستان آزاد، یک‌پارچه، مستقل، اسلامی و پیشرفته را بنا نهد.

۲. قوه قضائیه: ضرورت قوه قضائیه به این است که ضمانت قوانین و داوری است. به بیانی دیگر، تطبیق قوانین کلی بر موارد خاص، برداشتن اختلاف‌ها در این زمینه و تضمین اجرای قوانین، از وظایف قوه قضائیه است. برای نمونه، هنگامی که دو شخص حقیقی یا حقوقی بر سر تملک مالی نزاع کنند، قانون به‌تنهایی قادر به برداشتن نزاع نیست؛ بلکه نیازمند به مرجعی برای ازمیان برداشتن آن هستیم. حل اختلافاتی که در مسائل مالی، حقوقی و مسائل اجتماعی پدید می‌آید، نیازمند نهاد و دستگاهی است که قانون را بر این موارد تطبیق دهد و قضاوت کند.

قوه قضائیه به‌طور عمده در مسائل حقوقی و اجتماعی مطرح است و قوانین اسلامی گرچه اعم از مسائل اجتماعی است و شامل مسائل فردی هم می‌شود، ولی هنگامی که در نظام سیاسی سخن از قانون به میان می‌آید، قانون‌های حقوقی، به ویژه حقوق جزایی و بین‌المللی مقصود است، به‌گونه‌ای که شامل قوانین اخلاقی، تبدی و مانند آنها نمی‌شود. براین اساس، همان‌گونه که وجود قانون در جامعه ضروری است،

۱. همان، ماده ۹۰.

وجود قوه قضائیه که تطبیق قانون را بر عهده دارد، نیز لازم است.^۱

برابر قانون اساسی مصوب سال ۱۳۸۲ یکی از ارگان‌های مستقل حکومت و مرکب از ستره محکمه، محاکم استیناف و محاکم ابتدائیه است که تشکیلات و صلاحیت آنها توسط قانون تنظیم می‌گردد؛ مأموریت اصلی این قوه، حل و فصل ستیزها، رسیدگی به شکایت‌ها و تظلمات است^۲ و صلاحیت رسیدگی به همه دعاوی اقامه شده از سوی اشخاص حقیقی و حکمی را دارا است. این صلاحیت به هیچ وجه قابل انتقال به دیگری نیست.^۳ بر این اساس، قوه قضائیه در قبال قوای دیگر، از استقلال کامل برخوردار است و دیدگاه هیچ یک از قوای دیگر بر آن تأثیرگذار نمی‌باشند.^۴

همه دعاوها و دادخواهی‌های برابر مقررات قانونی که به قوه قضائیه فرستاده شود، این قوه صلاحیت رسیدگی به آن را دارد. بنابر این، قوه قضائیه از دیدگاه قانون اساسی افغانستان رکن مستقل حکومت می‌باشد و هیچ نهاد صلاحیت دخالت در قلمرو کاری آن را ندارد، هرچند که از نظر شکلی، انتصاب رئیس و اعضای ستره محکمه به عنوان بالاترین مقام قضایی کشور از سوی رئیس جمهور و با تأیید ولسی جرگه منصوب می‌شوند.

اگر امنیت قضائی مردم تأمین باشد و براساس قانون اساسی، قوه قضائیه به گونه مستقل حل و فصل دعاوی و برداشتن اختلافات مردم را بر دوش گیرد، تنها در چنین صورتی یک نظام جمهوری راستین پایه‌گذاری شده است. قانون اساسی جدید کشور سازوکار چنین قوه‌ای را پیش‌بینی کرده است.

۱. حکومت اسلامی و ولایت فقیه، ص ۱۱۵.

۲. قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، ماده یکصد و شانزدهم؛ محمدصادق دهقان، طلیعه حقوق در افغانستان، فصلنامه مطالعات افغانستان، سال اول، شماره ۲ و ۳، ص ۳۸.

۳. قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، مواد ۱۱۶-۱۲۰-۱۲۲.

۴. همان، ماده ۱۱۷.



جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که جمهوری به معنای تجربه عقلایی و تکنیکی برای توزیع قدرت سیاسی در میان همه افراد جامعه و تحدید قدرت، اختصاص به سرزمین خاصی ندارد. نمی‌توان آن را به‌مثابه ایدئولوژی و مذهب خاص نگرست که به مردمی خاص اختصاص داشته باشد؛ بلکه نظامی است که جنبه فراملی و جهانی به خود گرفته است.

جمهوریت و فرایند جمهوری‌خواهی در دوران مدرن، نخست در انقلاب فرانسه در تقابل با نظام‌های استبدادی و مطلقه ظهورکرد و نظام‌های استبدادی را در جهان و به‌ویژه در اروپا لرزاند. در آن زمان که پادشاهان و حاکمان مطلق‌العنان، مانند لوی چهاردهم بر اروپا حاکمیت داشتند، اندیشه جمهوری‌خواهی مانند انفجاری بود که خواب پادشاهان را آشفته می‌کرد. ازاین‌رو، آنان تلاش زیادی کردند که این حرکت را سرکوب نموده و از گسترش آن جلوگیری کنند؛ اما واقعیت این بود که پدیده جمهوری‌خواهی که در بستر بُورژوازی رشد نموده و گسترش می‌یافت، توانمندتر از آن بود که پادشاهان اروپایی بتواند جلو آن را سد کرده و از رشد و بالندگی آن بکاهند. ازاین‌رو، پدیده جمهوری‌خواهی به‌عنوان نظام سیاسی که در آن مردم نه

به‌عنوان رعایای منفعل و اطاعت‌پذیر، بلکه به‌عنوان شهروندان فعال و تعیین‌کننده در سرنوشت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی‌شان، نه‌تنها در اروپا گسترش یافت، بلکه به‌عنوان یک اصل جهانی مقبولیت عمومی یافت.

در شرق و کشورهای اسلامی و از جمله افغانستان نیز، استبداد دردی بود که این کشورها از مدت‌ها پیش به آن دچار گشته و مانع رشد و بالندگی آنها گشته بود. چراغ علم و دانش کم‌سو شده، فرهنگ، دانش و هنر خریداری نداشت. مردم در آتش فقر و گرسنگی می‌سوختند؛ اما پادشاهان غرق در تجمل و خوش‌گذرانی بودند. استعمارگران اروپایی مقدرات کشورهای اسلامی را تعیین می‌کرد. بدین‌سان، کشورهای اسلامی در انحطاط فرهنگی، اقتصادی و سیاسی به سر می‌برد و هیچ‌روزنه امیدی برای آن قابل تصور نبود.

در این شرایط بود که سید جمال‌الدین به‌عنوان نخستین بیدارگر شرق و کشورهای اسلامی، با تکیه بر ارزش‌های اسلامی، پرچم بیدارگری را بر دوش گرفت و استبداد و استعمار را به‌عنوان دو نیروی بازدارنده تکامل و پویایی اسلامی نشانه گرفت. وی در طول زندگی پر افتخار و مبارزاتی خود، استبداد را به‌عنوان عامل اصلی انحطاط مسلمین معرفی و همواره بر این امر تأکید کرد که تنها راه بازگشت به دوران طلایی اسلام و تجدید افتخارات گذشته اسلامی، رهایی از چنگال استبداد و مشارکت مردم در صحنه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور است.

براساس نگرش سید جمال تا زمانی که سرنوشت کشورهای اسلامی به دست شماری از افراد ناتوان به نام‌های گوناگونی مانند شاه، امیر، سلطان و غیره تعیین می‌گردد، هیچ‌گونه امیدی برای رشد و ترقی این کشورها وجود نخواهد داشت. بدین ترتیب، فریادهای بیدارگر شرق به گوش همگان رسید.

جرقه بیداری اسلامی و فرایند جمهوری‌خواهی در افغانستان برای نخستین بار در کاخ سلطنتی شیرعلی خان توسط شخص سید جمال روشن گردید و اصلاحات

جزئی نیز در آن انجام گرفت؛ اما واقعیت این بود که قلب پادشاهان مستبد و خودکامه افغانستان، سیاه‌تر از آن بود که نفس مسیحایی سید جمال‌الدین در آن اثر کرده و تحول بنیادی در آن صورت گیرد. از این رو، به دنبال تلاش‌های فراوان سیدجمال‌الدین، پیام‌آور ترقی و سعادت، افغانستان را با اندوه و تأسف ترک کرد و در دیگر سرزمین‌های اسلامی مشغول انجام وظایف دینی شد.

اما فرایند جمهوری‌خواهی در افغانستان همانند دیگر کشورهای اسلامی آغاز شد و تخم جمهوری‌خواهی در نهاد افراد بیدار کاشته و به تدریج، جوانه زد. از این رو، هرچند که این فرایند در مراحل آغازین خود با دشواری‌های فراوانی روبه‌رو گردید، در طولانی‌مدت اثرات خود را برجای گذاشت و در دوران حبیب‌الله و امان‌الله خان بار دیگر به شکل جنبش مشروطیت‌خواهی ظهور کرد. این جنبش، نقطه عطفی مهمی در تاریخ سیاسی کشور است و عناصر مهمی از جمهوری‌خواهی را در چارچوب قانون اساسی به همراه آورد. عمده‌ترین مؤلفه‌ها و عناصر مشروعبیت را می‌توان در موارد زیر بر شمرد.

۱. قانون اساسی

قانون اساسی، سند قرارداد میان مردم و حکومت است که حکومت‌کنندگان را پایبند می‌نماید تا فعالیت‌های خود را بر اساس موازین قانونی انجام داده و حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی مردم را رعایت نمایند. بنابراین، قانون اساسی به نماد برجسته‌ای از اراده مردم در تعیین سرنوشت‌شان و مقید شدن مقام‌های حکومت به موازین قانونی است.

این امر در افغانستان در دوران امان‌الله تحقق یافت و بدین‌سان، گام‌های آغازین به‌سوی جمهوریت برداشته شد.

۲. حقوق شهروندی

پادشاهان گذشته افغانستان، مردم را به‌عنوان رعایای خود تلقی نموده و حکومت را متعلق به خانواده و قوم خاص می‌پنداشتند. امان‌الله نخستین پادشاهی بود که مقام

شاه را از آسمان به زمین آورد و به جای «نماینده خدا» خود را «نماینده مردم» می دانست و می گفت: «ملت افغانستان اختیارات خود را به من سپرده» و من تنها یک خدمت کارشان هستم. هم چنین، امان الله برای اولین بار مسئله شهروندی و حقوق و امتیازات ناشی از آن را مطرح کرد. اقلیت های قومی و مذهبی به ویژه هزاره ها که همواره مغضوب شاهان و شاهزادگان قرار داشت تا حدود زیادی از آن استقبال نموده و همواره در کنار اصلاحات امانی قرار گرفتند؛ زیرا حقوق شهروندی، فشارهای برآمده از تحمیل گذشته را از دوش آنان برمی داشت و برای آنان آزادی نسبی را فراهم می کرد.

۳. تقسیم و تفکیک قوا

قدرت همواره گرایش به گسترش، توسعه و فزون خواهی دارد. از این رو، تقسیم قوا یکی از مؤثرترین شیوه های جلوگیری از استبداد و محدود نمودن قدرت شاهان و شاهزادگان است. این توفیق نیز یکی از مواردی بود که در اصلاحات مدنی به عنوان یکی از مؤلفه های نظام سیاسی افغانستان مطرح گردید و بدین ترتیب، نقش مردم در سرنوشت شان افزایش یافت.

در این دوره متوجه شدیم که برخی از ارزش ها و اصول جمهوری در قانون اساسی افغانستان گنجانیده و به رسمیت شناخته شده بودند و این خود گامی است در راه موفقیت نظام دموکراتیک. در این دوره، آزادی و برابری اجتماعی و سیاسی و مشارکت مردمی به لحاظ تئوریک در متن قانون اساسی ارج نهاده شد و مفهوم حکومت، مردم و آزادی و سایر عناصر جمهوری در ذهنیت جامعه تحول اساسی یافت و مردم با مفاهیم جدید و مدرن آن در جهت سازمان دهی روابط جامعه با دولت آشنایی پیدا کردند.

اما این اصلاحات ادامه نیافت و به دلیل کاستی های فراوانی که در برنامه ها و مجریان آنها وجود داشت، در تقابل نیروهای سنتی قرار گرفته و مغلوب آنان گردید. کشور برای مدتی دچار هرج و مرج شد و در دوران بچه سقاو، نادرخان و عموهای

محمدظاهرشاه، چهره استبداد و دیکتاتوری یکبار دیگر در چهره خاندان محمد نادر تبارز نمود و امیدها و آرزوهای آزادی‌خواهان وطن برآورده نشد. شخصیت‌های برجسته‌ای همچون شهید اسماعیل بلخی، فیض محمدکاتب هزاره، غلام محمدغبار و ده‌ها مبارز راه استقلال و آزادی قربانی استبداد گردیده و در سیاه‌چال‌های رژیم‌های استبدادی جان خود را از دست دادند.

با همه ستم‌هایی که به‌وسیله شاهان ستم‌پیشه انجام شد، مبارزات ضد استبدادی وطن پایان نیافت و باری دیگر، فرزندان دیگری پرچم مبارزه را بر دوش گرفتند و رژیم دیکتاتوری محمدظاهرشاه را وادار کردند تا حقوق و آزادی‌های مردم را به رسمیت شناخته و مشارکت آنان را در سرنوشت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی‌شان بپذیرد. بدین ترتیب، مبارزات پرچم‌داران جمهوری‌خواهی دهه قانون اساسی را شکل دادند.

در این دوران به‌فرمان ظاهر شاه، نظام سیاسی کشور از سلطنتی مطلقه به سلطنتی مشروطه تغییر کرد و قانون اساسی جدیدی به تصویب رسید. اختیارات خانواده سلطنتی محدود گردید و آزادی‌های مدنی و سیاسی بار دیگر کشور را فراگرفت. احزاب و گروه‌های زیادی سر برآورد و بدین ترتیب، گام جدیدی در فرایند جمهوری‌خواهی در کشور آغاز گردید.

دهه قانون اساسی و دوران مشروطه، گام‌های در جهت قانون‌مند کردن نهادهای مدنی، مشارکت سیاسی و کثرت‌گرایی فرهنگی از سوی نظام سلطنتی برداشته شد. قدرت از انحصار اشرافیت حاکم تا حدودی خارج گردید و در میان نهاد سلطنت و نهادهای قانونی دیگر به نحوی توزیع گردید. روابط دولت و ملت در چارچوب قانون اساسی (۱۳۴۳/۱۹۶۳ ش) از نو تعریف گردید.

اما علی‌رغم این دگرگونی‌های مثبت، دولت و جامعه نتوانستند خود را از وابستگی‌های شدید نظام فئودالیسم و قبیله‌سالاری کاملاً تجرید نمایند. در نتیجه، روند توسعه اندیشه جمهوری و نهادهای مدنی با توجه به فقدان زیرساخت‌های فرهنگی و

اجتماعی مناسب، با موانع پیچیده‌ای روبه‌رو بود و نیروهای استبدادی و قدرت‌طلب در داخل و خارج خانواده سلطنتی که منافع خود را مغایر با آزادی‌های مدنی، سیاسی و اقتصادی مردم می‌دیدند، آزادی‌های مردمی را بر نتابیده و فعالیت‌هایشان را برای سرکوب این آزادی‌ها آغاز کردند. سردار محمد داوود در کانون این مخالفان قرار داشت.

سرانجام داوود با همکاری حزب دموکراتیک خلق افغانستان، در یک کودتای بدون خون‌ریزی، نظام مشروطه را برچیده و به‌جای آن جمهوریت را در کشور اعلان کرد. هرچند سردار محمد داوود نام کشور را از شاهی به جمهوری تبدیل کرد که بایستی با ویژگی‌های یک حکومت دموکراتیک هم‌خوانی داشته باشد، واقعیت این بود که او هیچ‌گاه با آزادی و دموکراسی میانه‌ای خوبی نداشت و در دوران حاکمیت خود، برای دومین بار فضای استبداد و اختناق را بر کشور حاکم کرد. از این رو، نظام حکومتی وی با وجود برخورداری از نام جمهوریت، در محتوا فاقد معیارهای لازم برای تشکیل نظام سیاسی دموکراتیک بود و درحقیقت می‌توان نظام سیاسی وی را بزرگ‌ترین مانع دموکراسی در کشور قلمداد کرد. بر همین اساس، تاج و تخت وی که فاقد پشتوانه مردمی بود، با یک کودتای کمونیستی در هم فرو ریخت و طومار زندگی شخصی و سیاسی وی برای همیشه در هم پیچید.

حزب دموکراتیک خلق حکومت خود را با شدیدترین سرکوب نیروهای روشن‌فکر و آزادی‌خواه وطن آغاز کرد. علما و دانشمندان زیادی، زندانی و اعدام شدند. هزاران نفر افراد بی‌گناه زنده به گور شدند و هرگونه حرکت‌های مدنی و سیاسی به‌شدت سرکوب گردید.

در این دوره، افغانستان شاهد یک عقب‌گرد تاریخی در روند روبه رشد نظام جمهوری بود. پس از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ حرکت جمهوری‌خواهی ملت عملاً متوقف شده و دیکتاتوری حزبی به شیوه سوسیالیستی بر کشور حاکم گردید. آنان پس از کودتا، حکومت خود را «حکومت دموکراتیک» اعلام کرده، با شعار حمایت

مردم بوجود آمد؛ اما در عمل در مخالفت با مردم برخاسته و برای تثبیت قدرت خود، دست به شکنجه، حبس و کشتار وسیع مردم زدند. آنان با اقدامات شتاب‌زده و عجولانه، نهادهای اجتماعی، سنت‌های ملی و ارزش‌های دینی و تشکلهای سیاسی و فرهنگی مستقل را آماج هجوم همه‌جانبه سیاسی و ایدئولوژیکی قرارداد، کوشیدند با استفاده از زور، یکسان‌سازی ایدئولوژیکی را در سراسر کشور عملی سازند؛ اما این تلاش‌های نظام نتوانست موقعیت سیاسی نظام را تحکیم بخشد، بلکه نظام در مقابل یک نهضت فراگیر مردم قرار گرفت که سرانجام منتهی به زوال آن گردید.

در ۸ ثور ۱۳۷۱ دولت کمونیستی سقوط کرد و دولت مجاهدین روی کارآمد. در دوران مجاهدین نیز جز هرج و مرج، بی قانونی و جنایت برای مردم ارمغانی نداشت. در این دوره صدمات سنگین مالی و جانی بر مردم تحمیل شد. کشور به سوی نابودی کامل سوق داده شد. بی‌بند و باری و ناامنی باعث شد گروه طالبان کشور را اداره کند. آنان حاکمیت سیاسی افغانستان را از جمهوری به امارت اسلامی تبدیل کردند. سرانجام، این حکومت نیز که در تعارض اساسی با عناصر و آموزه‌های جمهوریت قرار داشت، پس از تحولات ۱۱ سپتامبر در آمریکا و فرو ریزی برج‌های دوقلوی نیویورک به دست القاعده، رو در روی جامعه جهانی قرار گرفته و پس از حمله نظامی آمریکا و احزاب مخالف بر چیده و نابود گردید.

به دنبال سقوط طالبان، به ابتکار سازمان ملل و حمایت کشورهای جهان، اجلاسی در شهر بن آلمان تشکیل گردید. بر اساس توافق‌نامه بن ابتدا یک دولت موقت به ریاست حامد کرزی، تصویب شد. هم‌چنین برگزاری لویه جرگه اضطراری به منظور انتخاب رئیس دولت تا زمان برگزاری انتخابات، تدوین قانون اساسی، برگزاری انتخابات سراسری در این نشست تصویب شد که اداره موقت، کمیسیون مستقلی را برای زمینه‌سازی و دایر نمودن یک لویه جرگه اضطراری به وجود آورد تا در آن رئیس و کابینه دولت انتقالی به مدت ۱۸ ماه تعیین گردد و زمینه تصویب قانون اساسی فراهم شود.

پس از کنفرانس بن، نقطه عطف ارزنده‌ای در تحقق مردم‌سالاری و جمهوریت به وجود آمد. عناصر و آموزه‌های جمهوریت همانند مشارکت، انتخابات، قانون اساسی، تفکیک قوا، حقوق شهروندی و آزادی‌های مدنی در چارچوب ارزش‌های دینی منعکس شد و محدودیت‌های پیشین بر اقلیت‌های قومی و مذهبی تا حدود زیادی از بین رفت. همه افراد در برابر قانون، حقوق مساوی دارند و همگان می‌توانند با شرایط مشابه، مقامات ارشد حکومتی را تصاحب نمایند. همگان در امور خصوصی خود آزاد اند و در حوزه عمومی حقوق مساوی دارند. احوال شخصیه افراد تابع آموزه‌های مذهبی وی است و هیچ‌کس حق تحمیل بر دیگران را ندارد.

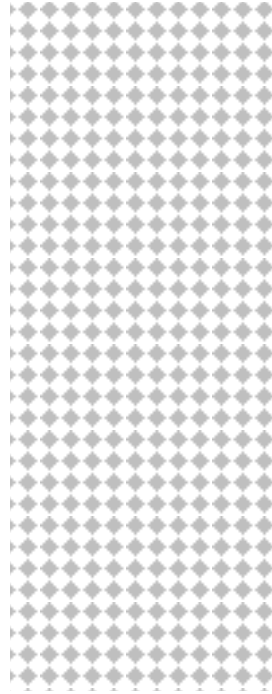
آزادی عقیده و بیان تضمین شده است و هیچ‌کس حق اعمال تبعیض بر دیگران را بر اساس قوم، نژاد و مذهب ندارد. بدین ترتیب، آموزه‌های جمهوریت در قانون اساسی کشور به درستی منعکس شده است و مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خویش به رسمیت شناخته شده و نظام جمهوری متکی بر مشارکت همه‌جانبه و گسترده مردم در امور عمومی از طریق انتخابات آزاد و اتکا به آرای عمومی واگذار گردید و این نظام سیاسی کشور را می‌توان عصاره ده‌ها سال مبارزه و تلاش آزادی‌خواهان و مبارزین وطن دانست. جمهوریت که امروزه در کشور شاهد آنیم، محصول مبارزات قوی ملی بوده است.

دولت حامد کرزی تلاش کرد تا مطابق قانون اساسی انتخابات ولسی جرگه را برگزار کند. با وجود مشکلات زیاد امنیتی، هم انتخابات ریاست جمهوری و هم انتخابات ولسی جرگه موفقانه و سر موعد خودش برگزار شد. پس از پایان دو دور ریاست جمهوری حامد کرزی، قدرت در یک فضای به ظاهر دموکراتیک، اما پر از تقلب و از طریق برگزاری انتخابات در سال ۱۳۹۳ به اشرف غنی و شریک وی در قدرت، یعنی عبدالله عبدالله انتقال یافت و برخلاف قانون اساسی، ریاست اجراییه در تشکیلات حکومت به وجود آمد. نتیجه این انتخابات، حکومت ائتلافی بود که به نام «وحدت ملی» نامیده شد. هرچند این ترکیب، ناهمگون و شیوه حکومت‌داری،

بی‌بدیل و ناسازگار با قانون اساسی است، مردم افغانستان از روی ناچاری خواستار حفظ وضعیت موجودند و بازگشت به گذشته‌ها به نفع خود و کشور نمی‌دانند. اما به‌هرحال، این نوع انتقال قدرت که از طریق برگزاری انتخابات و در ظاهر به گونه قانونی انجام می‌گرفت، در عین حال، در طول تاریخ افغانستان بی‌سابقه بوده است. بنابراین، هرچند در این انتخابات مشکلاتی وجود داشت و تأخیر در برگزاری انتخابات ولسی جرگه مشکل دیگری است که افغانستان از آن رنج می‌برد؛ اما با توجه به فضای حاکم بر کشور و فساد اداری گسترده، نیرومند شدن طالبان و مشکلات نامنی، این تأخیرها قابل توجیه است.

در حال حاضر، مشکل اصلی این است که دولت به دلیل مدارا با گروه طالبان و برخورد قوم‌گرایانه با دیگر مخالفان، بزرگ‌ترین سرمایه اجتماعی خود را که عبارت از اعتماد است، از دست می‌دهد. مردم اعتماد گذشته‌اش را به دولت ندارند و این بزرگ‌ترین چالش فرارو است که به جمهوری‌خواهی نیز آسیب می‌رساند. از سوی دیگر، مردم به بزرگ‌ترین بلا که عبارت از ناامیدی است نیز مبتلا شده است و توده مردم هر روز بیشتر از گذشته نسبت به آینده کشور ناامید می‌گردد. انتحار و کشتارهای هدفمند هزاره‌ها به‌ویژه در کابل، بخشی از مصیبتی است که مردم این سرزمین به آن گرفتار شده‌اند. در شرایط کنونی، نه مردان در امان هستند و نه زنان و کودکان، نه مسجد و مدرسه امنیت دارد و نه هیچ یک از اماکن عمومی.

این پژوهش تلاش کرد با مرور تاریخ تحولات افغانستان، پنجره‌ای رو به آزادی باز کند تا شاید نوری بتابد و در پرتو آن، چراغ‌هایی روشن شود. امید است محققانی با پژوهش بیشتر به تکمیل این آرمان و تحقق آن کمک کنند.



کتابنامه

* قرآن کریم.

۱. آ.د. داوود یف، افغانستان مسائل جنگ و صلح، ترجمه عزیزآریانفر، تهران: انتشارات بهرام، ۱۳۷۸.
۲. آریانفر، عزیز، گفتمان قانون اساسی در کنفرانس قانون اساسی میثاق ملی، لندن: بی‌نا، ۱۳۸۰.
۳. آریلاستر، آنتونی، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۶.
۴. بیرو، آلن، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه نادر ساروخانی، تهران: نشر کیهان، ۱۳۶۷.
۵. آندره بریگو و الیویه رواج، جنگ افغانستان، ترجمه ابوالحسن سرومقدم، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶.
۶. ابوالحمد عبدالحمید، مبانی سیاست، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۶.
۷. احسانی، سیدمحمد، تعامل دین و دولت در افغانستان، (پایان نامه مرکز جهانی علوم اسلامی)، قم: ۱۳۸۴.
۸. افسرده خاطر، نبرد هزاره‌ها در کابل، قم: ۱۳۷۱.

۹. امیری، علی، به نقل از جنرال ظاهر عظیمی، فصلنامه سراج، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، قم: شماره ۱۸، سال ۱۳۷۸.
۱۰. اندرلویین، نظریه لیبرال دموکراسی، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۰.
۱۱. اندرووینسنت، نظریه‌های دولت، ترجمه حسین بشریه، چاپ دوم، تهران: نشر نی، ۱۳۷۶.
۱۲. انصاری، فاروق، تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ دوم، ۱۳۸۱.
۱۳. اولین حکومت اسلامی افغانستان، پیشاور: بی‌نا، ۱۳۶۸.
۱۴. بابک، قیوم، لویه جرگه یک شکل دموکراسی تاریخی در افغانستان، سایت اینترنت آرمان.
۱۵. بازارگادی، بهاء‌الدین، تاریخ فلسفه سیاسی، تهران: نشر زوار، ۱۳۸۱.
۱۶. باقری، یارمحمد، مبانی فکری جنبش طالبان، فصلنامه سراج، شماره ۲۳، قم: ۱۳۸۳.
۱۷. احساس، ببرک، مصاحبه با بی. بی. سی به نقل از خبرنگار پیک، نشر حزب وحدت اسلامی، قم: شماره ۶۰ و ۴۵۹ (۱۳۷۱/۱۱/۴).
۱۸. بخشی، علی آقا، فرهنگ علوم سیاسی، تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، ۱۳۷۴.
۱۹. برهانی، محمدجواد، نقش سید جمال‌الدین در جنبش اصلاحی، فصلنامه خط سوم، شماره ۳.
۲۰. برادشر، هنری، افغانستان تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین، ترجمه شورای ثقافتی جهاد، کابل: انتشارات میوند، ۱۳۷۸.
۲۱. بشیریه، حسین، آموزش دانش سیاسی، چاپ سوم، بی‌جا: انتشارات نگاه معاصر، ۱۳۸۲.

۲۲. بشیریه، حسین، جامعه‌شناسی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۴.
۲۳. بشیریه، حسین، درس‌های دموکراسی برای همه، تهران: مؤسسه پژوهش نگاه معاصر، ۱۳۸۰.
۲۴. بوشهری، جعفر، حقوق اساسی به انضمام قوانین اساسی فرانسه، آلمان، انگلستان، آمریکا و شوروی، تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۰.
۲۵. بهمنی قاجار، محمدعلی، اختلافات ارضی افغانستان با پاکستان، تهران: انتشارات اسناد و خدمات پژوهشی، ۱۳۸۰.
۲۶. بینش، محمدوحید، ناس‌ازگاری و مؤلفه‌های اندیشه و نظام سیاسی سنتی و جدید در افغانستان معاصر، (پایان نامه دانشگاه تهران)، ۱۳۸۵.
۲۷. پنجشیری، دستگیر، ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان پاکستان، پیشاور: بی‌نا، ۱۳۷۷.
۲۸. پولادی، کمال، تاریخ اندیشه سیاسی در غرب، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۲.
۲۹. پوهنیار، سیدمسعود، ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان، کابل: انتشارات میوند، ۱۳۷۵.
۳۰. پهلوان، چنگیز، عصر مجاهدین و برآمدن طالبان، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۷.
۳۱. پیام، محمدعلی، نقش استعمار شرق و غرب در افغانستان، ارگان نشراتی سید جمال‌الدین، بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۶۴.
۳۲. مارسدن، پیتر، طالبان؛ جنگ، مذهب و نظم نوین در افغانستان، ترجمه نجله خندق، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹.
۳۳. تقی زاده، سیدحسن، تاریخ اوایل انقلاب و مشروطیت ایران، تهران: انتشارات باشگاه مهرگان، ۱۳۳۷.
۳۴. تنویر، محمدحلیم، تاریخ روزنامه نگاری افغانستان، بی‌جا: انتشارات انستیتوت تحقیقات و بازسازی افغانستان در هلند، ۱۳۷۸.
۳۵. جاوید، دین محمد و اسدالله والوالجی، لویه جرگه اضطراری، ج ۱، کابل: بی‌نا، ۱۳۸۱.

۳۶. جعفری، محمدتقی، تحقیق در دو نظام حقوق جهانی بشر، تهران: دفتر حقوق بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۰.
۳۷. جمعی از نویسندگان، شورای ائتلاف، قم: مؤسسه فرهنگی ثقلین، ۱۳۶۸.
۳۸. جوان آراسته، حسین، مبانی حکومت اسلامی، قم: انتشارات بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
۳۹. جهاد سازندگی، جغرافیایی سیاسی جهان، تهران: کمیته فرهنگی جهاد سازندگی، ۱۳۵۹.
۴۰. حائری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۴۱. حائری، عبدالهادی، فصلنامه مطالعات تاریخی علمی پژوهشی، مشهد، معاونت آستان قدس رضوی، تابستان ۱۳۶۹.
۴۲. حایری، عبدالهادی، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی از دیدگاه اندیشه‌گران، مشهد: انتشارات جهاد انشگاہی، ۱۳۷۴.
۴۳. حبیبی، عبدالحی، جنبش مشروطیت در افغانستان، قم: نشر احسانی، ۱۳۷۲.
۴۴. حجاریان، سعید، جمهوریت و افسون زدایی و قدرت، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹.
۴۵. حسنی، عبدالعلی، عوامل و زمینه‌های مؤثر بر تصویب نظام جمهوری اسلامی افغانستان، (پایان نامه مرکز جهانی علوم اسلامی)، ۱۳۸۵.
۴۶. حقانی، حفیظ‌الله، جنبش طالبان تشکیلات دیدگاه‌ها و ویژگی‌ها، ترجمه: سرور دانش، فصلنامه سراج، قم: شماره ۱۸، پاییز ۱۳۷۸.
۴۷. حق شناس، دسایس و جنایات روس در افغانستان، پیشاور، شورای ثقافتی، ۱۳۶۴.
۴۸. حکمتیار، گلبدین، دسایس پنهان چهره‌های عریان از خروج قوای روسی تا سقوط حکومت ائتلاف تهران: نشر مداد، ۱۳۷۹.
۴۹. حلیمی، محمود، نظام الحکم الاسلامی مقارنا بالنظم، چاپ دوم، قاهره: دارالفکر العربی، ۱۹۷۳ م.

۵۰. حیدری، محمدامین، قانون احزاب در افغانستان، (پایان نامه مرکز جهانی علوم اسلامی)، ۱۳۸۵.
۵۱. خسروشاهی، سیدهادی، مجموعه مقالات اسلام و تشیع در افغانستان، دومین سمینار افغانستان، تهران: بی‌نا، بی‌تا.
۵۲. خلیلی، خلیل‌الله، نخستین تجاوز روس در افغانستان، تهران: بی‌نا، ۱۳۶۶.
۵۳. خیرخواه، سیدمحمد، افغانستان؛ ضعف‌ها و قوت بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
۵۴. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، درآمد بر حقوق اساسی، بی‌جا: انتشارات دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، بی‌تا.
۵۵. دوبری لوئیس، کیلیفورد، سرزمین و مردم افغانستان، ترجمه مرتضی آمدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۸.
۵۶. دولت آبادی، بصیر احمد، افغانستان و قانون اساسی آینده (مجموعه مقالات)، قم: انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۲.
۵۷. دولت آبادی، بصیر احمد، شناسنامه احزاب و جریان‌های سیاسی در افغانستان، بی‌جا: انتشارات مؤلف، ۱۳۸۲.
۵۸. دولت آبادی، بصیر احمد، مجله نگاه معاصر (مقاله) شماره اول، بهار ۱۳۸۲.
۵۹. دولت آبادی، بصیراحمد، ریشه‌های بحران و راه‌حل‌های احتمالی آشتی ملی در افغانستان، فصلنامه سراج، شماره ۱۲.
۶۰. دولت آبادی، بصیراحمد، شناسنامه افغانستان، چاپ دوم، تهران: انتشارات ابراهیم شریعتی، ۱۳۸۲.
۶۱. دهقان، محمدصادق، طلعه حقوق در افغانستان، فصلنامه مطالعات افغانستان، سال اول شماره ۲ و ۳، تابستان و خزان ۱۳۸۱.
۶۲. دینی تنسی، استفان، مبانی علم سیاست، ترجمه، دکتر حمیدرضا ملک محمدی، تهران: انتشارات نشر گستر، ۱۳۷۹.

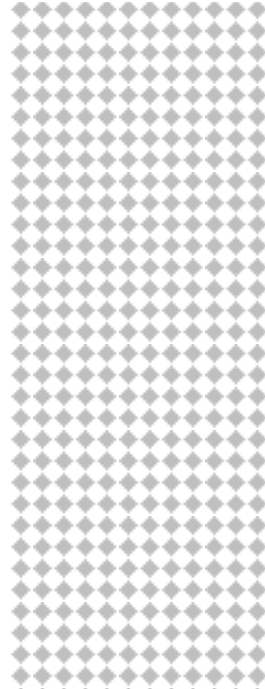
۶۳. دیه‌گو کوردووز، سکیت اس. هارسون، پشت پرده افغانستان، ترجمه اسد الله شغایی، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۹.
۶۴. رالف. اچ. ماگنوس، ادن نبی، افغانستان (روحانی، مارکس مجاهد)، ترجمه قاسم ملکی، تهران: انتشارات وزارت خارجه، ۱۳۸۰.
۶۵. رحیمی، مصطفی، اصول حکومت جمهوری، تهران: چاپ سپهر، ۱۳۵۸.
۶۶. رشتیا، سیدقاسم، خاطرات سیاسی سیدقاسم رشتیا، پیشاور: مرکز مطبوعات افغانستان، بی تا.
۶۷. رشتیا، قاسم، افغانستان در قرن نوزده، کابل: انتشارات میوند، ۱۳۷۷.
۶۸. رشید، احمد، طالبان اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید در آسیای میانه، ترجمه اسدالله شغایی و صادق باقری، تهران: انتشارات نشر دانش هستی، ۱۳۷۷.
۶۹. رواء، الیور، افغانستان اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمه سروقدمقدم، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۶۹.
۷۰. روسو، ژان ژاک، قرارداد اجتماعی، ترجمه منوچهرکیا، چاپ سوم، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۶۶.
۷۱. ساعی، احمد، مسایل سیاسی - اقتصادی جهان سوم، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، تهران: انتشارت سمت، ۱۳۷۷.
۷۲. سجادی، عبدالقیوم، توسعه و قانون اساسی در افغانستان، فصلنامه توسعه، شماره دوم و سوم، تابستان و خزان، ۱۳۸۱.
۷۳. سجادی، عبدالقیوم، جامعه شناختی افغانستان قوم، مذهب و حکومت، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰.
۷۴. سالنامه کابل ۵۳-۱۳۵۲ «بیانیه تاریخی اول سنبله ۱۳۵۲ رئیس دولت خطاب به مردم» (مقدمه مقاله).
۷۵. شرق، حسن، کرباس پوشهای برهنه پا (خاطرات)، پیشاور: چاپ سبا، بی تا.

۷۶. شرق، محمدحسن، تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان، (جز خاطرات - ۱۳۱۰ - ۱۳۷۴)، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
۷۷. صفار، محمدجواد، آشنایی با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، چاپ دوم، تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی، ۱۳۷۰.
۷۸. صناعی، محمود، آزادی فرد و قدرت دولت، چاپ چهارم، تهران: نشر هرمس، ۱۳۷۹.
۷۹. طباطبائی، منوچهر، آزادی‌های عمومی و حقوق بشر، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.
۸۰. طنین، ظاهر، افغانستان در قرن بیستم، تهران: انتشارات ابراهیم شریعتی، ۱۳۸۴.
۸۱. ظاهر طنین، مصاحبه با بی. بی. سی به نقل از خبرنامه پیک، نشر حزب وحدت اسلامی، (قم، شماره ۴۵۱، ۱۳۷۱/۱۰/۱۵).
۸۲. عارفی، محمداکرم، ساختار دولت در افغانستان، (افغانستان و نظام سیاسی آینده)، مجموعه مقالات، مجمع محققین و طلاب افغانستان، قم: چاپ صدف، ۱۳۸۱.
۸۳. عالم، عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی، ۱۳۷۳.
۸۴. عثمان، محمداکرم، کنفرانس قانون اساسی میثاق ملی، لندن، لندن: کانون مطالعات و پژوهش‌های افغانستان، ۱۳۸۲.
۸۵. عزیز، آریانفر، کنفرانس قانون اساسی میثاق ملی، لندن: کانون مطالعات و پژوهش‌های افغانستان، ۱۳۸۲.
۸۶. عصمت‌اللهی، محمد هاشم، جریان پرشتاب طالبان، تهران: نشر الهدی، ۱۳۷۸.
۸۷. عصمت‌اللهی، محمد هاشم، لویه جرگه افغانستان: نماد اراده ملی افغان‌ها، تهران: دبیرخانه کمیته آموزشی و فرهنگی ستاد مشارکت در بازسازی افغانستان، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۸۸. عصمت‌اللهی، محمد هاشم، نظام مطبوعات در افغانستان، تهران: انتشارات بیکران، ۱۳۸۲.

۸۹. عظیمی، محمد ظاهر، افغانستان ریشه و دردها، بی جا: بی نا، ۱۳۷۷.
۹۰. عظیمی، نبی، اردو و سیاست در افغانستان، بی جا: بی نا، ۱۳۷۶.
۹۱. علی آبادی، علیرضا، افغانستان، تهران: چاپ و انتشارات وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۲.
۹۲. علی خانی، علی اکبر، مشارکت سیاسی، (مجموعه مقالات)، تهران: نشر سفیر، ۱۳۷۷.
۹۳. علی زاده موسوی، سیدمهدی، افغانستان ریشه یابی و تحولات معاصر، قم: انتشارات آرمان، ۱۳۸۱.
۹۴. غبار، میرغلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، به کوشش حشمت الله خلیل، چاپ آمریکا، بی تا.
۹۵. غبار، میرغلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱ و ۲، قم: نشر احسانی، ۱۳۷۵.
۹۶. فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، بی جا: انتشارات دارالتفسیر، ۱۳۸۰.
۹۷. فهمی هویدی، افغانستان سقف جهان، ترجمه سرور دانش، بی جا: انتشارات مالک اشتر، ۱۳۶۴.
۹۸. فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، انتشارات دارالتفسیر، ۱۳۸۰.
۹۹. فصلنامه نشریه علمی و فرهنگی اندیشه فردا، سال دوم، شماره ۵، تهران، بهار ۱۳۸۴.
۱۰۰. فضائلی، حسن، تأثیر نظام‌های سیاسی و اجتماعی افغانستان بر ادبیات دری، کابل: انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات راهبردی، زمستان ۱۳۸۳.
۱۰۱. فراهی، عبدالغفار، افغانستان دیموکراسی و جمهوریت به کلونوکی، پیشاور: کتابخانه دانش، ۲۰۰۳ م.
۱۰۲. فهمی، هویدی، «یک افغانستان و یک ملاعمر سی ساله»، روزنامه خرداد، ۲۷ دی ۱۳۷۷.

۱۰۳. قادری، حاتم، زمینه‌های نقاد جمهورییت (مجموعه مقالات جمهورییت و انقلاب اسلامی)، تهران: سازمان مدرک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.
۱۰۴. قاضی، ابوالفضل، حقوق اساسی و نهادی سیاسی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
۱۰۵. قلعهچی، قدر، نهضت فراهی حکیم مشرق زمین، کابل: انتشارات میوند، ۱۳۸۱؛
۱۰۶. کارل، کوهن، دموکراسی، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: بی‌نا، ۱۳۷۳.
۱۰۷. کاشانی، محمود، حقوق مردم پایگاه نظام جمهوری (مجموعه مقالات جمهورییت و انقلاب اسلامی)، تهران: سازمان مدرک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.
۱۰۸. کشتمند، سلطانعلی، یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی، کابل: انتشارات نجیب کبیر، ۲۰۰۲م.
۱۰۹. کشکی، صباح‌الدین، دهه قانون اساسی، چاپ سوم، کابل: مرکز انتشاراتی میوند، ۱۳۷۷.
۱۱۰. کلیفورد، مری لوئیس، سرزمین و مردم افغانستان، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی آموزش عالی، ۱۳۶۸.
۱۱۱. کمال، محمدناصر، مهتمم احمدولیدپژمان، افغانستان سرزمین آریا، پیشاور: بی‌نا، ۱۳۷۷.
۱۱۲. مبارز، عبدالحمید، تحلیل واقعیات سیاسی افغانستان (۱۹۱۹-۱۹۹۶م)، کابل: انتشارات میوند، ۱۳۷۷.
۱۱۳. مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، قوانین اساسی افغانستان، قم: نشر مرکز فرهنگی، ۱۳۷۴.
۱۱۴. مرکز مطالعات و راهبردی افغانستان، انتخابات پارلمانی، کابل: بی‌نا، ۱۳۸۴.
۱۱۵. مزده، وحید، افغانستان و پنج سال سلطه طالبان، تهران: نشر نی، ۱۳۸۲.
۱۱۶. مصلی‌نژاد، غلام‌رضا، ایران در جمهوری خواهی، تهران: انتشارات قومس، ۱۳۸۳.
۱۱۷. موثقی، سیداحمد، علل و عوامل انحطاط مسلمین در اندیشه‌های سیاسی و آرای اصلاحی سید جمال‌الدین اسدآبادی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳.

۱۱۸. موسوی، سیدعسکر، هزاره‌های افغانستان، ترجمه: اسدالله شفقایی، قم: مؤسسه فرهنگی هنری نقش سیمرغ، ۱۳۷۹.
۱۱۹. مونتسکیو، روح القوانين، ترجمه علی اکبر معتمدی، تهران: بی‌نا، ۱۳۷۶.
۱۲۰. میرآقا، حق‌جو، افغانستان و مداخلات خارجی، تهران: انتشارات مجلسی، ۱۳۸۰.
۱۲۱. مؤسسه تحقیقات اجتماعی، فرایند شکل‌گیری قانون اساسی جدید، بی‌جا: انتشارات مستقل کمیسیون حقوق بشر افغانستان و انتشارات مطبوعه بلخ، ۱۳۸۳.
۱۲۲. ناصری، عبدالمجید، جنبش اصلاحی در افغانستان، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۹.
۱۲۳. هانتینگتون، ساموئل، موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم، ترجمه احمدشہسا، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۱.
۱۲۴. هانتینگتون، ساموئل، سامان سیاسی موج دموکراسی، ترجمه احمدشہسا، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۷۳.
۱۲۵. هلد، دیوید، مدل‌های دموکراسی، ترجمه عباس مخبر، تهران: انتشارات روشنگران، ۱۳۶۹.



نمایه اصطلاحات

اعلامیه حقوق بشر: ۴۰	
افشار: ۲۰۵، ۲۲۶، ۲۲۷	
اقلیت هندو: ۲۷۱	
القاعده: ۲۵۵، ۲۵۶، ۳۰۹	
الیگارشی: ۲۶	
امارت اسلامی: ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۸، ۲۴۹	
۲۵۰، ۲۵۱، ۳۰۹	
امر بین الأمرین: ۳۱	
امیرالمؤمنین: ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴	
۲۴۶	
انقلاب کبیر: ۳۰، ۱۸۶	
انواع جمهوری: ۳۵، ۴۶	
	ا
	اتحاد سیاف: ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷
	اتوکراسی: ۷۸
	احزاب شیعی: ۲۱۷، ۲۱۸
	اخلاق گفتمانی: ۳۱
	اخلاق و معنویت: ۲۷۲
	اخوان المسلمین: ۲۳۰، ۲۳۴
	ادبیات فارسی: ۲۳۲
	اراده الهی: ۴۳
	اریستوکراسی: ۲۶، ۲۸، ۱۸۷
	استبداد مطلق: ۲۸، ۷۵
	استبداد: ۲۸، ۲۹، ۴۱، ۵۸، ۶۱، ۶۷، ۷۴، ۸۱، ۸۳، ۸۵
	۸۶، ۸۷، ۹۲، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۷
	۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷
	۱۸۵، ۱۹۰، ۲۷۴، ۲۸۲، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۴، ۳۰۶
	۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۵
	استعمارگران: ۷۰، ۷۷، ۳۰۴
	اسلامیت: ۲۳، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۲۶۹، ۲۷۰
	اصالت فرد: ۳۰، ۴۱، ۴۲
	اصلاح طلبان: ۶۱، ۷۹، ۸۲، ۱۱۰، ۱۲۶، ۱۴۲
	آ
	آزادی فردی: ۲۹
	آزادی سیاسی: ۳۳، ۳۹، ۵۰، ۹۸، ۱۶۹
	ب
	برابری: ۳۰، ۳۲، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۶، ۶۰، ۶۱، ۶۷، ۹۳
	۹۷، ۱۱۹، ۱۲۸، ۳۰۶

۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۷
 حزب حاکم: ۶۴، ۱۷۳، ۱۸۷
 حزب وحدت: ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۲۱، ۲۲۲،
 ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۳۱۴، ۳۱۹
 حق الهی: ۳۰
 حقوق شهروندی: ۳۲، ۳۷، ۵۰، ۵۹، ۶۳، ۱۲۲، ۱۳۸،
 ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۳، ۲۰۱، ۲۳۰،
 ۲۵۱، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۰
 حقوق فرد: ۳۱
 حکومت جمهوری: ۲۴، ۲۷، ۳۲، ۳۶، ۷۳، ۹۵، ۹۸، ۱۲۵،
 ۱۲۸، ۱۴۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۳۱۸
 حکومت‌های مردم‌سالار: ۳۴

خ

خلافت اسلامی: ۲۳۰

د

دگر اندیشی: ۲۸۲
 دموکراتیک: ۲۸، ۳۳، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۸۴،
 ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۹،
 ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴،
 ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۴۴، ۲۶۱، ۲۶۵،
 ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۰،
 ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۵
 دموکراسی: ۲۶، ۲۸، ۴۸، ۶۲، ۷۳، ۸۲، ۹۰، ۱۲۴، ۱۲۵،
 ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱،
 ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۲،
 ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۸۵،
 ۲۳۰، ۲۶۵، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۸،
 ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۸، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۱، ۳۲۲،
 ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۴۵

ر

راست: ۲۷، ۱۴۰، ۱۵۴، ۱۵۶

پ

پادشاهی: ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶، ۵۹، ۶۱، ۹۰، ۹۲، ۱۰۸،
 ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۳۷،
 ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۶۵، ۲۰۸، ۳۰۵
 پشتون‌والی: ۲۳۱

ت

تحریک طالبان: ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۶
 تحمیل مذهبی: ۷۸
 تغلب: ۲۳۰
 تفکیک قوا: ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۲۸، ۱۵۰، ۲۹۵، ۲۹۶
 تفکیک قوا: ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۸۹، ۹۰، ۹۵، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۲،
 ۱۱۰، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۶، ۱۸۷،
 ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۶، ۳۱۰
 تلوویزیون: ۱۷۷، ۲۳۹

ج

جمعیت العلما: ۲۳۴
 جمهوری قانونی: ۳۰
 جمهوری گفتمانی: ۳۰، ۳۱
 جمهوری یونانی: ۴۶
 جنبش طالبان: ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۴،
 ۳۱۴، ۳۱۶
 جنبش مشروطه خواهی: ۸۹
 جنبش ملی اسلامی شمال: ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۲۳، ۲۲۵،
 ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸،
 ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۱۴، ۳۱۶

چ

چپ: ۲۷، ۶۴، ۱۴۰، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۸۵

ح

حزب اسلامی: ۱۵۴، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶

ق

قانون اساسی: ۳۰، ۳۳، ۳۹، ۴۰، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۹، ۷۴، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۲۰، ۲۳۰، ۲۳۹، ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲

قانون طبیعی: ۳۲، ۴۵

قانون مداری: ۳۸

قبیله سالاری: ۳۰۷، ۶۲

قرارداد اجتماعی: ۴۴، ۹۰

قرائت داعشی: ۲۷۲

ک

کثرت‌گرایی سیاسی: ۲۷۳، ۲۹۲

ل

لوبه جریگه: ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۴۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴

۲۹۷، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۹

لیبرالیسم: ۳۶، ۴۲، ۴۳، ۴۹، ۲۹۰، ۳۱۳

م

مجلس عوام: ۱۴۸، ۱۵۱، ۲۹۸

مدارس مذهبی: ۲۴۲

مردم‌سالاری: ۳۹، ۴۹، ۱۸۵، ۲۶۳، ۲۹۳، ۳۱۰

مشرانوجریگه: ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۶۴، ۲۲۰، ۲۶۶، ۲۹۸، ۲۹۹

روشن‌فکران: ۵۲، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۹۶، ۹۷، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۳۰

س

سلطنتی: ۲۶، ۲۸، ۶۲، ۶۳، ۹۰، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۸۶، ۳۰۴، ۳۰۷

سلطه قهرآمیز: ۳۰

سلفی‌گری: ۳۳۱

سنت‌های ملی: ۶۴، ۳۰۹

ش

شورای نظار: ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۷

شیعه و سنی: ۱۳۶، ۲۷۱، ۲۷۲

ص

صابان: ۲۷۱

ط

طبقه اشراف: ۲۷

طبقه اعیان: ۲۸

ع

عالمان دینی: ۵۲، ۱۱۷

عدالت: ۲۷، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۱۰۷، ۱۱۸، ۱۳۳، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۸۳، ۲۱۸، ۲۶۱

عقب‌ماندگی: ۸۱، ۱۲۳، ۲۸۲

عقل تفاهمی: ۳۱

غ

غوغاسالاری: ۴۹

مشروطه: ۲۵، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۷۳، ۷۴، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۹، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۳، ۲۵۱، ۳۰۷

مشروطه خواهان: ۶۱، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۹، ۱۰۴، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۳۱

مصلحت جمع: ۳۱

مقبولیت عمومی: ۲۶۵، ۳۰۴

مکتب دیوبندی: ۲۳۴

موهبت الهی: ۳۲

۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۸۵، ۲۱۰، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۵۱، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۱۰

۳۱۶

نظام فتودالیسم: ۶۲، ۳۰۷

نماینده‌گی: ۳۰، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۸۹، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۶۷، ۲۰۴، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۹۸، ۲۹۹

و

ولسی جرگه: ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۱۰، ۳۱۱

وهابی‌گری: ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲

ن

نخبگان اجتماعی: ۳۵

نظام جمهوری: ۲۴، ۲۵، ۳۹، ۴۶، ۶۳، ۱۵۷، ۱۶۱